

تفسیر
معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبند (۱۹۰۷ء)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پوری

جلد سوم

انتشارات شیخ الاسلام احمد علی

دیوبند

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

تفسیر معارف القرآن

(جلد سوم)

شامل تمام سوره آل عمران و (۴۷) آیه از سوره نساء

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ مفتی محمد شفیع

عثمانی دیوبندی (رح)

مترجم:

شیخ الحدیث حضرت مولانا محمدیوسف حسین پور

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۶۷۹۱.
 تفسیر معارف القرآن/مؤلف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین پور .
 تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷.
 ج ۱۴
 ISBN: 964-6765-70-X (شابک دوره)
 ISBN: 964-6765-07-8 (مجلد اول) ISBN: 964-6765-6-3 (مجلد دوم)
 ISBN: 964-6765-17-3 (مجلد سوم) ISBN: 964-6765-23-8 (مجلد چهارم)
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 کتابنامه.
 مندرجات: ج. ۱. (شامل آیات ۱۱۴۲ ال آخر سوره بقره). ج. ۲. (شامل آیات ۱۴۲
 الی آخر سوره بقره). ج. ۳. (شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از سوره
 نسا... ج. ۴. (شامل قسمتی از سوره مبارکه نسا، و قسمتی از سوره مبارکه
 مائده... ج. ۵. (شامل سوره انعام و سوره اعراف. ج. ۶. (شامل سوره انفال و
 سوره توبه و سوره یونس... ج. ۷. (شامل سوره هود و سوره یوسف) و...
 ۱. تفاسیر اهل سنت - قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف.
 مترجم، ب. عنوان.
 ۲۹۷ / ۱۷۹ BP ۹۸ / ۴۲۵
 ۳۷۷ - ۱۷۲۹۲ کتابخانه ملی ایران



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر معارف القرآن (جلد سوم)

نام مؤلف: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح)
 مترجم: شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور
 تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
 نوبت چاپ: پنجم ۱۳۸۸
 ناشر: شیخ الاسلام احمد جام ۲۲۲۵۲۳۸ - ۵۲۸
 چاپخانه: دقت (ط) ۳۱۲۵۰۵۲
 شابک: ۹۶۴-۶۷۶۵-۱۷-۳
 شابک دوره: X - ۷۰ - ۹۶۴-۶۷۶۵
 قیمت: ۵۰۰۰ تومان

حقی چاپ و نشر محفوظ و مخصوص ناشر می باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عرض ناشر

تفسیر معارف القرآن تألیف حضرت علامہ مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی رحمۃ اللہ علیہ، یکی از معدود تفاسیر معاصر قرآنی است که با جامعیت و احاطه فراگیر بر علوم و معارف این کتاب عظیم الهی و بیان روشن و شگرف احکام، اسرار، مسائل، فواید، وجوه مناسبت و مفاهیم آن، توانسته است در میان جامعه اسلامی جایگاه بسیار والا و ارجمندی را احراز نماید.

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام افتخار دارد که با عنایات بی‌کران پروردگار مَنان، تولیت نشر این تفسیر شریف و شمار دیگری از تفاسیر معتبر قرآنی را برعهده دارد.

جلدهای اول و دوم این تفسیر شریف از سوی این مؤسسه به زیور طبع و نشر آراسته و به حمدالله مورد استقبال شایان عاشقان قرآن قرار گرفت، اینک جلد سوم این تفسیر شریف را در حالی تقدیم شما خوانندگان عزیز می‌نماییم که از جهت تأخیر در کار چاپ و نشر آن که به دلیل پاره‌ای از مسائل فنی و غیره رونما گردید، پوزش می‌طلبیم.

مترجم این تفسیر شریف حضرت علامہ مولانا سید محمد یوسف حسین پور همچون مؤلف عارف و جلیل‌القدر آن یکی از برجسته‌گان فاضل عرصه علم و عرفان و صدر نشین حوزه‌های علمیة منطقه سیستان و بلوچستان می‌باشند. ایشان که مدیریت حوزه علمیة عین‌العلوم گشت سراوان را بر عهده دارند، بیش از چهل سال است که مشغول تربیت فرزندان مسلمین و تدریس علوم و معارف دینی به مردم بوده وجود ذیجود شان چون مشعلی در آن منطقه پرتو افشان است.

یکی از توفیقات بسیار ارزنده ایشان در عرصه خدمات دینی، ترجمه این تفسیر شریف از زبان اردو به زبان فارسی می‌باشد که سالهاست با همه اخلاص، شوق و

جذبة ایمانی دست اندرکار آن می‌باشند.

امیدواریم در تقدیم مجلدات بعدی این تفسیر شریف، با سرعت بیشتری مصدر توفیق گردیده به این نیاز مبرم دینی شما عزیزان به موقع پاسخ مساعد بدهیم. پروردگار عزوجل همه خدمتگزاران کتاب عظیم خویش و همه رهروان اس‌راد مقدس را مشمول عنایات بی‌کران خویش بگرداند.

آمین یا رب العالمین

سرور سربوژی

مدیر انتشارات تبیخ الاسلام احمد حام

سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ مَدِينَةُ وَهِيَ مِائَتَا آيَةٍ وَ عِشْرُونَ رُكُوعًا

سورة آل عمران در مدینه نازل شده و دارای دویست آیه و بیست رکوع می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شروع به نام خدای بی حد مهربان و بی نهایت رحیم

الَمْ ﴿١﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
الله، نیست معبودی بجز او. همیشه زنده و نگهدارنده همه است، نازل کرد بر تو کتاب را
بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾ مِنْ قَبْلُ
به حق، تصدیق کننده کتابهای گذشته است. و نازل کرد تورات و انجیل را پیش از این
هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ﴿٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ
برای هدایت مردم و فرود آورد فیصله کننده را هر آینه کسانی که منکر شدند به آیات خدا، برای
عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٥﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ
آنهاست عذابی سخت و خداوند غالب و انتقام گیرنده است. هر بر آینه خدا پوشیده نیست
شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ
چیزی در زمین و نه در آسمان. او آن ذاتی است که تصویر می کشد شما را
فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ ﴿٦﴾ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾
در شکم مادر به هر کیفیتی که بخواهد، نیست هیچ معبودی غیر از او، غالب و حکیم است.

ربط آیات

این نخستین رکوع از سومین سوره قرآن کریم است. در آخر سوره فاتحه (اولین سوره) که خلاصه تمام قرآن است طلب هدایت به صراط مستقیم شده بود،



و در سوره بقره که از «الم ذلك الكتب» شروع شده، اشاره به این است که دعایی که در سوره فاتحه برای هدایت به راه راست کرده شده، گویا خداوند مهربان آن را پذیرفته و سپس قرآن را فرستاده است که به صراط مستقیم هدایت می‌کند. در سوره بقره بیشتر احکام شرعی به طور اجمال و تفصیل بیان شده است که در ضمن آنها در موارد متعددی مخالفت با کفار و مبارزه با آنان را متذکر شده است و پایان آیه به این دعا ختم می‌شود: «فَانضُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» که متضمن غلبه بر کفار است و در سوره آل عمران در خصوص رفتار با کفار و جهاد و مبارزه با آنان، چه با دست و چه با زبان تأکید شده است که گویا شرح و تفصیلی برای «فَانضُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» است.

خلاصه تفسیر

(منظور از ذکر پنج آیه ابتدای سوره آل عمران تقسیم بین اسلام و کفر، کافر و مؤمن است و مبارزه همگانی آغاز می‌گردد. معتقدین به یگانگی خداوند را مؤمن و منکران او را کافر و غیرمسلمان می‌نامند. در اولین آیه دلیل عقلی توحید آمده است، و در دومین آیه دلیل نقلی بیان شده است و در آیه بعد به پاسخ‌گویی کفار پرداخته است.

در آیه اول می‌فرماید: «الْمُ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ». «الْمُ» رمزی است بین خدا و پیامبر ﷺ که تفصیل آن در آیات بعدی خواهد آمد. و در «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» مضمون توحید به صورت یک ادعا بیان شده است، معنی آن این است که، هیچ معبودی به غیر از خداوند وجود ندارد. (۱)

و پس از لفظ «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» دلیل عقلی توحید بیان شده است که معنی آن عبارت است از: این که شخص در نهایت عجز و ناتوانی در مقابل کسی بایستد، و مقتضای آن این

۱- لا در «لا اله الا هو» لای نفی جنس است که به طور کلی وجود هر گونه معبودی بجز خدای یکتا و بی‌همتای نفی می‌کند.

است که کسی که عبادت او به جا آورده می‌شود، دارای بالاترین مقام و عزت و جبروت، و کامل مطلق است؛ زیرا مسلم است کسی که نتواند خود را حفظ کند و در وجود و بقا، محتاج دیگری باشد چگونه می‌تواند به دیگران هستی عطا فرماید؛ بنابراین کاملاً واضح است که هر چیزی که نتواند وجود خود را نگهدارد و مالک خویش باشد، چه بت ساخته شده از سنگ باشد یا آب و درخت و یا حتی فرشته و پیغمبر، در هر حال تفاوتی نمی‌کند، هیچ‌کدام از آنها لایق پرستش نیستند، فقط آن ذاتی لایق عبادت است که همیشه زنده بوده و خواهد بود و قائم به خویش است؛ آن ذات یگانه بی‌مثل و مانند، رب العالمین است و احدی جز او لایق پرستش نیست.

سپس در آیه دیگر، دلیل نقلی توحید را بیان کرده می‌فرماید:

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ» خلاصه‌اش این است که مسئله توحید را تنها قرآن کریم و پیامبر اسلام ﷺ بیان نکرده‌اند؛ بلکه قبل از آن در تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی نیز بیان شده‌است، و هدف از بعثت انبیاء ﷺ نشر و گسترش توحید در بین مردم بوده‌است و قرآن نیز آن را تأیید نموده، و ادعای جدیدی اقامه نکرده تا مردم در فهم یا پذیرش آن دچار پریشانی شوند.

در دو آیه آخر، تکمله دلیل توحید به بیان قدرت و علم باری تعالی ارائه شد. آن ذاتی که مالک علم مطلق، و قدرتش مسلط بر همه چیز است، شایسته عبادت است. کسی که علمش ناقص و قدرتش محدود است او چگونه می‌تواند این مقام را دریابد؟ تفسیر مختصر آیات مذکور به قرار ذیل است:

الله، بجز او هیچ کسی سزاوار معبود قرار گرفتن نیست و او زنده (و جاوید) است، نگهدارنده همه چیز است. برای شما قرآن را بر حق نازل فرموده، تأیید کننده کتابهای (آسمانی) است که قبلاً نازل شده بودند، و پیش از این، تورات و انجیل را برای هدایت مردم فرستاد. (هادی بودن قرآن از همین جا که مصدق است محرز



مر شود زیرا که، مصدق هدایت خود هدایتی است) و خداوند (برای تصدیق انبیاء علیهم السلام) معجزاتی فرستاد. بی شک کسانی که منکر آیات خداوند (که بر توحید دلالت می کنند) هستند، برای شان عذابی سخت است. اوست غالب (و قادر) که می تواند انتقام بگیرد، بدون شک هیچ چیز از خداوند پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان. (پس علم ایشان هم بی نهایت کامل است) او ذات (پاکی) است که صورت شما را ترسیم می کند، هر طور که بخواهد (که این اختلاف در صورتها خود نشانه قدرت کامل اوست و در قیومیت و علم و قدرت که از مهم ترین صفات اند، شریک نداشتن کاملاً محرز است. و از آن ثابت شد که) کسی شایسته عبادت نیست بجز ذات باری تعالی. او غالب است (می تواند از منکران توحید انتقام بگیرد) حکیم (هم) هست (که بنای به مصلحت و دانایی خویش در جهان مهلت داده است)

معارف و مسایل

دعوت به توحید از تکالیف همه انبیاء علیهم السلام بوده است.

در تشریح آیه دوم که دلیل نقلی توحید بیان شده است، باید گفت چیزی که همه مردم بر آن متفق باشند بخصوص که در ادوار مختلف و در کشورهای متعدد، و بین آنان قرن‌ها فاصله باشد و برای رسیدن سخن به دیگری هیچ گونه وسیله‌ای نباشد، با وجود این همه کسانی که آمده اند یک سخن را گفته اند، سخنی که گذشتگان گفته بودند را تأیید کردند، و همگی از یک حقیقت و یک عقیده سخن گفتند، پس مسلماً از یک منبع الهام می گرفته اند، که دعوی آنان مورد تأیید فطرت پاک انسانهای همان عصر و زمان قرار گرفته است.

به عنوان مثال اعتقاد به وجود باری تعالی (خدای یکتا) که از آدم علیه السلام شروع شده و همین طور ادامه دارد، و بعد از گذشتن مدتی طولانی و دگرگونی تمام امور انسان، باز حضرت نوح علیه السلام مردم را به چیزی دعوت می کند که حضرت آدم علیه السلام

دعوت کرده بود، و همین طور پس از مدتها حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام در عراق و شام برانگیخته می شوند و همان دعوت قبلی را اعلام می دارند.

سپس حضرت موسی و هارون علیهم السلام و دیگر انبیای علیهم السلام بنی اسرائیل علیهم السلام می آیند و همان کلمه توحید را ابراز می دارند، و پس از مدتی حضرت عیسی علیه السلام برای دعوت به همان اصل مبعوث می شوند و سرانجام حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برای دعوت به توحید و یکتا پرستی و دوری از هرگونه شرک و کفر برانگیخته می شوند.

حال اگر فردی بی غرض و بی نظر که با دعوت توحید هیچ گونه غرض ورزی و دشمنی نداشته باشد و به این رسالت که از آدم علیه السلام شروع شده و به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ختم شده بنگرد به سادگی در خواهد یافت که یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر در زمانهای مختلف و به زبانهای گوناگون در کشورهای مختلف برانگیخته شده و همه یک حقیقت را مطرح ساخته و به یک چیز دعوت کرده اند؛ حال این که اغلب آنها یکدیگر را ملاقات نکرده اند و در آن زمان خط و کتابت نیز نبود که نوشته های پیامبری به پیامبر دیگر برسد تا دعوت او را ادامه دهد. با توجه به این که هر کدام صدها سال از دیگری فاصله داشته و هیچ گونه اطلاعی از پیامبران گذشته ندارد، اما می بینیم که با اطلاعاتی که از جانب وحی دریافته اند، از تمام احوال و کیفیات آن مطلع می شوند و از جانب خداوند برای ادامه راه آنان مبعوث می گردند.

اکنون اگر انسان از سر انصاف به این امر بنگرد که یکصد و بیست و چهار هزار نفر در زمانها و مکانهای مختلف، یک موضوع را بیان کنند، بدون توجه به این که گویندگان مردمی معتمد و مورد اطمینان باشند یا نباشند نخواهد توانست به سادگی بپذیرد که این گروه عظیم بر یک امر واهی اتفاق نظر پیدا کنند.



وقتی انسان به خصوصیات و رفتار و کردار و زندگی ممتاز و راست‌گویی و عدالت انبیاء علیهم‌السلام بنگرد بی‌تردید در می‌یابد که سخنان ایشان درست و دعوت‌های شان بر حق بوده‌است.

در بارهٔ مضمون توحید که در دو آیهٔ اوّل بیان شده، در حدیث آمده‌است که عده‌ای از نصارا در خدمت آن حضرت ﷺ حاضر شدند و مباحثه پیش آمد؛ آن حضرت ﷺ در اثبات توحید خدا همین دو دلیل را ارائه دادند و نصارا از پاسخ دادن عاجز ماندند.

سپس در آیهٔ سوم، مطلب را کامل کرده، متذکر می‌شود که هیچ چیزی در جهان از علم مطلق خداوند پنهان نیست. و در آیهٔ چهارم اشاره به قدرت لایزال الهی دارد که با حکمت بالغهٔ خویش انسان را در تاریکی رجم مادر با چه عظمت و دقت و ظرافتی خلق کرد که، خود امری بس شگفت‌انگیز است، که اگر میلیون‌ها نفر را از نظر قیافه بررسی کنند، حتی آنهایی نیز که واقعاً به یکدیگر شبیه‌اند، باز تفاوت‌هایی محسوس با یکدیگر دارند؛ اینها همه نشان دهندهٔ قدرت مطلق و علم لایتنهای خداوندی است که تنها او شایستهٔ عبادت است و جز او کسی را توان آن نیست. (۲)

و نیز برای اثبات توحید چهار صفت از صفات خداوند یعنی حیات ازلی و ابدی و قیومیت و محیط بودن علمش بر همه چیز و قدرت مطلقش را متذکر می‌شود.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُخَكَّمَاتٌ
 اوداتی است که نازل فرمود بر تو کتاب را که از آن بعضی آیات محکم‌اند یعنی معانی آن واضح است
 هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ وَأَخْرُتْ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي

که این همه نقش عجب، در خامهٔ پرگار داشت

۲- خیزتابر کلک آن نقاش جان افشان کنیم

آن ها اصل کتاب اند و بعضی دیگر متشابه اند که معنی آن ها واضح نیست پس اما کسانی که در

قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ

دلهایشان کجی است پس پیروی می کنند از متشابهات بخاطر انتشار دادن فتنه و برای طلب

تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسُخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا

تاویلش و نمی داند تاویلش را مگر خدا و ثابت قدمان در علم می گویند ایمان آورديم

بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۷﴾

به او همه از جانب پروردگار ما نازل شده و پند نمی گیرد مگر کسی که عاقل باشد.

ربط آیات

در چهار آیه قبل از اثبات توحید سخن به میان آمده و در این آیه پاسخ به شبهات مخالفان توحید داده شده است، جریان از این قرار است که گروهی از نصارای نجران به حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شدند و با ایشان به مباحثه پرداختند. آن حضرت ﷺ به تفصیل عقیده تثلیث نصارا را رد کرده، توحید خداوند را اثبات نمود، و برای مدّعی خود از صفات حیات ابدی، قدرت کامله، علم محیط و قدرت خلاقه باری تعالی را به عنوان دلایل یکتایی او اقامه کرد و نصارا چاره ای جز تسلیم نیافتند. وقتی که یگانگی خداوند ثابت شد، بطلان عقیده تثلیث نیز روشن می شود. آنان در این الفاظ قرآن که روح الله یا کلمه الله بودن حضرت عیسیٰ علیّه السلام مذکور است شبهاتی ایراد کردند و اظهار داشتند که از این الفاظ مشارکت حضرت عیسیٰ علیّه السلام در الوهیت ثابت می شود و در آیه قرآن بر همه آن شبهات خطّ بطلان کشید و اظهار داشت که این کلمات از متشابهات اند و معنی ظاهری آنها مقصود نیست، بلکه رمزی است بین خدا و پیامبر او، و عوام نمی توانند به حقیقت آن واقف شوند و نیز صحیح نیست که در صدد جستجو و تحقیق این الفاظ برآیند و ایمان آوردن به آن واجب است؛ زیرا آنچه مدار و مقصود خداوند است، حق است.



خلاصه تفسیر

او (پروردگاری) است که بر تو کتاب را نازل کرد، که در آن یک دسته از آیات وجود دارد که در آن امکان برداشت اشتباه وجود ندارد (و مفهوم آن واضح است) و همین آیات محور اصلی کتاب (قرآن) را تشکیل می دهند (و آنچه معنی ظاهر نباشد موافق بظاهر المعنی گردانیده می شوند) و آیات دیگر به گونه ای هستند که مشتبّه المقصود اند (یعنی منظور آن پنهان است، چه به واسطه مجمل بودن آنها باشد، چه به سبب معارض بودن آنها با نص ظاهر المراد). پس کسانی که در دلهاشان کجی باشد دنبال آن قسمتی قرار می گیرند که مشتبّه المراد در (دین) است به خاطر ایجاد فتنه و یا به خاطر دریافت مطلب (اشتباه) از آن (تا که به عقیده اشتباه خویش از آن مطلبی در یابند) در حالی که منظور (درست) آن را جز خدا کسی نمی داند (مگر این که خود خداوند در قرآن یا حدیث به طور صریح و یا اشاره آنها را مشخص نمایند چنانکه لفظ «صلوة» صریحاً معلوم است و تأویل «إِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» و غیر آن بنا به اظهار عده ای از علما به طور کلی مشخص شده است و دیگران هم همین قدر می توانند از آن مطلع شوند و بیش از آن نمی توانند چیزی عیان سازند و نیز معنی «الْمَمَّ» که از حروف مقطعه قرآن کریم است بر کسی مشخص نیست و بر اساس قول بعضی از علما معنی «إِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» نیز نا مشخص است. و (اینجاست که) کسانی که در (دین) صاحب نظراند (در باره این قبیل آیات) می گویند که ما (اجمالاً) به آنها ایمان می آوریم که همه (این آیات چه ظاهر المعنی و چه خفی المعنی) از طرف پروردگار ما می باشد (و آنچه معنی و مقصود واقعی آن باشد حق است) و نصیحت را کسانی می پذیرند که صاحب خرد باشند (و دنبال افسانه های واهی و مضر نگردند).

معارف و مسایل

در آیه اول، خداوند آیات محکم و متشابه را ذکر فرموده، به یک اصل و

ضابطهٔ عمومی اشاره می‌کند که پس از فهم آن بسیاری شبیهات و منازعات می‌تواند خاتمه یابد. و تفصیلش بدین قرار است که در قرآن دو دسته آیات وجود دارند: یک دسته محکّمات و دستهٔ دیگر متشابهات اند.

محکّمات به آیاتی گفته می‌شود که مقصودش برای هر شخصی که زبان عربی را به خوبی بداند واضح و روشن است و آیات متشابه به آیاتی گفته می‌شود که تفسیرش بر این قبیل اشخاص واضح نباشد. (مظهری، ج ۲)

اولین نوع را خداوند «آمّ الکتاب» می‌گوید، این آیات اساس تمام تعالیم قرآن را تشکیل می‌دهد و مفاهیم و معانی آن از اشتباه و التباس میرا می‌باشد.

در آیات نوع دوم چون مقصود گوینده، مبهم و نامشخص است، طریقهٔ صحیح در بارهٔ این قبیل آیات این است که، به محکّمات مراجعه کرد و دید که اگر خلاف محکّمات معنی شود قطعاً باید نفی گردد و لازم است که باید معنی و مقصودی را مراد متکلم قرار داد که مخالف با محکّمات نباشد و هیچ چنین تأویل و توجیهی که مخالف با اصول مسلم و آیات محکم باشد، نباید صحیح و درست قرار داده شود، مثلاً قرآن کریم در بارهٔ حضرت عیسیٰ علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ» و در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ»

از این آیات و آیات دیگر متشابه آن صراحتاً مشخص می‌شود که حضرت عیسیٰ علیه السلام بندهٔ برگزیدهٔ خداوند و مخلوق اوست و ادّعای مسیحیان در بارهٔ الوهیت و فرزندگی او صحیح نیست.

حال اگر کسی در محکّمات چشم پوشی کرده تنها «کَلِمَةَ اللَّهِ» و «رُفُوحٌ مِنْهُ» و غیره را گرفته و از آنها این معنی را در نظر بگیرد که با محکّمات قرآن و بیانات متواتر آن منافات داشته باشد، دلیل بر کج‌اندیشی و اصرار ورزی او می‌باشد؛ زیرا مقصود اصلی متشابهات را فقط خداوند می‌داند و بس، و اوست که از سر کرم و



احسان به هر کس که بخواهد و هر اندازه که مصلحت بداند علم آن را عطا می‌فرماید، لذا استنباط از این آیات و تأویل و تفسیر آن بنا به میل خود، کاری بس نادرست است.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، در این آیه خداوند می‌فرماید: کسانی که دارای قلب سلیم باشند پیش از این در بارهٔ تشابهات جستجو و تحقیق نمی‌کنند و اجمالاً به چنین آیات ایمان می‌آورند و آن را کلام خداوند می‌دانند اگر چه او بنا بر مصلحت، ما را بر آن مطلع نساخته‌است و در حقیقت راه درست و صحیح همین است، بر خلاف عده‌ای که در دل‌هایشان کژی است و از محکّمات چشم‌پوشی کرده و در پی تحقیق تشابهات برمی‌آیند و بر طبق خواستهٔ خویش استنباط کرده، کوشش می‌نمایند مردم را نیز در مغلطه اندازند، در قرآن و احادیث و عییدهای سختی در بارهٔ چنین کسانی آمده‌است.

أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه شما کسانی را دیدید که در جستجوی تشابهات برآمده‌اند، پس شما از آنان دوری کنید زیرا آنان همان کسانی هستند که خداوند ذکر آنان را در قرآن مجید آورده‌است.» (بخاری، ج ۲)

در حدیث دیگری فرمود: «من بر امتّم از سه چیز بیم دارم، اول این‌که دارای مال بسیار باشند و به سبب آن به یکدیگر حسد ورزند و به کشت و کشتار یکدیگر پردازند. دوم این‌که کتاب خدا در جلوی شان گشاده گردد (یعنی به وسیلهٔ ترجمه هر شخص عامی و نادانی مدّعی فهم آن باشد.) و در فهم آنچه که قابل درک نیست (مانند تشابهات) کوشش کنند در حالی که مقصود آن را فقط خداوند می‌داند. سوم این‌که علم شان زیاد باشد و آن را ضایع گردانند و در صدد افزایش آن برنیایند.» (ابن کثیر بحوالهٔ طبرانی)

«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» در این‌که منظور از راسخین در علم

چه کسانی هستند، اختلاف نظر وجود دارد و قول پسنیدیده تر این است که مراد از آن اهل سنت و جماعت هستند که تفسیری از قرآن و سنت را صحیح می‌دانند که از طریق صحابه و سلف صالحین و اجماع امت روایت شده و محکمت را به عنوان محور و مدار تعلیم و تفسیر قرآن قرار می‌دهند، و در بارهٔ تشابهات که از حوزهٔ فهم و ادراکشان خارج است به ناتوانی و عجز خویش اعتراف کرده آن را متوجه خداوند می‌دانند و هیچ‌گاه به مقامات علمی و ایمانی خویش مغرور نمی‌شوند، بلکه دائماً از درگاه خداوند، استقامت و ازدیاد فضل و عنایت، تقاضا می‌کنند. و این فکر را که با تأویل تشابهات فتنه ایجاد نمایند از ذهن خویش دور می‌کنند، آنان محکمت و تشابهات را حق می‌دانند، زیرا ایمان دارند که همهٔ آنها از منبع بی‌کران علم الهی سرچشمه گرفته‌اند. البته معانی بعضی که برای ما مفید و ضروری بود، پس خداوند متعال مفهوم آنها را پوشیده و مبهم نکرد، بلکه به طور واضح بیان فرمود. اما معانی نوع دوم که همان آیات تشابهات‌اند، خداوند متعال بنابر مصلحت و علم خویش، معانی آنها را بیان نفرمود. لذا معلوم کردن آنها برای ما ضروری نیست و اصرار در بیان معنی آنها کاری است بیهوده، پس اجمالاً ایمان آوردن بر چنین آیاتی کافی است. (مظهري ملخصاً)

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ

پروردگارا! بر مگردان دل‌های ما را بعد از این که هدایت کردی ما را و ببخش برای ما از سوی خویش

رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۸﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ جَمِيعُ النَّاسِ

رحمتی به درستی که تو بسیار ببخشنده هستی. پروردگارا! بی‌شک که تو جمع‌کنندهٔ آدمیان

لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿۹﴾

هستی در روزی که تردیدی در آن نیست، به درستی که الله خلاف وعده نمی‌کند.



ربط آیات

در آیه گذشته ذکر یکی از کمالات حق پرستان به میان آمد که، آنان با وجود داشتن کمال علمی، به آن مغرور نمی‌شوند، بلکه از خداوند تقاضای استقامت می‌نمایند؛ در آیات بعد خداوند یکی دیگر از کمالات آنان را ذکر می‌فرماید.

خلاصه تفسیر

پروردگارا! دل‌های ما را برنگردان بعد از این‌که ما را به (حق) هدایت کردی و از طرف خود به ما رحمت (خاصه) عطا کن. (و آن رحمت این است که بر راه راست پایدار و استوار بمانیم) به درستی که تو بسیار بخشاینده هستی. پروردگارا! (تقاضای نجات از کژی و استقامت بر حق و حقیقت را برای امور دنیوی نمی‌خواهیم بلکه فقط برای نجات اخروی آن را خواهیم و هدف ماست زیرا عقیده داریم که) بدون شک و تردید، این تو هستی که مردم را در (میدان حشر) گرد می‌آوری، روزی که در (وقوع) آن هیچ تردیدی نیست و بدون شک خداوند متعال در وعده خویش هرگز خلاف نخواهد کرد. (لذا وقوع قیامت حتمی است و ما به فکر آن هستیم).

معارف و مسایل

از آیه قبل مشخص می‌شود که هدایت و ضلالت از سوی خداست؛ وقتی خداوند هدایت کسی را اراده کند دلش را به نیکی مایل می‌سازد و وقتی اراده‌اش به گمراهی کسی تعلق گرفت، دلش را از راستی‌ها منحرف می‌نماید.

چنان‌که رسول خدا ﷺ در حدیثی می‌فرماید: «هیچ کس نیست که دلش در میان دو انگشت خدای تعالی نباشد تا وقتی که بخواهد او را در مسیر حق قائم می‌دارد و هرگاه بخواهد او را برمی‌گرداند».

اوست قادر مطلق و آنچه بخواهد می‌کند، لذا کسانی که در اندیشه پایدار

ماندن بر دین باشند، پیوسته از او تقاضای استقامت دارند چنانکه رسول گرامی ﷺ دائماً تقاضای استقامت داشتند.

همچنانکه در حدیث آمده است که رسول گرامی ﷺ این دعا را مرتباً می خواند: «یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قُلُوبَنَا عَلٰی دِينِكَ»

ای برگرداننده دلها، دلهای ما را بر دینت استوار گردان بدار. (مظهري، ج ۲)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ
همانا کسانی که کافر شدند هرگز دفع نکند از ایشان اموال شان و نه فرزندان شان از (عذاب) الله

شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿۱۰﴾ كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ ۗ وَالَّذِينَ مِنْ
چیزی را و آنها هستند آتش افروز جهنم . همچنانکه عادت آل فرعون بود و کسانی که

قَبْلِهِمْ ۗ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ
پیش از آنان بودند، تکذیب کردند آیات ما را پس خداوند آنان را به سبب گناهشان گرفت.

وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۱﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتْغَلِبُونَ ۗ وَ
عذاب الله سخت است . بگو به کسانی که کافرند زود باشد که شما مغلوب شوید و

تُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ ۗ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۲﴾

بر انگيخته شوید به سوی جهنم و بد جایگاهی است.

خلاصه تفسیر

یقیناً کسانی که کفر می ورزند، هرگز ثروت و فرزندان شان در مقابل خداوند اندکی هم برای شان به درد نمی خورند و این چنین مردم آتش افروز جهنم می شوند (عادتشان) همانند عادات فرعونیان و کافرانی که پیش از آنان بودند، هست که آیات ما (اخبار و احکام را) دروغ قلمداد کردند. خداوند، به سبب این کار و گناهی که مرتکب شدند، از ایشان بازخواست نمود و (عذاب) الله (بسیار سخت است، زیرا که



مقام او چنین است که او) سخت کیفر دهنده است. (و با کسانی که آیات ما را تکذیب کردند همین گونه رفتار می‌شود و آنان نیز همین طور کیفر داده خواهند شد.) و (همچنین) به کافران بگوئید (کمان نکنند که این کیفر تنها در قیامت انجام می‌شود، بلکه هم در این دنیا و هم در آخرت می‌باشد چنان‌که در دنیا) به زودی به دست مسلمانان سرکوب و مغلوب می‌شوید و (در آخرت) به سوی جهنم برانگیخته می‌شوید و (جهنم) بد جایگاهی است.

معارف و مسایل

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتٌّ لَّهُمْ» ممکن است از مفاد این آیه، این شبهه برای کسی به وجود آید که کفار سرکوب و مغلوب می‌شوند و حال آن‌که همه کفار جهان سرکوب و مغلوب نشده‌اند، اما این شبهه در این جهت نمی‌تواند مطرح شود، چرا که مراد از کفار، کفار تمام جهان نیستند، بلکه مراد از آن، مشرکان و یهودیان همان زمان و همان منطقه، چنانکه مشرکان، مقتول و اسیر شدند و یهودیان نیز به هلاکت رسیدند و یا اسیر گشتند و یا با جزیه و تبعید، سرکوب شدند.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ

به تحقیق برای شما نشانه‌ای بود در دو گروه که میان شان جنگ و مقابله واقع شد گروهی

تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ ط

جنگ می‌کردند در راه خدا و گروهی کافر بودند، می‌دیدند آنها را و برابر خویش به نگاه ظاهر چشم

وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنُصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً

و خداوند با یاری خویش تأیید می‌کند هر که را بخواهد به درستی که در این واقعه پندی است

لِأُولَى الْأَبْصَارِ ﴿۱۳﴾

مر صاحبان بصیرت را.

ربط آیات

در آیات گذشته از سرکوبی کفار خبر داده شده است، اکنون در این آیه یک نمونه آن به عنوان دلیل ذکر می شود.

خلاصه تفسیر

بی شک برای (فهم) شما نمونه بزرگی است در (برخورد) دو گروه که با هم (در جنگ بدر) در مقابل یکدیگر قرار گرفتند؛ یک گروه (یعنی مسلمانان) در راه خدا می جنگیدند و گروه دوم کفار بودند (و جمعیت آنان بسیار زیاد بود به گونه ای که) خود را چند برابر مسلمانان می دیدند (این دیدن با وهم و خیال نبود بلکه) با چشم ظاهر (در واقعی بودن آن هیچ تردیدی نبود اما با وجود کثرت جمعیت کفار، باز هم خداوند مسلمانان را بر آنان پیروز کرد) و (پیروزی و شکست تنها در دست توانای الهی است) خداوند با نصرت خویش هر کس را بخواهد تقویت می کند (پس) بدون شک در این واقعه پندی بزرگ برای بینندگان است.

معارف و مسایل

در این آیه کیفیت جنگ بدر بیان شد که در آن کفار حدود یکهزار نفر بودند که دارای هفتصد شتر و یکصد اسب بودند، در طرف دیگر مجاهدان مسلمان، حدود سیصد نفر که داری هفتاد شتر، دو اسب، و شش زره و هشت شمشیر بودند. تعجب در این جا بود که هر گروه حریف مقابل خود را دوبرابر می دید که در نتیجه آن کفار از تصور کثرت مسلمانان به وحشت افتادند و مسلمانان با دوبرابر دیدن آنها از توجه به خویش بیشتر به سوی حق تعالی متوجه شدند با توکل کامل و



استقلال و اعتماد بر وعده خدا که: «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ» امید فتح و نصرت داشتند. و اگر تعداد کامل آنان که سه برابر مسلمانان بودند بر ملا می شد امکان داشت بر آنان ترس مستولی شود و در بعضی حالات یکی، دیگری را دو برابر می دید و اگر نه هر یک جمعیت دسته دیگر را کمتر احساس می کرد چنان که در سوره انفال می آید.

به هر حال پیروز گرداندن گروهی اندک و بی سر و سامان در مقابل جمعیتی منظم بر اساس همان پیشگویی ای که در مکه شده بود به این صورت که در بدر آشکار گردید برای بینندگان، واقعه ای عبرت انگیز بود.

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبِيِّنَ وَ الْفَنَاطِيرِ

آراسته شده است برای مردم محبت خواهش های نفسانی مانند زنان و فرزندان و خزانة های

المُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَزْبِ ط

جمع شده از طلا و نقره و اسبهای نشان دار و چهارپایان و زراعت

ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿١٤﴾ قُلْ أَنْ

متاع زندگانی دنیا است و نزد خدا است جای بازگشت نیکو. بگو

أَوْ نَسِئْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ

آیا خبر دهم شما را به آنچه بهتر است از آن، برای آنان که پرهیز کردند نزد پروردگارشان

جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ

باغهایی است که جاری است در زیر درختان آن جویها، جاوید باشند در آن و برای شان زنهای

مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ ط وَ اللَّهُ بِصِيْرَتِكُمْ بِالْعِبَادَةِ ﴿١٥﴾ أَلَّذِينَ

پاکیزه است و باشد خشنودی از الله و خداوند بیناست بر بندگان. آنان که

يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ

می گویند پروردگارا! به درستی ما ایمان آوردیم پس بیامرز برای ما گناهان ما را و

قِنَاعَ عَذَابِ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصُّبْرِينَ وَالصُّدْقِينَ وَالْقَتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ
نگه دار ما را از عذاب آتش. صبرکنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾
و آموزش خواهندگان در سحرگاهان

خلاصه تفسیر

ربط آیات

در آیات گذشته ذکر مخالفت کفار و مشرکین و در مقابل آنان جهاد آمده بود، و در این آیات مخالفت ایمان و اسلام و اصل و منشأ تمام بدکرداریها ذکر شده است که آن حبّ دنیا است، یکی به خاطر مال و مقام مخالفت حق را اختیار می کند و دیگری به واسطه خواهشهای نفسانی و یکی به سبب علاقه به رسوم آبا و اجداد خویش در مقابل حق قیام می کند و خلاصه همه اینها از دوستی دنیا سرچشمه می گیرند.

خلاصه تفسیر آیات این است:

خوش آیند به نظر می رسد برای (بیشتر) مردم محبت چیزهای نفیس از (قبیل) زن و فرزند و ذخایر انباشته شده از طلا و نقره و اسبهای نشان گذاشته شده و چهارپایان (دیگر) و کشتزارها (اما) همه اینها اسباب مورد استفاده زندگانی دنیا به شمار می آیند و سرانجام نیکو، همه نزد خداوند است (که پس از مرگ به انسان برمی گردد، تفصیلش در آیه بعد خواهد آمد). شما (به آنها) بگویید آیا چیزهایی را به شما بنمایانم که از آنچه ذکر شد بهتر باشد (پس گوش کنید) برای کسانی که (از خدا) بترسند در نزد پروردگارشان باغهایی (از بهشت) هست که جویهای آب از زیر آن جاری است، جاوید می ماند و در آنجا برای آنها همسرانی است که از همه چیز پاک اند و خشنودی است از جانب خداوند و او نسبت به بندگان خویش بیناست.



این نعمتها پاداش کسانی است که از خدا می ترسند سپس صفات آنان به تفصیل خواهد آمد (که آنها) کسانی (هستند) که می گویند: پروردگارا به تو ایمان آوردیم. پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نجات ده و (ایشان هستند) شکیبایان و راستگویان و (در پیشگاه خدا) فروتنان و انفاق کنندگان مال که هنگام سحر برای آمرزش گناهان خویش دست به دعا بردارند.

معارف و مسایل

محبت دنیا امری طبیعی است اما زیاده روی در آن مهلك

است.

در حدیث آمده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» محبت دنیا سر چشمه هر بدی است، در آیه گذشته متاع زندگی دنیا ذکر شد و مشخص گردید که اینها در نظر مردم کالایی فریبنده اند؛ بنابراین بسیاری از مردم فریب ظاهر آنرا خورده، آخرت را فراموش می کنند.

چیزهایی که در این جا ذکر شد، عموماً مورد علاقه اکثریت مردم است که در مرتبه اول زن و فرزندان قرار دارند؛ زیرا هر چیزی که، انسان در صدد دست یابی به آن بر می آید، سبب اصلی همه آنها، احتیاج زن و فرزند می باشد.

سپس از طلا و نقره و چهارپایان و مزارع ذکری به میان می آید که مقام بعدی محبت و علاقه انسان را به خود اختصاص می دهد.

خلاصه مطلب آیه این است که خدای تعالی طبعاً محبت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در آن هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این که اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان بهم می خورد. چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعتگری را متحمل شود و یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبدول دارد.

آبادی و بقای جهان در این پنهان است که محبت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود در صدد تهیه و جمع آوری آنها قرار گیرد، صبح هنگام، کارگر با این فکر از خانه بیرون می آید که مقداری پول به دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می کند که قدری پول صرف کرده، کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده، در انتظار مشتری می نشیند تا سرمایه ای بیندوزد، مشتری نهایت سعی خود را به کار می برد تا با پولی که دارد اسباب و وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه هایشان بیرون آورده است و نظام تمدن جهان را بر اساس اصولی منظم و مستحکم قرار داده است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبت نعمتهای دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی تواند طعم نعمت های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که در صدد انجام اعمال نیک باشد و بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در این جا بیشتر مورد توجه است، این است که محبت این اشیا طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبت آنها غرق شده، آخرت را فراموش می کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف می یابد و فقط به حد ضرورت و معقول به فکر آنها می باشد و آنها را در مسیر کارهای اخروی به کار می برد، در جای دیگر قرآن مجید حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده است؛ چنان که در آیه ۷ سوره کهف می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا قُلُوبَنَا عَلَى الْآرَاضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینت قرار دادیم تا که مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می دهد.

از این آیه معلوم می شود که زینت دادن اشیا فریبنده دنیوی برای انسان



یک فعل خداوندی است که مبنی بر حکمت‌های زیادی است در بعضی آیات این نوع تزیین به شیطان منسوب شده است؛ مانند آیه ۴۸ سوره انفال: «زَيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» مراد از آن تزیین چیزهایی است که شرعاً و عقلاً بد باشند یا آن درجه تزیین مراد است که به سبب از حد گذشتن بد باشد و اگر نه مزین کردن مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری وجود دارد، بنابر این در بعضی آیات این تزیین صراحتاً به خداوند نسبت داده شده است همان‌طور که ذکر آن گذشت.

خلاصه کلام این است که خداوند متعال لذایذ و اشیای مرغوب دنیوی را به فضل و کرم خویش برای انسان مزین کرده، محبت آنها را در دل او قرار داده است که، از جمله حکمت‌های آن در این امر، یکی این است که انسان آزمایش شود که بعد از مشغول شدن به این امور ظاهری و سطحی و لذت چند روزه آنها آیا پروردگار و خالق و مالک خود را به یاد می‌آورد و این‌ها را وسیله محبت و معرفت او قرار می‌دهد یا این‌که خود در محبت آنها غرق شده پروردگار خویش و محاسبه و حضور در آخرت را فراموش می‌کند، لذا بهترین انسان کسی است که از دنیا به اندازه کافی بهره‌مند شده و در آخرت نیز رستگار باشد، و به جای این‌که لذایذ دنیوی مانعی در راه او باشد به عنوان وسیله‌ای در خدمت فلاح و رستگاری او در آخرت قرار گیرند. چنان‌که در میان افراد بشر کسانی نیز هستند که لذایذ دنیوی باعث نابودی حیات اخروی و عذاب دایمی ایشان می‌باشد و اگر با تعمق در احوال آنان نگرسته شود همین اشیای در دنیا نیز برای ایشان وسیله عذاب‌اند.

قرآن کریم در آیه ۵۵ سوره توبه درباره این قبیله افراد می‌فرماید: «فَلَا تُغْنِيكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ» اموال و اولاد کفار، شما را متعجب نسازد به درستی که خداوند اراده کرده است که آنها را به وسیله آن در زندگانی دنیا عذاب کند، و

جان دهند در حالی که کافرند.

شکمی نیست که دائماً به فکر مسایل مادی بودن روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفاده از آن را از انسان سلب می‌کند و خود این امر، نوعی عذاب برای انسان است، بنابراین تلاش آنچه را که خداوند از امور دنیوی برای انسان مزین ساخته بر اساس احکام الهی و با اعتدال و بر حسب ضرورت، جمع آوری آن رستگاری دو جهان است؛ لذا به کار بردن آن در راه‌های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به واسطه آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایهٔ هلاک است.

مولانا رومی رحمته الله چقدر عالی این مضمون را به نظم کشیده هنگامی که می‌گوید:

آب اندر زیر کشتی پستی است آب در کشتی هلاک کشتی است
متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی است که آب زیر آن باشد که برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آنرا به دنبال خواهد داشت، به همین صورت مادیات اگر در دست انسان باشد و به قلب راه نیابد،

در امور دنیوی و اخروی مددکار اوست؛ ولی اگر به قلبش راه یافت، موجب نابودی شخص می‌شود. از این جاست که در آیهٔ مذکور، بعد از ذکر چندی از امور دنیوی می‌فرماید: «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ».

همهٔ این اشیا در زندگی دنیوی وسیله‌ای برای حیات اند نه برای دل بستن به آن، و در نزد خداست قرارگاه خوب، یعنی قرارگاهی که همیشه جاویدان است. یعنی، نعمتها و لذات آن نه فانی می‌شوند و نه کم یا ضعیف می‌گردند.

در آیهٔ بعدی برای توضیح بیشتر همین مطلب، می‌فرماید: «قُلْ أَوْسَبِتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ



فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

رسول اکرم ﷺ را مورد خطاب قرار می دهند که: به کسانی که در نعمت های ناقص و فانی دنیا غرق شده اند بگو: آیا شما را آگاه کنم به چیزی بهتر از این نعمت ها، برای کسانی که پرهیز کردند نزد پروردگارشان بهشت هایی است که جویهای آب از زیر آن جاری است و همسرانی پاکیزه و خشنودی از خداوند، و خداوند نسبت به بندگان بیناست.

در آیه گذشته شش نعمت بزرگ دنیا ذکر شد که، مردم به محبت آنها سرمست شده اند، و عبارت اند از:

۱- زن ۲- فرزند ۳- ذخایر طلا و نقره ۴- اسب نجیب ۵- چهارپایان ۶-

مزارع.

و ظاهراً در مقابل آنها سه نعمت اخروی بیان شده:

۱- باغهای سرسبز بهشت ۲- زنهای پاکیزه ۳- خشنودی خداوند.

از بقیه اشیا ذکر اولاد به این جهت نیامده که انسان در جهان به این سبب به فرزند علاقمند است که در کارها به او کمک کند و بعد از او نامش را زنده نگه دارد و در آخرت نه او به کمک کسی نیاز دارد و نه می میرد که برای پس از خود در طلب ولی یا وارثی باشد علاوه بر این، هر کسی هر چقدر فرزند داشته باشد در جنت با وی در یک جا جمع می شوند و کسی که در جهان اولادی نداشته، اولاد در آخرت متمنی اولاد نمی شود و ثانیاً اگر خواهان اولاد شود خداوند متعال به او اولاد می دهد.

در حدیث جامع ترمذی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر کسی از اهل بهشت آرزومند اولاد باشد، انعقاد و تولد، بزرگ شدن بچه همه در مدتی کوتاه انجام می گیرد، لذا خداوند متعال بنابه حکمت خویش آرزوی شخص را برآورده می سازد.

همچنین ذکر طلا و نقره را در بهشت از این جهت نفرمود که، در جهان مطلوب بودن طلا و نقره‌ها از آن جهت است که در عوض آنها وسایل دنیوی فراهم می‌گردد و همه اشیای مورد نیاز به وسیله آنها، تهیه می‌شود و یا از این جهت مطلوب اند که در تزیین به کار می‌روند ولی در آخرت، نه به خرید و فروش نیازی است و نه به زینت، بلکه هر چه شخص اراده کند فوراً مهیا می‌گردد. علاوه بر این در بهشت طلا و نقره موجود است زیرا در روایات آمده است که بعضی از منازل بهشت طوری ساخته شده‌اند که یک خشت آن از طلا و دیگری از نقره است، به هر حال در آخرت چیز قابل ذکری به نظر نمی‌آید.

اسبان در دنیا بدین منظورند که انسان بر آنها سوار شده مسافتی را پیماید، اما در آنجا نه نیازی به سفر است و نه به سواری.

البته از احادیث صحیح ثابت است که برای اهل جنت در روز جمعه اسبهای نجیب برای سواری حاضر می‌شوند که بر آنها سوار شده برای ملاقات دوستان و عزیزان خود بروند.

خلاصه این که اسب در آنجا از اهمیت خاصی برخوردار نیست که ذکرش به میان آید، هم چنین چهارپایان که یا در مزرعه به کار گرفته می‌شوند یا به نحوی مورد استفاده آدمی قرار می‌گیرند همه اینها را خدای تعالی در بهشت بی‌واسطه چهارپایان عطا می‌فرماید.

و همین است حال مزارع، که در جهان (دنیا) انسان مشقت کشاورزی را برای به دست آوردن محصولات مختلف متحمل می‌شود، در بهشت همه این محصولات خودبه‌خود مهیا می‌باشد، در آنجا کسی نیاز به کشاورزی ندارد و اگر کسی تمایل به کشاورزی داشته باشد، برایش امکان آن وجود دارد، چنانکه در روایتی از طبرانی آمده است:

یکی از اهل بهشت آرزوی کشاورزی می‌کند، پس همه اسباب کشاورزی



آماده می‌شوند سپس بذرافشانی و رویدن و دروکردن جملگی ظرف چند لحظه انجام می‌گیرد. بنابراین از نعمتهای آخرت تنها ذکر جنت و حوران کافی به نظر می‌رسد. زیرا که برای اهل بهشت در قرآن کریم چنین وعده‌ای نیز وجود دارد: «وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» «برای آنان هر آنچه بخواهند فراهم می‌شود».

بعد از این اعلان کلی نیازی به ذکر همه نعمتها نیست؛ ولی از آنها چند نعمت خاص ذکر شده که برای هر انسان بهشتی بدون درخواست فراهم می‌شود؛ یعنی باغهای سرسبز و زنانی پاکیزه و خوبروی و بالاتر از همه اینها رضایت و خشنودی خداوند که برای مؤمن از همه چیز با اهمیت تر است، حاصل می‌آید.

چنان‌که در حدیث آمده است: «وقتی که همه اهل بهشت به آنجا داخل می‌شوند خوشحال و مطمئن باشند و هیچ آرزویی از آنان باقی نمی‌ماند که برآورده نشود. پس در آن وقت خداوند متعال خود به اهل بهشت خطاب کرده می‌فرماید: اکنون شما خشنود و مطمئن هستید آیا نیاز به چیزی دارید؟»

آنان در جواب می‌گویند: پروردگارا! آن قدر به ما نعمت عطا کرده‌ای که بعد از این به هیچ چیز نیاز نداریم، خداوند متعال می‌فرماید: اکنون شما را نعمتی بالاتر از همه این نعمتها عطا می‌کنم و آن این‌که به مراتب رضا و قرب دائمی من نایل می‌شوید.»

خلاصه این دو آیه را پیامبر خدا ﷺ چنین بیان فرموده است: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ و ملعون ما فيها الا ما ابتغى به وجه الله و فى رواية: الا ذكر الله و ما والاها و عالمها او متعلماً.»

«دنیا و آنچه در آن است، ملعون است، به جز چیزهایی که موجبات خشنودی خداوند متعال را فراهم می‌آورد. و در یک روایت آمده است بجز ذکر خدا و آنچه را که او پسندد و بجز عالم و متعلم.»

این حدیث را ابن ماجه و طبرانی به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده اند.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ

گواهی داد خداوند که هر آینه هیچ معبودی غیر از او نیست و گواهی دادند فرشتگان

وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

و صاحبان علم و دانش در حالی که خداوند قائم به عدل است، نیست هیچ معبودی جز خدای

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ

توانای حکیم. به درستی که دین پسندیده در نزد خدا اسلام است و مخالفت نکردند

الدِّينَ أَوْ تَوَّأوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ط

کسانی که به آنها کتاب داده شده مگر پس از آنکه آمده باشد ایشان دانشی از روی حسد میان ایشان

وَمَنْ يُكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾

و هر که کافر شود به آیات خدا پس یقیناً خداوند زود حساب گیرنده است.

خلاصه تفسیر

ربط آیات

آیات گذشته در بیان توحید بود، در آیات مذکور، اولین آیه، به گونه ای خاص، مضمون یگانگی خداوند را تشریح می نماید که بر آن سه نوع گواهی ذکر می کند:

اول شهادت خود پروردگار، دوم شهادت فرشتگان، سوم شهادت دانشمندان و صاحبان فهم و خرد.

شهادت خداوند جل شانہ به طور مجاز بیان شده و مراد این است که صفات و کمالات خداوند و تمام مظاهر وجود و مخلوقاتش دلیلی است واضح بر یگانگی خداوند.



هر گیاهی که از زمین روید و حده لا شریک له گوید علاوه بر این کتابها و رسولانی که برای هدایت مردم فرستاده، به یگانگی او گواهی می دهند پس گویا خود او بر این امر شاهد است که به غیر از او کسی لایق پرستش نیست.

شهادت دوم: شهادت فرشتگان است که مقرّبین درگاهش به شمار می آیند و آنان هم دیده و دانسته گواهی می دهند که به غیر از خدای تعالی کسی شایسته پرستش نیست.

شهادت سوم: شهادت راسخان در علم است که مراد از آنان، انبیاء علیهم السلام و عموم علما هستند.

در باره این آیه، امام غزالی رحمته الله و ابن کثیر رحمته الله می گویند: این فضیلت بزرگی است برای اهل علم که خداوند شهادت آنان را با شهادت خود و فرشتگان ذکر کرده است و می توان گفت که مراد از علما فقط آن کسانی هستند که در خصوص مسایل هستی، نظری صحیح ارائه داده یا در کاینات تفکر و اندیشه کرده، به یگانگی خداوند پی ببرند؛ اگر چه آنان طبق ضابطه، عالم نباشند.

و در آیه دیگر برای تکمیل مضمون توحید، تنها پذیرفتن دین اسلام و عدم پذیرش ادیان و مذاهب دیگر را بیان کرده، و بیچارگی مخالفان آن را متذکر می شود.

تفسیر مختصر این دو آیه از این قرار است:

گواهی داد خداوند (در کتب آسمانی) بر این (مطلب) که بجز آن ذات (پای) کسی سزاوار پرستش نیست و فرشتگان نیز (در ذکر و تسبیح خود به این گواهی داده اند زیرا که از کار و اوراد آنان مملو از توحید است) و دانشمندان نیز (همچنان که مشاهده می شود و نیز در گفته ها و نوشته ها خود به یگانگی خداوند شهادت داده، اعتراف کرده اند) که (او تعالی) چنان معبود صاحب شأنی است که انتظام دهنده (ی همه چیز)

است با اعتدال و جز او کسی سزاوار پرستش نیست، او غالب و دانا است و بدون تردید تنها دین مورد (پذیرش) نزد خداوند دین اسلام است و این که اهل کتاب (در حَقَانِیَّتِ آن با مسلمین) اختلاف کردند (و اسلام را باطل دانستند) پس از این که دلیل (حَقَانِیَّتِ اسلام) به آنان قبلاً اعلام شده بود. فقط به خاطر تکبر (و در خطر دیدن سروری که نسبت به مردم داشتند و با قبول اسلام آن را از دست می دادند، و بنابراین اسلام را نپذیرفتند و آن را باطل دانستند) بود. پس هر کس که احکام خداوند را انکار کند (چنان که آنان کردند) به تحقیق که خداوند زود حساب گیرنده است (و بدیهی است که نتیجه محاسبه چنین شخصی عذاب الهی خواهد بود).

معارف و مسایل

فضایل آیه شَهْدِ اللّٰهُ

آیه شهادت دارای مقام مخصوصی است. امام تفسیر بغوی رحمته الله نقل کرده می گوید: دو عالم بزرگ یهودی از شام به مدینه منوره وارد شدند، با مشاهده گودی مدینه با هم به گفتگو پرداختند که این گودی همان طوری است که در تورات پیش گویی شده بود که در آن قیام پیامبر آخر الزمان پدیدار می شود، سپس مطلع شدند که شخص بزرگی در آنجا هست که مردم به او پیامبر می گویند. ایشان در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله حاضر شدند، همین که چشم شان به آن حضرت صلی الله علیه و آله افتاد تمام آن صفاتی که در تورات نسبت به آن جناب صلی الله علیه و آله ذکر شده بود در مقابل دیدگان شان ترسیم شد؛ سؤال کردند شما محمد صلی الله علیه و آله هستید؟ پیامبر فرمود: آری، باز سؤال کردند که شما احمد هستید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، من محمد و احمد هستم.

سپس گفتند، از شما یک سؤال داریم، اگر جواب آنرا درست دادید ما ایمان می آوریم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگویند، آنان گفتند: در کتاب خدا بزرگترین شهادت



کدام است؟ در پاسخ آیه شهادت نازل شد، پیامبر ﷺ آن را بر ایشان تلاوت کرد، آن دو نفر بلافاصله مسلمان شدند.

در مسند امام احمد حدیثی آمده است که آن حضرت ﷺ این آیه را در عرفات خواند و بعد از آن فرمود «وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشُّهَدِينَ يَارَبِّ» «ای پروردگارا من هم بر این گواهم». (ابن کثیر)

و از یک روایت امام اعمش مشخص می شود که هر کسی بعد از تلاوت این آیه بگوید: «أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشُّهَدِينَ» خدای تعالی در روز قیامت به فرشتگان می گوید که بنده ام عهده ی کرده است و من از همه وفا کننده گان به عهدها بهترینم، بنابراین بنده مرا در بهشت در آورید. (ابن کثیر)

در حدیثی به نقل از ابویوب انصاری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس بعد از نماز فرض آیه الكرسي و آیه شهادت (شَهِدَ اللَّهُ) و «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ، تَابِعِي حِسَابٍ»^(۳) را بخواند خداوند از همه گناهان او درمی گذرد و او را در بهشت جای می دهد و هفتاد حاجت او را برمی آورد که کوچکترین آنها مغفرت اوست. (روح المعانی بحواله دیلمی)

تشریح دو لفظ «دین» و «اسلام»: لفظ دین در لغت عرب به چند معنی آمده که یکی به معنی طریقه و روش است و در اصطلاح قرآن دین بر اصول و احکامی اطلاق می شود که از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در میان همه انبیا مشترک اند و لفظ «شریعت» یا «منهاج» در اصطلاحات بعد مذهب بر احکام فرعی اطلاق می شوند که در زمانها و امت های مختلف، متفاوت می باشند. قرآن کریم در آیه ۱۳ سوره شوری می فرماید: «سَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا» خداوند برای شما همان دین را مقرر کرد که قبلاً نوح علیه السلام و دیگر انبیا نسبت به آن

مأموریت داشته‌اند.

از این جا مشخص می‌شود که دین همه پیامبران علیهم‌السلام یکی بوده است. یعنی این که ذات خدای تعالی همه را برای یک هدف یعنی اعتلای کلمه الله و تحقق ایمان در قلوب مردم و پرستش ذات یگانه خداوند که جامع تمام کمالات و از هر نقصی مبرا است، برانگیختند، و نیز تحقق اعتقاد به روز واپسین که در آن روز سرانجام اعمال انسان به او برمی‌گردد و کیفر دادن و پاداش به این اعمال و نیز ایمان به انبیا و رسولان فرستاده شده از جانب او، و احکامی که آورده‌اند.

و معنی اصلی لفظ اسلام خود را به خدا حواله کردن و تابع اوامر او بودن است و به اعتبار این معنی در زمان هر نبی و رسول، به کسانی که به او ایمان آورده و در احکامی که آورده است، اطاعتش کرده‌اند می‌توان کلمه مسلمان را اطلاق کرد و دین آنان دین اسلام بوده است و با توجه به همین معنی حضرت نوح علیه‌السلام فرمود: «وَأَمِزْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (سوره یونس، آیه ۷۷) به من فرمان داده شده که از مسلمانان باشم.

و بنابر این حضرت ابراهیم علیه‌السلام خود و امت خود را مسلمان گفت: «رَبَّنَا وَاَجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» و حواریون حضرت عیسی علیه‌السلام به اعتبار همین معنی گفتند «وَأَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ» «سوره آل عمران آیه ۵۲»

گاهی این لفظ به طور خاص بر دین و شریعتی اطلاق می‌گردد که پس از همه ادیان حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده است که همه شریعت‌های قبل را منسوخ کرده و تا قیامت باقی خواهد ماند و به اعتبار همین معنی، این لفظ تنها بر دین و امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اطلاق می‌شود در حدیث جبرئیل که در تمام کتب حدیث مشهور است آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسلام را به همین تفسیر خاص ذکر کرده است.

لفظ «الاسلام» در آیه مذکور هم احتمال هر دو معنی را دارد، اگر معنی اول



کدام است؟ در پاسخ آیه شهادت نازل شد، پیامبر ﷺ آن را بر ایشان تلاوت کرد، آن دو نفر بلافاصله مسلمان شدند.

در مسند امام احمد حدیثی آمده است که آن حضرت ﷺ این آیه را در عرفات خواند و بعد از آن فرمود «وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ يَازِبُ» ای پروردگارا من هم بر این گواهم». (ابن کثیر)

و از یک روایت امام اعمش مشخص می شود که هر کسی بعد از تلاوت این آیه بگوید: «أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» خدای تعالی در روز قیامت به فرشتگان می گوید که بنده ام عهدی کرده است و من از همه وفاکننده گان به عهدها بهترینم، بنابراین بنده مرا در بهشت درآورید. (ابن کثیر)

در حدیثی به نقل از ابوایوب انصاری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس بعد از نماز فرض آیه الکرسی و آیه شهادت (شَهَدَ اللَّهُ) و «قُلِ اللّٰهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ، تَا بَغْيِرِ حِسَابٍ»^(۳) را بخواند خداوند از همه گناهان او درمی گذرد و او را در بهشت جای می دهد و هفتاد حاجت او را برمی آورد که کوچکترین آنها مغفرت اوست. (روح المعانی بحواله دیلمی)

تشریح دو لفظ «دین» و «اسلام»: لفظ دین در لغت عرب به چند معنی آمده که یکی به معنی طریقه و روش است و در اصطلاح قرآن دین بر اصول و احکامی اطلاق می شود که از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در میان همه انبیا مشترک اند و لفظ «شریعت» یا «منهاج» در اصطلاحات بعد مذهب بر احکام فرعی اطلاق می شوند که در زمانها و امت های مختلف، متفاوت می باشند. قرآن کریم در آیه ۱۳ سوره شوری می فرماید: «تَسْوَعُ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وُضِيَ بِهِ نُوحًا» خداوند برای شما همان دین را مقرر کرد که قبلاً نوح علیه السلام و دیگر انبیا نسبت به آن

مأموریت داشته‌اند.

از این جا مشخص می‌شود که دین همه پیامبران علیهم‌السلام یکی بوده است. یعنی این که ذات خدای تعالی همه را برای یک هدف یعنی اعتلای کلمه الله و تحقق ایمان در قلوب مردم و پرستش ذات یگانه خداوند که جامع تمام کمالات و از هر نقصی مبرا است، برانگیختند، و نیز تحقق اعتقاد به روز واپسین که در آن روز سرانجام اعمال انسان به او برمی‌گردد و کیفر دادن و پاداش به این اعمال و نیز ایمان به انبیا و رسولان فرستاده شده از جانب او، و احکامی که آورده‌اند.

و معنی اصلی لفظ اسلام خود را به خدا حواله کردن و تابع اوامر او بودن است و به اعتبار این معنی در زمان هر نبی و رسول، به کسانی که به او ایمان آورده و در احکامی که آورده است، اطاعتش کرده‌اند می‌توان کلمه مسلمان را اطلاق کرد و دین آنان دین اسلام بوده است و با توجه به همین معنی حضرت نوح علیه‌السلام فرمود: «وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (سوره یونس، آیه ۷۷) به من فرمان داده شده که از مسلمانان باشم.

و بنابر این حضرت ابراهیم علیه‌السلام خود و امت خود را مسلمان گفت: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» و حواریون حضرت عیسی علیه‌السلام به اعتبار همین معنی گفتند «وَأَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ» «سوره آل عمران آیه ۵۲»

گاهی این لفظ به طور خاص بر دین و شریعتی اطلاق می‌گردد که پس از همه ادیان حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده است که همه شریعت‌های قبل را منسوخ کرده و تا قیامت باقی خواهد ماند و به اعتبار همین معنی، این لفظ تنها بر دین و امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اطلاق می‌شود در حدیث جبرئیل که در تمام کتب حدیث مشهور است آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسلام را به همین تفسیر خاص ذکر کرده است.

لفظ «الاسلام» در آیه مذکور هم احتمال هر دو معنی را دارد، اگر معنی اول



اخلاق نیکویی داشته باشد.

اساس رستگاری در آخرت فرمانبرداری خدا و پیامبر است و کسی که از این محروم باشد عمل او هیچ اعتباری ندارد.

در قرآن مجید درباره اعمال این قبیل افراد در آیه ۱۰۵ کهف می فرماید: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا» در روز قیامت برای اعمالشان هیچ وزنی قائل نمی شویم.

چون روی سخن در این آیه و آیات ماقبل با اهل کتاب است، بنابر این در آخر نادانی و اشتباه آنان را چنین بیان می فرماید:

«وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» آنان که در نبوت خاتم الانبیاء ﷺ و دین اسلام اختلاف کردند، بدین جهت نبود که نسبت به این احکام در اشتباه بوده اند، بلکه آنان بر حقانیت پیامبر اسلام در تورات و انجیل و سایر کتب کاملاً اطلاع یافته بودند، اما حسادت نسبت به مسلمین و حب جاه و مقام و ثروت آنان را بدین اختلاف برانگیخت.

در پایان فرمود و «وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» یعنی کسی که آیات خدا را انکار کند خداوند زود از او حساب خواهد گرفت؛ نخست پس از مرگ امتحان این جهان در عالم قبر که به آن «برزخ» گفته می شود، انجام می گیرد و سپس حساب مفصل آن در قیامت، هنگام حساب و کتاب حقیقت همه اختلافات آشکار خواهد شد. حقیقت باطل پرستان برای آنان واضح می گردد و سپس کیفر آنها برای شان عرضه می گردد.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ^ط

پس اگر با تو خصومت ورزند پس بگو: روی خود را تسلیم خدا کردم و نیز هر کسی که پیروی مرا کرد

وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ وَالْأَفْيِينَ^ط أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا^ح

وبگو: به اهل کتاب و به ناخوانان آیا اسلام آوردید پس اگر اسلام آوردند به تحقیق که راه راست را

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بِصِيْرَتِ الْعِبَادِ عَلِيمٌ ﴿٢٠﴾

یافتند و اگر روی بر تافتند پس جز این نیست که وظیفه تو ابلاغ است و الله بینا است بر بندگان

خلاصه تفسیر

ربط آیات

در ابتدای سوره، توحید اثبات و عقیده تثلیث رد شده است، در این آیات به احتجاجات مشرکین و منکرین اهل کتاب پاسخ داده شده است.

پس، (از اقامه دلیل بر حقانیت اسلام، باز هم) اگر اینان با شما به جدال (های) بی جابرخیزند، بگوئید: (شما اگر بپذیرید یا نپذیرید) من رویم را فقط به طرف خدا کرده ام و کسانی که پیرو من بودند آنان نیز (روی خود را تنها به جانب خدا کرده اند، - کنایه از این که همه ما اسلام را برگزیده ایم که در آن تنها قلب انسان متوجه خداوند است زیرا در ادیان دیگر مقداری شرک به وجود آمده بود) و (پس از این جواب، از آنان سوال کنید) و بگوئید به اهل کتاب و (مشرکین) عرب آیا شما نیز به اسلام مشرف می شوید؟ پس اگر به اسلام داخل شدند به راه (راست) هدایت یافته اند و اگر سر باز زدند، پس (شما با کسی نداشته باشید زیرا) وظیفه تو فقط این است که (احکام و فرامین الهی را) به آنان ابلاغ نمایی، و خود خداوند (خودش) بندگان را می بیند (و می داند) و از (شما در این خصوص) باز خواست نمی شود.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ لَّا يَقْتُلُونَ

هرآینه آنان که انکار می کنند احکام خدا را و قتل می کنند پیامبران را به ناحق و می کشند

الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ لَفَتَشْرَهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾

کسانی را که امر می کنند به عدل از مردم پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت ده



أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ
این گروه آنانند که زحماتشان در دنیا و آخرت ضایع می شود و

مَالَهُمْ مِّنْ نَّصِيرِينَ ﴿۲۲﴾

برای شان هیچ یاری دهنده‌ای نیست.

خلاصه تفسیر

ربط آیات

روی سخن در ابتدای سوره بیشتر متوجه نصارا است و عنوان «الَّذِينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ» در آیه فوق شامل یهود و نصارا هر دو می شود؛ اکنون در این آیات بعضی کارهای مخصوص یهود بیان می شود.

در «روح المعانی» به روایت ابن ابی حاتم از آن حضرت علیه السلام در ذیل تفسیر این آیه روایت شده است که بنی اسرائیل چهل و سه پیامبر را در یک زمان کشته اند و از نصیحت آنان یکصد و هفتاد (۱۷۰) نفر هدایت شدند که در همان روزگار به زندگی آنان نیز خاتمه دادند. (بیان القرآن)

بی شک کسانی که انکار می کنند، آیات خداوند را (مانند یهود که تسلیم انجیل نشدند و بعداً نیز قرآن را نپذیرفتند؛ خلاصه آنها کسانی هستند که) انبیا را به قتل می رسانند (و آن قتل از نزد خود آنان هم) ناحق و نیز به قتل می رسانند اشخاصی را که اعتدال (در افعال و اخلاق) یا عدالت را تعلیم می دهند، پس ایشان را به کیفر دردناک بشارت ده و ایشان کسانی هستند که به سبب ارتکاب افعال مذکور تمام کارهای نیکشان از بین می رود، هم در این دنیا و هم در آخرت (به وقت سزا) برای شان هیچ حامی و یآوری نخواهد شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْثُوا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ

آیندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب به آنان رسیده بود که خوانده می‌شوند به سوی کتاب

لِيَخْكَمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

تا که حکم کند میان ایشان سپس روی می‌گردانند گروهی از آنان و ایشان اعراض‌کنندگان اند

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَ

این بدان علت است که ایشان گفتند هرگز نمی‌رسد به ما آتش دوزخ مگر روزهای شمرده شده و

عَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ فَكَيْفَ إِذَا

فریب دادا ایشان را در دین‌شان آنچه افترا می‌کردند پس چگونه می‌شود حال ایشان وقتی که

جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُقِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ

جمع کنیم ایشان را در روزی که هیچ شکتی در آن نیست و تمام داده می‌شود هر کسی

مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

آنچه را که انجام داده است و ایشان ستم‌کرده نمی‌شوند.

خلاصه تفسیر

(ای پیامبر!) آیا کسانی را ندیدی که به آنان قسمتی (کامل) از کتاب آسمانی

(تورات) داده شده بود (که اگر طالب هدایت بودند پس آن حصه برای تکمیل این مقصد

کافی بود) و به همان کتاب به خاطر این مقصود دعوت می‌شدند که در میان شان

(اختلاف مذهبی را) قضاوت کند باز (هم) بعضی از آنان اعراض کرده منحرف شدند

(و این (بی‌اعتنایی) به این سبب است که آنان چنین می‌گویند (و اعتقادشان همین

است) که فقط چند روز شمرده شده آتش دوزخ به ما می‌رسد. (سپس بخشیده

می‌شویم) و آنان را فریب داده است سخنان جعلی خودشان (همچنان که عقیده

برساخته خود آنان را فریب داد که ما فرزندان پیامبرانیم و به این شرافت خانوادگی حتماً

نجات خواهیم یافت و در نتیجه همین اعتقاد بیشتر بی‌اعتنایی کردند) پس (به سبب این

احوال و افعال و اقوال کفرآمیز) چه حال (بدی) بر آنان خواهد گشت وقتی که آنان را در



روزی جمع کنیم که در (آمدن) آن ذره‌ای تردید نیست و (در آن روز) عوض هر چیز به طور کامل به انسان می‌رسد (کمتر یا بیشتر از جرم، کیفر داده نمی‌شود).

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءَ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ

بگو پروردگارا مالک سلطنت هستی تو سلطنت می‌دهی به کسی که بخواهی و سلطنت را می‌گیری

مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ

از کسی که بخواهی و عزت می‌دهی به کسی که بخواهی و ذلیل می‌کنی کسی را که بخواهی

بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ

به دست تو است خیر، همانا تو بر هر چیزی توانا هستی. داخل می‌کنی شب را در روز

وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَ تُخْرِجُ

داخل می‌کنی روز را در شب و بیرون می‌آوری زنده را از مرده و بیرون می‌آوری

الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾

مرده را از زنده و روزی می‌دهی کسی را که بخواهی بی شمار.

خلاصه تفسیر

در این آیات به امت پیامبر ﷺ دعا و مناجات تلقین شده که در ضمن آن به پیروزی امت اسلام علیه کفار نیز اشاره شده است؛ چنان‌که از شأن نزول آن ثابت می‌شود که رسول خدا ﷺ به فتح فارس و روم وعده داده بود پس منافقین و یهود آنان را مسخره کردند سپس این آیه نازل شد (کما فی روح المعانی عن الواحدی عن ابن عباس و انس).

تفسیر مختصر آیات این است: (ای پیامبر!) بگو ای خدایی که مالک سلطنتی، (هر چقدر از) حکومت را برای کسی که بخواهی می‌دهی و (از تصرف) هر کس که بخواهی (قسمتی از) آن را می‌گیری و هر که را بخواهی پیروز می‌کنی و هر که را

بخواهی خوار می گردانی و همه نیکی ها در اختیار توست و همانا تو بر همه چیز توانایی، (در بعضی فصول مقداری از) شب را در روز داخل می کنی (که بر مدت روز اضافه می شود) و (در بعضی فصول مقداری از) روز را در شب داخل می کنی (که از آن شب اضافه می شود) و ذی روح را از بی روح بیرون می آوری (مانند جوجه از تخم مرغ) و بی روح را از ذی روح بیرون می آوری (مانند تخم مرغ از پرنده) و به هر کسی که بخواهی رزق بی شمار عطا می فرمایی.

معارف و مسایل

نشان نزول این آیه و واقعه غزوه خندق

با شکست پی در پی مشرکین در بدر و احد که با وجود تلاش فراوان سودی به آنان نبخشید و به ترقی روزافزون مسلمین و توسعه اسلام، در میان قریش مکه و غیر مسلمین اضطرابی پدید آمده بود که به همین سبب آنان برای فدا کردن همه چیز خویش، آماده بودند که نتیجه آن به صورت یک سازش عمومی چنین ظاهر شد که یک جبهه متحد از مشرکین عرب و یهود و نصاری ساخته شد و ائتلاف کرده برای حمله عمومی به مدینه آماده شدند، تا کار اسلام و مسلمین را یکسره کنند. لشکریان بی شمار آنان به عزم ریشه کن کردن اسلام به مدینه حمله کردند، که نام آن در قرآن به نام غزوه احزاب و در تاریخ، غزوه خندق نامیده شده است؛ زیرا در این جنگ، آن حضرت ﷺ با مشورت صحابه (رض) اطراف مدینه خندقی حفر کردند.

در روایت بیهقی و ابونعیم و ابن خزیمه آمده است که کار حفر خندق به دست مهاجرین اسلام و صحابه بزرگ انجام شد، هر چهل ذرع از خندق تحویل ده نفر داده شد و این خندق چندین کیلومتر طول و با عرض بسیار و خیلی عمیق حفر شد که کسی نتواند از آن عبور کند و برای اتمام کار آن تعجیل بسیار داشتند؛ بنابراین



این اصحاب اینارگر با مشقت زیادی در آن مشغول به کار شدند، به طوری که حتی کار کردن را بر خوردن و آشامیدن و ضروریات خویش ترجیح می دادند. به گرسنگی و تشنگی هرگز اهمّیت نمی دادند و قطعاً کار به گونه‌ای بود که اگر قشون مجهز به وسایل جدید امروزی هم بود، تکمیل آن در چنین مدّت کوتاهی آسان نبود؛ اما در این جا نیروی ایمان بود که کارها را انجام می داد و آن را به آسانی به اتمام رسانید، خود رسول خدا ﷺ مانند یک فرد معمولی در کار کردن خندق مشارکت داشت؛ اتفاقاً در گوشه‌ای از خندق سنگ بزرگی پدیدار شد و کسانی که این قسمت خندق سهم‌شان بود، تمام نیروی خود را به کار بردند؛ اما از کندن آن ناتوان شده بودند. پس سلمان فارسی رضی الله عنه را به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله فرستادند که دستور شما چیست؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله به سرعت خود را به آنجا رساند و کلنگ را برداشت و ضربه محکمی بر آن سنگ وارد آورد؛ به طوری که سنگ شکاف برداشت و جرقه‌ای برخاست و به اطراف پراکنده شد. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که: در روشنی آن ساختمان‌های شهر حیره فارس را دیدم. سپس ضربه دیگری به آن زد که جرقه دیگری برخاست، فرمود که، در روشنی آن ساختمان‌های سرخ رنگ روم به من نشان داده شد. مرتبه سوم ضربه‌ای به آن زد؛ باز جرقه‌ای برخاست. پس فرمود: ساختمان‌های بزرگ صنعای یمن به من نشان داده شدند و فرمود که: به شما مژده می دهم که جبرئیل امین به من خبر داد که امت من بر تمام این ممالک تسلط خواهند یافت.

با انتشار این اخبار، منافقین فرصت را برای استهزای آنان مغتنم شمرده و آنان را به باد تمسخر گرفتند که اینان را ببینید از ترس دشمن گرداگرد خویش را خندق حفر می کنند و در این کار به قدری شتاب زده اند که ضروریات اولیّه خویش را از یاد برده و به علت کمبود امکانات و نفرات قادر به حفظ جان خویش نیستند؛ اکنون رؤیای فتح کشورهای بزرگی مانند ایران، روم و یمن را در سر

می‌پرورانند؛ خداوند در پاسخ آن نفاق پیشگان این آیه را نازل کرد: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» که در ضمن مناجات و دعا در عروج و زوال ملل و انقلاب کشورها، قدرت خداوند در نهایت وضوح بیان شده است و اشاره‌ای به پیش‌گویی آن حضرت ﷺ نیز دارد.

در این جا به ناآگاهان انقلابات جهانی و تاریخ ترقی و زوال ملل و بی‌خبران از وقایع قوم نوح و عاد و ثمود و به دشمنان اسلام تفهیم شد که شما فریب خوردگان شأن و شوکت ظاهری نمی‌دانید که تمام نیروهای جهانی و حکومتها در دست قدرت کامل ذات پاک خداوند است؛ عزت و ذلت به دست اوست و او بدون شک قادر است که فقرا و مساکین را مالک تخت و تاج بگرداند و حکومت و سلطنت را از پادشاهان بزرگ بگیرد. بنابراین چندان مشکل نیست که به فقرای حفر کننده امروز خندق، فردا حکومت شام و عراق و یمن را عطا فرماید! چنان‌که شاعر می‌گوید:

ذره ذره دهر کا پا بسته تقدیر هـ

زندگی ک خواب کی جامی یهی تعبیر هـ

که مضمون آن این است:

«هر ذره دهر وابسته به تقدیر است و همین است تعبیر خواب زندگی»

چیزهایی که ظاهراً بد فهمیده می‌شوند، در حقیقت بدنیستند.

در آخر آیه فرمود: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» هر نوع خوبی به دست شماست. چون در ابتدای آیه، دادن و پس گرفتن حکومت و هم‌چنین عزت و ذلت ذکر شد، بنابر این به ظاهر مقتضای مقام این بود که در اینجا هم «بِيَدِكَ الْخَيْرُ وَ



الشّر» گفته می‌شد، یعنی هر نوع خوبی و بدی به دست توست. اما در این آیه تنها لفظ خیر را آورده و به یک حقیقت مهم اشاره کرده است و آن این‌که هر چیزی که کسی یا قومی آن را شرّ و مصیبت بداند اگرچه برای آن قوم معین شرّ و مصیبت باشد، اما اگر با دیده تحقیق و با تعمق در آن دقت شود به اعتبار مجموعه عالم بد نخواهد بود، اگر به تاریخ فراز و فرود ملل و نتایج بعد از مصایب توجه شود، متوجه منافع آن خواهند شد؛ چنان‌که شاعر مشهور عرب متنبی در این باره می‌گوید:

«مصائب قوم عند قوم فوائد» «مصایب یک ملت برای ملت دیگر منفعت است»

آن کسی که به فواید و مصالح مجموعه عالم نظر می‌اندازد تا حدی به این حقیقت خواهد رسید که هر چیزی که در جایی، بد تلقی شود اگر چه ذاتاً بد فهمیده شود، اما اگر در تمام مجموعه عالم قرار گیرد، بد نخواهد بود.

خلاصه این‌که چیزهایی را که بد می‌شماریم و ناپسند می‌دانیم امری اعتباری است و نسبت به خالق کائنات و ربّ العالمین و به اعتبار مصلحت هیچ شرّ و بدی در آنها نیست.

شاعر اردو زبان چه خوب گفته است:

نهین ه چیز نکمی کوئی زمانه مین

کوئی برا نهین قدرت ک کارخان مین

یعنی، هیچ چیز در دنیا ناقص نیست، و در کارگاه قدرت الهی هیچ چیز بی‌هوده نیست.

بنابراین در خاتمه این آیه تنها به لفظ خیر اکتفا کرده فرمود: «بِیَدِكَ الْخَيْرُ» زیرا به اعتبار حکمت و حکومت کائنات و مصلحت مجموعه عالم همه چیز خوب است.

تا اینجا مضمون آیه قبلی ختم شد و در آن بیان شد که تمام نیروهای عالم

هستی و همه حکومت‌های جهانی در قبضه قدرت خداوند است.

در آیه دوم احاطه قدرت کامله حق تعالی بر نیروهای آسمانی و فلکی را چنین بیان می‌فرماید: «تُولَجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ تُولَجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ» «هرگاه بخواهد شب را در روز داخل کرده، روز را اضافه می‌کند و هرگاه بخواهد روز را در شب داخل کرده، بر شب می‌افزاید.

و این روشن است که عامل بلندی و کوتاهی شب و روز بر طلوع خورشید و تغییرات آن، تنها ذات خداوند متعال است؛ بنا بر این حاصلش این است که آسمان و آنچه بدان متعلق است خورشید و ماه و همه ستارگان و کهکشانهای دور و نزدیک در احاطه قدرت توست و دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای در مسایل مادی و دنیوی باقی نمی‌گذارد.

و پس از آن، احاطه قدرت حق تعالی جلّ شانه را بر عالم روحانی چنین بیان می‌کند: «وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَ تُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ» «زنده را از مرده بیرون می‌آوری؛ چنان‌که از تخم مرغ، جوجه و از نطفه، انسان و از هسته، درخت برمی‌آوری. و مرده را از زنده بیرون می‌آوری چنان‌که بیضه را از حیوان و نطفه را از انسان و میوه و دانه خشک را از درخت.

اگر مفهوم مرده و زنده عام گرفته شود، پس شامل عالم و جاهل، کامل و ناقص و مؤمن و کافر هم می‌شود که از آن قدرت کامل و تصرفات حق جلّ شانه بر همه عالم ارواح و روحانیت واضح می‌گردد که هرگاه بخواهد از کافر مؤمن و از جاهل عالم می‌آفریند و هر وقت بخواهد از مؤمن کافر و از عالم جاهل به وجود می‌آورد.

از خانه آذر، خلیل الله ﷺ برمی‌خیزد و در خانه نوح ﷺ فرزندش کافر می‌گردد؛ فرزندان عالمی جاهل می‌شوند و فرزندان جاهل، عالم.

از این تفصیل به وضوح احاطه قدرت کامل خداوندی بر تمام کائنات کاملاً



توضیح داده شد. همان طور که قبلاً عالم عناصر و نیروها و حکومت‌های او آمده، سپس عالم افلاک و نیروهای آن و بعد از همه، روح و عالم روحانی ذکر شد، که در حقیقت در تمام جهان از همه نیروها بالاتر است. و در آخر آیه فرمود: «وَتَزُوقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» «به هر که بخوای رزق بی‌شمار عطای فرمایی که هیچ مخلوقی نمی‌تواند آن را دریابد؛ اگرچه در علم خالق ذره ذره آن نوشته شده است.

فضیلت مخصوص آیه مذکور

امام بغوی رحمته الله با سند خویش در این جا حدیثی نقل فرموده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که: فرمان الهی است هر شخصی بعد از هر نماز سوره فاتحه و آیه الکرسی و دو آیه از آل عمران یکی «سَمِعَ اللهُ أَنَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و دیگری «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ...» را بخواند جای او را در بهشت بنا خواهیم کرد و او را در حظیره القدس خویش جای خواهیم داد و هر روز بر او هفتاد بار نظر رحمت خواهیم انداخت و هفتاد حاجت از او برخواهیم آورد و او را از هر حاسد و دشمنی حفظ خواهیم کرد و او را بر آنان غالب خواهیم کرد.»

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۗ وَمَنْ يَفْعَلْ

نگیرند مسلمانان کافران را دوست بغیر از مؤمنین و هر کسی که این کار را بکند

ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا ۗ وَ

پس نیست او را با خدا هیچ رابطه‌ای مگر آنکه از ایشان پرهیز کنید پرهیز کردنی و

يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾ قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا

خداوند شما را از خود می‌ترساند و به سوی خداست بازگشت. بگو اگر پنهان کنید آنچه

فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ ۗ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا

در سینه‌های شماست یا آن را آشکار سازید می‌داند آن را خداوند، می‌داند آنچه را در آسمانها

فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا و
 زمین است و خداوند بر همه چیز توانا است. روزی که می یابد هر کسی آنچه
عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّرًا صَاحِبٌ وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ كَرِهَ
 است از نیکی را به عینش، و آنچه کرده از بدی و آرزو می کند کاش واقع می شد
بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ۖ وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللَّهُ
 میان من و او فاصله ای زیاد و می ترساند خداوند شما را از خودش و خداوند

رَّعُوفٌ ۚ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾

بسیار مهربان است نسبت به بندگان.

خلاصه تفسیر

ربط آیات

در آیات گذشته خداوند به مسلمانان تذکر داد که کفار را دوست قرار ندهند
 و سزای کسانی که از این دستور سرپیچی نمایند، وعید شدیدی است که، آن کس
 که آنان را دوست قرار دهد، دوستی و محبتش با خداوند قطع خواهد شد. برای
 یک مسلمان دوستی قلبی و درونی با کفار مطلقاً حرام است و معاشرت ظاهری در
 حدود معاملات اگر چه جایز است، اما بدون ضرورت ناپسند می باشد. تفسیر
 مختصر آیات این است:

مسلمانان باید که (ظاهراً یا باطناً) کفار را دوست قرار ندهند؛ در حالی که از
 (دوستی) مسلمانان روگردان باشند. (این روگردانی به دو صورت است: یکی این که،
 اصلاً با مسلمانان دوستی برقرار نکنند، دیگر این که هم با مسلمانان دوست شوند و هم با
 کفار که هر دو صورت ناجایز است) و هر کس چنین (کاری) بکند، پس در ردیف
 دوستان خداوند به حساب نمی آید (زیرا اگر دو شخص باهم عداوت داشته باشند با
 دوستی با یکی نمی توان بر دعوای دوستی او بادیگری اعتماد کرد) مگر در صورتی (اجازه



به دوستی ظاهری است) که از او یک نوع خطر (قوی) داشته باشید (در آنجا نیاز به دفع ضرر هست) و خدای تعالی شما را از ذات (عظیم الشان) خویش می ترساند؛ (که از ذات او ترسیده مخالف احکامش نباشید) و بازگشت شما به خداوند قطعی است. (و باید از کيفر آن روز ترسید) ای پیامبر! (به آنان) بگو: اگر (در دل خود) مافی الضمیر خود را پنهان کنید یا آن را (به زبان و جوارح) ظاهر سازید، خداوند آن را (در هر حال) می داند و (این چه تخصیص دارد) او همه چیز را می داند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است (هیچ چیز از او مخفی نیست) و (با علم) خدای تعالی بر همه چیز قدرت کامل دارد (پس اگر کار زشتی مرتکب شدید چه در ظاهر و چه در باطن، او می تواند شما را کيفر دهد). روزی که (چنین می شود) هرکس کارهای خوب و بد خود را در مقابل دیدگان خویش می یابد و آرزو می کند که کاش بین او و آن روز مسافت زیادی قرار می گرفت (تا که اعمال بد خود را مشاهده نمی کرد) و (باز مکرراً به شما گفته می شود که) خدای تعالی شما را از ذات (عظیم الشان) خویش می ترساند. (و این ترسانیدن از این جاست که) پروردگار بی نهایت مهربان است بر (حال) بندگان (خویش و با این رحمت و مهربانی می خواهد که ایشان از عذاب قیامت، نجات یابند و راه نجات، ترک اعمال ناپسند است و ترک عاداتها بدون ترساندن و پرهیز دادن ممکن نمی شود پس این ترساندن عین شفقت و رحمت است).

معارف و مسایل

مضمون این آیات در مواضع متعدّد از قرآن کریم به عناوین مختلف و به کثرت آمده است. در آیه (۱) سورة ممتحنه آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ» یعنی، «ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خود یعنی کافر را دوست نگیرید که به آنان پیغام دوستی بفرستید.»

و در آیه ۵۱ سوره مائده می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَمِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصارا را دوست قرار ندهید زیرا که، آنان با یکدیگر دوست‌اند. (و با مسلمانان هیچ همدردی و دوستی ندارند.) و آن کس که با آنان رابطه دوستی برقرار نماید، در زمره آنان به‌شمار می‌رود.

در سوره مجادله آیه ۲۲ نیز فرموده است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» «شما نمی‌یابید قومی را که ایمان آورده باشد به خداوند و روز قیامت که دوستی کند با کسانی که مخالف باشند با خدا و رسول او، چه آنان آبا و اجدادشان باشند یا اولادشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان.

چگونگی رابطه مسلمانان با کفار

این مطلب در بسیاری از آیات قرآن به طور مجمل و مفصل آمده است که در همه آنها مسلمانان از دوستی و محبت و موالات با غیر مسلمانان به شدت منع شده‌اند. مسلمانان ناآگاه با مشاهده چنین آیات صریح، در شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق وجود ندارد. و از طرف دیگر از بسیاری آیات قرآن و فرمانها و عملکرد پیامبر ﷺ و رفتار خلفای راشدین و صحابه کرام رضی الله عنهم چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنت پیامبر ﷺ تعارض پیدا خواهند کرد؛ اما این تصورات نتیجه توجه ظاهری و برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع کرده در آنها



بیندیشند، پس نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می ماند و نه تعارض در میان احادیث و آیات بده خواهد شد. لذا این مقام به گونه ای تشریح خواهد شد که در آن فرق بین موالات و احسان و سلوک یا همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم خواهد شد، و این که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن که ناجایز است وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی می باشد.

اصل این است که تعلق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلق، موالات قلبی یا محبت و مودت قلبی است که فقط مختص مؤمنان است و این تعلق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجه دوم مواسات است که معنی آن همدردی و خیر خواهی و نفع رسانی است که به غیر از کفار حربی که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است. در آیه هشتم از سوره ممتحنه تفصیل آن چنین بیان شده است: «لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» خدای تعالی شما را منع نمی کند از کسانی که با شما نمی جنگند در دین و بیرون نکرده اند شما را از خانه هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید.

سوم، درجه مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که با تمام غیر مسلمانان جایز است وقتی که مقصد از آن فایده رساندن دینی باشد یا آنان مهمان باشند یا هدف حفظ خود شخص از ضرر و شر آنها باشد.

از آیه مذکور سوره آل عمران «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً» مراد همین درجه مداراست. یعنی: با کفار موالات جایز نیست مگر در حالی که بخواهید خود را از آنان حفظ کنید و چون در مدارا صورت موالات می باشد بنابراین این از موالات

مستثنی شده است. (بیان القرآن)

چهارم، درجه معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا کارگری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله ضروری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین و دیگر صحابه رضی الله عنهم گواه بر این است. فقها بر همین اساس فروش اسلحه به کفار حربی را ممنوع کرده اند و باقی معاملات را اجازه داده اند، به کار گرفتن آنان و یا خود برای شان کار کردن هر دو جایز است.

از این تفصیل دریافتید که دوستی و محبت قلبی با هیچ کافری در هیچ حالی جایز نیست و احسان و همدردی و منفعت رساندن به غیر از کفار حربی با سایرین جایز است؛ هم چنین خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه با همه جایز است؛ وقتی که مقصود از آن پذیرایی شان و یا تبلیغ مسایل اسلامی برای آنان و نفع دینی برای غیر مسلمانان باشد یا حفظ خود از ضرر و نقصان آنها باشد.

رسول خدا ﷺ که رحمة للعالمین است آن چنان احسان و همدردی و خوش رفتاری با غیر مسلمانان می نمود که نظیرش در جهان یافت نمی شود. سالی که در مکه مکرمه، قحط سالی شد. پس پیامبر ﷺ به دشمنانی که آن حضرت ﷺ را از وطن بیرون کرده بودند، کمک کرد و هنگامی که مکه مکرمه به دست پیامبر ﷺ فتح شد و همه دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد. «لَا تُؤْتِيهِمْ عَلَيْهِمْ الْيَوْمَ» یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی شوید بلکه بر مظالم و تکالیف گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. و وقتی که در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می گرفتند آن چنان با وی رفتار می کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی کند. کفار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن حضرت ﷺ روا داشتند اما هیچ گاه به فکر انتقام نیفتاد و هیچ وقت در حق آنان نفرین نکرد.



از بنو ثقیف که هنوز مسلمان نشده بودند در محضر آن حضرت ﷺ گروهی آمدند، از آنان در مسجد نبوی که برای مسلمانان مکان معزز و قابل احترامی است پذیرایی به عمل آمد.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه برای ذمیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت المال حقوق مقرر کرد. تاریخ گواه بر این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه کرام رضی الله عنهم چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده اند؛ همه اینها در حدّ مواسات و مدارا و معاملاتی انسانی بودند نه موالاتی که از آن نهی شده است.

از این تفصیل از یک طرف معلوم شد که در اسلام برای غیر مسلمانان چه قدر تعلیم و رواداری و حسن سلوک است و از طرف دیگر آن تعارض ظاهری که از آیات ترک موالات احساس می شد نیز بر طرف گشت.

اکنون این سؤال مطرح می شود که چرا قرآن کریم از موالات و دوستی و محبت قلبی با کفار شدیداً ممانعت کرده و آن را در هیچ حال با هیچ کافری جایز ندانسته، چه حکمتی در این عمل نهفته است؟

یکی از صورتهای خاص آن این است که در نظر اسلام، وجود انسان در این جهان مانند سایر حیوانات، درختان و علف های جنگل نیست که به وجود می آیند، پرورش یافته و سپس می میرند، بلکه زندگی انسان در این جهان یک زندگی جهت دار است تمام ادوار زندگی او، خوردن، آشامیدن، خوابیدن، بیدار شدن، تولد و مردن او همه بر محور یک مقصد می چرخد، تا وقتی آنها طبق این مقصد باشند همه این کارها صحیح و درست اند و اگر با آن مخالف باشند، همه اشتباه اند.

مولانای رومی چه خوب گفته است:

زندگی از بهر ذکر و بندگی است

بی عبادت زندگی شرمندگی است

و انسان که از این مقصد منحرف شود در نزد مولانای روم و اهل حقیقت انسان نیست.

آنچه می‌بینی خلاف آدم‌اند نیستند آدم غلاف آدم‌اند
 قرآن کریم مقصد انسان را در آیه ۱۶۲ سوره انعام چنین بیان کرده است:
 «قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَخْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بگو نمازم،
 قربانیم، زندگیم، و مرگم، برای پروردگار عالمیان است. وقتی که مقصد حیات
 انسان اطاعت و عبادت رب العالمین باشد همه اعمال و افعال دنیوی و تعلقات
 خانوادگی تابع آن قرار می‌گیرد اگر کسی در رسیدن به این مقصد به مخالفت انسان
 برخاست پس او دشمن انسان است و سابقه دشمنی شیطان از همه بیشتر است،
 قرآن در این باره در آیه ۶ سوره فاطر فرموده است:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» شیطان دشمن شماست پس او را
 همیشه دشمن بگیرید. هم چنین کسانی که پیرو وساوس شیطانی و مخالف با
 احکام خداوندی که به وسیله انبیاء علیهم‌السلام آورده شده‌اند، باشند، هیچ‌گونه دوستی قلبی
 با کسانی که زندگی‌شان دارای جهت است نمی‌توانند داشته باشند، دوستی و
 دشمنی، موافقت و یا مخالفت همه تابع همین مقصد است.

همین مطلب را حدیثی از صحیحین چنین بیان نموده است: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ
 أَبْغَضَ لِلَّهِ اِسْتَكْمَلَ اِيْمَانَهُ» «کسی که دوستی و دشمنی‌اش برای خدا باشد، ایمان
 خود را کامل کرده است.» (بخاری و مسلم) مشخص است که تکمیل ایمان وقتی
 امکان‌پذیر است که انسان دوستی و محبت و دشمنی و نفرت خویش را تابع
 خداوند قرار دهد، بنابر این موالات قلبی مؤمن و موَدّت او تنها برای کسی
 می‌باشد که همراه این مقصد و تابع فرمان خدای تعالی باشد، از این جاست که در
 این آیات قرآن کریم نسبت به کسانی که با کفار موالات و موَدّت قلبی داشته‌باشند
 فرموده است که «مَنْ يَتَّوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» کسانی که با آنان دوستی دارند از آنانند.



در آخر آیه فرمود که: خداوند شما را از ذات خویش می‌ترساند که هرگز به خاطر اغراض و مقاصد چند روزه دنیا به موالات کفار تن در داده، خدا را از خود ناراضی کرده باشید و چون تعلق موالات به قلب می‌باشد و حال دل را جز خدا، کسی نمی‌داند بنابر این امکان دارد که کسی در حقیقت با کفار محبت و موالات داشته باشد اما به زبان انکار کند، بنابر این در آیه دوم فرمود که: «آنچه در قلوب شماست خداوند از آنها کاملاً باخبر است» و این انکار و بهانه‌جویی در مقابل او سودی ندارد. چنانکه شاعر فرمود:

کارها با خلق آری جمله راست با خدا تزویر و حيله کی رواست

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

بگو: اگر شما خدا را دوست دارید پس مرا اطاعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را

دُثِّرَكُمْ ط وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۱﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ

پیامرزد، و خداوند بخشنده و مهربان است. بگو اطاعت کنید حکم خدا و پیامبر را پس اگر

تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ ﴿۳۲﴾

اعراض کنید پس خدا کافران را دوست نمی‌دارد.

خلاصه تفسیر

ربط آیات

در آیات گذشته وجوب توحید و مذمت کفر ذکر شده بود. در آینده اعتقاد رسالت و وجوب اتباع پیامبر ﷺ را بیان می‌فرماید تا معلوم شود همان‌طور که انکار توحید کفر است همان‌طور انکار رسالت نیز کفر است. می‌فرماید: شما (به مردم) بگویید که اگر (به‌زعم خود) با خداوند دوستی دارید (و به سبب آن دوستی می‌خواهید که خداوند نیز به شما محبت کند) پس (در راه‌های تحصیل این مقصد) از من

پیروی کنید (زیرا که من فقط برای تعلیم همین امر مبعوث شده‌ام. وقتی چنین کنید) خدا به شما محبت کرده و همه گناهان شما را مورد عفو قرار خواهد داد (زیرا به شما طریقه درخواست بخشش را هم تعلیم می‌دهم که از عمل کردن به آن به حسب وعده گناهان شما بخشیده خواهد شد؛ مثلاً توبه از گناهان و ادای حقوق الله که فوت شده‌اند و ادای حقوق العباد یا طلب عفو از آنان) و خداوند متعال بسیار بخشنده و مهربان است (و این را هم) بگویید که شما اطاعت کنید از خداوند (که مقصود اصلی همین است) و (اطاعت کنید) از رسول (یعنی اطاعت من از این حیث واجب است که پیامبر خدا هستم و به وسیله من راه‌های اطاعت خود را نشان داده‌است) باز اگر (بر این هم) آنان (از اطاعت تو که پایین‌ترین مرحله آن اعتقاد به رسالت است) اعراض کنند، پس (آنان بشنوند که) خداوند هیچ محبتی با کفار ندارد، (در این صورت آنان کافر می‌شوند پس دعوی محبت ایشان با خدا یا هوس محبوبیت داشتن بی‌جا است).

معارف و مسایل

محبت امری است پنهان، چه انسان با کسی محبت داشته باشد و چه نداشته باشد، بسیار باشد و یا اندک، میزانی برای اندازه‌گیری آن جز تشخیص به وسیله اعمال و کردار و اقوال وجود ندارد.

کسانی که مدعی محبت خدا و خواهان محبوبیت‌اند، خداوند در این آیات، معیار محبت خویش را به آنان نشان داده‌است؛ یعنی اگر در دنیای امروز کسی مدعی محبت با مالک حقیقی خویش باشد، برای او لازم است که آنرا بر محک اتباع حضرت ختمی مرتبت ﷺ بیازماید که معیاری برای محبت است.

هر فرد هر چقدر در دعوی خویش صادق باشد، همان‌قدر در پیروی آن حضرت ﷺ بیشتر اهتمام می‌کند و سنت او را چون چراغی تابناک و مشعلی فروزان فرا راه خود قرار می‌دهد. ولی وقتی هر قدر در دعوی خود ضعیف باشد



همان قدر در پیروان و یاران آن حضرت ﷺ ضعف و سستی از خویش نشان می دهد. در حدیثی آن حضرت ﷺ می فرماید: «هر کسی پیروی محمد ﷺ را بنماید در حقیقت از خدا پیروی کرده است و آن کسی که نافرمانی محمد ﷺ را بنماید خدا را نافرمانی کرده است.» (تفسیر مظهري، ج ۲)

إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ

بی شک خداوند برگزیده است آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران ﷺ را

الْعَلَمِينَ ﴿۳۳﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾

بر جهانیان. که اولاد یکدیگر بودند و خدا شنوا و دانا است.

شرح حال پیامبران پیشین به منظور تسلی آن حضرت ﷺ کسانی که از اطاعت رسول خدا ﷺ به این جهت سرباز می زدند که در رسالت و نبوت آن حضرت ﷺ تردید داشتند، برای هدایت آنان در این آیات اشاراتی به انبیای گذشته فرمود، تا شبهات مرتفع شوند.

در تذکره انبیای گذشته ذکر حضرت آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران ﷺ به اجمال و اختصار آمده، و بعد از آن به ذکر حضرت عیسیٰ ﷺ می پردازد که مقصد اصلی است؛ اما پیش از آن تفصیلی از مادر و مادربزرگ او به میان آمد؛ سپس ذکر خودش با نهایت تفصیل آورده شد که بیان حکمت و مصلحت آن ذیل بحث مسئله حیات عیسیٰ ﷺ خواهد آمد. خلاصه این است که امت محمد ﷺ در آخر زمان باید با حضرت عیسیٰ ﷺ کاربکنند بنابراین بیشتر به بیان شناسایی و علایم آن نسبت به انبیاء ﷺ دیگر در قرآن اهتمام ورزیده شد.

خلاصه تفسیر

بی تردید خداوند متعال (برای نبوت) انتخاب کرد (حضرت) آدم علیه السلام و (حضرت) نوح علیه السلام را و (بعضی از) اولاد (حضرت) ابراهیم علیه السلام را (مانند اسمعیل، اسحاق و یعقوب علیهم السلام و تمام انبیای بنی اسرائیل که از اولاد حضرت یعقوب علیه السلام می‌باشند و پیامبر ماسیح که از اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام است) و (بعضی از) اولاد عمران را (اگر این عمران پدر حضرت موسی علیه السلام است پس مراد از اولاد او موسی و هارون علیهم السلام اند و اگر این عمران پدر حضرت مریم علیها السلام باشد، پس مراد از اولاد او حضرت عیسی ابن مریم علیه السلام است. منظور این‌که این افراد را برای نبوت) بر تمام (مخلوقات) جهان (منتخب فرموده) برخی از آنان اولاد بعضی دیگر می‌باشند (چنان‌که همه اولاد حضرت آدم علیه السلام اند و همچنین همه اولاد نوح علیه السلام اند و اولاد عمران از اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام هستند) خداوند کاملاً شنوا و کاملاً دانا است. (که گفته همه را می‌شنود، احوال همه را می‌داند، پس احوال و اقوال هر کسی را که مناسب به شأن نبوت ببیند او را نبی می‌گرداند).

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي

وقتی که گفت زن عمران که پروردگارا! من نذر کردم برای تو آنچه در رحم من است

مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا

از همه چیز آزاد باشد پس بپذیر از من همانا تو شنوا و دانا هستی. پس او وقتی که وضع حمل کرد

قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ ۖ وَ لَيْسَ

گفت من او را دختر وضع حمل کردم و خدا کاملاً می‌داند آنچه که او وضع کرده است و نیست

الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ ۚ وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ ۚ وَ إِنِّي أُعِيدُهَا بَكَ وَ ذُرِّيَّتُهَا

پسرمانند دختر و همانا من او را مریم نام نهادم و هر آینه در پناه تو قرار دادم او را و اولاد او را

مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

از شیطان رانده شده.



خلاصه تفسیر

(آن وقت هم قابل تذکر است) که زن عمران (پدر مریم به وقت حاملگی با حق تعالی) عرض کرد که پروردگارا من نذر کرده‌ام برای (عبادت) تو آن بچه‌ای را که در رحم دارم که او (برای خدمت خانه خدا) آزاد (فارغ) گذاشته شود (و من از او برای خود بهره‌ای نمی‌برم) پس (او را) از من بپذیر، بی‌شک تو کاملاً شنوا و دانا هستی (که خواسته مرا می‌شنوی و نیت مرا می‌دانی) پس وقتی که (آن زن) دختر به دنیا آورد (رنجیده شد که این دختر برای خدمت بیت المقدس شایسته نیست این کار تنها از مردان ساخته است بنابراین این با حسرت) گفت: پروردگارا! من حمل را دختر به دنیا آوردم (خداوند می‌فرماید او به خیال خود حسرت می‌خورد) در حالی که خداوند بهتر می‌داند (مقام) آن (دختر) را که او به دنیا آورده است و (در هیچ صورتی هم) آن پسر (که او خواسته بود) با آن دختر (نمی‌توانست) برابری کند (بلکه این دختر افضل است که کمالات و برکات او شگفت انگیز خواهند شد این فرمان خداوندی به صورت جمله معترضه بیان شده است و سپس گفته آن زن آمده است) و من نام آن دختر را مریم گذاشتم و او را با اولادش (اگر اولاد داشته باشد) از هر گونه قید و حيله شیطان در پناه تو قرار می‌دهم.

معارف و مسایل

یکی از راه‌های عبادت در شرایع انبیاء علیهم‌السلام گذشته این بود که از اولاد خود یکی را برای خدا نذر می‌کردند و هیچ کار دنیوی به او محوّل نمی‌کردند. مادر حضرت مریم علیها‌السلام بر اساس همان قانون، نسبت به حمل خویش، نذر کرد که او را مخصوص خدمت بیت المقدس قرار می‌دهم و انجام امور دنیوی را به وی محوّل نخواهم کرد؛ اما وقتی دختر متولد شد تأسف خورد و گفت دختر نمی‌تواند این کار را انجام دهد، اما خداوند تعالی به برکت اخلاص او همان دختر را پذیرفت و مقام ممتازی در میان دختران جهان بدو بخشید.

از این مطالب معلوم می‌شود که مادر نسبت به تعلیم و تربیت فرزندش نوعی ولایت دارد زیرا، اگر مادر بر فرزند ولایت نمی‌داشت، پس مادر حضرت مریم علیها السلام نذر نمی‌کرد، هم‌چنین این نیز ثابت شد که مادر حق دارد نام فرزندش را خود انتخاب کند. (جصاص)

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا
 پس قبول کرد او را پروردگارش، قبول کردنی نیکو و رویانیدش رویانیدنی نیکو و سپرد او را
 زَكْرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا
 به زکریا هر وقت که می‌آمد به نزد او زکریا در محراب، می‌یافت نزد او مقداری خوراک،
 قَالَ يَمْرِئُكُمْ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
 گفت: ای مریم از کجا این به نزد تو آمد گفت این از نزد خدا است خداوند به هر کسی

يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾
 بخواهد رزق بی شمار می‌دهد.

خلاصه تفسیر

(حاصل این‌که مادر حضرت مریم علیها السلام او را گرفته، به مسجد بیت المقدس رسیدند و به مجاوران و عابدان آنجا که حضرت زکریا علیه السلام هم یکی از آنان بود گفت که من این دختر را خاص برای خدا نذر کرده‌ام، بنابراین او را پیش خود نمی‌توانم نگه دارم پس او را نزد تو می‌سپارم تا از او مراقبت کنی.

حضرت عمران امام آن مسجد بود که در حال حمل همسرش فوت کرده بود و اگر نه پیشتر از همه استحقاق مراقبت او را داشت، زیرا که هم پدر دختر بود و هم امام مسجد بیت المقدس. مجاوران و عابدان بیت المقدس همه خواستار مراقبت وی شدند تا او را پرورش دهند، در این میان حضرت زکریا نیز خواستار مراقبت از او شد و اظهار داشت که از دیگران



به این امر مقدم‌تر است و وجه تقدّم خویش را چنین بیان کرد که خاله او همسرش هست و به منزله مادرش می‌باشد، بنابراین بعد از مادر، او بیش از هر کس دیگر مستحقّ نگهداری اوست؛ اما دیگران به این امر اعتراض کرده و امتیاز او را نپذیرفتند. سرانجام مقرر شد، قرعه کشی نمایند و همگی به این امر متفق شدند و نحوه قرعه کشی که در آن اتفاق نظر داشتند شگفت‌انگیز و برخلاف عادت بود - بیان چگونگی آن در آینده خواهد آمد - در اینجا نیز حضرت زکریا پیروز شد، هنگامی که سرپرستی مریم (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به او محوّل شد، بر طبق بعضی روایات برایش دایه‌ای گرفت تا به او شیر بدهد و در بعضی روایات دیگر آمده‌است که او نیاز به شیر نداشت. در هنگامی که توان نشست و برخاست داشت او را در یکی از اتاق‌های مسجد اسکان داد. وقتی که جایی می‌رفت آنرا قفل می‌کرد و هنگام مراجعت می‌گشود) پس پروردگار متعال او (یعنی مریم (عَلَيْهَا السَّلَامُ)) را به بهترین وجه پذیرفت و به او رشد و تکامل نیکو عطا فرمود و (حضرت) زکریا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را سرپرست او قرار داد، گاهی که (حضرت) زکریا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به نزد وی در محراب (محل مسکونی‌اش) می‌رفت، در نزد او مقداری خوردنی و نوشیدنی می‌یافت از او سؤال می‌کرد که اینها از کجا برای تو آمده‌است (آن هم در شرایطی که در اتاق قفل و رفت آمد کسی بدان امکان پذیر نیست، او در جواب) می‌گفت: «از نزد خداوند (و از خزانه غیب او) بی شک خداوند برای هر کس که بخواهد بدون استحقاق روزی عطا می‌فرماید» (همان‌طوری که اکنون به فضل خویش، بدون درخواست، عطا فرموده‌است).

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ع قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً

در آن هنگام خواند زکریا پروردگار خویش را گفت: پروردگارا! ببخش برابم از نزد خود اولاد

طَيِّبَةً ع إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾

پاکیزه به درستی که تو شنونده دعا هستی

خلاصه تفسیر

(حضرت زکریا علیه السلام در تربیت حضرت مریم علیها السلام نشانه‌های شگفت‌انگیز قدرت پروردگار را یافت لذا برای خود دعا کرد که بیانش این است:) در آن هنگام زکریا پروردگارش را، خواند گفت: پروردگارا! به من فرزندی نیکو عطا فرما، بی شک که تو بسیار شنونده دعا هستی.

معارف و مسایل

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» زکریا علیه السلام تا آن موقع فرزند نداشت و زمان پیری او فرا رسیده بود که در آن سنین به حسب معمول، داشتن فرزند امکان پذیر نیست، گر چه او بر قدرت خداوند و خرق عادت اعتقاد کامل داشت که او قادر است در هنگام پیری هم فرزند عطا کند، اما چون تا کنون این نحوه خرق عادت خداوند را مشاهده نکرده بود که بی موقع و بی مناسبت عظامی کند. بنا براین یارای دعا خواستن اولاد را نداشت؛ اما چون مشاهده کرد که خداوند به مریم علیها السلام بی موقع میوه عطا فرموده است، پس او علیه السلام نیز توفیق خواستن یافت که قادر مطلق وقتی می تواند بی موقع میوه عطا کند پس می تواند اولاد هم بی موقع ببخشد.

«قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» از این آیه ثابت شد که دعا کردن برای فرزند سنت انبیا علیهم السلام و صالحین است.

در آیه ۳۸ سوره رعد خداوند می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» همان طور که به رسول خدا صلی الله علیه و آله زن و فرزند عطا شده بود، همان طور به انبیا گذشته علیهم السلام این نعمت بخشیده شده بود، اکنون اگر کسی کوشش کند که به نحوی جلوی تولید نسل را بگیرد نه تنها بر خلاف فطرت علم ستمگری و سرکشی را برافراشته می کند، بلکه از سنت مشترک و متفق علیه انبیا علیهم السلام جلوگیری کرده است.



رسول خدا ﷺ نسبت به مسئله نکاح آن قدر اهمّیت قابل شده‌اند که کسی را که توانایی اختیار همسر دارد و از این کار خود داری می‌ورزد در امت خویش داخل نمی‌داند و می‌فرماید: «النَّكَاحُ مِنْ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» و «تَزَوُّجُوا فَإِنِّي مَكَاثِرُ بِكُمْ الْاِمَم» «نکاح سنت من است و کسی که از سنت من اعراض کند از من نیست. بنابراین شما نکاح کنید زیرا که از کثرت شما بر امتان دیگر فخر می‌کنم»

در آیه ۷۴ سوره فرقان خداوند نسبت به چنین کسانی که برای داشتن همسر و فرزند نیک و صالح، به درگاه خدا دعا کرده‌اند چنین می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» «مردمان فرمانبردار خدا کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان روشنی چشم عطا کن».

حضرت حسن بصری رضی الله عنه می‌گوید: که مراد از روشنی و خنکی چشمان در اینجا این است که زن و فرزندان خود را در اطاعت خدای تعالی مشغول ببیند. در حدیث آمده است که «ام سلیم» از آن حضرت رضی الله عنه خواست که در حق خادم خویش «انس» دعا کند؛ پس آن حضرت رضی الله عنه چنین دعا فرمود: «اللهم اكثر ماله وولده وبارک له فیما اعطيته» «پروردگارا! بر اموال و اولادش افزونی ده و در آنچه که به او عطا کرده‌ای، برکت عنایت کن» از اثر همین دعا بود که اولاد حضرت انس نزدیک به ۱۰۰ نفر رسیدند و الله تعالی به وی وسعت مال هم عطا فرموده بود.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ لِأَنَّ اللَّهَ

پس آواز کردند فرشتگان او را وقتی که او در محراب ایستاده و نماز می‌خواند که همانا خداوند

یُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَ

ترابشارت می‌دهد به یحیی، که تصدیق‌کننده است به حکمی از خدا، و او خود پیشوایی است و

حَضُورًا وَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۳۹﴾

بی‌رغبت است به زنان و پیامبری از صالحان.

خلاصه تفسیر

هنگامی که در محراب برای نماز ایستاده بود فرشتگان او را مخاطب قرار داده گفتند که خداوند به تو بشارت می‌دهد به فرزندی به نام یحیی که تصدیق کننده کلمه الله (نبوت حضرت عیسی علی‌ه السلام) می‌باشد و مقتدای دین است و بسیار کنترل کننده نفس خویش از لذات است و پیامبر خداست و دارای مقامی شایسته می‌باشد.

معارف و مسایل

کلمه الله: به حضرت عیسی علی‌ه السلام به این جهت کلمه الله می‌گویند که او تنها به حکم خدا بر خلاف عادت، بدون داشتن پدر آفریده شد.

حضوراً: به عنوان سومین صفت حضرت یحیی علی‌ه السلام بیان شده که او نفس خود را از لذات بسیار منع می‌کرد و در جلوگیری از لذات و اجتناب از خواسته‌های مباح از قبیل خوراک خوب، پوشاک خوب، نکاح کردن و غیره نیز پرهیز می‌کرد، ظاهراً از ذکر این صفت در هنگام توصیف حضرت یحیی علی‌ه السلام چنین مشخص می‌شود که بهترین روش همین است در حالی که از احادیث فضیلت نکاح ثابت است، تحقیق آن این‌که هر کس که حال او مانند حضرت یحیی علی‌ه السلام باشد که بر او فکر آخرت آنقدر غالب باشد که او نه نیازی به زن احساس کند و نه فرصت به ادای حقوق زن و فرزند داشته باشد برای چنین شخصی همین افضل است، از این جاست که در احادیثی که فضیلت نکاح آمده است این مسئله نیز تصریح شده است که: «من استطاع منکم الباءة» یعنی کسانی که توانایی نکاح



کردن را داشته باشند و بتوانند حقوق همسری را ادا کنند برای آنان ازدواج افضل است والاخیر. (بیان القرآن)

قَالَ رَبِّ اَنْىٰ يَكُوْنُ لِىْ غُلْمٌ وَّ قَدْ بَلَغَنِى الْكِبَرُ وَاَمْرَاتِى

گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری تواند بود در حالی که سن پیری من فرارسیده و همسرم

عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ﴿۴۰﴾ قَالَ رَبِّ

نازایمى باشد! فرمودگار خداوند چنین است هر چه او بخواهد انجام می دهد. گفت: پروردگارا!

اجْعَلْ لِّىْ اٰیَةً قَالَ اِيْتِكَ اِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمْرَاطٌ

برای من نشانی مقرر کن. گفت: نشانی تو این است که تا سه روز با مردم سخن نگویی مگر با اشاره

وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَّ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَاَلْبَكْرِ ﴿۴۱﴾

و یاد کن پروردگارت را بسیار و صبح و شام او را تسبیح بگو.

خلاصه تفسیر

(حضرت) زکریا علیه السلام (به درگاه حق تعالی) عرض کرد که پروردگارا! چگونه مرا

پسری تواند بود در حالی که سن پیری من فرا رسیده است و زخم هم (از پیری) نازا

شده است. الله تعالی (در جواب) فرمود که در چنین حالت پسر می باشد؛ زیرا هر چه

خدا بخواهد می کند او عرض کرد که پروردگارا! (پس) برای من نشانی مقرر کن (که

از آن معلوم شود که حمل قرار یافته است یا نه) الله تعالی فرمود که نشانی شما این است

که تو با مردم تا سه روز نمی توانی حرف بزنی. مگر به اشاره (دست، سر و غیره هر

گاه این علامت را دیدی بدان که اکنون در خانه امیدی هست) و (در آن زمان وقتی که با مردم

توانایی گفتگو نماند بر ذکرائه قادر می شوی پس) پروردگار خود را (به دل هم) به کثرت

یاد کن و (به زبان هم) تسبیح (و تقدیس) کن هنگام شام و صبح. (زیرا که توانایی ذکر

الله در آن وقت هم کامل باقی می ماند)

معارف و مسایل

دعای حضرت زکریا علیه السلام و حکمت آن

«أَنْتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» حضرت زکریا علیه السلام با وجودی که معتقد به قدرت خداوندی بود و نمونه آن را بارها مشاهده کرده بود، از خداوند تعالی (فرزند) خواسته بود بر مقبولیت دعای خویش هم آگاه شده بود. پس این سخن چه مفهوم دارد که: «چگونه من صاحب فرزند (پسر) شوم».

حقیقت امر این است که این سؤال به سبب شک در قدرت خداوند نبود بلکه مقصود وی از سؤال دریافت کیفیت آن بود. یعنی: آیا در این حالت که، زن و مرد هر دو پیر شده‌اند، تغییراتی در حالت کهن سالی ما پدید می‌آید یا نه؟

خداوند تعالی در جواب فرمود: که خیر شما در حالت پیری باقی می‌مانید و

در همین حال صاحب پسر می‌شوید. (بیان القرآن)

«قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا» منظور حضرت زکریا از

دریافت علامت این بود که ما زودتر خوشحال شویم و پیش از تولد فرزند به شکر مشغول باشیم، چنانکه الله تعالی به آن حضرت علیه السلام این علامت را عطا - فرمود، که نمی‌توانی تا سه روز با مردم هیچ گفتگویی جز اشاره انجام دهی.

نکته ظریفی که در این نشانی موجود است، آن است که، هدف از دادن

نشانی، ادای شکر رب العالمین است و این نشانی ویژه همان دستور است که در امور دیگر بلا استفاده و بی‌مورد است. (بیان القرآن)

«إِلَّا رَمَزًا» از این آیه معلوم شد که هرگاه کلام دشوار باشد، پس اشاره

جانشین کلام می‌شود؛ چنانکه در حدیثی آمده است که آن حضرت علیه السلام از کنیزی سؤال کرد که: «این الله؟ الله کجاست؟ او به طرف آسمان اشاره کرد، آن حضرت علیه السلام فرمود که: این کنیز مسلمان است. (قرطبی)



وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اضْطَفٰكِ
وقتی که فرشتگان گفتند که ای مریم الله ترا برگزید و پاک ساخت و برگزید تو را

عَلٰی نِسَاۗءِ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۴۲﴾ یَمْزِیْمٌ اَقْتَنٰی لِرَبِّكَ وَ اَنْسَجِدٰی وَ اَزْكَعٰی
بر همه زنان جهان . ای مریم پروردگات را به خشوع بندگی کن و رکوع کن

مَعَ الرَّكْعَيْنِ ﴿۴۳﴾

همراه رکوع کنندگان.

خلاصه تفسیر

(و آن وقت هم قابل تذکر است) که فرشتگان (به حضرت مریم عَلِیْهَا السَّلَامُ) گفتند: ای مریم بدون شک الله تعالی ترا منتخب (و مقبول) فرموده و (از تمام افعال و اخلاق ناپسندیده) پاکیزه ساخت و (مقبولیت هم به اعتبار یک یا دو زن نیست بلکه) در مقابل تمام زنان جهان (آن زمان) منتخب فرموده است (و فرشتگان این را هم گفتند که) ای مریم! اطاعت کن پروردگارت را و سجده (یعنی نماز را) کن و (در نماز) رکوع (هم) به جای آر، به همراه کسانی که رکوع می کنند.

معارف و مسایل

«وَ اضْطَفٰكِ عَلٰی نِسَاۗءِ الْعٰلَمِیْنَ» مراد از آن تمام زنان جهان آن زمانند، لذا فرمان نبوی در حدیث که: «سیدة نساء اهل الجنة فاطمة» با آن منافاتی ندارد. «وَ اَزْكَعٰی مَعَ الرَّكْعَيْنِ» در اینجا به همراه «ارکعی قید مع الراكعین» ذکر شد اما به همراه «واسجدی» قید «مع الساجدین» ذکر نشد، از آن ظاهراً اشاره به این امر است که عموماً مردم در رکوع اهتمام نمی کنند بلکه کمی خم شده بلند می شوند این قبیل رکوع به قیام بیشتر نزدیک می باشد، بنابر این به ظاهر چنین معلوم می شود که قید راکعین را ذکر کرده به مردم، نمونه ای نشان داد که رکوع شما

کامل مانند رکوع کنندگان باید باشد.

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ ۗ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ

این سخنان غیب‌اند که ما فرستادیم به سوی شما و تو نبودی در نزد آنان وقتی می‌انداختند

اَقْلَامَهُمْ اَيْهِمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ۗ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ

قلم‌های خود را که چه کسی تربیت مریم را به عهده بگیرد و نبودی در نزد آنان

اِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿۴۴﴾

وقتی که با هم خصومت می‌کردند.

خلاصه تفسیر

این قصه (که ذکر شد به اعتبار این‌که آن حضرت ﷺ برای اطلاع یافتن از آن، وسیله‌ای از اسباب ظاهری نداشتند) از جمله اخبار غیب است که وحی کردیم آن را به سوی تو (که به وسیله آن، شما این اخبار را معلوم کرده به دیگران اطلاع می‌دهید) و روشن است کسانی که در نگهداشتن حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام اختلاف می‌کردند آخر الامر نحوه انجام به صورت قرعه ترتیب یافت) شما به نزد آنان نه در آن وقت موجود بودید و نه در وقتی که آنان (به‌طور قرعه کشی) قلم‌های خود را (در آب) می‌انداختند. (و صورت انجام قرعه کشی این بود که هر کس قلمش بر خلاف جهت آب به حرکت افتاد، او لایق و صاحب امتیاز شناخته می‌شود؛ پس مقصود از قرعه کشی طی کردن این امر بود) که از میان شان چه شخصی کفالت (پرورش) حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام را به عهده گیرد و شما در آن وقت نزد آنان نبودید که آنان (قبل از قرعه در این مقدمه) با هم مخالفت داشتند. (که برای برطرف کردن آن اختلاف به قرعه‌اندازی متفق شدند و عدم وسایط دیگر برای دریافت این اخبار هم یقینی است؛ پس در چنین احوالی این اخبار غیبی دلیل نبوت آن جناب ﷺ

(است)



معارف و مسایل

مسئله

در شریعت محمدی طبق مسلک احناف، حکم قرعه چنین است که حقوقی که اسباب آنها در شرع معلوم و مشخص است در آنها قرعه ناجایز و در شمار قمار است. مثلاً در چیز مشترک که اگر نام کسی به قرعه در بیاید همه آن را او بردارد یا اگر در نسب فرزندی اختلاف واقع گردد و قرعه به نام کسی بیفتد او پدرش به شمار رود. اما در حقوقی که اسباب آنها متعلق به رأی باشد، جایز است مانند؛ منزل اشتراکی که به وسیله قرعه کشی جانب شرقی آن مثلاً به زید و جانب غربی به عمرو تعلق می‌گیرد. این امر در مواردی جایز است که انجام آن چیز بدون قرعه به اتفاق دو شریک یا قضاوت قاضی جایز باشد. (بیان القرآن)

جایی که حقوق همه شریکها مساوی باشد در آنجا برای تعیین یک جانب برای یک شخص، قرعه کشی جایز است.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْزِيْمٌ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وقتی که گفتند فرشتگان به مریم، همانا خدا تو را بشارت می‌دهد به یک حکم از خود که نام او

الْمَسِيْحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ

مسیح عیسی پسر مریم است آبرومند در دنیا و آخرت و

مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا

از مقربان خدا است. و صحبت می‌کند با مردم در گهواره و وقتی که عمرش کامل باشد

وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾

و از صالحان است.

خلاصه تفسیر

(آن وقت را به یاد آورید) که فرشتگان (به حضرت مریم علیها السلام چنین گفتند که ای

مریم! بی شک خدای تعالی به تو بشارت می‌دهد به کلمه‌ای از جانب خودش (یعنی برای متولد شدن فرزندی که به سبب تولد آن بدون پدر کلمه الله گفته می‌شود) نام (و لقب) او مسیح عیسی پسر مریم می‌باشد (و احوال او از این قرار است که) آبرومند می‌باشد (به نزد خدا) در دنیا (هم که به او نبوت عطا می‌شود) و در آخرت (هم که در باره مؤمنین امت خویش مقبول الشفاعة می‌باشد) و (هم چنان‌که در او صفت نبوت و شفاعت است موصوف به کمال ذاتی است) از جمله مقربان (به نزد خدا) هست. و (صاحب معجزه هم می‌باشد) با مردم (در هر دو حالت یکسان) صحبت می‌کند در گهواره (در طفولیت کامل) و در کهولت و بزرگسالی (نیز در هر دو کلام تفاوت واقع نمی‌شود) و از مردمان بسیار شایسته است.

معارف و مسایل

یکی از دلایل نزول حضرت عیسی سخن وی در هنگام پیری است که خود معجزه‌ای است.

در این آیه یکی از صفات حضرت عیسی علیه السلام چنین آشکار شد که وی در گهواره، وقتی که هیچ بچه‌ای یارای سخن گفتن را ندارد، سخن می‌گوید. چنان‌که در آیه ۳۰ سوره مریم مذکور است، هنگامی که مردم بعد از بدو ولادت او حضرت مریم علیه السلام را تهمت زده مورد طعن و لعن خویش قرار دادند، در نتیجه آن نوزاد (حضرت عیسی علیه السلام) به سخن آمد و با آواز بلند گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» خداوند متعال سپس فرمود که: او در سنین بالا (بزرگسالی) نیز با مردم صحبت خواهد کرد.

نکته قابل توجه این است که صحبت به وقت طفولیت یک معجزه به شمار می‌رفت که همه را در حیرت و شگفت انداخت. اما صحبت کردن در زمان کهولت و سالمندی، هر کسی را اعم از کافر و مسلمان، عالم و جاهل به سؤال و می‌دارد که صحبت در این سن چه تازگی و چه معنی می‌تواند داشته باشد، پاسخی که از



خلاصه «تفسیر بیان القرآن» مفهوم می شود این است که مقصود همان تکلم زمان طفولیت و تحقق معجزه حضرت عیسی علیه السلام و ذکر تکلم زمان کهولت یعنی هنگام نزول آن حضرت از آسمان خواهد بود که با کلامی فصیح و بلیغ و عاقلانه و عادلانه تکلم خواهند کرد. همان طور که اشخاص کهن سال و با تجربه سخن می گویند: البتّه تذکره تکلم در کهن سالی متضمّن فواید و حکمت های عالی است چرا که مطابق عقاید اسلامی و قرآنی، حضرت عیسی علیه السلام زنده به طرف آسمانها برداشته شده است و عمر وی به وقت برداشتن به سوی آسمان حدود ۳۰ الی ۳۵ سال بود که درست ایام جوانی وی بوده است بنابراین ایشان پیش از سن پیری از این جهان به آسمانها برده شده است و یقیناً تکلم او زمانی خواهد بود که در دنیا تشریف آورند؛ بنابراین همان طوری که تکلم او در زمان طفولیت معجزه ای بود، هم چنین کلام او در زمان کهولت نیز معجزه ای خواهد بود.

قَالَتْ رَبِّ اَنْىٰ يَكُوْنُ لىٰ وَاَلَدٌ وَا لَمْ يَمْسَسْنىٰ بَشَرْ ط قَالَ كَذٰلِكَ اَللّٰهُ

گفت پروردگارا! از کجاست می شود برای من پسر و به من دست نزنده هیچ بشری فرمودهم چنین الله

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ط اِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ

می آفریند آنچه بخواهد وقتی اراده بکند به کاری، همین است که می گوید به آن

كُن فَيَكُوْنُ ﴿٤٧﴾

باش، پس آن انجام می گیرد.

خلاصه تفسیر

(حضرت مریم علیه السلام) گفت پروردگارا! چگونه می شود برای من فرزندی در حالی که به من هیچ بشری (جهت انجام عمل جنسی) دست نزنده است (و تولّد فرزندی به طریقه جایز عادتاً بدون وجود مرد نمی شود؛ پس معلوم نیست که آیا همین طور فقط از

قدرت خداوندی فرزند متولد می‌شود یا که به من دستور نکاح می‌رسد) الله تعالی (در جواب به وسیله فرشته) فرمود هم چنین (بدون وجود مرد) می‌باشد (زیرا که) الله تعالی آنچه بخواهد می‌آفریند (یعنی برای به وجود آمدن چیزی، تنها خواست او کافی است و نیازی به سبب خاص یا واسطه نیست و طریقه خواست او اینست که) وقتی به آفریدن چیزی اراده کند، پس وقتی که می‌گوید باش، پس می‌شود. (بنابر این وقتی که خداوند بخواهد هر چیزی را بدون اسباب بیافریند، آفریده می‌شود)

و يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾ وَ رَسُولًا إِلَىٰ

و می‌آموزد به او کتاب و دانش و تورات و انجیل. و می‌گرداند او را پیامبر به سوی

بَنِي إِسْرَائِيلَ ۗ إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۗ إِنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِّن

بنی اسرائیل، بی شک من آمده‌ام نزد شما باننشانی از طرف پروردگارتان تا که بسازم برای شما از

الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ

گل شکل پرنده پس می‌دمم در آن پس آن پرنده‌ای به حکم خدا می‌گردد و سالم می‌کنم

الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْسَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْتَبْتُكُمْ بِمَا

کور مادرزاد را و پبسی را و زنده می‌گردانم مردگان را به حکم خدا و خبر می‌دهم شما را به آنچه

تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ ۗ إِنِّي بِيُؤْتِكُمْ ۗ إِن فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لَّكُمْ إِن

می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید در این نشانی کامل است برای شما اگر

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجْلِ

یقین دارید. و راست معرفی‌کنم کتاب گذشته از خودم یعنی تورات را و تا که حلال بگردانم

لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۗ

بعضی از چیزهایی که حرام بودند و آمده‌ام نزد شما باننشانی از رب شما

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ۗ ﴿٥٠﴾ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۗ



پس از خدا بترسید و فرمان من برید. بی شک خدا رب من و رب شماست پس بندگی او را به جا آورید

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۵۱﴾

همین است راه راست .

خلاصه تفسیر

(و ای مریم! این مولود مسعود دارای این فضایل می باشد که) الله او را تعلیم می دهد؛ کتاب های (آسمانی) و دانش و (به ویژه) تورات و انجیل و او را به طرف (تمام) بنی اسرائیل (پیامبر کرده) می فرستد که: (أَنْتِ قَدْ جِئْتِكُمْ تَا مُسْتَقِيمٌ) من نزد شما (بر نبوت خویش) دلایل کافی آورده ام و آن این که من (برای یقین کردن) شما مردم از گل مانند شکل پرنده می سازم، پس در آن (شکل مصنوعی) می دمم که پس باشد پرنده ای (زنده) به حکم خدا (معجزه اول) و من بهبودی می بخشم کور مادر زاد و مریض مبتلا به پستی را و زنده می کنم مردگان را به حکم خدا (معجزه دوم و سوم) و من به شما خبر می دهم از آنچه در خانه هایتان می خورید و آنچه ذخیره می کنید (معجزه چهارم) بدون شک در این (معجزات مذکور برای نبی بودن من) دلیل کافی است برایتان، اگر می خواهید ایمان بیاورید و من طوری آمده ام که تصدیق می کنم آن کتابی را که پیش از من (نازل شده) بود. یعنی: تورات و به این خاطر آمده ام که برای شما بعضی از چیزها را حلال گردانم که (در شریعت موسی علیه السلام) بر شما حرام شده بودند. (پس حرمت آنها در شریعت من منسوخ می شود) و (این دعوی نسخ من بدون دلیل نیست بلکه من ثابت کرده ام که) من نزد شما دلایل (نبوت) با خود آورده ام. (و قول صاحب نبوت در دعوی منسوخ حجت است) حاصل این که (وقتی نبی بودن من با دلایل ثابت شد. پس موافق با تعلیم من) شما از (مخالفت حکم) الله تعالی بترسید و (در باب دین) سخن مرا بپذیرید. (و خلاصه تعلیمات دین من این است که) بی شک الله تعالی رب من است و رب شما (این شد حاصل تکمیل عقیده) پس شما

عبادت آن (رب) را به جای آورید. (این حاصل تکمیل عمل شد) فقط این است راه راست (دین که در آن تکمیل عقاید و اعمال هر دو موجود باشد به وسیله آن نجات و وصول الی الله میسر می باشد).

معارف و مسایل

در شریعت حضرت عیسی علیه السلام مسأله ساختن شکل و تصویر پرنده جایز بوده است، در حالی که جواز آن در شریعت اسلام منسوخ شده است.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ ط
پس زمانی که عیسی از ایشان کفر را احساس کرد گفت چه کسی مراد را خدا یاری دهنده است؟

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ أَمْنًا بِاللَّهِ وَاشْهَد بِأَنَّا
حواریون گفتند ما یاوران خدا هستیم به خدا ایمان آوردیم و تو گواه باش که

مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾ رَبَّنَا أَمْنَا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ
حکم خدا را قبول کرده ایم. پروردگارا! ما ایمان آوردیم به آنچه نازل کردی و تابع رسول شدیم

فَاكْتُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾

پس ما را در جمع تسلیم شوندگان بنویس.

خلاصه تفسیر

(الغرض بعد از بشارت، حضرت عیسی علیه السلام با همان شأن متولد شد و با بنی اسرائیل گفتگوی مضمون مذکور انجام گرفت و معجزات را ظاهر فرمود اما بنی اسرائیل نبوت آن حضرت علیه السلام را انکار کردند) پس وقتی که حضرت عیسی علیه السلام از آنان انکار دید (و با انکار در پی آزار وی در آمدند و از حسن اتفاق دارای بعضی از افراد شد که حواریون گفته می شدند) پس (به آن حواریون) فرمود: آیا کسی چنین هست که (در دین حق به مقابله مخالفین و منکرین) مددکار من باشد به خاطر خدا (که به سبب آن در دعوت به دین حق



به من ایذا نرسد) حواریون گفتند ما یمیم مدکار (دین) خدا، ما بر خدای تعالی (مطابق دعوت شما) ایمان آوردیم و شما گواه این (امر) باشید که ما فرمانبردار (خدا و شما) هستیم (باز برای ازدیاد اهتمام و توفیق از خدا مناجات کرد که) پروردگارا ما ایمان آوردیم به آن چیزهایی (آن احکام) که شما نازل فرمودی و پیروی اختیار کردیم از (آن) رسول، پس (ایمان ما را قبول فرموده) ما را در جمع کسانی بنویس که (مضامین مذکور را) تصدیق می کردند. (ما را نیز در زمره مؤمنین کامل قرار ده)

معارف و مسایل

«قَالَ الْخَوَارِثُونَ» لفظ حواری مأخوذ از حور است که معنی آن در لغت سفیدی است و در اصطلاح به اصحاب حضرت عیسی علیه السلام به سبب اخلاص و صفای قلب شان یا سفیدی لباس شان لقب حواری داده شده است. هم چنانکه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله ملقب به لقب صحابی شدند.

بعضی از مفسرین تعداد حواریون را دوازده گفته اند، و گاهی لفظ حواری به معنی مطلق یاور هم اطلاق می شود. مناسب با همین معنی در حدیثی آمده که: هر نسی دارای یک حواری مخلص بوده و حواری من زیر صلی الله علیه و آله می باشد. (تفسیر قرطبی)

فایده مهم

در این آیه گفته شده وقتی که حضرت عیسی علیه السلام دید که مردم به کفر و مخالفت قیام کردند، به جستجوی یاور و حامی پرداخت و فرمود: «مَنْ أَنْصَارِي» در ابتدای نبوت هنگام آغاز کار پیامبرانه و شروع به دعوت، تنها برای انجام حکم قیام کردند؛ لذا به فکر تشکیل گروهی نشاندند وقتی ضرورت احساس شد، پس

گروه مانندی تشکیل شد. اگر تأمل شود برای هر کار به چنین عزم و همتی نیاز است.

و مَكْرُؤًا وَ مَكَرَ اللَّهُ ۗ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينِ ﴿٥٤﴾ اِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى

و مکر کردند کفار و خدا مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است. وقتی که گفت خدا ای عیسی

اِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ اِلَىٰ وَمَطْهَرُكَ مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ جَاعِلُ الَّذِيْنَ

من می گیرم تو را و بلندت می کنم به طرف خود و تو را پاک می کنم از کفار و قرار می دهم کسانی را که

اَتَّبَعُوْكَ فَوْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۗ ثُمَّ اِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ

پیرو تو هستند غالب بر کسانی که انکار می کنند تا روز قیامت باز، بازگشت شما به سوی من است

فَاَحْكُمْ بَيْنَكُمْ فَيَمَّا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ ﴿٥٥﴾

پس حکمی را در بین شما اجرا می کنم در امری که اختلاف می کردید.

خلاصه تفسیر

و کسانی که (از بنی اسرائیل منکر نبوت شما بودند، برای آزار و هلاکت شما) در خفا تدبیر کردند. (همچنان که به مکر و حيله توسل جستند که شما را گرفتار کرده بردار کشند) و خداوند متعال (برای حفظ تو) در خفا تدبیر فرمود. (که آنان از حقیقت امر آگاه نشدند زیرا که از آن مخالفان شخصی را به شکل حضرت عیسی علیه السلام قرار داد و عیسی علیه السلام را بر آسمان بلند کرد که از آنها محفوظ ماند و آن هم شکل او به دار کشیده شد. آنان از آن تدبیر آگاه نشدند؛ چه برسد که بر دفع آن توانایی داشته باشند) و الله تعالی از همه تدبیر کنندگان بهتر است. (زیرا که تدبیر دیگران ضعیف است و گاهی قبیح و بی موقع انجام می شود. ولی تدبیر حق تعالی بسیار قوی است و همیشه خیر محض و موافق حکمت می باشد) و (آن تدبیر را) خدا وقتی انجام داد که (حضرت عیسی علیه السلام به وقت پریشانی متردد و آشفته حال بود) فرمود: ای عیسی! (اندیشه مکن) بی شک من تو را (به وقت مقرر



خویش با مرگ طبیعی) می میرانم. (پس وقتی برای شما مرگ طبیعی مقرر گشت، بدیهی است که از مردن به دست دشمنان بر سر دار محفوظ خواهید ماند) و (اکنون) من تو را (به طرف عالم بالا پیش) خود بر می دارم و تو را از (تهمت) آنان که منکر (تو) هستند، پاک کننده ام و کسانی که گفته تو را بپذیرند، غلبه دهنده ام بر کسانی که منکر (تو) باشند تا روز قیامت (اگرچه این منکران در این وقت غلبه و قدرت داشته باشند) پس (وقتی که قیامت بیاید آنگاه) برگشت همه (از دنیا و برزخ) به طرف من می باشد؛ پس من (در آن وقت) در میان (همه) شما حکمی (را عملی) می کنم در آن اموری که شما با هم اختلاف می کردید. (که از جمله آن امور یکی پرونده حضرت عیسی علیہ السلام است).

تشریح الفاظ مهم آیه

در الفاظ و معانی این آیه بعضی دروازه تحریفات را گشوده اند که بر خلاف تمام امت حیات حضرت عیسی علیہ السلام و نزول او در آخر زمان را منکراند؛ بنابراین مناسب است که این الفاظ به طور آشکار بیش از پیش تشریح گردند.

«وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينِ» لفظ «مکر» در زبان عربی تدبیر لطیف و پنهانی را

گویند. پس اگر در جهت نیکو و خوب به کار برده شود، پسندیده است، ولی اگر برای مقاصد بدی به کار رود ناپسند و مذموم است. بنابراین در «وَلَا يَحْنِقُ الْمُكْرُ السَّيِّئُ»^(۴) با مکر قید سیء آورده شده است و در محاورات زبان اردو مکر تنها برای تدبیر بد و حيله و توطئه به کار می رود و آن را نباید مشابه با محاورات عربی دانست، بنابر این در این جا به خدا «خیر الماکرین» گفته شد، مقصود این است که یهودی ها بر خلاف حضرت عیسی علیہ السلام به انواع و اقسام توطئه و تدابیر پنهانی دست زدند؛ حتی به گوش پادشاه رسانیدند که این شخص (معاذالله) ملحد

است. می‌خواهد تورات را تغییر دهد و همه را از دین منحرف سازد. پادشاه حکم دستگیری حضرت عیسیٰ علیه السلام را صادر کرده است. از یک سو این اقدامات و از سوی دیگر تدبیر خفیه و لطیف رب العالمین در نقض آن مشغول بود که در آیات بعدی ذکر می‌گردد. (تفسیر عثمانی)

هر آینه تدبیر الهی از همه بهتر و مستحکم‌تر است که کسی توان نقض آن را ندارد. «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ» مصدر لفظ متوفی «توفی» و ماده اش «وفی» است؛ معنی اصلی آن به اعتبار لغت عرب، گرفتن کامل است. وفاء، ایفاء، استیفاء برای همین معنی گفته می‌شوند. معنی اصلی «توفی» هم گرفتن کامل است، تمام کتب لغت زبان عرب بر این گواه‌اند، و چون هنگام مرگ انسان اجل مقدر او کامل شده و روح خدا دادی وی کاملاً گرفته می‌شود به مناسبت آن این لفظ به‌طور کنایه در معنی مرگ هم به کار می‌رود و نمونه کوچک آن موت، خواب روزانه انسان است برای آن هم در آیه ۴۲ سوره زمر در قرآن کریم این لفظ استعمال شده است. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا» که ترجمه اش اینست: الله تعالی ارواح آدمیان را به هنگام مرگ می‌گیرد و کسانی که مرگشان فرا نرسیده به هنگام خواب شان.

حافظ ابن تیمیه رحمته الله فرموده است: «التوفى فى لغة العرب معناها القبض والاستيفاء و ذلك ثلاثة انواع، احدها التوفى فى النوم والثانى الموت و الثالث توفى الروح والبدن جميعاً»^(۵) و در کلیات ابوالبقاء است: «التوفى الاماتة و قبض الروح و عليه استعمال العامة او الاستيفاء و اخذ الحق و عليه استعمال البلغاء».

بنابر این در آیه مذکور بیشتر لفظ «متوفیک» را به گرفتن کامل ترجمه



کرده‌اند چنان‌که در ترجمه شیخ الہند بہ ہمین مفهوم آمده‌است.

با ملاحظه این ترجمه مطلب روشن است کہ ما تو را در دست یهودی‌ها قرار نمی‌دہیم. بلکہ ما خود شما را می‌گیریم؛ یعنی این کہ بہ سوی خود بہ آسمان بلند می‌کنیم. بعضی آن را بہ مرگ ترجمہ کرده‌اند؛ چنان کہ اشارہ‌ای بہ آن در خلاصہ تفسیر بیان القرآن آمده‌است، و ہمین ترجمہ، از مفسر قرآن عبد اللہ بن عباس (رض) با نقل اسانید صحیح نیز آمده‌است اما با توجہ بہ این مطلب، این معنی نیز آمده‌است کہ چون یهودیان در پی قتل آن حضرت علیہ السلام بودند برای تسلی خاطر وی دو لفظ فرمود: اول این کہ مرگ آن حضرت علیہ السلام بہ دست آنان بہ صورت قتل نمی‌باشد؛ بلکہ بہ صورت مرگ طبیعی خواهد بود.

دوم این کہ: برای نجات از چنگال یهودیان، تو را بہ طرف خویش خواهیم

برد.

در تفسیر «درمنثور» این روایت از حضرت ابن عباس (رض) چنین منقول است: «أخرج اسحق بن بشر و ابن عساکر من طریق جوهر عن الضحاک عن ابن عباس فی قوله تعالی إني متوفيك و رافعك إلی یعنی رافعک ثم متوفیک فی آخر الزمان» (درمنثور، ج ۲، ص ۳۶)

ترجمہ: اسحق بن بشر و ابن عساکر بہ روایت جوهر عن الضحاک از حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه «إني متوفیک و رافعک إلی» این لفظ را نقل کرده کہ من تو را بہ طرف خودم بر می‌دارم، سپس در آخر الزمان بہ مرگ طبیعی وفات می‌دہم.

خلاصہ این تفسیر این است کہ معنی «توفی» موت است اما در الفاظ تقدیم و تأخیر بہ کار رفته است. یعنی «رافعک» اول و «متوفیک» بعداً ذکر شدہ است. پس حکمت و مصلحت چنین ایجاب می‌کند کہ لفظ «متوفیک» قبل از آن آمده، و مفهوم آن ہم ہمین است کہ فرا خواندن بہ سوی خود برای ہمیشہ نیست؛ بلکہ برای

مدّتی محدود است؛ یعنی، بعد از مدّتی به این جهان خواهی آمد و بر دشمنان فائق می‌شوی و سپس به مرگ طبیعی می‌میری، که همین امر خود معجزه است. لذا برای ابطال عقاید عیسویان که آنها به «حی و قیوم» بودن حضرت عیسی علیه السلام معتقد بودند، لفظ «متوفیک» را ذکر فرمود و بدین ترتیب تمام عقاید و تخیلاتشان را باطل ساخت. و سپس خواندن حضرت عیسی علیه السلام را به سوی خود ذکر فرمود.

حقیقت این است که مخالفت و عداوت مستمر کفار و مشرکین با انبیاء علیهم السلام از دیرباز وجود داشته است. به طوری که هر پیامبری که به امر نبوت مبعوث و مأمور می‌شده است با دشمنی‌ها و مخالفت‌های شدیدی روبرو گشته ولی پیامبران الهی علی رغم مخالفت‌ها و اذیت و آزارهای اقوام خود، هرگز از دعوت خود از پای ننشستند؛ بلکه برای هدایت بشریت به سوی نور و سعادت بعضی از آنها جان مبارکشان را از دست می‌دادند.

سنت ربّ العالمین نیز بر همین منوال بوده، که هرگاه قوم پیغمبری بر مخالفت و دشمنی خود اصرار می‌ورزیدند و دعوت به سوی حق را نمی‌پذیرفتند و بعد از مشاهده معجزات نیز ایمان نمی‌آوردند، در مورد چنین اقوامی، از جانب الهی با دو روش برخورد می‌شده است:

نخست این که خداوند متعال بنا به مصلحت و حکمت خویش بر آن اقوام، انواع عذاب‌های آسمانی را فرود آورده، به گونه‌ای آثارشان را از پهنه گیتی محو نموده است؛ مانند اقوام عاد، ثمود، لوط و قوم صالح و غیره، دیگر این که هر یک از پیامبران خود را به هجرت نقطه‌ای دیگر وا می‌داشته است و بعد به او چنان نیرو و قدرتی می‌بخشیده که بر قوم خود فایق می‌آمدند؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه السلام از عراق به سوی شام هجرت کرد؛ حضرت موسی علیه السلام از مصر به سوی شام هجرت نمود. حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت فرمود و سپس به



مکه حمله آورد و آنجا را فتح نمود. بنا بر این مخالفت شدید یهودیان علیه حضرت عیسیٰ علیه السلام و برای نجات از چنگال یهودیان این دعوت به سوی آسمان نیز نوعی هجرت به شمار می آید که بعد از آن او مجدداً به دنیا آمده و بر یهودیان فتح و پیروزی نهایی حاصل خواهد نمود.

اکنون این سؤال مطرح است که چرا هجرت مسیح علیه السلام به آسمان انجام شد؟ خداوند متعال خود در این باره می فرماید که مثال او مانند حضرت آدم علیه السلام است؛ هم چنان که آفرینش آدم علیه السلام بر خلاف آفرینش سایر انسانها بدون پدر و مادر انجام یافت، آفرینش مسیح علیه السلام نیز برخلاف سایر انسانها و بدون پدر تنها از مادر انجام گرفت. هم چنین موت او با یک طریقهٔ عجیب و غریب بعد از صدها سال در دنیا آمده تعجب آور خواهد شد. پس در این، جای چه تعجب است که هجرت او هم با یک طریقهٔ عجیب انجام گیرد. و همین عجایب قدرت سبب شدند که جاهلان نصارا به این عقیده مبتلا شوند که او را فرزند خدا بنامند. در حالی که این عجایب، اگر با دیدهٔ بصیرت و انصاف مشاهده شوند، هیچ دلیلی برای عدم بندگی و عبودیت بر آستان کبریایی اش باقی نمی ماند.

از اینجاست که قرآن کریم مبنی بر ابطال عقیدهٔ الوهیت حضرت عیسیٰ علیه السلام اشاره کرده است و همهٔ اینها نشانه و دلایلی بر این مدعاست که لفظ «مَتَّوْفِيكَ» قبل از «رَافِعِكَ» آمده است و بدین طریق معلوم کرد که حضرت عیسیٰ علیه السلام خدا نیست که از موت میرا باشد، بلکه روزی خواهد آمد که چون بندگان عادی با مرگ طبیعی جهان را وداع گوید.

امام رازی در تفسیر کبیر فرموده است که: چنین تقدیم و تأخیری با توجه به مصلحت و حکمی بوده است که خداوند در نظر داشته که مطابق با آن در آینده انجام شود. (تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۴۸۱)

«وَرَافِعُكَ إِلَيَّ»: مفهوم آن ظاهراست و مفهومی این است که شما را

به سوی خود بالا می‌بریم. هر کس می‌داند که عیسی علیه السلام تنها نام روح نیست بلکه روح مع الجسم است و این رفع تنها رفع روحانی یا رفع جسمانی نیست، بلکه هر دوی آن را شامل می‌شود، البتّه لفظ «رفع» گاهی برای بلندی و مقام نیز اطلاق می‌شود. چنان‌که در آیه ۱۶۵ سوره انعام آمده است: «رَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ» و در آیه ۱۱ سوره مجادله «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» و غیره نیز به همین معنی آمده است.

ولی بدیهی است که به کار رفتن «رفع» در رفع پایه و مقام معنی مجازی است که در آیات مذکور مبتنی بر قرائن آمده است؛ لذا رفتن به دنبال معنای مجازی و صرف نظر از معنی حقیقی دلیلی ندارد. به ویژه وقتی با قید «إِلَى» آمده است که اکنون به مرادگرفتن معنی مجازی خاتمه داده است. و در آیه ۱۸۵ سوره نساء هم وقتی که عقیده یهودیان رد شد در آنجا هم چنین فرموده: «وَقَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» یعنی یهودیان به طور قطع حضرت عیسی علیه السلام را نکشتند؛ بلکه خدای تعالی او را به طرف خود بالا برده است. «به طرف خود بالا بردن» به رفع روح با جسد در حال زندگی گفته می‌شود. تا اینجا الفاظ آیه تشریح شد.

ذکر پنج وعده به حضرت عیسی علیه السلام

در آیه مذکور خداوند متعال در مقابل یهود به حضرت عیسی علیه السلام پنج وعده

عنایت فرمود:

نخستین وعده این بود که مرگ او هرگز به دست یهودیان با قتل انجام نمی‌شود؛ بلکه موت او به طور طبیعی در وقت مقرر انجام می‌پذیرد و آن نزدیک قیامت خواهد بود وقتی حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بر زمین نازل می‌گردد، چنان‌که تفصیل آنها در آینده خواهد آمد.



وعدة دوم: بلندکردن بالفعل او به طرف عالم بالا بود، این عیناً به موقع انجام گرفت که خبر انجام آن در آیه ۱۵۸ سوره نساء چنین بیان شده است: «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» که یقیناً یهودیان او را به قتل نرساندند، بلکه الله تعالی او را به سوی خویش بلند فرمود.

وعدة سوم: «وَمُطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» او را از تهمت دشمنان تبرئه کرد. بدین ترتیب که خاتم الانبیاء ﷺ تشریف آورد و کلیه اتهامات یهود را برطرف ساخت. چون یهودیان به سبب این که حضرت عیسیٰ ﷺ بدون پدر متولد شده است، در نسب او طعنه و تهمت روا می داشتند که قرآن کریم با آیات متعدّد آنها را به خطای شان واقف ساخت و خاطر نشان نمود که همان گونه که خداوند حضرت آدم ﷺ را بدون پدر و مادر آفرید، آفرینش حضرت عیسیٰ ﷺ بدون پدر، در قدرت و عظمت خالق متعال امری ساده است و هرگز جای شگفتی نمی باشد. بعداً یهود حضرت مسیح ﷺ را متهم نمودند که او مدعی الوهیت است؛ قرآن کریم این اتهام را در بسیاری از آیات باطل ساخت. از جمله این که خود حضرت عیسیٰ ﷺ عبودیت و بندگی خویش را ثابت نمود.

وعدة چهارم: در «وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ» است که پیروان شما بر منکران و مخالفان شما تا قیامت مسلط گردانیده خواهند شد و این وعده چنین تکمیل کرده شد که مراد از اتباع در این جا اعتقاد و اقرار بر نبوت حضرت عیسیٰ ﷺ است. ایمان و اعتقاد بر تمام احکام او شرط نیست، پس به این شکل نصارا و اهل اسلام هر دو در این حکم داخل اند که به رسالت و نبوت حضرت عیسیٰ ﷺ معتقدند و این امری است دیگر که برای نجات آخرت و رسیدن به سعادت اخروی، تنها اعتقاد داشتن به نبوت حضرت عیسیٰ ﷺ کافی نیست؛ بلکه نجات اخروی موقوف بر ایمان و اعتقاد بر تمام احکام او است که از آن جمله یکی این است که بر خاتم الانبیاء ﷺ پس از او باید ایمان آورد و چون نصارا بر این اصل

ایمان و اعتقادی نداشتند، از نجات آخرت محروم ماندند و مسلمانان بنا بر عمل بر این، مستحق نجات آخرت قرار گرفتند. ولی وعده غلبه بر یهود در این جهان فقط موقوف به اعتقاد نبوت حضرت عیسیٰ علیه السلام بود و مسلمانان و نصارا همیشه به این غلبه دنیوی نایل آمده و یقیناً تا قیامت باقی خواهند ماند.

در زمانی که خدای تعالی این وعده را داده بود، از آن وقت تا کنون همیشه چنین مشاهده شده است که مسلمانان و نصارا و حکومت‌هایشان همچنان بر یهود تسلط دارند و مغلوب ماندن یهود همیشه در جهان ادامه خواهد داشت. این سؤال مطرح است که چرا دولت اسرائیل که همان حکومت یهود است، چنین توانسته خودنمایی کند؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که اسرائیل قدرت یهود نیست؛ بلکه ساخته و پرداخته کشورهای روسیه، آمریکا و اروپا است که مأمور تأمین منافع آنان در منطقه به شمار می‌آید که اگر روزی دست حمایت خود را از اسرائیل بردارند وجود او در نقشه گیتی محو خواهد شد.

بنابراین هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند مقهور و مغلوب بودن یهود را در مقابل نصارا و اسلام انکار نماید البته مطابق روایات اسلامی قوم یهود در قرب قیامت، روزهای معدودی غالب خواهند شد، اما به هر حال حکومت‌های شبیه اسرائیل و حکومت‌های کوچک یهودی نمی‌تواند دلیل بر چیرگی ایشان باشد و تسلط و غلبه مسلمانان و نصارا بر این قوم هم‌چنان ادامه خواهد داشت.

وعده پنجم: «قضاوت اختلافات مذهبی در روز قیامت» این وعده هم انجام خواهد گرفت چنان‌که در آیه فرموده: «ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَخْكُمُ بَيْنَكُمْ»

مسأله حیات و نزول حضرت عیسیٰ علیه السلام

در تمام جهان این تنها گفته یهود است که عیسیٰ مقتول و مصلوب و دفن



شده است و حیات مجدد به خود نمی‌گیرد؛ در حالی که قرآن کریم در آیه ۱۸۵ سوره نساء، این تخیلات خود ساخته یهود را بی‌جواب نگذاشته است، و در آیه «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ» نیز اشاره به این است که حق تعالی تدبیر و کید دشمنان حضرت عیسیٰ علیه السلام را علیه خودشان به کار گرفت که یهودیان برای قتل حضرت عیسیٰ علیه السلام داخل اتاق رفته بودند، خدای تعالی شکل یکی از آنان را تبدیل کرده عیناً به صورت عیسیٰ علیه السلام در آورد و حضرت عیسیٰ علیه السلام را زنده به طرف آسمان بلند فرمود، الفاظ آیه ۱۸۵ چنین‌اند: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ» یعنی آنان عیسیٰ را نه به قتل رسانیدند و نه بدار کشیدند اما تدبیر حق آنان را در شک انداخت که فردی از افراد خود را کشتند و خوشحال شدند، تفصیل بیشتر آن در سوره نساء خواهد آمد.

اعتقاد نصارا بر این بود که، حضرت عیسیٰ علیه السلام مقتول و مصلوب شده، اما دوباره زنده شده و به آسمان‌ها عروج کرده است. آیه مذکور تخیلات بی‌جای آنان را نیز رد کرد، و معلوم ساخت که همانگونه که یهودیان مردم خود را به قتل رساندند و سپس جشن گرفتند عیسویان نیز فریب خوردند و حضرت عیسیٰ را کشته پنداشتند و «شُبِّهَ لَهُمْ» در حق آنان نیز مصداق پیدا کرد.

برخلاف این دو گروه، عقیده اهل اسلام آن است که در این آیه و چند آیه دیگر به وضوح بیان شده است که خداوند متعال برای نجات ایشان از دست یهود او را زنده به آسمان برد، نه کسی توانست او را به قتل برساند و نه کسی توانست او را بردار بکشد و او در آسمانها زنده است و به نزدیکی قیامت از آسمانها نازل شده بر یهود تسلط خواهد یافت و در آخر با مرگ طبیعی خود وفات خواهد کرد؛ و تمام امت مسلمان بر این عقیده اجماع و اتفاق نظر دارند. حافظ ابن حجر در «تلخیص صفحه ۳۱۹» تفصیل این اجماع را نیز نقل کرده است.

از آیات متعدّد قرآن و روایات متواتر احادیث و اجماع امت این عقیده ثابت

است. در اینجا فرصتی برای تکمیل کامل آن نیست و نیازی هم حس نمی شود زیرا علمای امت این مسأله را در کتابها و رسایل مستقل کاملاً توضیح داده اند و به منکرین، جواب های مفصلی ارائه داده اند که مطالعه آنها کافی است. مثلاً تصنیف حضرت حجة الاسلام مولانا سید محمدانور شاه کشمیری رحمته الله علیه به زبان عربی بنام «عقیده الاسلام فی حیاة عیسی علیه السلام» و حضرت مولانا بدرالعالم مهاجر مدنی رحمته الله علیه بنام «حیاة عیسی علیه السلام» به زبان اردو و حضرت مولانا محمدادریس رحمته الله علیه بنام «حیات مسیح علیه السلام» و صدها رسایل کوچک و بزرگ دیگر در این مورد به چاپ رسیده و پخش شده است. این جانب (مؤلف) بحسب امر حضرت مولانا سید محمدانور شاه کشمیری رحمته الله علیه استاد بزرگوارم، بیش از صد حدیث که از آنها عروج حضرت عیسی علیه السلام به آسمان و نزول او در نزدیکی قیامت به تواتر ثابت است را در کتابی مستقل بنام «التصریح بما تواتر فی نزول المسیح» جمع آوری نموده ام که هم اکنون با حاشیه و شرح بزرگی از دانشمند معروف شهر حلب شام بنام علامه - عبدالفتاح ابو غده ^(۶) در بیروت به چاپ رسیده است.

حافظ ابن کثیر در تفسیر آیه ۶۱ سوره زخرف «وَ اِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ» نوشته است که: «و قد تواترت الاحادیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه اخبر بنزول عیسی علیه السلام قبل یوم القیامة اماماً عادلاً... الخ» یعنی: احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره متواترند که آن جناب صلی الله علیه و آله نسبت به نزول حضرت عیسی علیه السلام قبل از قیامت خیر داده است، که عیسی علیه السلام به صفت امامی عادل فرود خواهد آمد.

عقیده عروج زنده حضرت عیسی علیه السلام به آسمان ها و زنده ماندن و نازل شدن او به قرب قیامت از نصوص قطعی قرآن و احادیث متواتر ثابت است و علمای امت در این رابطه کتابها و رسایل مستقل چاپ و نشر کرده اند که اسامی

۶- نامبرده یکی از رهبران معروف جنبش اخوان المسلمین می باشد. (مترجم)



بعضی از آنها ذکر شد و جهت تحقیق بیشتر در این باره می توان بدانها مراجعه کرد. در اینجا نظر شما را فقط به یک نکته معطوف می دارم که اگر کسی از کمترین عقل و انصاف برخوردار باشد در این باره کوچکترین تردیدی به خود راه نمی دهد و آن این که در آیه ۳۲ سوره آل عمران حق تعالی انبیاء علیهم السلام گذشته را ذکر فرموده که بر ذکر حضرت آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران در یک آیه به طور اجمال اکتفا کرده است و بعد از آن تقریباً در سه رکوع و ۲۲ آیه ذکر حضرت عیسی علیه السلام و خاندان آن (آل عمران) با بسط و تفصیل آمده که ذکر خاتم الانبیاء که قرآن بر وی نازل شده با آن بسط و تفصیل بیان نشده است. ذکر مادر بزرگ حضرت عیسی علیه السلام و بیان نذر او و ذکر تولد والده و نام و تفصیل پرورش او، جای گیری حضرت عیسی علیه السلام در شکم مادر، باز تفصیل حال ولادت و بعد ولادت، ذکر خورد و نوش مادر و برداشتن کودک و آمدن او در خانواده اش و طعن و تشنیع آن و اعطای گویایی در بدو تولد به طور معجزه، سپس جوان شدن و دعوت دادن او به قومش و مخالفت آنان و همکاری حواریون و هجوم و احاطه یهودیان و زنده عروج یافتن او به آسمانها و غیره، آنچنان به تفصیل بیان شده است که در تمام قرآن و حدیث احوال هیچ رسول و پیامبری با این تفصیل بیان نشده است، این امر هر انسانی را به تفکر وادار می دارد که این همه تفصیل و تشریح مبتنی بر چه حکمتی است. اگر کمی بیندیشند این سخن روشن می شود که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله چون آخرین رسول و نبی می باشد و بعد از او نبی دیگری نخواهد آمد؛ بنابراین آن جناب صلی الله علیه و آله در تعالیم خود، به آن اهمّیت زیادی قائل شده و در باره مراحل که تا قیامت برای امت پیش می آیند رهنمودهایی ارائه فرمود.

آن حضرت صلی الله علیه و آله به این نکته نیز توجه داشت که ممکن است امت بعد از ایشان از کس یا کسانی پیروی کنند و راه انحراف پیمایند؛ لذا تا جایی که توانست همه ابعاد انحراف را بیان فرمود و امت خویش را از خطرات احتمالی، که ممکن است

دامنگیر شان شود آگاهی و هشدار داد.

از جمله خطر مسیح دجال را که فتنه‌ای بزرگ و گمراه کننده خواهد بود، ذکر فرمود و احوال و نشانه او را به طور واضح بر شمرد و بدین ترتیب جای هیچ شک و تردیدی برای امت باقی نگذاشت، هم‌چنین از مصلحانی چون حضرت عیسیٰ علیه السلام که ذکر آن قبلاً با تفصیل آمد، آگاهی داد که وی به قرب قیامت از آسمانها به زمین نزول خواهد کرد و با نعمت نبوت و رسالت به کمک امت مسلمان خواهد شتافت و فتنه عظیم دجال را از بین خواهد برد، و بدین ترتیب لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسیٰ علیه السلام برای امت به گونه‌ای واضح بیان شوند که به هنگام نزول ایشان هیچ شک و تردیدی برای امت باقی نماند. در این باره حکمت و مصالح فراوانی نهفته است.

اول این‌که: اگر شناخت از حضرت عیسیٰ علیه السلام برای امت اسلامی محدود و کم باشد، امت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصور خواهد کرد که حضرت عیسیٰ علیه السلام با آنان ربطی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابند؟

دوم: این‌که: اگر چه در آن وقت حضرت عیسیٰ علیه السلام به عنوان رسول و نبی تشریف نمی‌آورد ولی او از منصب نبوت و رسالت معزول نشده بلکه به عنوان خلیفه رسول جهت رهبری امت تشریف می‌آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه‌ای برای انجام مأموریت به منطقه دیگری برود که از والی‌گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوتش کفر به شمار می‌رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش، کفر خواهد بود. و امت مسلمان که از قبل بر نبوت او مبنی بر اشارات قرآن ایمان آورده بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می‌شود. بنابراین علایم و صفات او بیش از حد، نیاز به توضیح داشت.



سوم: اینکه: واقعه نزول عیسی علیه السلام در آخر عمر جهان به وقوع می پیوندد. اگر احوال و علایم او مبهم می بود، امکان داشت که کسی دیگر مدعی می شد که من مسیح پسر مریم هستم؛ لذا به وسیله همین علایم است که در حق چنین مدعیانی تردید می شود، چنان که در هندوستان شخصی بنام میرزا احمد قادیانی مدعی شد که من مسیح موعودم و علمای امت مبنی بر همین علایم قول او را رد کردند. خلاصه این که در اینجا و در موارد دیگر بیان احوال و صفات حضرت عیسی علیه السلام با این قدر تفصیل، خود از نزول ایشان به هنگام نزدیکی قیامت و تشریف فرمایی شان بار دوم در این جهان خبر می دهد، اینجانب (مؤلف) این مطلب را در رساله خویش بنام «مسیح موعود کی بهجان» (شناخت مسیح موعود) بیان کرده ام در آنجا ملاحظه گردد.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
پس کسانی که کافر شدند به آنان عذاب می دهیم عذاب سخت در دنیا و آخرت و

قَالَهُمْ مِّنْ نُصْرَيْنَ ﴿٥٦﴾ وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
برای آنان هیچ مددکاری نیست. و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند

فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ طُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾ ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ
پس مزد آنان را کامل می دهد و خدا ظالمان را دوست ندارد. این را می خوانیم بر تو

مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾
از آیه ها و بیان تحقیقی.

ربط آیات

در آیات قبل اشاره شد که من روز قیامت میان اختلاف کنندگان قضاوت عملی خواهم کرد و در این آیه چگونگی آن قضاوت بیان شده است.

خلاصه تفسیر

تفصیل (قضاوت) این است که کسانی (که از این اختلاف کنندگان) کافر بودند، پس به آنان (مبنی بر کفرشان) سزای سخت خواهیم داد (در مجموعه دو جهان) در دنیا هم (که آن انجام گرفت) و در آخرت هم (که آن باقی ماند) و برای آنان هیچ حامی (طرفداری) نمی باشد و کسانی که مؤمن بودند و آنان که کارهای نیک کرده بودند، پس به آنان الله تعالی پاداش (ایمان و کارهای نیک) خواهند داد و علت سزا رسیدن به کفار این است که) الله تعالی را دوست نمی دارد (چنین) ظالمان را (که منکر خدا یا رسول او باشند. یعنی چونکه این ظلم عظیم است قابل عفو نیست بنابر این مبعوض شده، مستحق سزا خواهند شد) این (قصه مذکور را) به شما (به وسیله وحی) خوانده، به گوش تان می رساتیم که از جمله دلایل (نبوت شما) و از جمله مضامین با حکمت است.

معارف و مسایل

مصایب دنیوی برای کفار کفاره قرار نمی گیرند و برای

مؤمن کفاره شده مفید خواهند بود.

«فَاعْزِبْهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» بر مضمون این آیه یک سؤال

پیش می آید و آن این که راجع به بیان قضاوت قیامت این قول چه معنی دارد که من در دنیا و آخرت سزا می دهم زیرا در آن وقت سزا، دنیایی نخواهد بود.

جواب این سؤال با این مثال روشن می گردد، که حاکمی به مجرمی بگوید

که الآن به تو یک سال زندانی می دهم اگر در زندان مرتکب شرارتی شدی، به دو

سال زندان محکوم می شوی، مقصود او فقط این است که این دو سال از تاریخ

امروز قابل اجراست بنابر این قطعی است که بعد از شرارت حکم به دو سال

تبدیل می شود، حاصلش این می شود که این محکومیت با یک سال دیگر آن، کامل

می گردد.



بنابر این باید دانست که سزای دنیا خود بخود انجام می‌پذیرد و سزای آخرت را نیز به دنبال خواهد داشت پس سزای دنیا همراه با سزای آخرت است، یعنی سزای دنیای برای سزای آخرت کفاره‌ای به شمار نمی‌آید. بر خلاف اهل ایمان که اگر بر آنان در این جهان مصیبت و مشکلاتی عارض گردد، گناهان آنها معاف شده و عقوبت آخرت نیز خفیف یا مرتفع می‌شود، و از اینجاست که در «لَا يُجِبُّ الظَّالِمِينَ» به آن اشاره شده است؛ یعنی اهل ایمان به سبب ایمانشان محبوب‌اند و با محبوب چنین رفتار خواهد شد و اهل کفر به سبب کفر مبعوض‌اند و با مبعوض چنین رفتاری انجام نخواهد شد. (بیان القرآن)

إِنْ مَثَلٍ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ

بی‌شک مثال عیسی نزد خدا مانند مثال آدم است او را از خاک آفرید باز گفت به او که باش

فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾ أَلْحَقُ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنَ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾ فَمَنْ

پس او شد. حق آنست که رب تو بگوید پس تو از شک‌کنندگان مباش. پس هر کسی که

حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ

باتو در این نزاع کند بعد از اینکه آمدنزد تو خبر راست پس بگو بیایید بخوانیم پسران خود را و

أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ۚ ثُمَّ نَبْتَهِلْ

پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و خودمان را و خودتان را پس به زاری دعا کنیم

فَتَجْعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴿٦١﴾ إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقِّ ۚ

پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ‌گویان. بی‌شک همین است بیان حق

وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا

و نیست هیچ معبودی غیر از خدا و هر آینه خدا غالب با حکمت است پس اگر قبول نکردند

فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

پس همانا خدا می‌داند مفسدان را.

خلاصه تفسیر

بی شک حالت عجیب (حضرت) عیسی (علیه السلام) نزد الله تعالی (یعنی در تجویز ازلی او) مشابه به حالت عجیب (حضرت) آدم (علیه السلام) است که او (آدم علیه السلام) را (یعنی قالب او را) از خاک آفرید. پس به آن (قالب) حکم داد که (ذی روح) باش. پس او ذی روح شد. این امر واقعی (که در بالا ذکر شد) از جانب پروردگار تو (نشان داده شده) است پس شما از شک کنندگان نباشید. پس، آن کسی که در باره حضرت عیسی (علیه السلام) (اکنون هم) با شما منازعه کند، پس از آمدن علم (واقعی) نزد شما پس شما (در جواب چنین) بفرمایید که (خیلی خوب اگر با دلیل تسلیم نمی شوید پس) بیایید ما (و شما جمع کرده) بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و خودمان را و خودتان را باز ما (همه با هم) از ته دل دعا کنیم، به این گونه که لعنت خدا را بفرستیم بر کسانی که (در این بحث) ناحق اند. بی شک این (که) مذکور (شد) همین است سخن حق و هیچ کسی لایق معبود بودن نیست به غیر از الله تعالی (این شد توحید ذاتی) و بی شک تنها خدای تعالی است غالب باحکمت (این توحید صفاتی است) باز (پس از تمام این حجتها هم) اگر (از قبول حق) اعراض کنند پس (شما رفتار آنان را به خدا بسپارید زیرا که) بی شک الله تعالی حذف به فساد کنندگان بسیار داناست.

معارف و مسایل

حجیت قیاس

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» از این آیه معلوم می گردد که قیاس هم یکی از ادله فقهی و شرعی می باشد زیرا که خداوند متعال فرمود که آفرینش عیسی (علیه السلام) مانند آدم (علیه السلام) است یعنی همچنان که آدم (علیه السلام) را بدون پدر و مادر آفرید



عیسی علیه السلام را هم بدون پدر آفرید، در اینجا الله تعالی به قیاس آفرینش عیسی علیه السلام بر آفرینش حضرت آدم علیه السلام اشاره نمود. (مظهری)

تعریف مباحله

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ...» با این آیه خداوند متعال به آن حضرت ﷺ به اعلام مباحله حکم داده است و تعریف آن از این قرار است که اگر در حق و باطل بودن امری میان دو گروه اختلاف ایجاد شود و آن نزاع با دلایل خاتمه نیابد، پس آنان باید این روش را اختیار نمایند که همه باهم یکجا شده از خدا بخواهند که هر کسی که در این امر بر راه باطل است بر او از طرف خداوند متعال وبال و هلاکت واقع بشود، زیرا معنی لعنت، دوری از رحمت حق و نزدیکی است به قهر. حاصل این که بر دروغگو قهر نازل شود، پس هرکس که دروغگو باشد او سزای آن را خواهد چشید، در آن وقت تعیین کامل صادق و کاذب در نزد منکرین هم واضح خواهد شد، به این طرز دعا کردن مباحله گفته می شود و در این باره باید همه مباحله کنندگان جمع شده دعا بخوانند.

واقعه مباحله

شأن نزول آن این است که آن حضرت ﷺ دستور العملی برای نصارای نجران فرستاد که در آن سه چیز به ترتیب ذکر شده بود: ۱- اسلام را بپذیرید. ۲- یا جزیه دهید. ۳- یا برای نبرد آماده شوید. نصارا باهم مشورت کرده، شرحبیل، عبدالله بن شرحبیل و جبار بن فیض را در خدمت آن حضرت ﷺ فرستادند؛ آنان به خدمت آن حضرت ﷺ رسیدند و راجع به امور مذهبی به مباحله پرداختند تا این که آنان در باره اثبات الوهیت حضرت عیسی علیه السلام بحث و تکرار مکررات کردند؛ در این اثنا آیه مباحله نازل شد،

آن حضرت ﷺ در این باره نصارا را به مباحله دعوت کرد و خودشان حضرت فاطمه رضی الله عنها و حضرت علی و حسنین رضی الله عنهم اجمعین را با خود همراه کرده و برای انجام مباحله تشریف آوردند، شرحییل به محض مشاهده آن حضرت ﷺ به دو همراهش گفت: همان طور که شما می دانید او پیامبر خداست و در مباحله کردن با نبی هلاکت و نابودی ما قطعی خواهد بود، لذا راهی برای نجات پیدا کنید. همراهان گفتند که راه صلح را در پیش گیریم، به طوری که همه بر این اتفاق کردند و نبی اکرم ﷺ بر آنان جزیه مقرر کرده صلح نمودند و آنان هم پذیرفتند. (تفسیر ابن کثیر، ج ۱)

مراد از «أَبْنَاءَنَا» در این آیه اولاد صلبی نیست؛ بلکه مراد از آن عام است چه اولاد باشند و چه اولادِ اولاد، زیرا در عرف، اولاد بر همه آنان اطلاق می شود لذا در «أَبْنَاءَنَا» نوه های آن حضرت ﷺ حضرات حسنین (رض) و داماد آن حضرت ﷺ حضرت علی کرم الله وجهه داخل اند؛ بویژه داخل کردن حضرت علی ﷺ در «أَبْنَاءَنَا» از این جهت نیز صحیح است که آن جناب در آغوش آن حضرت ﷺ پرورش یافته بود، آن حضرت او را به مانند فرزندان خود تحت تربیت و پرورش خود قرار داد و به چنین کودکی در عرف پسر گفته می شود. از اینجا، وضوح این امر بوقوع می پیوندد که حضرت علی ﷺ در اولاد داخل اند؛ لذا خارج کردن بعضی آن جناب را از «أَبْنَاءَنَا» و داخل نمودنش در «أَنْفُسَنَا» و استدلال کردن بر خلافت بلافصل او صحیح نیست.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ

بگوای اهل کتاب، بیایید بطرف امری که بین ما و بین شما یکسان است که عبادت نکنیم مگر خدا را

وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ط قَان

و با او چیزی را شریک قرار ندهیم و قرار ندهد هیچ یکی دیگری را رب بغیر از خدا پس اگر



تَوَلَّوْا قَوْلُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ ﴿۶۴﴾

قبول نکردند پس بگویند گواه باشید که ما فرمانبرداریم.

خلاصه تفسیر

(ای محمدا!) شما بگویند که ای اهل کتاب بیایید به طرف چنان امری که میان ما و شما (مسلم بودنش) برابر است (و آن) این (است) که به غیر از الله تعالی هیچ کسی را عبادت نکنیم و هیچ کسی را با وی شریک نگردانیم و از ما هیچ کسی دیگری را به غیر از خدا رب قرار ندهد. پس اگر (بعد از این هم) آنان (از حق) اعراض کنند، پس شما (مسلمانان) بگویند که شما بر این (اقرار ما) گواه باشید که ما قبول کننده (این امر) هستیم.

معارف و مسایل

اصول مهم دعوت و تبلیغ

«تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» از این آیه یک اصل مهم دعوت و تبلیغ معلوم می‌گردد و آن این‌که اگر شخصی می‌خواهد گروهی را به اسلام دعوت دهد که در عقاید و نظریات با او مخالف باشند پس طریقه آن این است که گروه مخالف العقیده را بر چیزی دعوت دهد که در آن هر دو طرف اتفاق نظر داشته باشند، چنانکه آن حضرت ﷺ وقتی که هرقل پادشاه روم را به اسلام دعوت داد او را به سوی مسئله‌ای فرا خواند که هر دو بر آن اتفاق نظر داشتند. یعنی: وحدانیت خدا، آن دعوت نامه در ذیل نقل می‌شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«من محمد عبدالله و رسوله الی هرقل عظیم الروم»

سلام علی من اتبع الهدی،

اما بعد فانی ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسلم یؤتك الله اجرک
مرتین فان تولیت فان علیک اثم الیریسیین یاھل الکتاب تعالو الی
کلمة سواء ینننا و یننکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا
یتخذ بغضنا بغضا اربابا من دون الله» (بخاری)

ترجمه: شروع می‌کنم به نام خدا که بسیار بخشاینده و مهربان است.

این نامه از جانب محمد بنده خدا و رسول او به طرف هرقل بزرگ روم
است. سلام باد! بر کسی که از هدایت پیروی می‌کند، بعد از این من تو را به طرف
اسلام می‌خوانم، مسلمان باش سالم می‌مانی و الله تعالی به تو دو برابر اجر می‌دهد
و اگر اعراض کنی پس وبال همهٔ دهقانان که در رعایای تو هستند بر تو خواهد
بود. ای اهل کتاب! بر چنین امری جمع شوید که میان ما و شما برابر است. این که
به غیر از خدا کسی را عبادت نکنیم و با او احدی را شریک نسازیم و بعضی را غیر
خدا ارباب و رب خود قرار ندهیم.

«فَقُولُوا اٰسْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ» در این آیه که گفته شد که شما گواه باشید
چنین تعلیم داده شد که هرگاه یکی بعد از وضوح دلایل، حق را نپذیرد جهت اتمام
حجت باید عقیده خود را اظهار نموده سخنش را خاتمه دهد چرا که بحث و
تکرار بیشتر مناسب نمی‌باشد.

یاھل الکتاب لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِیْ اِنْرٰھِیْمِ وَ مَا اَنْزَلَتْ التَّوْرَةُ وَّ الْاِنْجِیْلَ

ای اهل کتاب! چرا محاصمه می‌کنید در بارهٔ ابراهیم، و تورات و انجیل نازل نشده‌اند

اِلَّا مِنْ بَعْدِہٖ ۙ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ﴿۶۵﴾ هَآنَتْمْ هُوَآءِ حَآجَجْتُمْ فِیْمَا لَكُمْ

مگر بعد از او، آیا شما عقل ندارید. آگاه باشید شما ای مردم محاصمه کردید در آنچه که

بِهٖ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ فِیْمَا لَیْسَ لَكُمْ بِہٖ عِلْمٌ ۗ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ



به آن خبر داشتید اکنون چرا مخاصمه می کنید در امری که به آن علم ندارید و خدامی داند و شما

لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۶﴾ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا
نمی دانید. ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی ولی حنیف (روگردان از مذاهب باطل)

مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۶۷﴾ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ
و فرمانبردار بود و از مشرکان نبود. همانا نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی بودند که

اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۸﴾
او را پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آوردند و خدا یاور مؤمنان است.

خلاصه تفسیر

ای اهل کتاب! چرا مخاصمه می کنید در باره (حضرت) ابراهیم (علیه السلام) که او بر طریق یهودیت بود یا نصرانیت است) در حالی که تورات و انجیل نازل نشده بودند مگر (خیلی) بعد (از زمان) او (و این دو طریق بعد از نزول آن دو کتاب ظاهر شدند. پیش از آن وجود نداشتند. پس حضرت ابراهیم چطور می تواند بر این طریقها باشد) آیا (همچنان برخلاف عقل خود اصرار می ورزید و) باز نمی فهمید، آری شما چنین هستید که در چنین امری مخاصمه کرده بودید که از آن تا حدی اطلاع داشتید.

پس در چنین امر (باز) چرا محاجه می کنید که نسبت به آن اصلاً اطلاع ندارید (زیرا که بر این ادعا هیچ دلیل اشتباهی هم در نزد شما نیست. چرا که فروع شرایع اهل کتاب و فروع شریعت ابراهیم (علیه السلام) با هم موافق نبودند) و خدای تعالی (روش حضرت ابراهیم (علیه السلام) را کاملاً) می داند شما نمی دانید (وقتی چنین ادعای بیجایی را می کنید که با آن علم کالعدم تلقی می گردد. پس اکنون آن طریق را از طرف خدای تعالی بشنوید که) ابراهیم (علیه السلام) نه یهودی بود و نه نصرانی اما (البته) دارای طریق مستقیم (یعنی مسلمان) بود و از مشرکین (هم) نبود (پس یهود و نصاری از طریق مذهبی با او هیچ مناسبتی ندارند آری) بدون شک کسانی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) خصوصیت

فوق العاده داشتند که (در آن وقت) از او پیروی می کردند و این نبی (محمد ﷺ) و این ایمانداران. (که از امت نبی ﷺ می باشند) و الله تعالی حامی ایمانداران است. (که به آنان ثواب ایمانشان را می دهد)

وَذَتْ طَائِفَةً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَضِلُّوكُمْ ۖ وَ مَا يَضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
 آرزو دارند بعضی از اهل کتاب که به نحوی شما را گمراه کنند و گمراه نمی کنند مگر خود را

وَ مَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ
 و نمی فهمند. ای اهل کتاب! برای چه انکار می کنید کلام خدا را و شما

تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ
 معترفید. ای اهل کتاب چرا می آمیزید حق را با باطل و پنهان می دارید

الْحَقِّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾

حق را و شما می دانید راستی آن را.

خلاصه تفسیر

بعضی از اهل کتاب از ته دل می خواهند که شما را (از دین حق) گمراه کنند و نمی توانند گمراه کنند مگر خود را (که در وبال اضلال گرفتار شوند) و از آن اطلاع ندارند، ای اهل کتاب! چرا انکار می کنید (آن) آیات الله تعالی را (که در تورات و انجیل بر نبوت محمد ﷺ دلالت می کنند زیرا که انکار نبوت آن حضرت ﷺ، تکذیب آن آیات است و کفر به شمار می آید) در حالی که شما (با زبان خود) اقرار می کنید (که آن آیات حقاقت) ای اهل کتاب! چرا می آمیزید (مضمون) واقعی (نبوت محمدیه ﷺ) را با غیر واقعی (عبارت تحریف شده یا تفسیر فاسد) و (چرا حقیقت را) پنهان می کنید حقیقت را در حالی که شما خود می دانید؟ (که دارید حقیقت را پنهان می کنید).



معارف و مسایل

از الفاظ «أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» چنین تصوّر نشود که اگر آنها به حق اقرار نکنند یا به آن آگاهی نداشته باشند برای آنها کفر ورزیدن جایز است بلکه حقیقت این است که کفر به اعتبار ذات خود و فی نفسه عملی قبیح و ناپسند است و در هر حال ناجایز می باشد، البته کفر ورزیدن پس از علم و اقرار مستلزم ملامت و مذمت بیشتری خواهد شد.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالذِّئْبِ أَنْزَلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا

وگفتند بعضی از اهل کتاب (قوم خود را) ایمان بیاورید به آنچه نازل گردانیده شد بر مسلمانان

وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾ وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا بِالْمَن

اول روز و از اقرار ایمان باز آید آخر روز تا مگر که بازگردند. و تصدیق مکنید مگر کسی را که

تَبِعَ دِينَكُمْ ط قُلْ إِنْ أَلْهَىٰ هَدَىٰ اللَّهُ

پیروی کند دین شما را بگو هدایت همان هدایتی است که الله بنماید

أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ

و این همه از اینجاست که چرا داده شده به دیگری مانند آنچه به شما داده شده یا آنان چرا غالب بیایند

عِنْدَ رَبِّكُمْ ط قُلْ إِنْ أَلْفَضَلْ بِإِدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ط

بر شما نزد پروردگارتان بگو: فضل به دست خداست می دهد هر کسی را که بخواهد

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ ط وَاللَّهُ

و او فراخ نعمت و دانا است. مختص می کند رحمت خود را به کسی که بخواهد و خدا

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

دارای فضل بزرگی است.

خلاصه تفسیر

بعضی از اهل کتاب (به طور مشورت باهم) گفتند که (یکی از تدابیر همراه کردن مسلمانان این است که بظاهر) ایمان بیاورید بر آن (کتاب) که نازل شده است (بواسطه رسول الله ﷺ) بر مسلمانان، (مطلب این که بر قرآن ایمان بیاورید) در اول روز (به وقت صبح) و (باز) انکار کنید آخر روز (به وقت شام) چه جای تعجب است که (از این نیرنگ: مسلمانان در باره قرآن و اسلام در شک و تردید قرار گیرند) و آنان (از دین خود) برگردند (و چنین بیندیشند که ایشان عالم اند و بی تعصب هم، که اسلام را پذیرفتند و این هم که برگشته اند حتماً بر غیر حق بودن اسلام نزد شان به دلایل علمی ثابت شده است و لازماً در آن فساد مشاهد کرده اند از جهت آن برگشته اند و اهل کتاب این را هم باهم گفتند که برای نشان دادن مسلمانان تنها بظاهر ایمان بیاورید) و (از ته دل) در برابر هیچ یک (نسبت به دین) اقرار نکنید مگر در جلوی کسی که پیرو دین شما باشد (که در جلوی ایشان نسبت به دین قدیم خود اقرار کرد باقی در جلوی کسان غیر مذهبی یعنی مسلمانان بنا بر مصلحت مذکور به اسلام زبانی اقرار کنید حق تعالی بیهودگی تدبیر آنان را اظهار می فرماید که) ای محمد! شما بگویید که (با این زرنگی و حیل کاری نقشه شما انجام نمی شود زیرا که) هدایت (که به بندگان می رسد آن) هدایت (از جانب) الله تعالی است. (پس وقتی که هدایت در قبضه خداوندی است اوست هر کسی را که بخواهد که بر هدایت استوار نگه دارد، هیچ کس نمی تواند او را با حیل و تدبیری بلغزاند، در آینده علت این تدبیر و مشورتشان را نشان می دهد که ای اهل کتاب شما) این سخنان را به این سبب می گوید که به دیگری هم چنین چیزی رسیده است که به شما رسیده بود (کتاب و دین آسمانی) یا آنان بر شما غالب آیند (در تعیین آن دین حق که) در نزد پروردگار شما است. (حاصل علت اینکه شما بر مسلمانان حسد می کنید که به آنان چرا کتاب آسمانی رسیده است یا ایشان در مناظره مذهبی چرا غالب می شوند مبتنی بر این حسد می خواهند که اسلام و اهل اسلام در تنزل قرار گیرند در آینده رد این حسد بیان می شود که) ای محمد! شما



بگویند که بی شک فضل تنها در دست خدا است او به هر کسی که بخواهد عطا می‌فرماید و الله تعالی دارای نعمت کثیری است (در نزد او از فضل قلّتی نیست و) کاملاً دانا است (که به چه کسی و در چه وقتی بخشیدن مناسب است بنابر این) خاص می‌گرداند به مهربانی (و فضل) خویش هر که را بخواهد و خدای تعالی صاحب فضل بزرگی است. (پس آنوقت به رعایت حکمت بر مسلمانان فضل و رحمت فرمود در آن حسد کردن فضولی و نادانی است)

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ۚ

و از اهل کتاب آن کسی است که اگر تو در نزد وی امانت بگذاری مال زیاد، آدمی کند آن را به تو

وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ

و بعضی از آنان آنکه اگر نزد او امانت بگذاری یک دینار ادا نمی‌کند آنرا بتمو مگر وقتی که بر سر او

قَائِمًا قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَمِينِ سَبِيلٌ ۚ وَ

ایستاده باشی این از اینجا است که گفته بودند نیست بر ما در گرفتن حق مردم گناهی و

يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

دروغ می‌گویند بر خدا و آنان نمی‌دانند.

ربط آیات

در آیات فوق خیانت اهل کتاب در دین ذکر شده بود، یعنی انکار کردن آنان آیات خدا را و آمیختن حق و باطل و پنهان کردن حق، و برای گمراه کردن مؤمنان تدبیر ساختن، در آیه بعدی چگونگی خیانت کردن آنان در اموال بیان می‌شود و البته بعضی از آنان امانت‌دار هم بودند، بنابر این رفتار هر دو گروه را ذکر فرمود.

خلاصه تفسیر

و از اهل کتاب بعضی چنین اند که (ای مخاطب) اگر تو به نزد او انبار در انبار مال هم به امانت بگذاری او (به هنگام مطالبه) آنرا به تو مسترد می‌دارد و از آنان بعضی اشخاص است که اگر در نزد او یک دینار هم امانت بگذاری آنرا به تو باز نمی‌گرداند (بلکه به امانت گذاشتن هم اقرار نمی‌کند) مگر وقتی که تو (امانت گذاشته) بر سر او (برابر) ایستاده باشی (آن وقت انکار نمی‌کند و همین که از او کناره‌گیری کنی امانت را انکار می‌نماید) این (ادا نکردن امانت) به این سبب است که آنان می‌گویند که بر ما درباره (مال) غیر اهل کتاب (که اگر به دزدی مخفیانه گرفته شود از روی مذهب) هیچ گناهی نیست، (یعنی دزدیدن مال غیر اهل کتاب مانند قریش یا پنهان کردن همه جایز است، الله تعالی در آینده ادعای آنان را تکذیب کرده می‌فرماید) و آنان بر خدای تعالی دروغ می‌بندد (که این فعل را حلال می‌پندارند) و در دل می‌دانند (که خداوند آن را حلال نکرده است بلکه ادعای خود ساخته‌ای است).

معارف و مسایل

ستودن اوصاف خوب غیر مسلمان درست است

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ» در این آیه بعضی از

مردم که در امانتداری کوشا بوده‌اند مورد ستایش قرار گرفته‌اند؛ اگر آن ستایش در حق بعضی از اهل کتاب باشد که ایمان آورده‌اند، پس در مدح و ستایش کردن



چیزی دیگر، از مدح لازم نمی آید که آن عندالله مقبول هم باشد از این هدف نمایاندن این است که کار خیر و لو این که از کافری سر بزند تا حدی پسندیده است زیرا نفع آن، نیکنامی وی در دنیا و تخفیف عذاب در آخرت است.

از این بیان این امر هم مشخص می شود که اسلام از تعصب و تنگ نظری دور است بلکه با سعه صدر هنر مخالف خود را هم طبق درجه او مدح می کند، «إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا» از این آیه امام ابوحنیفه استدلال کرده است که دین دهنده حق دارد که تا زمان دریافت حق خویش مدیون را تعقیب کند. (قرطبی،

ج ۴)

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

چرا هر کسی که وفا کند به عهد خود و پرهیزگاری نماید پس الله تعالی دوست می دارد

الْمُتَّقِينَ ﴿۷۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا

پرهیزگاران را. کسانی که می خرند بر عهد خدا و قسمهای خویش بهای اندک،

أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ

برای آنان هیچ بهره ای نیست در آخرت و صحبت نمی کند با آنان خدا و نگاه نمی کند به سوی آنها

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ ۖ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۷﴾

روز قیامت و پاک نمی گرداند آنان را (از گناه) و برای آنان عذابی دردناک است.

ربط آیات

در بالا «و يقولون» تکذیب ادعای اهل کتاب ذکر شده بود؛ در آینده از این

آیات تأکید همان تکذیب و تصریحی است برای فضیلت ایفای عهد و مذمت

نقض عهد.

خلاصه تفسیر

(بر خائنان) چرا الزام عاید نمی‌شود (حتماً خواهد شد زیرا که راجع به آن ما دو قانون داریم یکی اینکه) هر شخصی که به عهد خود (چه با خدا باشد با شرط جواز، چه با مردم) وفا کند و از الله تعالی بترسد پس بدون شک خدای تعالی دوست می‌دارد (چنین) متقیان را (و قانون دوم این‌که) یقیناً کسانی که معاوضه (یعنی نفع دنیوی) می‌گیرند در مقابل آن عهدی که (آنان) با خدا کرده‌اند (مثلاً ایمان آوردن بر انبیاء علیهم‌السلام) و (در مقابل) قسمهای خود (مثلاً در باره حقوق العباد و معاملات قسم خوردن) برای ایشان هیچ بهره‌ای در آخرت (از نعمتهای آنجا) نمی‌رسد و نه خداوند متعال با آنان (از روی لطف) تکلم می‌فرماید و نه به طرف آنان (بنظر محبت) می‌نگرد در روز قیامت و نه آنان را (از گناهان) پاک می‌کند و برای آنان عذاب دردناک (تجویز) خواهد شد.

معارف و مسایل

تعریف عهد و چند وعید برای متخلفین آن

عهد عبارت است از: آن گفتاری که میان دو طرف با گفتگوی یکدیگر طی می‌شود که پایبندی دو طرف بر آن لازم می‌باشد، بر خلاف وعده که از جانب واحد می‌باشد؛ یعنی عهد عام است و وعده خاص برای ایفای عهد در قرآن و سنت تأکید زیادی شده است؛ چنان‌که در آیه ۷۷ هم برای نقض عهد، پنج وعید مذکور است.

۱- به او از نعمت‌های جنت هیچ بهره‌ای نخواهد رسید. در حدیثی رسول خدا ﷺ فرموده: هر کسی که با قسم دروغ حق مسلمانی را پایمال بکند او برای خود آتش را واجب کرده است، راوی عرض کرد اگر چه آن چیز خیلی جزئی باشد باز هم برای او آتش واجب می‌شود؟



آن جناب ﷺ در جواب فوراً فرمود: اگر چه آن شاخه سبزی از درخت باشد.
(رواه مسلم بحواله مظهری)

۲- خدای تعالی با آنان، سخن خوش نمی گوید.

۳- خداوند متعال در روز واپسین با نظر رحمت و شفقت به سوی آنان
نمی نگرد.

۴- گناهان شان را نمی آمرزد چرا که به سبب وعده خلافی، حق بنده ای را
ضایع کرده است، لذا خداوند حق بندگان را نخواهد بخشید.

۵- برای آنان عذایی دردناک در نظر گرفته شده است.

وَ إِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونِ السِّتْرَ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ
و از آنان گروهی هستند که می پیچانند زبانه های خویش را به خواندن کتاب تا پندارید که از کتاب

وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ
است حال آنکه نیست آن در کتاب و می گویند که آن گفته خدا است و آن نیست گفته خدا و

يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾ مَا كَانَ لِيُبَشِّرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ
می گویند بر خدا دروغ، حال آنکه ایشان می دانند. کار هیچ بشری نیست که خدا به

اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ
او بدهد کتاب و حکمت و او را پیامبر کند باز او بگوید به مردم که باشید بنده من

دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَ
بجز از خدا، و لیکن چنین می گوید که باشید خدایی هم چنانکه یاد می دادید کتاب و

بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ
هم چنانکه شما درس می دادید. و نه امر می کند شما را که بگیریید فرشتگان و پیامبران را

أَزْوَاجًا أَيْ أَمْرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

پروردگار، آیا امر می کند شما را به کفر پس از اینکه شما مسلمان شده اید.

خلاصهٔ تفسیر

و بی‌شک از آنان بعضی چنین‌اند که می‌پهچیدند زبانهای خود را در (خواندن) کتاب (یعنی در آن لفظی یا تفسیر اشتباهی می‌آمیزند و به اشتباه خواندن کج زبانی گفته می‌شود) تا که شما (که آنرا می‌شنوید) آن (چیز آمیخته) را جزو کتاب بفهمید در حالیکه آن، جزو کتاب نیست و (بر این طریقت عملی اکتفانمی‌کنند بلکه تنها برای فریب از زبان، هم) می‌گویند که این (لفظ یا مطلب از آن الفاظ یا قواعد که از نزد خدای تعالی (نازل شده‌اند ثابت) است. در حالی که آن (به هیچ وجه) از نزد خدای تعالی نیست. (پس دروغگویی آنان لازم آمد، در آینده برای تأکید باز تصریح آن است) و بر خدای تعالی دروغ می‌بندند و (دروغگویی خود را در دل خود هم) آنان می‌دانند، از هیچ بشری امکان ندارد که الله تعالی به او کتاب فهم (دین) و نبوت عطا بفرمایند (که مقتضای هر یکی از آنها ممانعت از کفر و شرک است و) باز او به مردم (چنین) بگوید که (توحید) خدا را گذاشته بنده (عبادتگزار) من باشید. (نبوت و دستور به شرک نمی‌توانند یکجا جمع شوند) اما (آن نبی چنین) می‌گوید: شما مردمان با خدایی باشید (تنها عبادت خدا را بجا آورید) به علت این که شما کتاب (خدا را به دیگران هم) می‌آموزانید و به سبب این که (خود شما هم آنرا) می‌خوانید (و در آن کتاب تعلیم توحید است) و نه (آن بشر موصوف به نبوت) چنین سخن نشان می‌دهد که شما فرشتگان را و انبیاء علیهم‌السلام (دیگر) را رب قرار دهید آیا او به شما سخن کفر نشان می‌دهد بعد از این که شما (در این عقیده خاص چه در حقیقت و چه بزعم خود) مسلمان باشید.

معارف و مسایل

یکی از دلایل عصمت انبیاء علیهم‌السلام

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ...» در حضور وفد نجران بعضی از یهود و نصاری گفته بودند که، ای محمد! آیا شما می‌خواهید که ما شما را چنان پرستش بکنیم که نصارا



عیسی بن مریم را می‌پرستند، آن جناب فرمود: معاذالله که ما بندگی غیرالله را به جا بیاوریم یا دیگران را به آن دعوت کنیم، خدای تعالی ما را برای این کار نفرستاده است، این آیه نازل شد؛ یعنی آن انسانی که حق تعالی به او کتاب و حکمت و قوت داوری داده او را بر منصب جلیل پیامبری نشانده که پیام الهی را به نحو نیکو به مردم برساند و آنان را به عبادت و بندگی ذات یگانه متوجه سازد. هرگز وظیفه او این نیست که آنانرا از بندگی خالص خدای یگانه منحرف کرده، بنده خود یا بنده مخلوق دیگری قرار دهد، مقصود این است که هر کسی را که خداوند بر منصبی می‌نشانند و او را بر مقامی می‌گمارد، او در حقیقت اهل آن مقام نیست بلکه این فضل و عنایت ویژه رب العالمین است که بنابر حکمتی خاص انجام می‌شود. لذا در امور دنیوی رسم چنین است وقتی کسی را بر منصب و مقامی بگمارند قبل از آن درباره اش می‌اندیشند که:

- ۱- این شخص سیاست دولت خود را می‌داند، آیا لیاقت این را دارد که انجام وظیفه کند یا خیر؟
- ۲- برای تحمیل احکام دولت و نگهداشتن رعایا بر جاده وفاداری تا چه حدی از او انتظار مهارت می‌رود.

هیچ شاه یا پارلمانی نمی‌تواند چنان کسی را نایب السلطنه یا سفیر تعیین کند که نسبت به او در این مورد کوچکترین تردیدی داشته باشد که او برخلاف سیاست حکومت عمل نماید. البته این امکان دارد که دولت نتواند قابلیت شخصی یا جذبۀ وفاداری او را درست اندازه گیری کند، اما به بارگاه خداوند متعال این احتمال هم نمی‌رود اگر نسبت به کسی او می‌داند که در وفاداری و اطاعت او به قدر مویی تجاوز نمی‌کند، محال است که در آینده برخلاف آن ثابت شود وگرنه لازم می‌آید که علم الهی اشتباه باشد، العیاذ بالله از اینجا مسأله عصمت انبیاء علیهم السلام واضح می‌گردد، پس وقتی که انبیاء علیهم السلام از کمترین نافرمانی پاک‌اند، پس امکان

شرک و ستم در مقابله خدا کجا باقی خواهد ماند؟
 در این، آن ادعای نصارا هم رد شد که می گفتند که عقیده ما این است که
 الوهیت مسیح را خود مسیح علیه السلام به ما آموخته است به آن دسته از مسلمانان هم
 نصیحت کرده شد که به آن حضرت صلی الله علیه و آله عرض کرده بودند که ما به جای سلام شما را
 سجده می کنیم، در آن چه حرجی هست؟ و بر اهل کتاب هم تعریض شد که به
 احبار و رهبان خود مقام خدائی داده بودند. العیاذ بالله

(فوائد عثمانی)

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ

و وقتی که گرفت خدا عهد از انبیا که آنچه من به شما داده ام کتاب و علم باز بیاید در نزد شما

رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ^ط

رسولی که تصدیق کند کتابی را که نزد شماست بر آن رسول ایمان می آورید و او را یاری می کنید

قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِضْرِبٌ^ط قَالُوا أَأَقْرَضْنَا قَالَ

فرمود آیا شما اقرار کردید و بر این شرط عهد مرا پذیرفتید گفتند اقرار کردیم فرمود

فَأَنْشَهُدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ

شما اکنون گواه باشید و من هم با شما گواهم . پس هر کسی که برگردد بعد از این

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾ أَفَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ

پس آنان نافرمان اند. اکنون دین دیگری تلاش می کنند بغیر از دین خدا و در حکم او است هر کسی

فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ طَوَعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾ قُلْ

که در آسمان و زمین است به خوشی یا به اجبار و به طرف او همه برگشت داده می شوند. بگو

أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إسماعيلَ وَ

ما ایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شده بر ما و آنچه نازل شده بر ابراهیم و اسماعیل و

إِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَنْبِيَاءِ طَوًّا مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ



اسحق و یعقوب و اولاد او و آنچه رسیده به موسی و عیسی و آنچه رسیده به همه انبیاء

مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۸۴﴾
از طرف پروردگارشان، و مافرق نمی‌گذاریم میان هیچ یک از ایشان و ما فرمانبردار او هستیم.

خلاصه تفسیر

و (آن وقت هم قابل ذکر است) که الله تعالی عهد گرفت از (حضرات) انبیاء علیهم السلام که آنچه به شما کتاب و علم (شریعت) بدهم (و) باز به نزد شما پیامبری (دیگر) بیاید که مصدق (و موافق) باشد به آن (علامت) که نزد شما (در کتاب و شریعت) است (یعنی از دلایل معتبره در شریعت رسالت او ثابت باشد) پس شما حتماً بر (رسالت) آن رسول ﷺ (از ته دل) ایمان هم بیاورید و (عملاً) او را یاری هم بکنید (باز این عهد را بیان کرده) فرمود که آیا شما اقرار کردید و پذیرفتید (بر این مضمون) عهد مرا (و حکم قبول کردید) آنان گفتند که ما اقرار کردیم. فرمود: شما (بر این اقرار خویش) گواه هم باشید (زیرا که انکار از گواهی را هر شخص در هر حال بد می‌فهمد. بخلاف اقرار کننده که بخاطر صاحب الغرض بودنش بر گشت. آن چندان بعید نیست، هم چنین شما نه تنها معترف باشید بلکه مانند گواه بر این پایدار بمانید) و من (هم) بر این (مضمون) با شما از گواهانم. (یعنی از واقعه علم و آگاهی‌دارم) پس هر کس که (از امم) روگردانی کند (از این عهد) بعد از این (که حتی از انبیاء هم عهد گرفته شد، پس امم در چه شماری هستند) پس چنین مردمان نافرمان (کامل یعنی کافر) اند. آیا (از دین اسلام که به آن عهد گرفته شده اعراض کرده) باز بغیر از (این) دین خداوندی طریقه‌ای دیگری می‌خواهند در حالی که (شان) حق تعالی (این است) که در جلوی (حکم) او همه سرافکنده‌اند. هر کس که در آسمانها (است) و (هر کس که) در زمین است بعضی بخوشی (و اختیار خود) و (بعضی) به مجبوری و (نخست مقتضای این عظمت این بود که هیچ کس بعهد او مخالفت نکند به‌ویژه وقتی که اندیشه سزای آینده هم هست چنانکه) همه بطرف خدا (در روز

قیامت هم) برگردانده می شوند (و در آن وقت به مخالفین سزا می رسد: ای محمدا! شما برای اظهار دین اسلام به طور خلاصه) بگویند که ما ایمان داریم به خدا و به آن (حکمی که) نزد ما فرستاده شد و بر آن (حکم که) بر (حضرات) ابراهیم و اسماعیل و یعقوب (علیهم السلام) و اولاد یعقوب (آنکه نبی گذشته است) و بر آن حکم و معجزه هم که به (حضرت) موسی و عیسی (علیهم السلام) و به انبیاء علیهم السلام دیگر داده شده است از طرف پروردگارشان (پس ما هم به همه اینها ایمان داریم و ایمان هم) به آن کیفیت که ما از این (حضرات) در هیچ یکی هم (در باره ایمان آوردن) فرق نمی گذاریم. (که بر یکی ایمان داشته باشیم و بر یکی نه) و ما تنها مطیع خدا هستیم (که او به ما دین نشان داده است که ما اختیار کرده ایم)

معارف و مسایل

سه عهد خداوند متعال

الله تعالی از بندگان خویش سه نوع عهد گرفته است: ذکر یکی از آنها در آیه ۱۷۲ سوره اعراف جمله «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» آمده است، هدف آن عهد این بود که تمام بنی نوع انسان بر هستی خدا و ربوبیت عامه او اعتقاد دارند؛ زیرا که تمام ساختمان مذهب مبتنی بر همین سنگ اساسی است تا وقتی که این اعتقاد نباشد، راهنمایی عقل و فکر در میدان مذهب هیچ نفعی نمی تواند برساند. تفصیل بیشتر آن در جای خودش خواهد آمد.

عهد دوم از «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ... الخ» فهمیده می شود؛ این عهد تنها از علمای اهل کتاب گرفته شد که آنان حق را پنهان نکنند بلکه واضح و روشن بیان کنند.

بیان عهد سوم از «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ» شده است که تفصیل در آن آینده خواهد آمد. (تفسیر مظهري)



مراد از میثاق چیست و کجا انجام گرفته است؟

میثاق کجا انجام گرفت، آیا در عالم ارواح یا در دنیا به وسیله وحی انجام شد؟ هر دو احتمال وجود دارد. (بیان القرآن)

میثاق چیست؟ قرآن این را تصریح کرده است؛ اما این میثاق در باره چه چیزی گرفته شد، در این باره اقوال مختلفی وجود دارد. حضرت علی و ابن عباس رضی الله عنهم می فرمایند که مراد از آن رسول خدا ﷺ است؛ یعنی خداوند متعال این عهد را از تمام انبیاء علیهم السلام فقط به خاطر محمد ﷺ گرفته بود که اگر خودشان زمان او را دریابند بر او ایمان بیاورند و او را تأیید و نصرت کنند و هر یک امت خود را نیز چنین راهنمایی کند. حضرت طاووس و حسن بصری و قتاده رضی الله عنهم می فرمایند که این میثاق از انبیاء علیهم السلام به این خاطر گرفته شد که آنان یکدیگر را تأیید و حمایت کنند. (تفسیر ابن کثیر)

و تأیید این قول دوم از قول خداوندی در آیه ۷ سوره احزاب: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا» هم می تواند کرده شود زیرا که این عهد برای تأیید و تصدیق یکدیگر گرفته شده بود. (تفسیر احمدی)

در حقیقت میان هر دو تفسیر هیچ تعارضی نیست. بنابراین هر دو را می توان مراد گرفت. (تفسیر ابن کثیر)

نتیجه مطالبه ایمان از تمام انبیاء علیهم السلام

بظاهر در اینجا این سؤال پیش می آید که الله تعالی علیم و خبیر است، او کاملاً می داند که محمد ﷺ در زمان هیچ پیامبری تشریف نمی آورند. پس ایمان آوردن انبیاء علیهم السلام به ایشان چه مفهومی دارد؟

اگر قدری بیندیشید پاسخ آن کاملاً واضح است؛ وقتی که حسب دستور

خداوند متعال آن پیامبر بر ذات گرامی حضرت محمد ﷺ تصمیم قطعی به ایمان آوردن می‌گیرد، اگر چه رسول کریم ﷺ در عهد آن پیامبر هم مبعوث نمی‌شوند، از آن وقت به ثواب نایل خواهد شد. (صاوی بحواله جلالین)

نبوت عامه آن حضرت ﷺ

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ... الخ» در این آیه به این امر تصریح شده است که الله تعالی از تمام انبیاء ﷺ عهد قطعی گرفتند که هرگاه از شما پیغمبری بعد از پیامبری دیگر بیاید که یقیناً تصدیق کننده انبیای سابق و کتابهای آنان خواهد شد؛ پس بر نبی سابق لازم است که خود بر صدق نبی بعدی و نبوت او ایمان آورده، و دیگران را هم به آن هدایت کند و از این قاعده کلیه قرآن مانند روز روشن و واضح خواهد شد که الله تعالی برای محمد ﷺ هم از انبیا چنین عهده‌ای گرفته‌اند؛ چنانکه علامه سبکی رحمته الله در رساله خویش «التعظیم و المنه فی لتؤمنن به و لتنصرنه» می‌فرماید که مراد از رسول، در آیه، محمد ﷺ است و هیچ پیامبری هم چنین نبوده که خدای تعالی او را درباره تأیید و نصرت او و ایمان بر رسالت آن جناب ﷺ وصیت نکرده باشد و اگر بعثت آن حضرت ﷺ در زمان آن انبیاء ﷺ واقع می‌شد، پس آن جناب ﷺ نبی همه آنها قرار می‌گرفت و تمام آن انبیا در جرگه امت او به‌شمار می‌آمدند. از این معلوم شد که شأن آن جناب ﷺ تنها این نیست که نبی امت باشند؛ بلکه نبی انبیاء ﷺ نیز هست؛ چنانکه در حدیثی خود آن حضرت ﷺ می‌فرماید که اگر امروز حضرت موسی علیه السلام زنده می‌بود، پس او غیر از پیروی من چاره دیگری نداشت.

و در جای دیگر فرموده که وقتی، حضرت عیسی علیه السلام، بر زمین فرود می‌آید، او هم بر قرآن حکیم و احکام نبی شماعمل خواهد کرد. (تفسیر ابن کثیر)

از اینجا معلوم شد که نبوت آن جناب ﷺ عام و فراگیر است و در شریعت



ایشان تمام شرایع جمع شده‌اند. از این بیان مفهوم صحیح فرمایش آن حضرت علیه السلام «بُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً» روشن می‌گردد که در حقیقت بعثت آن حضرت علیه السلام برای عموم بنی آدم است؛ لذا تصور این که نبوت آن حضرت علیه السلام تنها از زمان ایشان تا قیامت است، درست نیست؛ بلکه دایره نبوت آن حضرت چنان وسیع و گسترده است که پیش از نبوت حضرت آدم علیه السلام شروع و تا قیامت ادامه خواهد داشت؛ چنانکه خود فرمود: «كنت نبياً وأدم بين الروح والجسد» در روز حشر اولین داوطلب برای شفاعت کبری و جمع شدن تمام بنی آدم زیر پرچم آن جناب علیه السلام و امام قرار گرفتن او در شب معراج برای همه انبیاء علیهم السلام نشانه‌هایی از همان سیادت عامه و امامت عظمای ایشان به‌شمار می‌رود.

وَمَنْ يَنْتَعِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ
وهر کسی که بخواهد غیر از دین اسلام دین دیگری پس هرگز آن دین دیگر از او پذیرفته نمی‌شود

وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخُسْرَيْنِ ﴿٨٥﴾

و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

خلاصه تفسیر

و هر کس که غیر از اسلام دین دیگری را طلب کند، پس آن (دین دیگر) از آن (شخص نزد خدای تعالی) مقبول (و پذیرفته) نخواهد شد و (آن شخص) در آخرت از تباہ کاران خواهد شد. (یعنی نجات نخواهد یافت)

معارف و مسایل

تعریف اسلام و مدار نجات قرار گرفتنش

معنی لفظی «اسلام» اطاعت و فرمانبرداری است و در اصطلاح به اطاعت از آن دینی اسلام گفته می‌شود که خداوند توسط انبیاء علیهم السلام آن را برای هدایت بشر

فرستاده است زیرا اصول دین در شرایع همه انبیاء علیهم السلام یکی است. لفظ «اسلام» گاهی برای آن مفهوم عمومی به کار می‌رود و گاهی تنها بر آخرین شریعت که بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نازل شده است، اطلاق می‌گردد؛ این دو نوع اطلاق در قرآن کریم موجوداند. همان‌طور که از نص صریح قرآن ثابت است که پیامبران پیشین خود را مسلمان و نیز امت خویش را مسلمان می‌گفتند و اختصاص این نام به امت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیز در قرآن مذکور است چنان‌که در آیه ۷۸ سوره الحج آمده است که: «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا» خلاصه این‌که هر دین الهی که به وسیله نبی و یا رسولی در دنیا آمده به آن «اسلام» گفته می‌شود و برای امت محمدی صلی الله علیه و آله این لقب به‌طور اختصاصی نیز به کار می‌رود. حال این سؤال مطرح است که کدام مفهوم از لفظ «اسلام» در اینجا در قرآن مجید مورد نظر است؟

صحیح این است که از این دو، هر کدام مراد باشد به اعتبار نتیجه تفاوت خاصی واقع نخواهد شد؛ زیرا ادیان انبیاء سابق که به نام اسلام یاد می‌شدند، منحصر به طبقه‌ای محدود و زمان بخصوصی بود و برای امت بعد فاقد اعتبار بود و هنگامی که نبی دیگری مبعوث می‌شد، آن اسلام باقی نمی‌ماند و اسلام این زمان همان می‌شد که نبی جدید آنرا عرضه می‌نمود لیکن در حقیقت در اصول آنها هیچ‌گونه اختلافی وجود نداشت؛ بلکه اختلاف تنها در فروع و احکام بود. لذا اسلامی که به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اعطاشد تا قیامت غیر قابل نسخ خواهد ماند و مطابق قاعده مذکور بعد از بعثت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله تمام ادیان گذشته منسوخ شدند. اکنون آن ادیان اسلام نامیده نمی‌شوند؛ بلکه اسلام تنها نام آن دینی است که توسط آن حضرت صلی الله علیه و آله رسیده است. بنابر این در احادیث صحیح و معتبر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر امروز حضرت موسی علیه السلام زنده می‌بود پس بر او پیروی من لازم می‌شد. و در حدیثی دیگر فرمودند که: در نزدیکی قیامت حضرت



عیسی علیه السلام فرود می آید و با وجود استوار ماندنش بر عهده نبوت، او نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله تبعیت خواهد کرد. لذا در اینجا چه مفهوم عمومی اسلام مراد گرفته شود و چه تنها دین محمدی را مراد بگیرند، نتیجه هر دو یکی است که بعد از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تنها به همان دینی اسلام گفته می شود که به وسیله آن حضرت صلی الله علیه و آله به دنیا رسیده است و فقط مدار نجات بشر دین محمدی است که در آیه مذکور نسبت به این امر فرمود «هر شخصی که جز از اسلام دین دیگری اختیار کند، آن دین هرگز در نزد خداوند مقبول نیست»

تفصیل بیشتر این مطلب در ذیل آیه ۱۹ از همین سوره «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» گذشت.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا

چطور هدایت می دهد خدا به کسانی که کافر شدند بعد از ایمان آوردنشان و گواهی دادن شان

أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

که همانا رسول برحق است و آمد به نزدشان نشانی های روشن و خدا هدایت نمی دهد گروه

الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾ أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْنِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ

ستمگاران را. سزای چنین افراد این است که لعنت خدا و فرشتگان

وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾ خُلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ

و همه مردم بر آنها است. جاویدان می باشند در آن تخفیف نمی شود از آنها عذاب و

لَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ

نه به آنها مهلت داده می شود. مگر کسانی که توبه کردند بعد از آن و انجام دادند کار نیک

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ

بدرستی که خداوند آمرزنده مهربان است. هر آینه کسانی که کافر شدند بعد از ایمان خویش پس

ازدادوا كفراً لئن تقبلت توبتهم و أولئك هم الظَّالِمُونَ ﴿٩٠﴾

پیش رفتند در کفر هرگز پذیرفته نمی‌شود توبه آنها و آنها هستند گمراه.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةٌ
کسانی که کافر شدند و مُردند در کفر پس هرگز قبول نمی‌شود از هیچ یکی از آنها به پری
الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ^ط أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ
زمین طلا اگر چه فدیة بدهد به آن برای آنها است عذاب دردناک و برای آنها هیچ

تُصْرِيحٌ ﴿۹۱﴾

یاوری نیست.

خلاصه تفسیر

(نخست بیان آن گروه از مرتدین آمده که بر کفر اصرار ورزیده آن را هدایت فهمیده بودند؛ چون اعتقاد یا ادعا داشتند که خداوند ما را هم اکنون هدایت فرموده است؛ لذا در ضمن نکوهش ایشان، این پندار آنان را نفی نموده می‌فرماید که) **الله تعالی چنین افراد را چگونه هدایت می‌دهد که بعد از ایمان آوردن کافر شدند (از ته دل) و بعد از اقرار (شفاهی) خود که رسول الله (ﷺ) بر ادعای رسالت) راستگو است و پس از آن که در نزد آنها دلایل واضحی (بر حقانیت اسلام) رسیده بود.** **الله تعالی چنین مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.** (مقصود این نیست که برای چنین اشخاصی هیچ وقت توفیق هدایت میسر نمی‌شود، بلکه مقصد نفی ادعای مذکور آنها است که می‌گفتند این که ما اسلام را گذاشته این طریقه را اختیار کرده‌ایم، خداوند ما را راهنمایی کرده است. خلاصه نفی این شد که هر شخص که راه ظالمانه کفر را اختیار کند او بر هدایت خداوندی نیست بنابراین او نمی‌تواند بگوید که خدا مرا هدایت کرده است؛ زیرا این راه هدایت نیست؛ بلکه چنین اشخاص صد در صد گمراه هستند و) **سزای چنین کسان این است که بر آنها است، لعنت خدا و فرشتگان و (بسیاری) مردم هم (الغرض از) همه (و باز هم آن لعنت به گونه‌ای است که) آنان برای همیشه در آن (لعنت) می‌مانند (و چون اثر این لعنت جهنم است پس نتیجه این شد که آنان برای همیشه در جهنم خواهند ماند و) از آنان عذاب کم نمی‌گردد و نه (قبل**



از دخول) به آنها (تا مدتی) مهلت داده خواهد شد. (سپس بیان کسانی می‌آید که بعداً مسلمان شدند که او تعالی آنان را از این حکم استثناء کرده می‌فرماید) آری مگر کسانی که توبه کنند بعد از این (کفر یعنی مسلمان بشوند) و (دل) خود را (نیز) اصلاح کنند. (یعنی تنها توبه شفاهی که به صورت نفاق باشد کافی نیست) پس یقیناً خداوند (برای چنین کسان) بخشنده و مهربان است همانا کسانی که کافر شدند بعد از ایمان آوردنشان سپس بر کفرشان افزودند (یعنی بر کفر اصرار ورزیده ایمان نیاوردند) توبه آنها (از گناهان دیگر که مرتکب آنها شده‌اند) هرگز مقبول نخواهد شد. (زیرا توبه نمودن از گناه اطاعت فرعی است که پذیرش آن مشروط است به شرط ایمان) و چنین کسان (بعد از توبه نیز چون گذشته) گمراه کامل‌اند همانا کسانی که کافر شدند و بر حالت کفر مردند از هیچ یک آنها (فدیه) طلا به پُری زمین (بطور کفاره) پذیرفته نمی‌شود؛ اگر آنها بخواهند که آنها هم فدیه بدهند. (و بدون فدیه بطریق اولی کس به سراغ آنها نمی‌رود و) برای آنها سزایی دردناک می‌باشد و برای آنها هیچ حامی (و مددکاری) هم نخواهد بود.

معارف و مسایل

ازاله شک

«کَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ... الخ» از این آیه به ظاهر چنین شبهه‌ای وارد می‌شود که هیچ احدی بعد از مرتد شدن هدایت نمی‌یابد؛ در حالی که واقعیت برخلاف آن است؛ زیرا بسیاری مردم پس از مرتد شدن مجدداً ایمان آورده هدایت یافته‌اند. جواب این است که هدایتی که در اینجا نفی شده، درست مانند این است که شخص فاسدی را حاکم به دست خود مجازات کند و او بگوید که خود حاکم به من عنایت خاص، مبذول فرموده است. و در پاسخ به او گفته شود که چگونه ما به چنین افراد فاسد، عنایت خاصی مبذول می‌داریم؛ یعنی این عنایتی نیست. لذا

مقصود این نیست که چنین کسی به هیچ وجهی نمی تواند شایسته عنایت باشد، اگر چه اهلیت آن را داشته باشد.

(بیان القرآن)

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِنْهُمَا تُحِبُّونَ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ
هرگز نمی یابید کمال نیکی را تا وقتی که انفاق نکنید از آنچه دوست می دارید و آنچه انفاق می کنید

فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۹۲﴾

پس خداوند به آن دانا است.

ربط آیات همراه با تشریح

در آیه گذشته عدم پذیرش صدقات و خیرات کفّار و منکران به بارگاه خداوند بیان گردید و در این آیه صدقه مقبول مؤمنان و آداب آن نشان داده شد. ابتدا باید معنی لفظی «بِرّ» و حقیقت آن را فهمید تا معنی آیه بهتر در ذهن جایگزین شود.

معنی لفظی و حقیقی لفظ «بِرّ» این است که حق کسی کاملاً ادا و از آن سبک دوشی حاصل گردد. و در معنی احسان و سلوک نیک نیز به کار می رود «بِرّ» بفتح باء و «بارّ» به شخصی گفته می شود که حقوق عایده ای را که بر عهده اش گذاشته شده کاملاً ادا نماید و در آیات ۱۴ و ۳۲ از سوره مریم «بِرّاً بِوَالِدَيْهِ» و «بِرّاً بِوَالِدَتِي» در همین معنی به کار رفته و در باره کسانی اطلاق شده که حقوق والدین خود را به طور کامل ادا کرده بودند و جمع لفظ «بِرّ» بفتح باء ابرار است که در قرآن کریم به کثرت استعمال شده است؛ چنانکه در آیه ۵ از سوره الانسان آمده است: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً» و در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره مطففین فرموده: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرْزَاقِ يُنظَرُونَ» و در آیه ۱۳



و ۱۴ سوره انفطار فرموده است: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» و از آخر آیه معلوم گردید که ضد و مد مقابل بَرّ فجور است.

در کتاب «ادب المفرد» امام بخاری و سنن ابن ماجه و مسند امام احمد از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستگویی را لازم بگیرید زیرا صدق با بَرّ همراه است و آن هر دو در جنت اند و از دروغ پرهیزانند زیرا آن با فجور همراه است و آن هر دو در دوزخ اند.

در آیه ۱۷۷ سوره بقره آمده است: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَسْأَلُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» در همین آیه فهرستی از اعمال نیک داده همه آنها را «بِرّ» فرموده است از آیه مذکور معلوم شد که افضل اعمال، این است که آنچه خود دوست دارد در راه خدا انفاق نماید. در آیه مذکور فرمود که شما هرگز نمی توانید «بِرّ» را دریابید تا وقتی که مقداری از چیزهای محبوب خود را انفاق نکنید. پس مقصود این است که ادای کامل و سبک دوشی از حق الله زمانی حاصل می شود که آدمی بهترین و محبوب ترین چیزهای خود را در راه محبوب حقیقی انفاق نماید.

پس ادای کامل به خیر کامل یا کمال در نیکی و ثواب عظیم ترجمه شده است؛ خلاصه مقصود این که در زمره ابرار در آمدن مستلزم این است که اشیای محبوب، باید در راه محبوب حقیقی و معشوق مطلق، قربان گردند.

خلاصه تفسیر

(ای مسلمانان) شما خیر کامل (یعنی ثواب عظیم) را هیچ وقت نمی توانید دریابید تا وقتی که (بسیاری) چیزهای خوب خود را (در راه خدا) انفاق نکنید و هر آنچه را انفاق می کنید (اگرچه چیز محبوبی نباشد) الله تعالی آنرا کاملاً می داند. (مطلق ثواب بر آن می دهد اما راه تحصیل ثواب کامل، همان است که بیان گردید)

معارف و مسایل

آیه مذکور و شوق عمل صحابه کرام (رض)

صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که اولین مخاطبان احکام قرآنی بودند، به محض نزول این آیه، هر یک از آنها بر اموال و اشیای خویش که در نظر آنان محبوب می آمد، جهت تصمیم گیری بر انفاق آن بی درنگ به محضر آن حضرت ﷺ آمده تقاضای راهنمایی می کردند؛ از همه انصار مدینه ثروتمندترین شان حضرت ابوطلحه بود وی جنب درب مسجد نبوی باغی داشت که در آن چاهی به نام «بیرحا» وجود داشت که اکنون بجای آن باغ مقابل باب مجیدی ساختمانی بنام منزل اصطفی ساخته شده است که زائران مدینه در آنجا توقف می نمایند و در گوشه شمال شرقی آن هنوز این چاه به همان نام بیرحا موجود است. (۷)

رسول خدا ﷺ گاه گاهی در این باغ تشریف می برد و از آب بیرحا می نوشید؛ زیرا آب آن مورد پسند آن حضرت ﷺ بود و این باغ حضرت ابوطلحه بسیار با ارزش و زرخیز و از همه اموال در نزد او پسندیده تر بود و با نزول این آیه او در خدمت رسول خدا ﷺ حاضر شد و عرض نمود که در تمام اموال من بیرحا پیش من محبوب تر است؛ لذا می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم؛ هر طور که مصلحت می بینید آنرا به مصرف برسانید. آن حضرت ﷺ فرمود که: این باغ بسیار با ارزش و سودمند است مناسب می دانم که شما آن را در میان خویشاوندان خود تقسیم کنید. حضرت ابوطلحه مطابق با مشورت آن حضرت ﷺ آن را در بین خویشاوندان و عموزادگان خویش تقسیم نمود. (صحیح بخاری و مسلم)

۷- تمام این قبیل اماکن، اکنون در داخل مسجد درآمده اند. (مترجم)



از این حدیث نیز معلوم گردید که صدقات و خیرات تنها آن نیست که به فقرا و مساکین داده شود، بلکه تأمین نفقه اهل و عیال و دادن به عزیزان و خویشان نیز صدقه به شمار آمده، موجب ثواب می باشد.

حضرت زید بن حارثه رضی الله عنه اسب خود را برداشت و در خدمت حاضر شد و عرض نمود که از همه اموال این اسب پیش من محبوب تر است؛ می خواهم آنرا در راه خدا انفاق کنم. آن حضرت رضی الله عنه آن را از او قبول فرمود و از وی تحویل گرفت و به پسرش اسامه داد. حضرت زید از این بابت، اندکی آزرده خاطر شد که صدقه من به خانواده خودم برگشت؛ لذا آن حضرت رضی الله عنه جهت تسلی خاطر او فرمود: که خداوند این تصدق شمارا پذیرفت. (تفسیر مظهری بحواله ابن جریر طبری و غیره)

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه کنیزی داشت که از کل اموالش پیش او محبوب تر بود؛ او را بخاطر رضای الله آزاد نمود.

هم چنین پیش حضرت عبدالله بن عمر هم کنیزی بود که او را دوست می داشت؛ او را برای خدا آزاد کرد.

خلاصه، حاصل آیه مذکور این است که ادای کامل حق الله و خیر کامل و کمال نیکی زمانی به دست می آید که انسان از اشیای محبوب خویش مقداری در راه خدا انفاق نماید. در آیه مذکور مسایلی چند، قابل توجه و بررسی است؛ شایسته است که مردم آنها را بخاطر داشته باشند.

لفظ «برّ» در این آیه شامل همه صدقات واجب و نفل است
اول این که: در این آیه به انفاق فی سبیل الله ترغیب شده است که بعضی از آن صدقات واجب را مانند زکات و غیره مراد گرفته اند و بعضی صدقات نفلی را مصداق آن قرار داده اند؛ ولی جمهور محققین، مفهوم آن را عام و شامل هر دو نوع

صدقات واجب و نفل دانسته‌اند و وقایع فوق‌الذکر صحابه کرام بر این گواه است که مراد از آن صدقات نفلی است. لذا مفهوم آیه این شد که هر آنچه در راه خدا صرف می‌کنید چه زکات فرضی باشد و چه صدقه نفلی، فضیلت کامل و ثواب آن زمانی به دست می‌آید که از چیزهای محبوب و مورد پسند خویش در راه خدا انفاق نمایید.

چنین نیست که صدقه را مانند تاوان تصوّر نموده برای بری‌الذمه بودن از آن اموال غیر قابل استفاده و بی‌ارزش را اختصاص دهید. این مطلب در آیه ۲۶۷ از سوره بقره با وضوح بیشتری بیان شده است.

«يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنْ الْأَرْضِ ۖ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ»

«ای ایمان‌داران از کسب خویش و آنچه ما برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم، چیزهای مرغوب را انتخاب کرده از آن انفاق کنید و جهت انفاق به چیزهای مردود و نامرغوب قصد نکنید در حالی که اگر در برابر حقی آن را به شما بدهند، هرگز نخواهید پذیرفت؛ مگر این‌که تسامح کنید.»

حاصلش این‌که انتخاب و صدقه نمودن چیزهای خراب و فاسد مقبول نیست؛ بلکه صدقه مقبول که موجب ثواب کامل باشد، آن است که از اموال و اشیای محبوب و پسندیده انفاق شود.

در صدقه دادن باید حدّ اعتدال رعایت شود.

مسئله دوم این است که: از لفظ «مِمَّا» در آیه مذکور اشاره شده که مقصود این

نیست که همه چیزهای محبوب و پسندیده انفاق گردند؛ بلکه هدف این است که با



مراعات حدّ اعتدال، آنچه را که می‌خواهید انفاق کنید به شرطی که از اشیای خوب و پسندیده شما باشد، انفاق نمایید تا مستحق ثواب کامل شوید.

مسئله سوم این که: انفاق چیز محبوب و پسندیده، این نیست که چیزی که قیمتش زیاد باشد، انفاق گردد؛ بلکه هر چیزی که به نزد کسی محبوب و پسندیده است ولو این که شیء قلیل و از نظر ارزش کم قیمت باشد از انفاق آن مردم مستحق «بَرّ» خواهد شد. حضرت امام حسن بصری رضی الله عنه فرموده است که: هر چیزی را که کسی با اخلاص در راه خدا انفاق کند، اگر چه یک دانه خرما باشد از آن هم انسان مستحق این ثواب عظیم و برّ کامل که در آیه به آن وعده شده است، خواهد شد.

مسئله چهارم این که: از این آیه بظاهر چنین معلوم می‌گردد که مردمان فقیر که ثروت ندارند از این خیر عظیم و برّی که در آیه به آن وعده شده است محروم می‌مانند؛ زیرا در آیه آمده است که این خیر عظیم بدون از انفاق مال محبوب نمی‌تواند بدست بیاید و فقرا و مساکین مالی ندارند تا بوسیله آن به این مرحله از ثواب دست یابند. اما اگر اندکی تأمل شود، معلوم خواهد شد که مفهوم آیه این نیست که اگر کسی بخواهد خیر و اجر عظیم دریابد بدون انفاق مال محبوب، عملی نمی‌شود؛ بلکه حقیقت این است که این خیر کثیر با اعمال دیگر مانند عبادت، ذکرالله، تلاوت قرآن، کثرت نوافل هم می‌تواند بدست بیاید. لذا فقرا و مساکین نیز می‌توانند به وسایل دیگر این خیر عظیم را بدست آورند؛ چنانکه در بعضی روایات حدیث این مطلب به صراحت آمده است.

مراد از مال محبوب چیست؟

مسئله پنجم این است که: مراد از محبوب بودن مال چیست؟ از آیه دیگر قرآن معلوم می‌شود که مقصود از محبوب بودن این است که آن چیز به درد او بخورد و

او به آن نیاز داشته باشد، اضافه بر نیاز و از کار افتاده نباشد چنان که در آیه ۸ از سوره الانسان می فرماید.

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْبِهِ مِسْكِينًا» یعنی بندگان مقبول خدا کسانی هستند که طعامی را که خود به آن نیاز دارند، آن را به نیازمندان دیگر می دهند.

همچنین این مطلب در آیه ۹ از سوره حشر با توضیح بیشتری آمده است: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» یعنی بندگان مقبول خدا دیگران را بر خود مقدم می دارند اگر چه خود آنها نیازمند هم باشند.

تصدق اسباب از کار افتاده و مازاد بر احتیاج

هم خالی از ثواب نیست

مسئله ششم این است که: این نیز در آیه نشان داده شد که خیر کامل و ثواب

عظیم و دخول در وصف ابرار موقوف بر این است که چیز محبوب خود را در راه خدا انفاق کنند اما از این لازم نمی آید که از تصدق مال از کار افتاده و مازاد بر نیاز هیچ ثوابی نرسد؛ بلکه در آخر آیه فرموده: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» یعنی هر مقداری که شما انفاق کنید خداوند از آن با خبر است. مفهوم این جمله از آیه، این است که اگر چه خیر کامل و دخول در ردیف ابرار تنها موقوف بر انفاق مال محبوب است، اما هیچ صدقه ای هم از مطلق ثواب عاری نیست چه چیز محبوبی انفاق نمایند و چه چیز مازاد بر نیاز و بلا استفاده ماند.

آری این مکروه و ممنوع است که کسی در انفاق فی سبیل الله چنین روش را برگزیند که هرگاه صدقه ای بدهد چیز زاید و فاسدی را انتخاب کند.

اما اگر کسی در صدقه و خیرات چیزهای مرغوب و محبوب خود را تصدق می کند و آنچه اضافه و مازاد احتیاج است، مانند: غذای مانده، لباس کهنه، ظروف معیوب و اشیای مستعمل و امثال آنرا نیز تصدق می کند. پس او با تصدق این قبیل



چیزها مرتکب گناهی نشده است بلکه ثواب اینها نیز به او خواهد رسید و در ردیف ابرار قرار خواهد گرفت؛
و در این جمله آخر آیه این نیز نشان داده شد که آنچه انسان انفاق کند حقیقت اصلی آن بر خداوند روشن است که کالا پیش صاحبش محبوب بوده یا خیر؟ و با اخلاص و برای رضای خدا انفاق شده و یا برای ریا و شهرت؟ تنها ادعای زیبایی که من دارم، چیز محبوبی را در راه خدا انفاق می‌کنم کافی نیست؛ بلکه خداوند علیم و خبیر که از راز دلها آگاه است و می‌داند که در حقیقت درجه انفاق او تا چه حدی است.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ جَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ

همه چیزهای خوردنی حلال بودند برای بنی اسرائیل مگر آنچه حرام گردانیده بود اسرائیل بر

نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ ۗ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ

خود پیش از نزول تورات، بگو پس بیاورید تورات را و بخوانید آنرا اگر هستید

صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾ فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ

راستگو . پس هر کسی که ببندد بر خدا دروغ بعد از این پس ایشان اند

هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۗ

بسیار ظالم . بگو راست گفت خدا پس پیروی کنید دین ابراهیم را که موحد بود

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾

و نبود از مشرکان .

خلاصه تفسیر

(از خوردنی‌های مورد بحث) همه اشیا خوردنی (از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام)

هرگز حرمت آنها رواج نداشته بلکه آنها) پیش از نزول تورات به استثنای آنچه (یعنی

گوشت شتر) که آنرا (حضرت) یعقوب (علیه السلام) به علت خاصی بر خود حرام گردانیده بود. (و سپس حرمت آن در اولاد او رواج یافت و بقیه چیزها حتی) بر خود بنی اسرائیل (نیز) حلال بودند (پس ادعای تحریم آنها از زمان حضرت ابراهیم چگونه می تواند صحیح باشد، قبل از نزول تورات به این خاطر فرمود که پس از نزول آن بسیاری از چیزهای حلال مذکور نیز حرام شده بود تفصیل آن در آیه ۱۴۶ سوره انعام چنین آمده است. «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَزْمًا كُلِّ ذِي ظُفْرٍ...» و اگر اکنون هم یهود مدعی قدامت تحریم هستند پس ای محمد! به آنها) بگو (خیلی خوب) پس تورات را بیاورید سپس آنرا بخوانید اگر شما (در این ادعای مذکور) راستگو هستید (پس در آن آیه مطلبی در این زمینه ارائه دهید؛ زیرا در امور منقول احتیاج به نص هست. و نصوص دیگر یقیناً منتفی است تنها تورات باقی است. لذا این گونه آیه ای در آن ارائه دهید. چنانچه در آنجا هم نتوانستند نشان دهند، کذب آنها در این ادعا ثابت خواهد شد. بنابر این می فرماید) پس هر کسی که بعد از این (ظهور کذب بالدلیل هم با بر بستن) سخن دروغی بر خدا تهمت بزند (که الله تعالی از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام گوشت شتر و غیره را حرام نموده است) پس این قبیل اشخاص بسیار بی انصاف اند. بگو که الله تعالی راست فرموده است. (اکنون) شما (پس از ثبوت حَقانیت قرآن باید) از مِلّت ابراهیم (یعنی دین اسلام را اختیار نموده) پیروی کنید که در آن ذرّه ای انحراف نیست و او (یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام) از مشرکان نبود.

معارف و مسایل

در آیات فوق، در ارتباط با اهل کتاب، یهود و نصاری به طور جداگانه یا باهم بحث شد. بحث دیگری در این زمینه که شرح آن در روح المعانی بروایت واحدی از کلبی منقول است. بدین ترتیب می آید که آن حضرت ﷺ استوار بودن خویش بر دین ابراهیم را در تمام اصول شرعی و اکثر فروع بیان فرمود. یهودیان



به طور اعتراض گفتند که شما دارید گوشت و شیر شتر را می خورید در صورتی که اینها بر ابراهیم علیه السلام حرام بودند. آن حضرت صلی الله علیه و آله جواب داد که چنین چیزی نیست؛ بلکه اینها بر او حلال بوده اند. یهودیان گفتند همه آن چیزهایی را که ما آنها را حرام می دانیم، حرمت آنها از زمان حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیه السلام تاکنون رایج بوده و با همین کیفیت به ما رسیده اند؛ پس خداوند آیه فوق الذکر را در تکذیب یهود نازل فرمود و در آن تصریح نمود که قبل از نزول تورات به استثنای گوشت شتر که حضرت یعقوب علیه السلام بنا به علت خاصی آنرا بر خود حرام گردانید و سپس در اولاد او این حرمت باقی ماند. بقیه همه اشیاء بر بنی اسرائیل حلال بودند.

در اصل در این باره چنین واقعه ای اتفاق افتاد که حضرت یعقوب علیه السلام به مرض عرق النساء (سیاتیک) مبتلا گردید. او نذر کرد که اگر خداوند او را از آن شفا بخشد. طعامی را که از همه پیش وی محبوبتر باشد ترک خواهد نمود او از آن مرض شفا یافت و از همه محبوبتر در نزد او گوشت شتر بود پس مطابق عهدی که کرده بود از خوردن آن چشم پوشید. (اخرجه الحاکم و غیره بسند صحیح عن ابن عباس کذا فی روح المعانی و اخرجه الترمذی فی سورة الرعد)

سپس همین تحریم که توسط حضرت یعقوب نذر شده بود، بعد از وی در بنی اسرائیل به حکم وحی باقی ماند. پس معلوم می شود، در شریعت آنها از نذر هم تحریم تحقق می یافت همان طور که در شریعت ما مباح به طور نذر واجب می گردد.

ولی نذر تحریم که در حقیقت نوعی قسم است، در شریعت ما جایز نیست؛ بلکه شکستن قسم و ادای کفارة آن واجب است؛ چنان که خداوند در نخستین آیه از سورة تحریم فرموده است: «لِمَ تُحَازِمُونَ مَا حَلَّ اللَّهُ لَكُمْ...» (و هکذا در تفسیر کبیر).

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبْرَكًا وَ
 بی‌شک که نخستین خانه که مقرر شده برای مردم آن است که در مکه می‌باشد بابرکت و

هُدًى لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾
 هدایت برای جهانیان است.

خلاصه تفسیر

یقیناً خانه‌ای که از همه (خانه‌های عبادت) جلوتر برای عبادتگاه مردم (از طرف خداوند) مقرر گردیده است، آن خانه‌ای است که در (شهر) مکه است. (یعنی خانه کعبه) که بسیار متبرک است (زیرا در آن نفع دینی که ثواب باشد وجود دارد) و (در استقبال نمودن آن در عبادت مخصوص نماز) رهنمای تمام جهانیان است. (مقصود این است که حج در آنجا انجام می‌گیرد و مطابق به تصریح حدیث، نماز خواندن در آنجا ثواب بیشتری دارد و این خود از برکات دینی آن به‌شمار می‌رود و برای کسانی که در آنجا نیستند قبله نماز به وسیله این خانه کعبه معلوم می‌گردد. برای همین است که هدایتی برای عموم جهانیان محسوب می‌گردد.)

معارف و مسایل

در آیه مذکور شرف و فضیلت بیت الله یعنی کعبه در مقابل تمامی خانه‌های جهان حتی مساجد بیان شد و این شرف و فضیلت به چند سبب است.

فضایل بیت الله و تاریخچه تعمیر آن

اول: از این جهت که از تمام عبادتگاه‌های برحق جهان اولین عبادتگاه
 است.

دوم: آن‌که متبرک است.



سوم: این که وسیلهٔ رهنمایی و هدایت تمام جهانیان است.

خلاصهٔ الفاظ آیه این است که از اولین خانه‌ای که از جانب الله برای مردم مقرر گردیده آن است که در مکه است.

مقصود این که در تمام جهان در میان عبادتگاه‌ها نخستین عبادتگاه کعبه است و یک صورت آن این هم می‌تواند باشد که کعبه در میان همه خانه‌های جهان اولین خانه است که برای عبادت ساخته شده است و پیش از آن نه عبادت‌کده‌ای بود و نه دولت‌کده‌ای.

حضرت آدم علیه السلام پیامبر خداست، از شأن او بعید نیست که او پس از فرود آمدن به زمین پیش از این که برای خود خانه‌ای بسازد؛ خانهٔ خدا یعنی جای عبادت را بسازند. بنابر این حضرت عبد الله بن عمر (رض)، مجاهد، قتاده، سُدی و غیره از صحابه و تابعین گفته‌اند که کعبه اولین خانه در جهان است. و این نیز امکان دارد که مردم برای سکونت خود جلوتر خانه‌های ساخته‌اند ولی برای عبادت این اولین خانه است که ساخته شده است این روایت از حضرت علی رضی الله عنه نیز منقول است. امام بیهقی در دلائل النبوة به روایت حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص چنین نقل فرموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از این که آدم و حوا علیهم السلام به زمین فرود آمدند، خداوند توسط جبرئیل به آنها دستور داد که بیت الله (کعبه) را بسازند آنان حکم رب العالمین را اجرا نمودند. سپس به آنان دستور رسید که آن را طواف نمایند و به آدم گفته شد که تو اول الناس یعنی از همه اولین انسان هستی. و این خانه «أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» است یعنی نسبت به همهٔ خانه‌ها اولین خانه‌ای است که برای مردم مقرر گردیده است (ابن کثیر)

ضعفه ابن کثیر باین لهیعة و لا یخفی انه لیس بمتروک الحدیث مطلقا و

لاسيما في هذا المقام فان الرواية قد تأيدت باشارات الكتاب. (۸)

در بعضی روایات آمده است که بنای ساختمان کعبه که توسط حضرت آدم علیه السلام انجام گرفته بود تا زمان طوفان حضرت نوح علیه السلام باقی مانده بود که در اثر طوفان منهدم گشت و علایم آن محو گردید. سپس حضرت ابراهیم علیه السلام از همان اساس بنای حضرت آدم علیه السلام کعبه را مجدداً بنا نمود باز در مرتبه‌ای دیگر کعبه در اثر حادثه‌ای منهدم گردید که گروهی از قبیله جرهم آن را تجدید بنا نمودند و بعد از آن یک بار دیگر منهدم شد که در این بار عمالقه آن را تعمیر کردند و پس از آخرین انهدام قریش در آغاز عهد آن حضرت صلی الله علیه و آله قبل از بعثت آن را تعمیر نمودند که در این تعمیر خود آن حضرت صلی الله علیه و آله شرکت داشتند و حجر اسود را به دست مبارک خویش سر جایش گذاشتند ولی قریش در این تعمیر آن را از بنای ابراهیمی قدری تغییر دادند که مقداری از بیت الله جدا کرده شد که به آن «حطیم» گفته می‌شود و در بنای خلیل الله علیه السلام کعبه دو در داشت؛ یکی برای ورود و دیگری از طرف پشت برای خروج. قریش تنها در شرقی را بر جا گذاشتند. سومین تغییر این بود که درب بیت الله را از سطح زمین به مقدار زیادی بلند کردند تا هر کس به آسانی نتواند وارد آن شود و به هر کس که آنان اجازه بدهند، او بتواند وارد شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عائشه صدیقه رضی الله عنها فرمود که: دلم می‌خواهد این بنای فعلی را منهدم نموده آن را از سر نو بر اساس بنای ابراهیمی بسازم و تصرفاتی را که قریش برخلاف بنای ابراهیمی کرده‌اند، اصلاح کنم. اما خطر آن است که نومسلمانان ناآگاه در سوء تفاهم قرار گیرند؛ لذا ناچارم آن را به همین وضع کنونی بگذارم و پس از این فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله تا دیر زمانی در جهان زنده‌نماند تا این آرمان را جامه عمل ببوشاند. حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه خواهر زاده حضرت



عائشه صدیقه رضی الله عنها زمانی که بر مکه تسلط یافت، کعبه الله را منهدم و مطابق به آرزوی آن حضرت ﷺ بر اساس حضرت زمان ابراهیم ع آن را تعمیر نمود؛ ولی حکومت او دیرپانشد و ظالم امت محمدی حجاج بن یوسف بر مکه لشکرکشی نمود و حضرت عبدالله رضی الله عنه را شهید کرده، بر مکه مسلط گشت و خوشش نیامد که این کارنامه نیک حضرت عبدالله رضی الله عنه تا بقای جهان وسیله مدح و ستایش او قرار بگیرد. بنابراین بین مردم شایع نمود که این عملکرد حضرت عبدالله اشتباهی بوده است. لذا ما باید کعبه را بر وضعی برگردانیم که در زمان آن حضرت ﷺ بوده است با این بهانه بیت الله را منهدم و آن را به همان نحو که در زمان جاهلیت قریش بود، تعمیر کرد. بعد از او بعضی از پادشاهان مسلمان متکی بر حدیث نبوی خواستند که بیت الله را از سرنو طبق حدیث نبوی بسازند، ولی امام آن وقت حضرت امام مالک رضی الله عنه به آن فتوا نداده، فرمودند که بار بار انهدام و ساختن بیت الله کعبه را برای پادشاهان آینده ملعبه ای قرار خواهد داد هر پادشاه و حکمرانی در آینده جهت یادگاری خویش به چنین اقدامی دست خواهد زد؛ لذا مصلحت این است که خانه کعبه در همین حالتی که هست باقی بماند. پس تمام امت آن را پذیرفتند. بنابراین تا امروز همان تعمیر حجاج بن یوسف برقرار مانده است البته شکست و بست و مرمت همیشه جریان دارد.

از این روایات یکی این معلوم گردید که کعبه اولین خانه دنیا به شمار می آید یا حداقل اولین عبادتگاه است. و در آنجا از قرآن کریم که از تعمیر حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیه السلام یادآوری نموده نیز اشاراتی وجود دارد که آن دو بزرگوار به آغاز تعمیر آن دست نزدند بلکه مطابق اساس سابق، آن را تعمیر نمودند. چنانکه در آیه ۱۲۷ از سوره بقره فرموده است: «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ» مفهوم می شود که قواعد بیت الله یعنی اساس آن قبلاً موجود بودند.

در آیه ۲۴ سوره حج آمده است: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» یعنی وقتی که ما درست کردیم برای ابراهیم جای این خانه را، از این آیه چنین مستفاد می‌گردد که جای بیت‌الله از قبل معین شده بود و از آیه قبلی نیز مفهوم گردید که اساس آن از قبل وجود داشته است. در بعضی روایات آمده است: وقتی که به خلیل الله ﷺ دستور تعمیر بیت‌الله داده شد کعبه در زیر تپه‌ای از شن پنهان شده بود. به هر حال از آیه مذکور یکی از فضایل بیت‌الله این ثابت شد که آن اولین خانه جهان یا اولین عبادتگاه است.

در حدیثی از صحیحین آمده است که حضرت ابوذر رضی الله عنه از آن حضرت ﷺ پرسید که از همه مساجد اولین مسجد جهان کدام است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: مسجد الحرام. باز او عرض نمود: پس از آن کدام مسجد است؟ فرمود: مسجد الاقصی؛ باز او پرسید که: بین تعمیر این دو چه مدت طول کشید؟ فرمود: چهل سال.

فاصله تعمیر مسجد الاقصی که در حدیث بیان گردید با توجه به تعمیر و بنای جدید حضرت ابراهیم علیہ السلام است؛ زیرا از روایات ثابت است که تعمیر ابتدایی مسجد الاقصی نیز توسط حضرت ابراهیم علیہ السلام به فاصله چهل سال بعد از تعمیر بیت‌الله انجام گرفته است و تعمیری که برای مسجد الاقصی توسط حضرت سلیمان علیہ السلام انجام یافته است. مانند تعمیر ابراهیمی بیت‌الله است که تعمیر ابتدایی آن نیست بلکه حضرت سلیمان علیہ السلام بر بنای ابراهیمی آن را تجدید فرموده است و به این شکل در روایات هیچ‌گونه تعارض باقی نخواهد ماند. حاصل اینکه تعظیم و تکریم آن به طور استمرار در جهان رواج داشته است و نیز در لفظ «وُضِعَ لِلنَّاسِ» به این اشاره شده است که تعظیم و تکریم این خانه متعلق به گروه یا قوم خاصی نیست بلکه عموم خلائق و همه مردم جهان تعظیم آن را به جا می‌آورند و خداوند در سرشت آن داعیه عظمت و هیبت گذاشته است که قلوب مردم خود بخود به



سوی آن کشیده می شود.

مراد از لفظ «بَكَّة» در این جا مکه است که میم به باء تبدیل گردیده است و در کلام عرب نظایر آن به کثرت دیده می شود که میم را به باء عوض می کنند، و یا اینکه «بَكَّة» نام دیگر مکه است.

برکات بیت الله

فضیلت دیگر بیت الله در این آیه، مبارک بودن است و لفظ «مبارک» از برکت مشتق است و آن به معنی افزونی و ثابت ماندن، است. پس افزونی در چیزی بدین شکل هم می تواند باشد که در کمیت آن علناً افزونی بیاید و به این شکل هم که اگر در کمیت آن افزونی خاصی نیاید، اما از نظر کیفیت به قدری از آن استفاده شود که عادتاً از اندازه آن بیشتر باشد که بر این نیز از نظر معنی افزونی اطلاق می گردد؛ بنابراین متبرک بودن بیت الله هم از نظر ظاهر و هم از نظر معنی است، به طوری که سرزمین مکه از نظر جغرافیایی منطقه ای خشک و ریگزاری لم یزرع است اما همه نعمتهای غذایی و امکانات رفاهی برای مردم این منطقه فراهم است به طوری که همه مسلمانان و مشتاقانی که به زیارت بیت الله الحرام به این سرزمین روی می آورند و میلیونها انسان که در موسم حج به سوی این دیار می شتابند از نعمتها و برکات ویژه آن بهره مند می شوند. به طور مثال اگر هرکس بخواهد که به هنگام قربانی صد گوسفند قربان کند برایش میسر است در صورتی که برای وارد نمودن آنها از خارج سازماندهی نشده است؛ ازدحام جمعیت و آن هم در چند ماه هیچ کمبودی از نظر غذایی و ضروریات دیگر ایجاد نمی کند و می توان آثار قدرت و نشانی های فضل و برکت الهی را به وضوح مشاهده کرد؛ بلکه آنچه در آیه ۵۷ سورة قصص آمده است که: «يُجَبِّي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ» که ثمرات هر چیز در آن جا آورده می شوند؛ اشاره ای به این برکات ظاهری است که حیثیت مقصودی



خلاصه تفسیر

در این علامات روشن (بعضی تشریحی و برخی تکوینی برای فضیلت آن موجود) است (چنانکه مبارک و هدی بودنش موافق به تفسیر مذکور بیان گردید و برخی بعد از ذکر مقام ابراهیم خاطر نشان شده که هر کسی در آن محدوده وارد شود در امان قرار می‌گیرد و فرض شدن حج با شرایطی که ذکر شرایط زاید بر مطلق مفهوم مشروعیت حج است که قبلاً ذکر گردید این چهار نشانی تشریحی بودند که در اینجا ذکر شدند اکنون در وسط، علامات تکوینی را ذکر می‌فرماید که) از جمله آن (علایم) یکی مقام ابراهیم است و (یکی از علایم تشریحی این است که) هر کسی در (محدوده متعلق به) آن داخل گردد، او (از نظر شرع) در امان قرار می‌گیرد. و (یک نشان تشریحی دیگر این‌که) برای (خوش گردانیدن بر عهده) مردم حج کردن این (فرض) است (اما همه کس مخاطب این دستور نیست بلکه برخی از افراد ویژه یعنی) کسی که توان راه رفتن (و رسیدن) تا آنجا را داشته باشد (بر او حج فرض است) و هر کسی که منکر (احکام خداوندی) باشد (هرگز بخدا ضرری متوجه او نمی‌شود زیرا که) خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است (هیچ کار او بر تسلیم کسی موقوف نیست؛ بلکه عدم تسلیم او به ضرر شخص منکر تمام می‌شود)

معارف و مسایل

خصوصیات سه گانه بیت الله

در این آیه خصوصیات و فضایل بیت الله یعنی خانه کعبه بیان گردیده است که از آن جمله یکی این‌که بسیاری از علایم قدرت خداوندی در آن وجود دارد و یکی از آنها مقام ابراهیم است ^{۳۰} آنکه هر کسی در آن محدوده داخل شود مأموم و مصون می‌گردد و کسی نمی‌تواند او را به قتل برساند. ^{۳۱} سوم این‌که بر تمام مسلمین جهان حج بیت الله فرض است به شرطی که استطاعت مالی و توان رسیدن تا آنجا را داشته باشند.

نخستین امری که در آن علایم قدرت خداوندی وجود دارد این است که از روزی که بیت الله برقرار است خداوند به برکت آن اهل مکه را از حمله و هجوم مخالفین در امان قرار داده است. چنانکه ابرهه با لشکر فیل های خود به قصد انهدام خانه کعبه به مکه حمله ور شد؛ به قدرت رب العالمین همه آنها به وسیله پرندهای ابابیل متلاشی و نابود گشتند. انسان وارد شونده بلکه حیوانات و حتی در حرم امن الهی قرار می گیرند؛ مصون و محفوظ می مانند و در عالم حیوانیت خویش احساس مصونیت خواهند کرد و با تجربه ثابت شده است که حیوانات وحشی در آنجا از انسان فرار نمی کنند. این هم مشاهده شده است که به هر جایی از خانه کعبه که باران بیارد، ممالک آن سمت از فیض باران سیراب می شوند و برکات ویژه ای در آن حوالی پدید خواهد آمد.

یکی از علایم عجیب این است که هر حاجی به هر یکی از جمرات هفت عدد سنگریزه می زند و این عمل، تا سه روز مسلسل انجام می گیرد و در هر سال میلیون ها حاجی گرد می آیند و اگر همه این سنگریزه ها در آنجا باقی بمانند پس در یک سال آن جمرات در زیر تپه های سنگریزه پنهان می گردند و ظرف چند سال در آنجا از سنگریزه کوههایی پدید می آید در حالیکه مشاهده می شود که بعد از گذشت سه روز انبار زیادی از سنگریزه ها به چشم نمی خورد. تنها مقدار کمی از سنگریزه ها پراکنده دیده می شود. علت آنرا پیغمبر خدا ﷺ در حدیثی چنین بیان فرموده است که: این سنگریزه های قبول شده را فرشتگان بر می دارند و تنها سنگریزه های کسانی باقی می مانند که حج شان پذیرفته نشده است. از اینجاست که از برداشتن سنگریزه از کنار جمرات و رمی آنها ممانعت شده است زیرا آنها مردودند و مصداق این قول رسول خدا ﷺ را هر بیننده ای مشاهده می کند که دور و بر جمرات سنگریزه های بسیار کمی به چشم می خورد در صورتی که برای برداشتن و صاف کردن آن هیچ گونه سازمان دهی از طرف دولت و نه از طرف



مردم انجام نمی‌شود.

از اینجا است که شیخ جلال الدین سیوطی رحمته الله در خصائص الکبریٰ فرموده است که بعضی از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان‌اند که بعد از وفات ایشان پایدار و موجوداند و تا قیامت نیز باقی خواهند ماند و هر کسی می‌تواند وجود آنها را مشاهده نماید.

از جمله معجزات یکی بی‌نظیر بودن قرآن مجید است که تمامی جهانیان از آوردن مثال آن عاجزند و این عجز مانند زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امروز هم هست و تا قیامت خواهد بود و به مصداق آیه ۲۳ سوره بقره تا قیامت می‌توان تمام جهان را به مبارزه دعوت نمود که: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» هم‌چنین در بارهٔ جمرات که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: سنگریزه‌هایی را که بر آنها می‌زنند فرشتگان به‌طور نامعلوم آنها را برمی‌دارند و فقط سنگریزه‌های آن تیره بختانی که حج‌شان به‌درگاه ایزدی پذیرفته نیست، باقی می‌مانند. تصدیق این فرمایش آن جناب صلی الله علیه و آله در هر قرن و زمان بوده و تا قیامت خواهد بود این معجزه از آن حضرت صلی الله علیه و آله دائم و نسبت به بیت الله علامت بزرگی است.

مقام ابراهیم علیه السلام

مقام ابراهیم علیه السلام علامت بزرگی از جمله علایم مذکور است که قرآن کریم آن را به‌طور مستقل و جداگانه بیان فرموده است. مقام ابراهیم علیه السلام آن سنگی است که حضرت ابراهیم علیه السلام بر آن می‌ایستاد و بیت الله را تعمیر می‌کرد و در بعضی روایات آمده که سنگ با ارتفاع دیوار خودبه‌خود بالا می‌رفت و به وقت فرود آمدن، پائین می‌آمد بر این سنگ نقش عمیق قدم مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام تا امروز باقی است. بدیهی است که در یک سنگ بی‌حس و بی‌شعور چنین ادراکی که موافق به ضرورت بالا و پایین قرار گیرد و این تأثر که مانند موم نرم شده نقش

کامل قدمین را در خود جذب و به یادگار بگذارد، اینها همه آیات قدرت اند که به بزرگترین فضیلت بیت الله متعلق می باشند. این سنگ پای دیوار بیت الله نزدیک به درب قرار داشت. پس از نزول آیه ۱۲۵ سوره بقره «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَلَّيًّا» با در نظر گرفتن مصالح طواف کنندگان برداشته و مقابل بیت الله خارج از مطاف به فاصله ای کوتاه کنار زمزم گذاشته شد و امروزه در همانجا در حفاظی از شیشه نگهداری می شود و معمولاً بعد از طواف دو رکعت پشت آن خوانده می شود.

مقام ابراهیم علیه السلام در حقیقت نام همان سنگ مخصوص است و خواندن دو رکعت بعد از طواف پشت آن و یا در نزد آن افضل است ولی به اعتبار معنی لفظی، مقام ابراهیم علیه السلام حاوی تمام مسجد حرام است؛ لذا فقها فرموده اند که: دو رکعت طواف در هر کجای مسجد حرام خوانده شوند، واجب ادا می گردد.

امن قرار گرفتن داخل بیت الله

خصوصیت دیگر بیت الله در آیه مذکور نشان داده شد که هر کسی در بیت الله داخل بشود، در امان قرار می گیرد و این امان از یک نظر، تشریحی است که خداوند به مردم دستور داده است که هر کسی در حرم امن الهی وارد شد حتی اگر مرتکب قتلی شده از هرگونه گزند و ایذا مصون و در امان خواهد بود و در این محل نباید به وی سزا داده شود؛ بلکه او را اجبار کرده از آن محل خارج نمایند؛ سپس بیرون از حرم قصاص بر وی جاری گردد.

و از نظر تکوینی این که خداوند چنان تعظیم و تکریم بیت الله را در قلوب هر قوم و ملت جای داده که همه آنها عموماً با وجود هزاران اختلاف بر این عقیده متفق اند که واردین حرم اگر چه مجرم و دشمن باشند، باز هم احترام حرم مقتضی این است که در آنجا به آنها چیزی گفته نشود و حرم باید از عموم نزاع و مخاصمه



پاک نگهداری شود. اعراب زمان جاهلیت و قبایل مختلف، آنان اگر چه در مفساد عملی بیش از حد مبتلا بودند. اما بر عظمت بیت الله و حرم محترم ارج می نهادند. جنگ جویی و تندخویی آنها در تاریخ مشهور است اما وضع احترام حرم چنان بود که اگر قاتل پدر کسی در جلویش می آمد، با وجود این که به خون او تشنه بود از هرگونه عکس العمل احتراز می نمود و با وی چیزی نمی گفت.

خداوند در هنگام فتح مکه به خاطر مصلحت فوق العاده و مهم دین و تطهیر بیت الله چند ساعتی برای پیغمبر ﷺ اجازه داد تا در حرم قتال نماید و پس از فتح آن حضرت ﷺ با تأکیدی شدید اعلام و اظهار فرمود که این اجازه چند ساعته فقط برای رسول خدا ﷺ بخاطر تطهیر بیت الله بوده است. و بعد از آن همان حرمت قبلی برای همیشه ثابت است و فرمود که قتل و قتال در حرم نه قبل از من جایز بوده و نه بعد از من جایز خواهد بود و فقط برای من چند ساعت جایز شد و سپس حرمتش مجدداً تحقق یافت.

لشکر کشی حجاج بن یوسف علیه حکومت عبدالله بن زبیر در مکه و اقدام به قتل و غارت در آنجا منافاتی به امن عام تشریمی ندارد زیرا این عمل او به اجماع امت گناهی بزرگ و نا بخشودنی به شمار رفته است و نیز از جهت تکوینی نمی توان آن را منافی به احترام بیت الله گفت چرا که خود او عقیده بر حلال بودن آن نداشت و می دانست که به جرم سنگینی دست زده است اما مصالح ریاست و حکومت او را کور کرده بود.

به هر حال این تنها ویژگی بیت الله الحرام است که ایقت پرشکوه و احترام آن در دل جهانیان قرار دارد و آنان هرگونه جنگ و قتال در آن را بدترین گناه می پندارند و این در کل جهان خصوصیت بیت الله و آن حرم محترم است.

حج بیت الله یک فریضه است.

در آیه سوم خصوصیت دیگری که از بیت الله ذکر شده این است که الله تعالی بر آدمیان واجب گردانیده است که در صورت داشتن استطاعت و توانایی به زیارت بیت الله الحرام مشرف شوند.

تفصیل استطاعت و توانایی رسیدن به بیت الله الحرام این است که شخص باید از نظر مالی چندان استطاعت داشته باشد که هزینه رفت و برگشت و توقف در آنجا و هزینه نفقه خانواده خویش را در اختیار داشته باشد و همچنین از نظر دست و پا و چشم معذور نباشد چرا که با داشتن چنین معذوریت‌هایی سفر حج و ادای ارکان آن دشوار می‌گردد. و همچنین سفر حج برای زن بدون محرم شرعاً جایز نیست؛ لذا او زمانی قادر بر ادای حج قرار می‌گیرد که محرم همراه و همسفر او باشد فرقی نمی‌کند که محرم به هزینه خود به حج برود و یا این زن هزینه او را به عهده بگیرد. و نیز امنیت راه تا رسیدن به آنجا جزء استطاعت است و اگر راه نا امن و احتمال خطر جان و مال در آن وجود داشته باشد پس در این صورت استطاعت حج تحقق نمی‌پذیرد.

لازم به یاد آوری است که معنی لغوی لفظ «حج» قصد کردن است ولی تفصیل ضروری معنی شرعی آن را خود قرآن کریم بیان فرموده است که عبارت‌اند: از طواف کعبه و وقوف عرفه و مزدلفه و غیره و بقیه تفصیل را آن حضرت ﷺ به وسیله رهنمودهای شفاهی و بیانات عملی خویش توضیح داده است. در آخر آیه پس از اعلام فرضیت حج بیت الله فرمود: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» یعنی هر کسی که منکر باشد، پس الله تعالی از جهانیان بی‌نیاز است.

بنابر این هر کسی که منکر فریضه حج باشد و آن را فرض نداند در مصداق این آیه داخل و به دایره کفر گام نهاده است؛ چرا که لفظ «وَمَنْ كَفَرَ» صراحتاً بر او



صدق می‌کند و کسی که از روی عقیده آن را فرض می‌داند ولی با وجود استطاعت و توانایی از انجام این امر مهم سر، باز می‌زند او نیز از جهتی منکر تلقی می‌گردد. و لفظ «وَمَنْ كَفَرَ» بر او نیز از روی تأکید و تهدید اطلاق می‌شود زیرا این شخص مرتکب عمل کفار گردیده است و هم‌چنان که کفار و منکرین، فریضه حج را به‌جا نمی‌آورند او نیز به‌جا نمی‌آورد. بنابراین فقها فرموده‌اند که این جمله از آیه، برای کسانی که با وجود قدرت و استطاعت حج نمی‌کنند و عید شدیدی دربر دارد چرا که آنان با این عمل خویش مانند کافران شده‌اند. العیاذ بالله.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ^{صلى} وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا

بگو: ای اهل کتاب! چرا منکرشدید از کلام خدا و در جلوی خدا است آنچه شما

تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن

انجام می‌دهید. بگو: ای اهل کتاب! چرا جلوگیری می‌کنید از راه خدا ایمانداران

أَمَنَ تَبْعُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ ۗ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾

را؟ که تلاش می‌کنید در آن عیب و خود شما می‌دانید و خدا غافل نیست از کار شما

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ

ای ایمان داران اگر شما اطاعت کنید گروهی از اهل کتاب را برمی‌گردانند شما را

بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كُفْرِينَ ﴿١٠٠﴾ وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ

بعد از ایمان آوردنتان کافر و چگونه کافر می‌شوید و بر شما خوانده می‌شود

آيَاتِ اللَّهِ وَ فِينَكُمْ رَسُولُهُ ۗ وَ مَن يُعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ

آیات خدا و در بین شما است رسول او و هرکسی که محکم بگیرد خدا را پس هدایت شده است

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾

به راه راست.

ربط آیات

در بالا از عقاید فاسد و شبهات اهل کتاب بحث شد و در این میان از بیت الله و حج یاد آوری گردید. باز مجدداً روی سخن با اهل کتاب است و این به واقعه خاص ارتباط دارد و آن این که یکی از یهودیان به نام سماس بن قیس نسبت به مسلمانان کینه فراوان داشت. او دو قبیله انصار اوس و خزرج را باهم جمع و متفق دید از حسد بی قرار شد و به فکر تفرقه آنان برآمد و به این نتیجه رسید که چون در گذشته آنان به مدت طولانی جنگ و قتال داشته‌اند و برای دو طرف اشعار افتخار آمیزی سروده شده است، لذا آن اشعار در این جلسه باید خوانده شوند؛ چنان که به محض خواندن آن اشعار شعله آتش فتنه بر افروخته گردید و در میان آنها غوغایی آغاز گردید و کار به جایی رسید که برای جنگ و کشتار از سرنو وعده‌ای مقرر گردید. چون آن حضرت ﷺ از ماجرا خبر یافت، بی درنگ پیش آنان رفت و فرمود: این چه تاریکی و نادانی است که با بودن من و مسلمان و متفق گشتن شما با اسلام و مسلمانان می‌خواهید دوباره به کفر برگردید.

پس همگی از سخنان گوهر بار و مشفقانه رسول گرامی ﷺ به خود آمده به گریه افتادند و دانستند که در توطئه‌ای شیطانی گرفتار آمده‌اند؛ لذا همه به یکبار از کردار خود پشیمان شده، اظهار توبه و ندامت کردند و چون گذشته یکدیگر را به آغوش کشیدند پس درباره این واقعه، آیات فوق نازل شد. این واقعه را در روح المعانی به روایت ابن اسحاق و گروهی دیگر نیز از زید ابن اسلم روایت کرده‌اند. و این مضمون تا چند آیه ادامه داشته که در آنها ابتدا ملامت اهل کتاب است. به گونه‌ای بلیغ که به جای گرویدن به اسلام راه کفر و ضلالت را پیموده، سپس در فکر گمراه ساختن دیگران برآمدند و به دنبال آن، خطاب به مسلمانان است که از هر گونه لغزش و انحراف دوری جویند.



خلاصه تفسیر

(ای محمد ﷺ) شما (به اهل کتاب) بگوئید که ای اهل کتاب! چرا (بعد از ظهور دلایل حقایق اسلام) احکام خداوندی را انکار می‌کنید؟ (در این، اصول و فروع همه داخلاند) در حالی که خداوند از کارهای شما آگاه است (شما از او نمی‌ترسید و ای محمد ﷺ این را نیز به آنان) بگو که ای اهل کتاب! چرا (می‌کوشید برای منحرف گردانیدن یعنی) باز می‌دارید از راه خدا (یعنی دین برحق) کسی را که (بر حقایق آن) ایمان آورده است؟ بدین گونه که تلاش می‌کنید (تا ایجاد نمایید امور) انحرافی در این راه (چنان که در واقعه مذکور با این گونه تا کتیکهای تفرقه جویانه خویش کوشیده بودند انسجام آنها را متلاشی کنند. و زخم التیام یافته قدیم را جریحه دار نموده آنها را از دین الهی روی گردان و دور کنند) در حالی که خود شما (از زشتی این حرکت) آگهی دارید و الله تعالی از کردار شما بی‌خبر نیست. (به وقت معین سزای آن را به شما خواهد داد) ای ایمانداران اگر شما پیروی کنید گروهی را از آنانی که به ایشان کتاب داده شده (یعنی از اهل کتاب) پس آنان شما را بعد از ایمان آوردنتان (عقیدتاً و یا عملاً) کافر می‌گردانند. و شما چگونه می‌توانید کفر ورزید در حالی که (همه اسباب موانع از کفر جمع هستند زیرا که) احکام الهی بر شما (در قرآن) خوانده می‌شوند و (سپس) رسول خدا (ﷺ) در میان شما حضور دارد. (و هر دو وسایلی مستحکم‌اند جهت استوار ماندن بر ایمان پس بر شما لازم است که موافق به تعلیم و تلقین این وسیله مستحکم بر ایمان و امور ایمانی پایدار بمانید) و (یادتان نرود) که کسی که خدا را مستحکم می‌گیرد (یعنی کاملاً بر ایمان استوار می‌ماند زیرا مراد از مستحکم گرفتن خدا این است که ذات و صفات او را تصدیق کند و به احکام او چنگ بزند و با مخالفان موافقت ننماید) پس (به چنین شخص) یقیناً راه راست نشان داده خواهد شد. (یعنی او بر راه راست قرار می‌گیرد و این، ریشه و اصل هر نوع صلاح و فلاح می‌باشد. پس برای این قبیل اشخاص بشارت صلاح و فلاح داده شده است.)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ

ای ایمان داران بترسید از خدا همان طور که باید از او ترسید و نمیرید مگر

مُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

مسلمان و محکم بگیرید ریسمان خدا را همه شما و از هم جدا نباشید.

وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ

و یاد آورید احسان خدا را بر خود چون بودید باهم دشمن پس الفت انداخت در دلهای شما

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ

اکنون قرار گرفته اید از فضل او برادر و بودید شما بر کناره گودالی آتش پس نجات داد شما را

مِنْهَا ۗ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾

از آن همچنین واضح می کند بر شما آیات خود را تا که شما راه یابید.

ربط آیات

در آیات گذشته به مسلمانان آگهی داده شد که مواظب باشید اهل کتاب و دیگر دشمنان تان شما را از راه حق به راه های گمراهی نیفکنند. پس آگاه باشید و جهت نجات خود تدابیری اتخاذ نمایید. در این دو آیه دو اصل مهم (و به عبارتی، دو رمز) جهت استحکام بخشیدن به قوای مسلمانان و جلوگیری از شکست احتمالی به آنان نشان داده شد: اول، تقوی؛ دوم، متحد شدن با یکدیگر و پرهیز از تفرقه و اختلاف.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران! از خدا (چنان) بترسید (که) حق ترسیدن (است). مقصود از ترسیدن کامل این است که همان طوری که از کفر و شرک اجتناب کرده اید از همه گناهان دیگر نیز اجتناب ورزید و بدون شرایط شرعی جنگیدن گناه است اجتناب از آن نیز فرض است) و به غیر از اسلام (کامل که حاصل آن همان ترسیدن کامل بود) بر وضعی دیگر جان ندهید



(یعنی بر همان تقوای کامل و اسلام کامل تا دم مرگ استوار بمانید) و محکم بگیرید ریسمان خدا را (یعنی دین خدا را که همه اصول و فروع در آن داخلاند) به این طور که همه باهم متفق باشید (و نسبت به این اتفاق در همین دین تعلیم شده‌است) و باهم اختلاف نکنید (که از آن در این دین ممانعت گردیده‌است) و انعامی را که از جانب خدا بر شما (شده) است به یاد آورید وقتی که بودید شما (باهم) دشمن (یعنی پیش از اسلام چنانکه در دو قبیلهٔ اوس و خزرج به مدت طولانی جنگ ادامه داشت و وضع عامهٔ عرب چنین بود) پس خداوند در دلهای شما (نسبت به یکدیگر) الفت انداخت پس شما به برکت (این) نعمت (تألیف قلوب) خداوندی (فعلاً) باهم (مانند) برادر شده‌اید. و (نعمتی دیگر را که اساس نعمت یادشده است نیز به یاد آورید که) شما مردم (کاملاً) بر لبهٔ چاه جهنم قرار گرفته بودید. (یعنی به سبب کفر چنان به دوزخ نزدیک بودید که برای ورود به آن تأخیر مرگ بود) پس خداوند شما را از آن (چاه) نجات داد. (یعنی شما را به اسلام مشرف گردانید تا بدین وسیله از جهنم نجات یابید. پس اکنون بر شما لازم آمد که قدر این نعمت را بدانید و از جنگ و ستیز با یکدیگر بپرهیزید زیرا علاوه بر این که جنگ گناه بسیار بزرگی به شمار می‌آید، نعمت‌های خداوند را از شما دور می‌گرداند. چون لازمهٔ جنگ این است که به جای مأنوس و مرتبط بودن با هم قلوب شما را از یکدیگر جدا می‌سازد و نیز در امر دینداری شما را ضعیف و نسبت به یکدیگر بیگانه قرار می‌دهد در نتیجه دین اسلام ضعیف و مختل می‌گردد. همان‌گونه که خداوند این احکام را بر شما بسیار روشن بیان می‌دارد) هم چنین الله تعالی احکام (دیگر) خود را بر شما مردم (نیز) بیان فرموده نشان می‌دهد تا که شما بر راه (راست) استوار (و ثابت قدم) باشید.

معارف و مسایل

دو اصل نیروی اجتماعی مسلمانان، تقوا و اتحاد با یکدیگر

است.

در نخستین آیه از دو آیه فوق الذکر اصل اوّل و در آیه دوم، اصل دوم نشان

داده شد. اصل اوّل که آیه مذکور به آن اشاره نموده تقوا یعنی ترس از خداست؛ یعنی از چیزهای ناپسندیده خداوند چنانکه حقّ او است کاملاً اجتناب نماید. لفظ «تقوی» از نظر لغت عرب به معنی اجتناب و پرهیز است که به ترسیدن ترجمه می شود؛ زیرا آنچه دستور به اجتناب از آنها داده شده چیزهای ترسناکی هستند و یا در ارتکاب به آنها خطر ابتلا به عذاب الهی است تقوا درجاتی متفاوت دارد. پایین ترین درجه تقوا اجتناب از کفر و شرک است و با توجه به این معنی به هر مسلمان می توان متقی گفت اگر چه او آلوده به گناه باشد چنانکه در چند جای قرآن لفظ «متّقین» و «تقوی» به همین معنی به کار رفته است.

درجه دوم تقوا که در حقیقت مطلوب است اجتناب از اموری است که در نزد خدا و رسول ناپسند باشد و فضایل و برکاتی که در قرآن و حدیث برای تقوا وعده گردیده متعلّق به این درجه از تقوا می باشد. سومین درجه از تقوی همان مقام والایی است که انبیاء علیهم السلام و نایبان خاص ایشان که اولیاء الله باشند به آن نایل می گردند و آن عبارت است از: زدودن غیر الله از قلب و معمور نمودن آن به یاد خدا و رضاجویی او. و با اضافه نمودن «حَقِّ تُقَاتِهِ» بعد از جمله «اتَّقُوا اللَّهَ» اشاره به آن است که درجه ای را از تقوی دریابید که حق تقواست.

حق تقوی چیست؟

حضرت عبدالله بن مسعود، ربیع، قتاده و حسن بصری آن را چنین فرموده اند و این نیز به روایت مرفوعی از خود آن حضرت رضی الله عنه مروی است.

«حَقِّ تُقَاتِهِ» هو ان یطاع فلا یعصی و یذکر فلا ینسی و یشکر فلا یکفر.

(بحر محیط)

یعنی حق تقوا آن است که در هر کار از خدا اطاعت شود و هیچ کاری برخلاف اطاعت او انجام نگیرد و او را همیشه یاد نموده فراموشش نکنند و همیشه



شکر او را به جا آورند و ناسپاسی نکنند.

ائمه تفسیر این مفهوم را در همین رابطه به عناوین مختلف بیان کرده‌اند. مثلاً بعضی اظهار داشته که: در رابطه با خداوند از هیچ ملامت و ایدایی پروا نکند و همیشه بر انصاف و دادگری پایدار بماند اگر چه آن انصاف به ضرر خودش و یا فرزند و والدینش تمام بشود. بعضی فرموده‌اند که: هیچ انسانی تا زمانی که زبانش را حفظ نکند، نمی‌تواند حق تقوا را بجا آورد.

در آیه ۱۶ از سوره تغابن آمده است که: «اتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَلَطَّعْتُمْ» یعنی از خدا بترسید بقدری که توان آن را داشته باشید.

حضرت ابن عباس، و طاووس فرموده‌اند: این آیه در حقیقت تفسیر و تشریح «حَقِّ تَقَاتِهِ» است و مقصود این است که آدمی در اجتناب از معاصی و گناهها باید تمام نیروی خود را صرف کند در آن صورت توانسته است حق تقوا را ادا نماید.

لذا اگر کسی با وجود صرف تمام نیرو جهت اجتناب از معاصی اتفاقاً در امر ناجایزی مبتلا گردید. او برخلاف حقوق تقوا نیست از جمله آینده «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» معلوم گردید که تقوا در حقیقت اسلام کامل و اطاعت کامل از خدا و رسول و اجتناب از نافرمانی آنها است و اسلام هم همین است.

اما این که فرمود شما بر اسلام بمیرید و بر غیر این حالت نباید بمیرید، نباید موجب این شک و تردید باشد که مرگ در اختیار انسان نیست؛ زیرا می‌تواند در هر وقت و هر حال مرگ به سراغ انسان بیاید؛ چنان که رسول گرامی ﷺ در حدیثی فرمود: «کَمَا تَحْيَوْنَ تَمُوتُونَ وَ کَمَا تَمُوتُونَ تَحْشَرُونَ» یعنی بر هر حال که زندگی می‌کنید موت بر همان حالت می‌آید و در هر حالت که موت آید در همان حال حشر می‌شوید.

پس کسی که تصمیم قطعی داشته باشد که چند صباح زندگی اش را بر محور

اسلام بگذرانند و در حد توان به آن عمل نمایند، امید است که ان شاء الله بر اسلام بمیرد و بر آن حشر گردد و آنچه در بعضی از احادیث آمده است که بعضی مردم تمام عمر خود را در اعمال شایسته صرف کرده در آخر عمر به کارهایی دست می‌زنند که تمام اعمال نیک آنها حبط و نابود می‌گردد. این نسبت به کسانی است که در عمل اخلاص و تقوا نداشته‌اند. والله اعلم.

اتحاد اصل دوم نیروی اجتماعی مسلمانان است.

در آیه دوم «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» به گونه‌ای بسیار بلیغ و حکیمانه نخست قانون ارتباط دست‌جمعی و نسخه‌کیمیای یکپارچگی انسانها را بیان فرموده به اتحاد دستور داد و از هر گونه تشّت و تفرقه بر حذر داشت.

توضیح این‌که اتحاد و اتفاق اصلی است که همه مردم جهان نسبت به آن اذعان داشته و آنرا محترم می‌شمارند اصلی است که با همه مذاهب و مسالک و ملل و فرق سازگاری دارد هر مکتب و مسلکی آن را جزو قوانین و دستورالعمل مفید خود قلمداد می‌کند و جهت اجرای آن توصیه می‌شود و هر گروه و انجمنی مردم را به سوی آن دعوت می‌دهد اما علی‌رغم کوشش‌های مصلحان بشری مردم امروزه به سوی انحصار طلبی و فردگرایی پیش می‌روند و تجربه نشان داده است که اتحادهای دنیوی در محدوده زمانی آثار مفید خود را از دست داده‌اند چرا که اغراض و تمایلات فردی و شخصی کیفیت و بقای آن را برهم می‌زند به طوری که امروزه اتحاد واقعی تنها نام و افسانه‌ای بیش نمانده است؛ چون اتحاد بر پایه نتیجه‌گیری کوتاه مدت استوار است؛ یعنی هنگامی که معاهده‌ای به هدف خود نزدیک شده آرزوها و اغراض فردی برآورده شوند و یا در آن به هزیمت و شکستی مواجه بگردند؛ آن اتحاد و اتفاق پایان یافته سرانجامش به عداوت و تفرقه منجر می‌گردد. زیرا معمولاً رسم چنین است که هر گروه و فرقه بلکه هر کسی می‌خواهد



مردم را برای اتحاد به روشی دعوت کند که خود ساخته او است و مخاطبین نیز سعی می‌کنند که نظر دعوت دهنده را به سوی طریقه خود جلب نمایند و اصرار می‌ورزند. او روش اینها را در نحوه انجام اتحاد، بپذیرد. پس نتیجه این می‌شود که هدف به حصول نمی‌پیوندد و بین مردم تفرقه و جدایی ایجاد می‌گردد. از اینجا است که تجسم عینی تفرقه در میان افراد و گروه‌ها و دیگر جوامع بشری محسوس است و بشریت در باتلاق تشّت و تفرقه گرفتار است و نتیجه‌اش جز این چیزی دیگر نیست که گفته شده است:

مرض بر^ط هتاگیا جون جون دواکی.

یعنی باوجود هر نوع معالجه و مداوا بیماری شدت گرفت. لذا قرآن حکیم مردم را تنها به اتحاد و اتفاق و تشکّل و تجمع و سازماندهی موعظه نفرموده، بلکه برای تحصیل و تداوم آن چنان اصول عادلانه و منصفانه‌ای را به تصویب رسانیده است که با تسلیم و عمل بر آنها بین هیچ گروهی اختلافی باقی نخواهد ماند. قرآن حکیم می‌فرماید که تحمیل نظر خود ساخته شخصی یا گروهی بر دیگران و توقع اتحاد آنها بر آن، علاوه بر این که خلاف عقل و انصاف است بغیر از خودفریبی چیز دیگری نیست آری نظام و طریقه تعیین شده از سوی ربّ العالمین چنان چیزی است که همه مردم باید بر آن اتحاد و اتفاق داشته باشند. و هیچ انسان عاقل و فهمیده‌ای نمی‌تواند از آن انکار نماید.

لذا اکنون راهی که برای اختلاف باقی است در شناسایی به این است که نظام تعیین شده و فرستاده ربّ العالمین کدام است.

یهود، نظام تورات و مسیحیان نظام انجیل را نظام تعیین شده از سوی خداوند قرار داده و مطابق به آن عمل کردن را واجب می‌دانند؛ حتی هر یکی از گروه‌های مختلف مشرکین نیز مرسومات مذهبی خود را به سوی خداوند نسبت می‌دهند.

اگر انسان از تعصب گروه‌گرایی و تقلید آبایی خویش کنار آمده متوسل به عقل خدا دادی بشود این حقیقت برایش آشکار می‌شود که آخرین پیام خداوندی که خاتم الانبیاء ﷺ به صورت قرآن آورده است بجز آن نظامی دیگر فعلاً در نزد خداوند مقبول نیست و چون مسلمانان بر این ایمان و یقین دارند که در عهد حاضر قرآن چنان نظامی است که بدون شک و تردید از طرف خدای تعالی آمده است و نیز خود خداوند مسؤولیت نگهداری و حفظ آن را به عهده گرفته است که در آن تا قیامت امکان هیچ‌گونه تغییر و تحریفی وجود ندارد.

لذا صرف نظر از غیر مسلمین روی سخن با آنان است که بر قرآن ایمان دارند و آن را یگانه لایحه عمل خویش می‌دانند. می‌گویم که اگر گروه‌های مختلف مسلمین بر نظام و قوانین قرآن متفق باشند. در آن صورت همه اختلافات گروهی، نژادی، ملتی و ناسیونالیستی که در راه ترقی انسانیت حایل‌اند خاتمه خواهند یافت.

اکنون اگر در میان مسلمانان اندک اختلاف وجود دارد تنها در فهم قرآن و تعبیر آن می‌تواند باشد و چنین اختلافات که در دایره حدود باشد نه تنها مضر نیست بلکه مفید نیز هست چرا که اختلاف رای بین عقلا و علما امری فطری به‌شمار می‌آید و تسلط بر آن و نگهداشتن آن در دایره و حدود چندان دشوار نیست و اگر از این دایره پا فراتر نهاده شود و از نظام قرآن آزاد شده اختلاف پیش بیاید آن قابل معالجه و مداوا نخواهد شد و همین است که مورد عتاب و نکوهش قرآن قرار گرفته و از آن قرآن حکیم با شدت تمام منع فرموده است.

امروز ملت اسلام در اثر عدم توجه به این اصل طلایی قرآنی، شکار تشّت و افتراق قرار گرفته و دارد از بین می‌رود؛ لذا خداوند در آیه مذکور قرآن حکیم برای محو و نابودی این مرض صعب‌العلاج تشّت و افتراق نسخه‌ای کیمیایی نشان داده می‌فرماید «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» ریسمان خدا را همه باهم



محکم بگیرید. مراد از ریسمان خدا قرآن مجید است حضرت عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (کتاب الله هو حبل الله الممدود من السماء الى الارض) یعنی کتاب خدا ریسمان خدا است که از آسمان تا زمین آویزان است^(۹) و در روایت حضرت زید بن ارقم رض نیز لفظ «حبل الله هو القرآن» آمده است^(۱۰) و در محاوره عرب حبل به معنی عهد هم آمده است و نیز مطلقاً به هر چیزی که به عنوان وسیله مورد استفاده قرار بگیرد، حبل گفته می شود. قرآن و یا دین از آن جهت به ریسمان تعبیر گردید که این همان رشته ای است که از یک سو رابطه مؤمنین را با خداوند ذوالجلال برقرار می نماید و از سوی دیگر جمله مؤمنین را به یک گروه پر صلابت متشکل می سازد.

نتیجه این شد که قرآن حکیم در این یک جمله چند اصول سازنده و حکیمانه ای تجویز فرمود. نخست اینکه بر هر فرد لازم است که با عشق و علاقه تمام به نظام ارسالی خدا یعنی قرآن تمسک جسته شدیداً بر آن عمل نماید دوم این که چنان با اتحاد و اتفاق و سازماندهی بر آن عمل نمایند که همه گروه مسلمانان مانند یک پیکر مجسم قرار گیرند قرآن مجید این مطلب را در آیه ۹۶ سوره مریم بیشتر توضیح داده است. چنانکه می فرماید.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» یعنی کسانی

که ایمان بیاورند و اعمال نیک انجام دهند الله تعالی بین آنان دوستی و محبت برقرار می سازد.

باز در این، تمثیل لطیفی نیز وجود دارد و آن این که هرگاه مسلمانان به کتاب الله تمسک بجویند. مثال آنان مانند کسی است که به هنگام بالا رفتن بر جای مرتفعی، ریسمانی محکم بگیرد و از هلاکت در امان بماند. لذا اشاره فرمود که اگر

همه شما با هم متحد شده به قرآن چنگ بزنید، هیچ شیطانی نمی تواند در شرارت انگیزی علیه شما پیروز گردد و نیروی اجتماعی مسلمانان نیز مانند زندگی انفرادی شان غیر متزلزل و ناقابل تسخیر خواهد شد.

تمسک به قرآن چنان چیزی است که به وسیله آن نیروهای پراکنده جمع شده به ملت مرده ای روح دمیده می شود و با انحراف از آن زندگی ملی و اجتماعی برباد و تباه می گردد. سپس در زندگی انفرادی چیزی باقی نخواهد ماند.

اتحاد ملل مسلمان تنها بر اساس اسلام می تواند استوار باشد نه بر نسب و وطن

در اینجا پیش از همه دانستن این نکته است که برای انسجام و وحدت تعیین مرکزی خاص، لازم و ضروری است. طرق ملل جهان در تعیین آن مختلف است. در جایی رشته نسب و نژاد مرکز وحدت پنداشته می شد؛ مانند وحدت های قبایل عرب که قریش قوم دیگری بود و بنو تمیم قوم دیگر و در یک جا امتیاز رنگ مرکز آن قرار می گرفت که مردمان سیاه فام یک قوم و سرخ پوستان قوم دیگری پنداشته می شدند. و در جایی وحدت زبانی و وطنی مرکز وحدت قرار داده می شد که هندی یک ملت و عرب ملتی دیگر قرار می گرفت و در جایی رسوم و روش آبایی و اجدادی مرکز وحدت قرار داده می شد کسانی که پای بند این رسوم باشند یک گروه و آنان که پای بند این نباشند گروه دیگر تسلیم شوند. مانند هندوها و آریه سماج های هندوستان و غیره.

قرآن کریم همه اینها را کنار گذاشته تنها مرکز وحدت، حبل الله «قرآن» یعنی نظام محکم ارسالی خدا را قرار داد و قاطعانه حکم کرد که مؤمن که به حبل الله وابسته است ملتی است و کافر که با این حبل متین وابسته نیست، ملتی است دیگر و همین است مطلب آیه ۲ از سوره تغابن که می فرماید: «خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ



مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ»

وحدت‌های جغرافیایی هرگز قابلیت آن را ندارد که مرکز وحدت قرار داده شود؛ زیرا آنها عموماً امور غیر اختیاری می‌باشند و هیچ کسی نمی‌تواند آنها را با سعی و کوشش خود به دست بیاورد. کسی که سیاه پوست است نمی‌تواند سرخ پوست بشود و آن‌که قریشی است، نمی‌تواند تمیمی باشد و آن‌که هندی است، نمی‌تواند عرب قرار گیرد؛ لذا این وحدت‌ها در دایره‌های بسیار کوچک و محدودی می‌توانند انجام گیرند. دایره آنها هیچ‌گاه و در هیچ جایی نمی‌تواند تمام انسانیت را در وسعت خود جای داده برای جمع نمودن کل جهان بر یک محور و وحدت مدعی باشد. بنابراین قرآن، حبل‌الله؛ یعنی قرآن و نظام حیات فرستاده خدا را مرکز وحدت قرار داد که اختیار نمودن آن امری است اختیاری؛ لذا هرکس چه شرقی و چه غربی چه سیاه قام و چه سرخ پوست چه عرب و چه عجم از هر قبیله و قشری که باشد، می‌تواند مرکز صحیح وحدت را اختیار نماید و همه مردم جهان می‌توانند بر این مرکز وحدت جمع شده باهم برادر باشند. بدیهی است که اگر آنان از رسوم و روش آبا و اجداد صرف نظر نموده بیندیشند برای آنها روشن می‌گردد که جز از نظام فرستاده خدا، راهی معقول و صحیح نخواهند داشت؛ لذا باید از آن پیروی نموده حبل‌الله را محکم بگیرند در نتیجه از یک سوی تمام انسانیت با یک وحدت مضبوط و مستحکم مرتبط می‌شود و از سوی دیگر هر فردی از این وحدت موافق به نظام فرستاده خداوند اعمال و اخلاق خود را اصلاح نموده زندگی دینی و دنیوی خود را می‌تواند درست و اصلاح کند و این، قانون حکیمانه‌ای است که مسلمانان با در دست گرفتن آن می‌توانند به تمام مردم جهان اعلام نمایند و بگویند که راه راست این است به این سوی بیایید و هر اندازه که مسلمانان بر این افتخار نمایند بجاست.

ولی امروز متأسفانه توطئه‌های عمیق اروپاییان که صدها سال است برای از

هم پاشیدن وحدت اسلامی در تلاش‌اند در بین مدعیان اسلام پیروز شده‌اند. اکنون وحدت امت مسلمان به عربی، مصری، هندی و سندی منقسم و از هم گسیخته شده‌است و این آیه قرآن در هر زمان و مکان با صدای رسا به همه می‌گوید که این امتیازات جاهلانه در حقیقت امتیازاتی قابل توجه نیستند. لذا وحدتی که بر اساس آن استوار است، فی الواقع وحدت معقولی نیست. پس وحدت اعتصام بحبل الله را اختیار نمایید که در گذشته مسلمانان را غالب و سرفراز فرمود و اگر اکنون هم برای آنها خیری مقدر است تنها از این راه به دست می‌آید. به هر حال همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید در این آیه به مسلمانان دو راهنمایی شده‌است: اول این که پایبند نظام حیات فرستاده خدا باشند؛ دوم این که همه باهم محکم و مصمم به آن جنگ بزنند تا که شیرازه ملت اسلامی چون صدر اسلام منظم و منسجم گردد.

بعد از توضیح اثبات اتفاق مسلمانان فرمود: «وَلَا تَفَرَّقُوا» از هم متفرق نشوید. این روش حکیمانه قرآن حکیم است که هر کجا جنبه اثبات را توضیح دهد، در آنجا جنبه منفی چیزهای مخالف را نیز منع می‌فرماید. چنان‌که در آیه ۱۵۳ سوره انعام فرموده‌است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ»

در این آیه نیز در ضمن این که برای استوارماندن بر صراط مستقیم تلقین گردید از راههای جعلی که در اثر خواهش‌های اتخاذ می‌گردند، ممانعت به عمل آمده‌است. چون سبب اول و آخر هلاکت هر ملت تفرقه و اختلاف است قرآن حکیم بارها با روشهای مختلف از آن منع فرموده‌است، در آیه ۱۵۹ سوره انعام فرموده‌است: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» کسانی که در دین خود تفرقه انداختند و به گروههای مختلفی تقسیم گشتند شما به آنها هیچ‌گونه تعلقی ندارید.



علاوه بر این، وقایع اتمهای گذشته را بیان فرمود که چگونه آنان به سبب تشّت و اختلاف با یکدیگر از مقصد حیات خویش منحرف شده به رسوایی های دنیا و آخرت مبتلا شدند.

رسول خدا ﷺ فرمود که: خداوند سه چیز را برای شما پسندیده و سه چیز را ناپسند و ناگوار دانست:

اول این که شما تنها خدا را عبادت کنید و کسی را با او شریک نسازید.

دوم این که کتاب خدا را محکم بگیرید و از اختلاف و تفرقه پرهیزید.

سوم این که در باره حکام و اولوالامر جنبه خیر خواهی داشته باشید و آن سه

امری که خداوند آنها را نمی پسندد و از انجام آنها ناخشنود است از این قرارند:

۱- قیل و قال و بحث و مباحثه بدون ضرورت.

۲- سؤال بدون ضرورت.

۳- تباه نمودن مال. (ابن کثیر عن ابی هریره)

حال این سؤال مطرح است که آیا هر اختلافی مذموم است یا اختلاف

غیرمذمومی نیز وجود دارد؟

جوابش این که اولاً هر اختلافی مذموم نیست؛ بلکه مذموم فقط آن اختلافی

است که مبتنی بر هوا و خواهش های نفسانی باشد و از راه قرآن دور باشد ولی

اگر مسلمانان به قرآن روی آورده و بر آن جمع گردند و تشریح و توضیحی را که

آن حضرت ﷺ بیان فرموده است بپذیرند، سپس بر حسب استعداد فطری و

ارزشهای اصلی در فروع اختلافی پدید بیاید، چون این اختلاف طبیعی و فطری

است اسلام از آن منع نفرموده است مانند اختلافاتی که میان صحابه و تابعین و

ائمّه فقها وجود داشته است. پس چنین اختلافاتی نه تنها مذموم نیست، بلکه

رحمت تلقی شده است. ولی اگر همین اختلافات در فروع، اصلی از اصول دین

قرار گیرند و به کینه و عداوت و سب و ناسزاگویی منجر گردند، مذموم می باشند.

پس از توضیح ابعاد اتحاد به آن وضع نیز اشاره گردید که قبل از آمدن اسلام، اعراب به آن مبتلا بودند که کوچک‌ترین اختلاف در میان آنان منجر به عداوت و جنگ و قتال می‌شد و شعله جنگ آن‌چنان مشتعل می‌شد که همه قبایل و ملت‌های عرب را در کام خود می‌سوخت و کینه و عداوت چنان ریشه می‌دوانید که نسل‌های بعدی را به کام نابودی می‌کشاند و آنچه آنها را از این مهلکه نجات داد اسلام بود که با آمدن آن نه تنها شعله جنگ و قتال فرونشست؛ بلکه یکدیگر را به صلح و صفا فرا خوانده در آغوش اخوت اسلامی سخت فشرد. چنان‌که در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران فرموده است:

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»

به یاد آورید آن انعام خداوندی را بر خود زمانی که باهم دشمن بودید او در قلوب شما الفت انداخت، پس شما به سبب انعام او باهم برادر شدید و شما بر کناره گودال جهنم قرار داشتید؛ پس او شما را از آن نجات داد.

یعنی خداوند متعال به برکت اسلام و نبی کریم ﷺ کینه و عداوت صدها ساله شما را از سینه‌های تان بیرون آورده، شما را با هم برادر قرار داد و در اثر آن دین و دنیای شما درست شد و بین شما چنان دوستی برقرار گردید که با مشاهده آن دشمن، مرعوب گردید و این اخوت و اتحاد چنان نعمت بزرگی است که با صرف نمودن کل خزانه‌های روی زمین، نمی‌توان آن را به دست آورد. چنان‌که خداوند در آیه ۶۳ از سوره انفال می‌فرماید: «لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» اگر کل آنچه را در روی زمین است، صرف نمایی نمی‌توانی در دل‌هایشان الفت و دوستی ایجاد نمایی.

آنچه در شأن نزول آمده است که اشرار با یاد آوری جنگ‌های گذشته خواستند بین اوس و خزرج فساد برپا نمایند معالجه کامل آن در آیه مذکور ذکر



گردید که آن مرهون احسان خداوندی است که به وسیله اسلام شما را از آن نجات داد.

اتّحاد مسلمانان با یکدیگر وابسته به اطاعت خداست.

از این بیان قرآن کریم حقیقتی دیگر آشکار گردید که فی الواقع او تعالی مالک دلهاست و ایجاد محبت و یا نفرت کار اوست. لذا ایجاد محبت و مودت با همدیگر در قلوب بعضی نعمت خاصّ خداوندی است و بدیهی است که انعام خداوند تنها از راه اطاعت و فرمانبرداری می تواند به دست بیاید و همراه با معصیت و نافرمانی این انعام میسر نخواهد شد.

لذا اگر مسلمانان می خواهند تا رشته اتّحاد و اخوت بین آنان مستحکم گردد، باید اطاعت از خدا و رسول را شعار خود قرار داده از دل و جان بر آن عمل نمایند جهت اشاره به این موضوع در آخر آیه فرمود که:

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی هم چنین خداوند حقایق را برای شما توضیح داده بیان می کند تا که شما بر راه راست برقرار بمانید.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

و باید باشد از شما گروهی که دعوت دهد به کار نیک و امر کند به کارهای خوب و منع کند

عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

از بدی و آنان رستگاران اند. و نباشید مانند کسانی که

تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۗ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

متفرق شدند و اختلاف کردند بعد از این که رسید به آنها حکم روشن و برای آنان عذابی

عَظِيمٌ ﴿۱۰۵﴾

بزرگ است.

ربط آیات

در دو آیه گذشته دو اصل صلاح و فلاح به مسلمانان نشان داده شد که در آنها هر فردی را به طریق خاص رهنمایی کرده است که جهت اصلاح خود تقوا را اختیار کند و به زنجیر (اسلام) خدا مرتبط باشد. لذا با چنین اصلاح انفرادی خود به خود یک نیروی اجتماعی برای مسلمین حاصل می آید و در این دو آیه فوق الذکر تکمله ای برای همان نظام صلاح و فلاح چنین وضع شده است که مسلمانان تنها بر اصلاح اعمال و افعال خویش اکتفا نکنند بلکه در فکر اصلاح برادران دیگر خویش نیز باشند در این صورت تمام جامعه مسلمانان اصلاح می پذیرد و بین طبقات مختلف اتحاد و همبستگی چشمگیری پدید خواهد آمد.

خلاصه تفسیر

وجود چنین گروهی در میان شما لازم است که (دیگران را) به خیر بخواند و به انجام کار نیک امر کند و از کار بد جلوگیری نماید و چنین کسان (در آخرت به نیل ثواب) کاملاً پیروز می شوند. و مباحثید مانند کسانی که (در دین) بایکدیگر اختلاف کردند و (از روی نفسانیت) باهم اختلاف کردند بعد از این که نزد آنان احکام واضح رسید و برای آنان (در روز قیامت) سزای عظیم خواهد شد.

معارف و مسایل

فلاح اجتماعی و ملی مسلمانان مبتنی بر دو چیز است.

اول اصلاح خویش به وسیله تقوا و اعتصام به حبل الله.

دوم اصلاح دیگران به وسیله دعوت و تبلیغ. در آیه «وَلَسْتُكُنْ مِّنْكُمْ»

رهنمایی به مورد دوم است.

خلاصه این دو آیه این که اعمال و اخلاق خود را مطابق به قانون الهی (قرآن)



اصلاح نموده در فکر اصلاح دیگران برآیند و همین مطلب در آیه سوم سوره والعصر چنین بیان شده است. «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» یعنی از خسران آخرت تنها کسانی مصون‌اند که خود نیز پایبند ایمان و عمل صالح هستند و دیگران را نیز به عقاید صحیح و اعمال صالح راهنمایی می‌کنند.

همان‌گونه که در آیه گذشته برای زندگی اجتماعی و ملی رشته مستحکم وحدت را به لفظ «اعتصام بحبل الله» امر لازم قرار داد. هم‌چنین برای ادامه و استوار ماندن آن در این آیه به امر لازم دیگری رهنمونی فرموده است که طبق دستور قرآن و سنت هدایت نمودن دیگران به کار نیک و جلوگیری آنها از کار بد را هر یکی باید وظیفه خویش قرار دهد بنابر این هر شخص چنان باید بحبل الله دست آویزد که هرگز از دستش رها نگردد زیرا بقول استاد مرحوم شیخ الاسلام مولانا شبیراحمد عثمانی رحمته الله این ریسمان الله تعالی قطع نمی‌شود بلکه رها می‌گردد. برای همین است که قرآن کریم با در نظر گرفتن خطر رها شدن این ریسمان چنین راهنمایی فرمود که: هر مسلمان همان‌طوری که فراگیری کار نیک و اجتناب از کار بد را وظیفه اصلی خودش می‌داند باید این را هم ضروری بداند که برای راهنمایی دیگران به کار نیک و جلوگیری آنها از کار بد بکوشد تا در اثر آن همه باهم حبل متین را محکم نگهداری نمایند در نتیجه فلاح و رستگاری دنیا و عقبی نصیب‌شان خواهد شد.

در قرآن کریم برای مسئول قرار دادن هر مسلمان که در ضمن اصلاح خویش به فکر اصلاح دیگران باید باشد مطالب روشن وارد شده است از آن جمله مضمون سوره والعصر را مشاهده فرمودید و در آیه ۱۱۰ همین سوره آل عمران فرموده است «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

شما بهترین امت می‌باشید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید زیرا شما مردم را به کارهای نیک امر کرده و از کارهای بد باز می‌دارید. لذا در اینجا همه امت تحت پوشش این دستور قرآنی امر بالمعروف و نهی از منکر قرار گرفته‌اند و همین کار سبب فضیلت این امت بر امت‌های دیگر قرار گرفته است.

در این زمینه از رسول خدا ﷺ دستورات بی‌شماری وجود دارد در روایت ترمذی و ابن ماجه و غیره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«والذی نفسی بیده لتامرّن بالمعروف و لتنهونّ عن المنکر او لیوشکنّ أن یبعث عقاباً من عنده ثم لتدعنه فلا یستجیب لکم» قسم به ذاتی که نفس من در قبضه اوست که شما حتماً امر به معروف و نهی از منکر بکنید و اگر نه نزدیک است که الله تعالی همراه با گنهکاران بر همه شما عذابی از خود نازل کند در آنوقت به درگاه او دعا می‌کنید اما مستجاب نمی‌گردد.

در حدیثی دیگر رسول خدا ﷺ فرموده است:

«من رأى منکم منکراً فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه و ان لم یستطع فبقلبه و ذلك اضعف الایمان» یعنی هر کسی از شما دید که گناهی دارد انجام می‌گیرد بر او لازم است که به دست و نیروی خود از آن منع نماید و اگر این را نتوانست، به زبان منع کند و اگر این را هم نتوانست حدّاقل آن فعل را بد بداند و این ضعیف‌ترین درجه ایمان است.

بنابر این از تمام این آیات و روایات ثابت گردید که امر به معروف و نهی از منکر بر هر یک از افراد امت لازم است. البته در اینجا هم مانند سایر احکام شرع این حکم نیز به استطاعت و قدرت هر شخص بستگی دارد یعنی هر کسی به هر اندازه که قدرت و توان داشته باشد به همان اندازه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر او لازم می‌آید. چنان‌که در حدیث مشاهده فرمودید که نحوه اجرای آن مبتنی بر استطاعت هر فرد آمده است البته میزان و معیار استطاعت هر کار



جداست و نیز آن بر آگاهی شخص موقوف است یعنی امر به معروف بر این اصل استوار است که شخص معروف و منکر را مطابق به شریعت تشخیص دهد و چنان نباشد که در اثر عدم آگاهی از معروف منع نموده به منکر امر نماید زیرا در این صورت به جای اصلاح، فساد ترویج می‌یابد لذا کسانی که هنوز خود از معروف و منکر آگاهی ندارند وظیفه دارند که اولاً خود معروف و منکر احکام شرع را دریابند، آنگاه مطابق به آن وظیفه خدمت امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند؛ زیرا بدون اطلاع و آگاهی از آن اقدام به انجام این وظیفه جایز نیست چنان‌که در عصر حاضر بسا اشخاص جاهل و ناآگاه که از ریزه کاری‌های شریعت و از قرآن و حدیث اطلاع کافی ندارند به موعظه و سخنرانی اقدام می‌نمایند و سخنان اشتباهی که از هرکس و ناکس شنیده‌اند مطرح می‌نمایند و به امر و نهی می‌پردازند که به جنگ و جدال منجر می‌گردد و بجای اصلاح جامعه سبب مهلکه و جنگ و فتنه می‌شود. از شرایط مهم امر به معروف نیز یکی این است که برای شخص نباید خطر و ضرر جبران ناپذیری به دنبال داشته باشد. چنان‌که در حدیث تصریح شده است که اگر ممانعت از گناه را نتوانست، به دست انجام دهد پس با زبان منع کند و اگر با زبان نتوانست پس آن را در دل ناگوار بداند. البته عدم قدرت منع زبانی به این معنی نیست که زبان او به‌طور فیزیکی نتواند حرکت کند بلکه مقصود این است که با منع زبان ممکن است خطر جانی به دنبال داشته باشد یا به ضرر شدید و جبران ناپذیر دیگری منجر شود پس در این صورت او ناتوان بدان عمل تلقی می‌گردد و بر ترک امر به معروف و نهی از منکر گناهکار گفته نمی‌شود. البته اگر کسی چون صحابه کرام بی‌پروا از مال و جان اقدام به امر بالمعروف و نهی از منکر نمود آن امر استثنایی است. همان‌گونه که در شرح حال صحابه و تابعین و ائمه اسلام منقول است با وجودی که این امر بر آنان واجب نبود ولی آنان با داشتن عزم آهنین و اراده فوق تصور، چنان فداکاری از خود نشان دادند و به چنان

فضیلتی مشرف شدند که خدا و رسول از آنان ابراز رضایت کردند و سرانجام به فلاح و سعادت نایل آمدند.

پس از آیه سوره والعصر، و «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» و آیات دیگر و نیز از احادیث مذکور بر هر فرد امت بر حسب توانش وجوب امر بالمعروف و نهی عن المنکر ثابت می شود اما در وجوب آن قدری تفصیل وجود دارد و آن این که در امور واجب امر به معروف و نهی از منکر واجب و در امور مستحب، مستحب می باشد. به عنوان مثال نماز پنج گانه فرض است پس بر هر کس واجب است که شخص بی نماز را نصیحت کند و بر ترک نوافل نصیحت نمودن او مستحب می باشد و لازم به تذکر است که در امور مستحب باید با خون سردی و ملاطفت ارشاد نمود ولی در واجبات علاوه به نرمی. در صورت عدم تسلیم می توان با درستی و خشونت رفتار کرد در حالی که امروزه مردم در برابر مستحبات و یا مباحات با سختی برخورد می نمایند و بر ترک امور واجب و فرض هیچ گونه تعرضی نمی نمایند. و نیز وظیفه امر به معروف و نهی از منکر زبانی بر مردم آنگاه واجب می گردد که در جلوی خویش انجام منکری را مشاهده نماید مثلاً ببیند که مسلمانی دارد شراب می نوشد یا دزدی می کند یا بازنی رابطه ای نامشروع و دوستانه برقرار نموده است پس بر او واجب می شود که حسب استطاعت و توان خویش جلوی آنرا بگیرد ولی اگر در جلوی او هیچ یکی از آنها انجام نمی گیرد پس این فریضه بر عهده او نیست بلکه بر دولت اسلامی است که جرائم مجرمان را تحقیق و تفتیش نموده به آنها سزا بدهد در حدیث نبوی «من رأى منكراً» به این اصل اشاره شده است زیرا در آن آمده که هر کسی از شما منکری را ببیند (یعنی به هنگام رؤیت منکر، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر او واجب می گردد).

درجه دیگر امر بالمعروف این است که جماعتی از مسلمانان فقط برای دعوت و تبلیغ تشکیل گردد و وظیفه آنها فقط همین باشد که مردم را با قول و عمل



خویش به سوی قرآن و سنت دعوت دهند و هرگاه مشاهده نمایند که مردم در امور نیک سست و در کارهای بد مبتلا می‌باشند در توجیه آنان به سوی نیکی و جلوگیری شان از بدی بقدر توان خویش کوتاهی نکنند.

و چون این فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر زمانی می‌تواند به‌طور کامل ادا گردد که خود شخص به تمام مسائل آن اطلاع و آگاهی داشته باشد و آداب و طریقه مؤثر گردانیدن امر به معروف را مطابق با سنت بدانند بنابر این برای ادای کامل آن گروه خاص از مسلمانان مأمور گشتند که از هر جهت اهل دعوت الی الخیر امر بالمعروف و نهی عن المنکر باشند. چنان‌که در این آیه نیاز به چنین گروهی و اهمیت آن را خاطر نشان کرده می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

یعنی لازم است که از شما گروهی چنین باشد که به سوی خیر دعوت داده به کارهای نیک و از کارهای بد جلوگیری کند.

در جمله «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» اشاره به این است که وجود چنین گروهی لازم است؛ پس اگر دولت چنین فریضه‌ای را انجام ندهد بر مسلمانان فرض می‌شود که چنین گروهی تشکیل دهند زیرا حیات ملی‌شان تا زمانی محفوظ می‌ماند که این گروه باقی است.

سپس به برخی از اوصاف مهم این گروه و امتیازات آن اشاره کرده می‌فرماید: «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» یعنی نخستین امتیاز ویژه این گروه این است که به سوی خیر دعوت کنند. گویا برترین مقصد آن دعوت الی الخیر است. مراد از خیر چیست؟ رسول خدا ﷺ در تفسیر آن فرموده است: «الخیر هو اتباع القرآن و سنتی» یعنی مراد از خیر پیروی قرآن و سنت من است. (ابن کثیر)

لذا تعریفی جامع و مانع‌تر از این برای خیر نمی‌توان یافت زیرا کل دین شریعت در آن آمده است.

باز «يَذْعُونَ» را به صیغه مضارع آورده خاطر نشان ساخت که وظیفه این گروه تنها دعوت الی الخیر است یعنی فریضه آنها کوشش مداوم و متواتر دعوت الی الخیر می باشد. از امر بالمعروف و نهی عن المنکر چنین مفهوم می شود که نیاز به آن در مواقع به خصوصی می شود و آن وقتی است که منکرات مشاهده گردند. اما «يَذْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» فرموده نشان داد که وظیفه این گروه دعوت الی الخیر می باشد اگر چه در آن وقت منکراتی وجود نداشته و یا وقت ادای فرض فرا نرسیده باشد، مثلاً بعد از طلوع آفتاب تا زوال وقت نماز نیست اما آن گروه در این وقت هم به نماز خواندن تلقین می کند که بعد از دخول وقت نماز، ادای آن الزامی است و یا با وجودی که ماه رمضان فرا نرسیده و هنوز دور است اما آن گروه هرگز از وظیفه خویش غافل نمی مانند و پیشاپیش، مردم را به آمدن ماه مبارک و اهمیّت آن واقف ساخته و از قبل مردم را آگاه می سازد که روزه گرفتن ماه رمضان فرض و تا چه اندازه مهم است.

باز این دعوت الی الخیر دارای دو وجه می باشد: اول، دعوت غیر مسلمین به سوی خیر یعنی اسلام؛ هر یک از مسلمانان عموماً و این گروه خصوصاً همه ملل جهان را چه با زبان و چه با عمل به سوی خیر یعنی اسلام دعوت نمایند چنان که خداوند در آیه ۴۱ سوره حج مسلمانان را پس از دستور به جهاد و قتال چنین ستایش می فرماید: «الَّذِينَ إِذْ كُنْتُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»

یعنی مسلمانان خالص کسانی اند که وقتی ما به آنان در زمین تمکین یعنی حکومت می دهیم نخستین کارشان این است که در زمین نظام اطاعت را برقرار می سازند که یکی از مظاهر آن نماز است و نظام اقتصادی خویش را بر اصول زکات پی ریزی می کنند و نیز امر به معروف و نهی از منکر را مقصد حیات خویش قرار می دهند.



اگر امروزه امت مسلمان دعوت نمودن ملل دیگر به سوی خیر را مقصد خویش قرار دهد، همه امراض که به اتباع و پیروی از ملل دیگر در میان ما شیوع یافته خاتمه می‌یابند. زیرا وقتی ملتی برای این مقصد بزرگ (دعوت الی الخیر) یکپارچه بسیج شوند و در این اندیشه قرار گیرند و چون تربیت و تهذیب ملل جهان بر دوش ماست ما باید از حیث علم و عمل بر آنان تسلط داشته باشیم. پس در چنین صورتی همه اختلافات شان به کلی خاتمه یافته همه مردم جهان در پی تحصیل یک مقصد عظیم قرار می‌گیرند. راز پیروزی آن حضرت ﷺ و صحابه کرام رضی الله عنهم به خاطر داشتن همین اهداف جهانی بود. در حدیثی آمده است که وقتی رسول الله ﷺ آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ» را تلاوت نمود فرمود که: «هم خاصه اصحاب رسول الله ﷺ» (ابن جریر) یعنی این گروه مخصوص، گروه اصحاب رسول خدا ﷺ است زیرا هر یک از آن نفوس قدسیه اصحاب کرام رضی الله عنهم خود را مسئول دعوت الی الخیر می‌دانست.

درجه دوم دعوت الی الخیر، دعوت مسلمانان به سوی خیر است که تمام مسلمانان عموماً و گروهی خاص علی‌الخصوص در میان مسلمانان به امر دعوت و تبلیغ اهتمام ورزند و فریضه بزرگ دعوت الی الخیر را انجام دهند. باز این نیز دو درجه دارد: یکی آن که همه مسلمانان به احکام ضروری و اخلاق اسلام آگاه گردانیده شوند. ^{۹۵} خاص که در امت مسلمان باید گروهی آگاه به قرآن و سنت ایجاد گردد و در آیه ۱۲۲ سوره توبه به این نکته اشاره شده است که می‌فرماید: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

سپس وصف دیگر و امتیاز ویژه این گروه داعی چنین خاطر نشان گردید که: «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» یعنی آنان به نیکی امر نموده و از منکر منع می‌کنند.

«معروف» شامل همه نیکی‌ها و خوبی‌هاست که اسلام به آنها دستور داده و هر پیامبری در زمان خویش نسبت به ترویج آنها کوشیده است چون این امور خیر شناخته شده‌اند به آنها «معروف» گفته می‌شود. و هم‌چنین منکر شامل تمام انواع مفاسد و بدی‌هایی است که از طرف رسول خدا ﷺ ناجایز قرار گرفتن آنها معروف و معلوم است در اختیار نمودن عنوان معروف و منکر در اینجا به جای واجبات و معاصی شاید این حکمت وجود داشته باشد که معامله تعرض تنها در مسایلی می‌شود که در بین امت معروف و مشهور و در نزد همه متفق علیه باشند ولی در مسایل اجتهادی که آراء و نظرها مختلف می‌شوند؛ نباید این سلسله تعرضها وجود داشته باشد. اما متأسفانه چون نسبت به این تعالیم پر از حکمت غفلت به کار گرفته می‌شود. مسایل اجتهادی را میدان جدال قرار داده مسلمانان با هم به جنگ و اختلاف می‌پردازند و سپس این جنگ و جدال را بزرگترین نیکی می‌پندارند و بر عکس نسبت به جلوگیری از معاصی متفق علیه کمتر توجه می‌شود. در پایان آیه سر انجام و عاقبت پسندیده این گروه را بدین الفاظ بیان فرمود: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» یعنی در حقیقت این گروه پیروز است فلاح و سعادت دارین، سهمیه و بهره او است.

نخستین مصداق این گروه، جماعت صحابه کرام است که مقصد عظیم دعوت الی الخیر و امر بالمعروف و نهی عن المنکر را پیش گرفته قیام نمودند و در مدتی کوتاه بر تمام جهان تسلط یافته ابرقدرتهای روم و ایران را پایمال کردند و به جهان درس اخلاق و پاکیزگی دادند و مشعل‌های نیکی و تقوا را روشن نمودند. حق تعالی بعد از بیان نیاز به گروه داعی الی الخیر و اوصاف آن در آیه دوم فوق الذکر به مسلمانان هدایت و راهنمایی فرمود که از تفرق و تشتت پرهیز نمایند که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» یعنی مانند کسانی نباشید که بعد از آمدن دلایل روشن و واضح اختلاف کردند.



مقصود این است که مانند یهود و نصارا نباشید که بعد از رسیدن احکام صریح خداوندی به پیروی از اوهام و هواها در اصول شرع متفرق گشتند و به سبب جنگ و جدال با یکدیگر به عذاب الهی مبتلا گشتند. در حقیقت این آیه تتمه و تکمله‌ای از آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» می‌باشد.

در این آیه به سوی محور وحدت یعنی اعتصام بحبل الله دعوت داده شده و اشارتاً خاطر نشان گردید که به وسیله این، آحاد پراکنده امت چون ید واحده‌ای انسجام خواهند یافت و سپس این دعوت الی الخیر و امر به معروف و نهی از منکر به آن وحدت و اجتماع تغذیه خواهد داد به گونه‌ای که در آن نشأت یافته نضج می‌گیرد.

باز به وسیله آیه «وَ لَا تَفْرَقُوا» و آیه «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا» به این نکته راهنمایی شده که تفرقه و اختلاف، ملل گذشته را به هلاکت رسانید؛ لذا شما عبرت آموخته نگذارید این مرض در میان شما شیوع پیدا کند.

مراد از تفرق و اختلافی که نکوهش آن در آیه بیان گردید آن است که معمولاً به خاطر غلبه نفسانیت حاصل می‌شود چه در اصول دین باشد و چه در فروع آن زیرا قید «بعد از احکام واضح» قرینه‌ای است روشن بر این. چرا که اصول دین همه واضح‌اند و بعضی از فروع نیز بگونه‌ای واضح و روشن است که اگر نفسانیت پیش نیاید، مجالی برای اختلاف باقی نخواهد ماند.

البته آن دسته از فروع که به خاطر نبودن نص صریح، واضح نباشند و یا بنا بر تعارض ظاهری نصوص، در آنها اختلاف رای و اجتهاد پدید آید در مفهوم این آیه داخل نیستند و برای مجاز قرار گرفتن اختلاف رأی و نظر در این قبیل فروع، حدیث صحیحین که مرفوعاً از حضرت عمرو بن العاص مروی است کافی است که آن حضرت رضی الله عنه فرمود:

که اگر کسی اجتهاد نمود و در آن مصیب شد به او دو اجر می‌رسد و اگر در

اجتهادش مرتکب اشتباه شد به او یک اجر می‌رسد. پس معلوم گردید که آن اختلاف اجتهادی که باوجود اشتباه قرار گرفتنش نیز به مجتهد یک ثواب می‌رسد نمی‌تواند مذموم باشد بنا بر این اختلاف اجتهادی که در بین صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و یا ائمه مجتهدین اتفاق افتاده است با این آیه هیچ‌گونه ربط و تعلقى نداشته و ندارد بلکه به موجب قول حضرت قاسم بن محمد رضی الله عنه و حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه اختلاف صحابه موجب رخصت و رحمت است. (کذا فی روح المعانی نقلاً عن البیهقی والمدخل)

در اختلاف اجتهادی هیچ جانب منکر نیست و رد نمودن آن نیز جایز نمی‌باشد. از اینجا یک امر اساسی و مهم دیگری واضح گردید که در اختلافات اجتهادی که تعریف اجتهاد شرعی شامل آنهاست و هر امامی عمل به اجتهاد خود را اختیار نموده است اگر چه در حقیقت عندالله صواب و صحیح از آنها یکی است و جانب دیگر اشتباه است، اما قضاوت این که کدام یک صواب و کدام خطا است، مختص به خداست که او تعالی به مصیب در اجتهادش دو برابر ثواب عنایت می‌فرماید و به مخطی یک ثواب می‌بخشد و جز خدا کسی حق ندارد در اختلافات اجتهادی قاطعانه بگوید این ثواب است و آن خطا.

البته مطابق فهم و بصیرت خود هر یکی می‌تواند بگوید که از آن دو کدام یک اقرب الی القرآن و السنة و در نزد من صواب و درست است ولی باز هم احتمال خطا در آن وجود دارد و جانب دیگر را که او خطا می‌پندارد احتمال می‌رود که آن حق صواب باشد. و این در نزد همه ائمه فقها امری مسلم است.

و این نیز واضح گردید که در اختلافات اجتهادی هیچ جانبی منکر نیست که طبق وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بتوان آن را رد کرد زیرا رد نمودن غیر منکر خود منکر به حساب می‌آید که از آن اجتناب لازم است؛ این امری است که



در رابطه با آن امروزه بسیاری از اهل علم نیز در غفلت و بی خبری هستند و از سب و شتم و تبریّی مخالفان خود اجتناب نمی نمایند و نتیجه آن در میان مسلمانان به صورت جنگ و جدال و تشنّت و اختلاف در هر جا مشاهده می گردد.

اختلاف اجتهادی به شرطی که مطابق به اصول اجتهاد باشد هرگز برخلاف آیه مذکور «وَلَا تَفْرُقُوا» نیست تا مذموم قرار گیرد، البتّه رفتاری که امروزه با این اختلاف اجتهادی انجام داده می شود که بحث و مباحثه در آن اساس شمرده شده بنابر این، نوبت به جنگ و جدال می رسد این طرز عمل بدون شک و تردید مخالفت صریحی است به آیه فوق الذّکر «وَلَا تَفْرُقُوا» و هم مخالفت به سنت سلف صحابه و تابعین است که مذموم می باشد. و در اسلاف امت گاهی شنیده نشده که بنابر اختلافات اجتهادی نظریه مخالفین را بدین شکل رد نمایند.

مثلاً در مذهب امام شافعی رحمته الله و ائمه دیگر خواندن سوره فاتحه در نماز پشت سر امام فرض است و بدیهی است کسی که این فرض را ادا نکند نمازش نزد آنان صحیح نمی باشد و برعکس نزد امام ابوحنیفه رحمته الله خواندن فاتحه برای مقتدی، جایز نیست؛ بنابر این احناف به هنگام اقتدا فاتحه را نمی خوانند. اما در طول تاریخ شنیده نشده که شوافع احناف را تارک نماز گفته باشند که چون نماز شما صحیح نبوده شما در حکم بی نمازان به حساب می آید و یا چنان با آنان مخالفت ورزند که بر منکرات شرعیّه مخالفت کرده می شود. امام ابن عبدالبر رحمته الله در کتاب خود «جامع العلم» سنت سلف را در این رابطه چنین بیان فرموده است:

«عن یحیی بن سعید قال ما برح اهل الفتوی یفتون فیحل هذا و یحرم هذا فلا یرئ المحرم ان المحل هلک لتحلیله و لا یرئ المحل ان المحرم هلک لتحریمه»^(۱۱)

یحییٰ بن سعید می‌گوید که همیشه اهل فتوا، فتوا می‌دهند پس کسی در احکام غیر منصوص چیزی را بنا بر اجتهاد خود حلال می‌داند و دیگری آن را حرام می‌گوید اما نه تحریم کننده می‌پندارد که تحلیل کننده هلاک و گمراه شده است و نه تحلیل کننده می‌پندارد که آن که فتوا حرام را صادر کرده است هلاک و گمراه شده است.

آگهی لازم

همه این بحث و گفتگو در رابطه با اجتهادی است که تحت شرایط اصول اجتهاد باشد اولین شرط اجتهاد این است که آن تنها در مسایلی انجام می‌گیرد که نسبت به آنها در قرآن و حدیث هیچ‌گونه دستوری وجود نداشته باشد و یا چنان مبهم باشد که بتوان در آن تفاسیر مختلفی بیان کرد و یا از چند آیات و احادیث به ظاهر دو چیز متضاد مفهوم گردد پس در چنین موارد فقط کسانی در اجتهاد مجازاند که واجد شرایط اجتهاد باشند؛ مثلاً مهارت کامل در تمام علوم و فنون متعلق به قرآن و حدیث، تسلط کامل بر زبان عرب، اطلاع کامل از آثار و اقوال صحابه و تابعین و غیره داشته باشند. لذا کسی که در مسایل منصوص به رأی دمی پردازد، این اختلاف اجتهادی نیست. هم چنین کسانی که واجد شرایط اجتهاد نباشند، اختلاف آنها اختلاف اجتهادی گفته نمی‌شود و هیچ اثری از قول او بر مسئله واقع نمی‌شود. چنان‌که امروزه بسیاری از مردم باسواد شنیده‌اند که در اسلام اجتهاد هم یک اصلی است. لذا آنان بی‌مقدمه در منصوصات شرعی اقدام به اجتهاد کرده‌اند در صورتی که در منصوص هیچ مجتهدی حق اجتهاد ندارد حال آن‌که این قبیل مردم علاوه بر این که واجد شرایط اجتهاد نیستند از حقیقت علم دین اطلاع و آگهی هم ندارند. العیاذ بالله.



يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ

روزی که سفید می شود بسیاری صورت‌ها و سیاه می شود بسیاری صورت‌ها پس کسانی که

انْسَوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ نَسَّ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا

سیاه شدند صورت‌های شان به آنها گفته می شود آیا کافر شدید بعد از ایمان آوردن؟ اکنون بچشید

الْعَذَابِ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۰۶﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي

عذاب را در عوض کفر کردن و کسانی که سفید شدند صورت‌هایشان پس در

رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۰۷﴾ تِلْكَ آيَةُ اللَّهِ نَتْلُوهَا

رحمت خدای باشد که آنان در آن همیشه خواهند ماند اینها احکام خدا هستند که می خوانیم

عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۗ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۸﴾ وَ لِلَّهِ مَا فِي

بر تو درست و خدا نمی خواهد ظلم کردن بر مخلوقات را و از آن خدا است آنچه در

السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۱۰۹﴾

آسمانها است و آنچه در زمین است و به سوی خدا است بازگشت هر کار

خلاصه تفسیر

در آن روز (قیامت) که بسیاری صورت‌ها سفید (و روشن) می باشد و بسیاری صورت‌ها سیاه (و تاریک) می گردد. پس کسانی که صورت‌هایشان سیاه شدند به آنان گفته می شود آیا شما کافر شدید بعد از ایمان آوردنتان پس (اکنون) بچشید سزایی را به سبب کفر خود و کسانی که سفید می شوند صورت‌هایشان آنان در رحمت خدا (جنت داخل) می شوند (و) آنان در آن برای همیشه می مانند، اینها (که در بالا ذکر کردیدند) آیات خدا هستند که ما آنها را درست بر شما می خوانیم (از آنها صحت مضمون فوق الذکر معلوم گردید) و خداوند نمی خواهد که بر مخلوقات ظلم کند (لذا آنچه برای کسی جزا و سزایی تجویز نموده است کاملاً مناسب است. از این مناسب بودن تجویز مذکور معلوم گشت) و در ملک خدا است آنچه در آسمانها و زمین است (پس

وقتی که همه هرچه هست ملک اوست پس اطاعت او نیز بر عهده همه واجب است زیرا از مملوک بودن آنها وجوب اطاعت ثابت خواهدشد) و به سوی خدا همه پرونده‌ها ارجاع داده می‌شوند (کسی دیگر صاحب اختیار نخواهدبود).

معارف و مسایل

مراد از سفیدی و سیاهی صورت چیست؟

ذکر سفیدی و سیاهی صورت در مواضع متعددی از قرآن مجید آمده است مانند آیه ۶۰ سوره زمر «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» و آیه ۳۸ تا ۴۰ سوره عبس «وُجُوهُ يُؤْمِنُونَ مُنْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَ وُجُوهُ يُؤْمِنُونَ عَلَيْهَا عَبْرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» و آیه ۲۲ تا ۲۴ سوره قیامة «وُجُوهُ يُؤْمِنُونَ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» در این آیات نسبت به یک مفهوم، الفاظ متعددی ذکر شده است یعنی بیاض، سواد، غبره، قتره و نضرة. نزد جمهور مفسرین مراد از سفیدی، سفیدی نور ایمان است یعنی صورتهای مؤمنان از نور ایمان روشن و از نهایت مسرت شاد و خندان می‌شوند. و مراد از سیاهی، سیاهی کفر است که بر صورت کفار غبار کفر می‌نشیند و ظلمت فسق و فجور بیشتر آن را تیره و تاریک می‌گرداند.

سفید صورتان و سیاه صورتان چه کسانی هستند؟

در تعیین و مشخص نمودن آنان اقوال متعددی از مفسرین ذکر گردیده است. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که: صورت اهل سنت سفید و صورت اهل بدعت سیاه می‌باشد. حضرت عطاء فرموده است: صورتهای مهاجرین و انصار سفید و صورتهای بنی قریظه و بنی نضیر سیاه خواهند بود. (قرطبی)

امام ترمذی از ابو امامه حدیثی نقل فرموده است که: مراد از آن خوارج



هستند یعنی صورتهای خوارج سیاه می‌باشند و صورتهای کسانی که خوارج را به قتل برسانند سفید خواهد بود. فقال ابوامامه: «کلاب النار شرّ قتلی تحت اذیم السماء و خیر قتلی من قتلوه» ثمّ قرأ: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ» وقتی که از ابوامامه پرسیده شد که شما این حدیث را از نبی کریم ﷺ شنیده‌اید؟ در جواب فرمود که: «اگر من این حدیث را هفت بار از آن حضرت ﷺ نمی‌شنیدم آن را بیان نمی‌کردم». (ترمذی)

حضرت عکرمه رضی الله عنه فرموده است که سیاه‌صورتان کسانی از اهل کتاب بودند که قبل از بعثت؛ آن حضرت ﷺ را تصدیق کردند و بعد از بعثت به جای نصرت و تایید به تکذیب او پرداختند. (تفسیر مظهری)

علاوه بر اقوال مذکور، اقوال دیگری نیز هست اما در آنها هیچ تعارضی وجود ندارد زیرا حاصل همه آنها یکی است. امام قرطبی در تفسیر خود در رابطه با آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ» فرموده است که صورت مؤمنین صالح سفید می‌باشد و به جز از آنان صورتهای همه آن کسانی که در دین تغییر و تبدیل آورده‌اند چه به صورت کفر و ارتداد و چه به صورت نفاق، سیاه می‌شود؛ بدین گونه با همه رفتار خواهد شد. (تفسیر قرطبی)

چند فواید مهم

خداوند متعال در آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ» بیاض را از سواد جلوتر ذکر نموده است و در «فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ» سواد را بر بیاض مقدم داشته است در صورتی که مقتضای ترتیب چنین بود که در اینجا هم بیاض را مقدم می‌داشت ولی از عکس ترتیب، چنین معلوم می‌گردد که خداوند در اینجا به سوی مقصد تخلیق خویش اشاره نموده است و آن است رحمت نمودن بر خلق نه تعذیب آنها لذا اهل بیاض را که مستحق رحمت و ثواب خدا بودند جلوتر ذکر نمود و پس از آن اهل سواد را که مستحق عذاب بودند یاد نمود سپس در پایان آیه از «فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ»

رحمت عظمی را بیان فرمود و به این شکل با ذکر اهل رحمت در آغاز و نهایت و یادآوری از اهل سواد در وسط به سوی رحمت لامتناهی خویش اشاره نمود که آفرینش نوع انسان به این خاطر نبوده است که او مظهر عذاب باشد بلکه به این خاطر بوده که بتواند از رحمت خداوند به حد کافی استفاده ببرد.

فایده دوم: این که در ارتباط با اهل بیاض فرمود که آنان برای همیشه در رحمت خداوند قرار خواهند گرفت. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که: مراد از رحمت در اینجا جنت است. در اینجا نیز با تعبیر جنت به رحمت خاطر نشان ساخت که انسان هر اندازه عابد و زاهد باشد او به وسیله عبادت و زهد خویش به جنت نمی رود بلکه فقط به رحمت خداوندی وارد جنت می شود زیرا عبادت نمودن او کمال ذاتیش نیست بلکه قدرت بر ادای عبادت عطیه خداوندی است بنابراین دخول جنت لازمه عبادت نیست بلکه آن فقط از رحمت الهی میسر می گردد. (تفسیر کبیر)

فایده سوم: این که خداوند متعال با آوردن جمله «هُم فِيهَا خَالِدُونَ» بعد از «فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ» خاطر نشان ساخت که قرار گرفتن مؤمنان در رحمت خداوند موقت و عارضی نیست بلکه برای همیشه خواهد بود و این نعمت گاهی از آنها سلب و یا کاسته نخواهد شد در مقابل به اهل سیاهی چنین تصریحی نفرمود که آنان در این وضع برای همیشه خواهند ماند.

انسان به سزای گناهان خود خواهد رسید.

در جمله «فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» خاطر نشان کرد که عذاب امروزی از طرف ما نیست بلکه کسب خود شما است که در دنیا انجام داده اید زیرا در اصل نعمت جنت و مصایب دوزخ صورت عوض شده اعمال ما هستند لذا جهت یادآوری بر این امر در آخر آیه فرمود: «وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ» یعنی



خداوند هیچ‌گونه قصدی مبنی بر بندگان ندارد آنچه ثواب و عذاب است عین انصاف و مقتضای حکمت و رحمت است.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

شما بهترین امتی هستید که برای مردم فرستاده شده‌اند در عالم. امر می‌کنید به کارهای نیک و

تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ لَكٰنَ

منع می‌کنید از کارهای بد و ایمان می‌آورید به خدا. اگر ایمان می‌آوردند اهل کتاب برای آنان

خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ اَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿۱۱۰﴾

بهبتر بود بعضی از آنها مؤمن‌اند و بیشترشان نافرمان‌اند.

ربط آیات

در آیات گذشته راجع به ثابت قدم ماندن مسلمانان بر ایمان و اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر هدایتی ذکر گردید در این آیه بیشتر تأکید برای این است که **عَلَّتْ اَعْلٰی و اَفْضَل و خَيْرَ اَلْاِمَمِ** قرار گرفتن امت محمدی (علی صاحبها الصلوة والسلام) از آن جهت است که او دارای همین صفات است.

خلاصه تفسیر

شما (ای امت محمدیه از همه اهل مذاهب) بهترین گروهی هستید که برای (نفع و هدایت عموم) مردم ظاهر کرده شدید (و نفع رسانی که علت تمایز این امت بر امم دیگر است این است که) شما (به مقتضای شرع با اهتمام بیشتر) کارهای نیک را نشان می‌دهید و از کارهای بد منع می‌کنید و (خود شما هم) به خدا ایمان می‌آورید (یعنی بر ایمان استوار می‌مانید ایمان به خدا شامل همه آن عقاید و اعمالی است که از طرف خدا نازل گردیده است) و اگر اهل کتاب (که با شما مخالف هستند نیز مانند شما) ایمان می‌آوردند برای آنها بهتر می‌بود (زیرا آنها نیز در این بهترین گروه اهل حق داخل می‌شدند اما مع

الاسف همه آنها مسلمان نشدند بلکه) بعضی از آنان مسلمان‌اند (که به رسول خدا ﷺ ایمان آورده در اسلام داخل شده‌اند) و بیشتر آنان کافراند. (که به خاتم الانبیاء ﷺ ایمان نیاورده و در بهترین گروه که امت او باشد شامل نشده‌اند).

معارف و مسایل

خیرالامم بودن امت محمدی به چند وجوه

قرآن کریم صورتهایی از خیر الامم بودن امت محمدی را در چند آیه بیان فرموده است. مهم‌ترین آیه در این باره، آیه ۱۴۳ از سوره گذشته (بقره) است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا الْأَيُّهُ» تفسیر این آیه و بزرگترین وجه خیرالامم بودن امت که اعتدال مزاج اوست. سپس تفصیل این اعتدال در همه شعب زندگی او در صفحه ۱، ج ۲ از معارف القرآن گذشت و در این آیه وجه خیرالامم بودنش را نیز چنین بیان فرمود: که او جهت نفع‌رسانی به خلق الله آفریده شده است و بزرگترین نفع‌رسانیش این است که فکر و اندیشه اصلاح روحانی و اخلاقی خلق الله فریضه منصبی او است و تکمیل امر بالمعروف و نهی عن المنکر نسبت به امتهای گذشته بیشتر به وسیله این امت انجام گرفته است.

اگر چه فریضه امر بالمعروف و نهی عن المنکر بر عهده امتهای گذشته نیز واجب بود چنان‌که تفصیل آن در احادیث صحیح آمده است ولی بر بسیاری از امتهای گذشته حکم جهاد وجود نداشت لذا آنها می‌توانستند این وظیفه را با دل و زبان انجام دهند. و در امت محمدی درجه سوم آن که به نیروی دست انجام می‌گیرد نیز وجود دارد و اجرای قوانین به وسیله دولت شعبه‌ای از جهاد است و بدین ترتیب همه شعب امر بالمعروف و نهی عن المنکر در این امت وجود دارند. علاوه بر این در امتهای گذشته همان‌طوری که شعایر دیگر دین در اثر غفلت عموم محوگر دیده بود، فریضه امر بالمعروف نیز به طور کلی از بین رفته بود، ولی نسبت



به اَمّت محمدی آن حضرت ﷺ پیشگویی نموده است: که گروهی از آنان تا قیامت پایدار می ماند که فریضه امر به معروف و نهی از منکر را استوار نگه می دارند. وصف ممتاز دیگر این اَمّت «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» بیان گردیده است. در اینجا این سؤال مطرح می گردد که ایمان بالله وجه مشترک تمام انبیاء سابقین علیهم السلام و امم آنها بوده است لذا بنابر چه چیزی این امر امتیاز این امت قرار داده شد؟ جوابش روشن است که اصل ایمان بین همه انبیاء علیهم السلام امر مشترکی است ولی درجات کمال آن متفاوت اند لذا درجه ای که اَمّت محمدی به آن نایل شده است در قبال اَمتهای گذشته دارای امتیاز ویژه ای است.

و مراد از بعضی مسلمانان اهل کتاب که در آخر آیه بیان فرمود، کسانی هستند که به رسول خدا ﷺ ایمان آورده بودند مانند حضرت عبدالله ابن سلام و غیره رضی الله عنه.

لَنْ يَضُرُّوَكُمْ الْآذَىٰ طَوْ اِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْاَذْبَارَ نَفْسُكُمْ

هرگز زیان نمی رسانند به شما مگر اذای زبانی و اگر با شما جنگ کنند پشت برمی گردانند باز

﴿لَا يَنْصُرُونَ﴾ ۱۱۱

نصرت داده نمی شوند.

ربط آیات

در آیات گذشته دشمنی و تدبیر ایدارسانی اهل کتاب برای مسلمانان ذکر گردید و در این آیه ضرر رسانی دنیوی آنان به مسلمانان یادآوری شده است.

خلاصه تفسیر

آنها (یعنی اهل کتاب) به شما هیچ ضرری نمی توانند برسانند مگر اذیت

کوچکی (که به زبان، بد و بیراه گفتن و دلخوش کردن باشد) و اگر آنها (از این بیشتر همت کنند و) با شما مقاتله نمایند، به سوی شما پشت گردانیده فرار می‌کنند. باز (بالاتر از این، این خواهد شد که) از هیچ طرفی به آنان کمک نخواهد شد.

معارف و مسایل

این پیشگویی قرآن چنان تکمیل گردید که اهل کتاب در عهد رسالت در هیچ معرکه‌ای علیه صحابه رضی الله عنهم که به قرینهٔ مقام مخاطب ویژهٔ این مضمون‌اند تسلط نیافتند. مخصوصاً یهود که به‌طور ویژه از آنها یادآوری شده‌است که از آن جمله تدابیر یک گروه از آنها جهت تفرقه‌اندازی بین صحابه کرام رضی الله عنهم هم هست نتیجه این شد که آنها ذلیل و خوار شدند، بر بعضی جزیه مقرر گردید و بعضی کشته شدند و بسیاری نیز تبعید گردیدند. آیهٔ آینده هم تکمله‌ای از همین مطلب می‌باشد.

ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةَ اَيْنَ مَا تَقَفُوا اِلَّا بِحَنْبِلٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ حَنْبِلٍ مِّنَ

زده شده بر آنها خواری هر کجا یافته شوند مگر بدست آویزی از خدا و دست آویزی از

النَّاسِ وَ بَاۗءُو بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ۗ ذٰلِكَ

مردم و کسب نمودند خشم خدا را و لازم گردانیده شد بر آنها نیازمندی. این

بِاَنَّهُمْ كَانُوۡا يَكْفُرُوۡنَ بِآيٰتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُوۡنَ الْاَنْبِيَاۗءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۗ ذٰلِكَ

از آنجا است که آنها انکار می‌کردند آیات خدا را و قتل می‌کردند انبیاء را بناحق این

بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوۡا يَغْتَدُوۡنَ ﴿۱۱۲﴾

از آنجا است که نافرمانی کردند و از حد تجاوز می‌نمودند

خلاصهٔ تفسیر

مهر ذلت زده شد بر آنها هر کجا که یافت شوند مگر این‌که (با دو وسیله آنها



می‌توانند از این ذلت نجات یابند) به وسیله‌ای که از سوی خدا باشد و یا چنان وسیله‌ای که از سوی مردم باشد (وسیله‌ای که از جانب الله است این است که اهل کتاب غیر مسلمان به روش خود طوری در عبادت خدا مشغول و مصروف باشند که با مسلمانان به جنگ و قتال نپردازند پس آنها در جهاد کشته نخواهند شد اگرچه عبادت کافران آنها در آخرت منافعی برای‌شان بدنیاال نخواهد داشت و نیز در لفظ «بِحَبْلِ مِّنَ اللَّهِ» این هم آمده است که آن اهل کتاب طفل نابالغ و یا زن باشد که موافق به قانون شرع کشتن آنها نیز در جهاد مجاز نیست. و مراد از «حَبْلِ مِّنَ النَّاسِ» معاهده و صلح است که با مسلمانان انجام گیرد زیرا هر کسی که موافق به شرع با او معاهده و صلحی برگزار گردید او مامون است و کشتنش جایز نیست. و اینها) مستحق غضب الهی قرار گرفتند و بر آنها پستی لازم گردانیده شد (که در طبایع آنها اولوالعزمی نماند و نیز پستی و ذلت شامل ادای جزیه و خراج به مسلمانان است و این ذلت و غضب) از آنجا است که آنها احکام الهی را انکار می‌کردند و انبیاء (علیهم‌السلام) را (به گونه‌ای) قتل می‌کردند (که آن قتل نزد خود آنها هم) به ناحق (بود) و این ذلت و غضب به این خاطر هم بود که آنها اطاعت نکردند و از دایرة اطاعت بیرون می‌رفتند.

معارف و مسایل

مقصود از ذلت و غضب بر یهود و شبهه حکومت فعلی اسرائیل و جواب آن این بحث در آیه ۶۱ سوره بقره با تفصیل گذشت و در آن هیچ استثنایی وجود نداشت و تحقیق استثنا «إِلَّا بِحَبْلِ مِّنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِّنَ النَّاسِ» آیه ۱۱۲ سوره آل عمران نیز در آنجا آمد بدان جا مراجعه شود همین اندازه در اینجا قابل یاد آوری است که معنی آیه طبق تفسیر کشاف که استثنا را متصل قرار داده است، چنین است که ذلت و خواری بر یهود دائمی است اما در دو صورت آنها می‌توانند خود را از آن نجات دهند؛ یکی عهد خداوند که زن و طفل نابالغ به دستور خداوند از قتل در

امان هستند، دوم به «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» که با معاهده صلح با مردم ذلت و خواری آنها ظاهر نگردد.

در اینجا الفاظ قرآن «الْإِخْبَلِ مِنَ النَّاسِ» شامل کافر و مؤمن هر دو است که با مسلمانان صلح برقرار نموده مطمئن و آسوده خاطر باشند و با ابرقدرت‌های غیر مسلم معاهده‌ای برگزار نموده زیر سایه آنها محفوظ بمانند چنان‌که صورت فعلی حکومت اسرائیل است که بر هیچ صاحب بصیرتی مخفی نیست که در حقیقت حکومت اسرائیل بیش از یک پایگاه مشترک اروپایی نیست و آنچه نیروی او به نظر می‌رسد همه مبتنی بر قدرت دیگران است اگر امروز آمریکا، بریتانیا، روسیه و غیره دست حمایت از اسرائیل بردارند او هرگز نخواهد توانست سر پای خود بایستد. والله اعلم.

لَيْسُوا سَوَاءً ۗ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ

آنان همه برابر نیستند از اهل کتاب گروهی است بر راه راست می‌خوانند آیات خدا را در اوقات شب

هُمْ يَسْجُدُونَ ﴿۱۱۳﴾ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِرُونَ

و آنان سجده می‌کنند. ایمان می‌آورند به خدا و به روز قیامت و امر می‌کنند

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ۗ وَ

به کار پسندیده و باز می‌دارند از کارهای بد و می‌شتابند در کارهای نیک و

أَلَيْكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۱۴﴾ وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا ۗ وَ اللَّهُ

آن گروه سعادت‌مندان اند. و آنچه می‌کنند از خیر هرگز ناسپاسی نمی‌شود و خدا

عَلَيْهِم بِالْمُتَّقِينَ ﴿۱۱۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ

دانا است به پرهیزگاران. آنان که کافراند هرگز بی‌نیازشان نکند اموال‌شان و

لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ۗ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا

نه فرزندان‌شان در جلوی خدا چیزی و ایشان اهل آتش دوزخ‌اند و آنان در آن



خُلِدُونَ ﴿۱۱۶﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ

همیشه می‌مانند. مثال آنچه خرج می‌کنند در این زندگی جهان مانند بادی است که باشد

فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكْتَهُ ط

در آن سردی سخت رسیده به کشتزار قومی که ستم کردند بر خویش پس نابود ساخت آن را

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۱۷﴾

و ستم نکرد بر آنها خدا ولی بر خویشان ستم می‌کنند.

ربط آیات

قبلاً در رابطه با اهل کتاب بیان شد که بعضی از آنها مسلمان‌اند و بیشترشان

کافراند اکنون تفصیل آن در این آیات بیان می‌گردد.

خلاصه تفسیر

آنها (اهل کتاب) همه برابر نیستند (بلکه) گروهی از اهل کتاب آن هم هست که (بر دین حق) پایداراند (و) آیات خداوندی (قرآن) را در اوقات شب می‌خوانند و آنان نماز هم می‌خوانند (و) به خدا و روز قیامت (کاملاً) ایمان دارند و (به دیگران) کار نیک نشان می‌دهند. و از کارهای بد جلوگیری می‌نمایند و در کارهای نیک می‌شتابند و ایشان (نزد خدا) در جمع مردمان شایسته (داخل) اند و ایشان از (ثواب) آنچه کار نیک بکنند محروم نمی‌گردند و الله تعالی اهل تقوا را کاملاً می‌شناسد (و چون ایشان اهل تقوا هستند و طبق وعده، مستحق پاداش قرار خواهند گرفت) هر آینه کسانی که کافر شدند هرگز به دردشان نخواهد خورد مال‌شان و نه فرزندان‌شان در برابر (عذاب) خداوند (بقدر) ذرّه‌ای و ایشان اهل دوزخ‌اند (و) در آن برای همیشه می‌مانند (که هیچ وقت نجات نخواهند یافت) مثال آنچه آنان (کنند) در این زندگی دنیا خرج می‌کنند (در بربادی و ضایع شدن) مانند بادی است که در آن سردی شدیدی

باشد (و) بوزد به مزرعه کسانی که (از بد دینی) بر خود ضرر رسانده‌اند؛ پس آن (باد) همان (مزرعه) را از بین ببرد. (همچنین انفاق آنان در آخرت ضایع است) و (در این تضییع) الله تعالی (کوچکترین) ظلمی بر آنان ننموده است ولی خودشان (به وجه ارتکاب کفر که مانع قبولیت است) بر خود دارند ضرر می‌رسانند (اگر آنان مبتلا به کفر نمی‌شدند نفقات‌شان ضایع نمی‌شد).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا

ای ایمانداران مگیرید کسی را دوست پنهانی غیر از خودیها آنان کوتاهی نمی‌کنند در خرابی شما

وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِن أَفْوَاهِهِمْ صَلَوٰةٌ وَّ مَا تُخْفِي

دوست می‌دارند رنج شما را، ظاهر می‌گردد دشمنی از زبان آنها و آنچه پنهان است

صُدُّوهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾ هَآئِتُمْ

در دل‌های‌شان بیشتر است ما نشان دادیم به شما نشان‌ها را اگر شما عقل دارید، آگاه شوید

أَوْلَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَ

شما دوست آنها هستید و آنان دوست شما نیستند و شما ایمان دارید همه کتابها را و اِذَا

لَقَوَكُمْ قَالُوا آمَنَّا صَلَوٰةٌ وَّ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْنَكُمْ

وقتی که باشما ملاقات می‌کنند می‌گویند ما مسلمان هستیم و هنگامی که تنها می‌شوند می‌گزند

الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِن اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ

بر شما انگشتها را از خشم بگو بمیرید در خشم خود خداوند کاملاً دانا است به راز

الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾ إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِن تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ

دلها. اگر برسد به شما خوبی بدشان می‌آید و اگر برسد به شما خرابی

يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِن تَضُرُّوْا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِن اللّٰهَ

خوش می‌شوند از آن و اگر صبر کنید و پرهیز نمائید نمی‌رسد از فریب آنها بشما ضرری هر آنچه

بِمَا يَعْمَلُونَ مُجِئٌ ﴿١٢٠﴾



آنها می‌کنند در احاطه خدا است.

خلاصه تفسیر

ای ایمانداران! علاوه بر (مردمان) خودی هیچ یکی را (از اهل مذاهب در برخورد دوستانه) راز دار قرار ندهید (زیرا که) آنان در فساد کردن با شما کوچکترین کوتاهی روا نمی‌دارند (و در دل هم) ضرر (دینی و دنیوی) شما را آرزو دارند (و دل‌های شان از بغض شما بقدری پر است که) فی الواقع (آن) بغض (بسیا اوقات) از دهان‌شان (بی‌اختیار در گفتار) ظاهر می‌شود و آنچه در دل‌هایشان است بسیار زیاد است (چنانکه) ما علامات (و قرائن عداوت آنها را) در جلوی شما ظاهر کردیم اگر شما عقل دارید (پس این علائم یقینی ملاحظه بفرمائید) آری (بفهمید) شما طوری هستید که با آنها (رابطه) دوستی دارید و آنان با شما اصلاً دوستی ندارند (نه در دل و نه در برخورد) در حالیکه شما بر همه کتابها (ی آسمانی) ایمان دارید (که در بین آنها کتابهای آنها هم شامل است و آنان بر کتاب شما یعنی قرآن ایمان ندارند اما آنان با وجود اینکه شما به کتابهای آنان ایمان دارید با شما محبت ندارند و شما با وجود عدم ایمان آنها با آنها محبت دارید) و (شما بر ادعای ظاهری ایمان آنها در اشتباه نیفتید که آنها هم بر کتاب ما ایمان دارند زیرا) وقتی که آنها با شما ملاقات می‌کنند (فقط برای نشان دادن شما بصورت منافقانه) می‌گویند که ما ایمان آورده‌ایم و هرگاه (از شما) جدا می‌شوند بر شما انگشتان خود را از خشم (و غضب) می‌گزنند (این کنایه از شدت غضب است) شما (به آنها) بگویید که بمیرید در خشم خود (یعنی اگر شما از شدت خشم بمیرید باز هم آرزویتان برآورده نخواهد شد) هر آینه خداوند متعال کاملاً می‌داند راز دل‌ها را (بنابر این، آنچه رنج و غبار و عداوتی که نسبت به شما در دل‌هایشان وجود داشت همه آنها را نشان داد و حال‌شان چنین است که) اگر برای شما حالت خوبی پیش بیاید (مثلاً با هم متحد و متفق شده بر دیگران تسلط بیابید) این برای آنان موجب رنج قرار می‌گیرد (این

در اثر شدیدترین درجهٔ حسد پیش می‌آید) و اگر بر شما حالت ناگواری عارض گردد از آن بسیار خوش خواهند شد (که از این بابت شماتت آنان ثابت است پس وقتی که احوالشان چنین است پس بدانید که آنها هیچ‌وقت شایسته دوستی و سزاوار برخورد دوستانه نیستند بعد از شنیدن احوال آنان بعید نبود که این خیال به دلها خطور کند که اینها در ضرر رسانیدن به مسلمانان کوچکترین کوتاهی از خود نشان نخواهند داد لذا در آیهٔ بعد نسبت به تسلی مسلمانان فرمود) و اگر شما با استقلال و تقوا استوار بمانید تدبیر آنها کوچکترین ضرری به شما نخواهد رسانید (لذا شما از این بابت هیچ‌گونه غصه‌ای به دل راه ندهید. در این جهان با شکست روبرو خواهند شد و در آخرت سزاوار دوزخ خواهند گشت زیرا) خدای تعالی بر اعمالشان احاطه (علمی) دارند (هیچ عملی از آنان برای ما پوشیده نیست لذا هیچ حيله و تدبیری برای نجاتشان در آنجا کارگر نخواهد شد)

معارف و مسایل

شان نزول این آیه از این قرار است که یهودانی که در اطراف مدینه سکونت داشتند از قدیم الایام با قبیله‌های اوس و خزرج رابطهٔ دوستانه داشتند. به طوری که آنها با افراد این قبایل روابط بسیار نزدیکی برقرار کرده بودند. هنگامی که دو قبیلهٔ اوس و خزرج به اسلام مشرف شدند باز هم روابط دیرینه‌شان را با یهودیان حفظ کرده بودند و افراد شان با دوستان پیشین یهود خود با همان محبت و خلوص برخورد می‌کردند. اما بنابر عداوتی که یهودیان با حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و دین اسلام روا داشتند هرگز حاضر نبودند با چنان افرادی که دعوت اسلام را پذیرفته به اسلام مشرف شده‌اند محبت مخلصانه داشته باشند ولی آنان، در ظاهر رابطهٔ قدیمی را که با انصار داشتند همچنان برقرار نمودند؛ اما قلباً با آنان دشمن شده بودند و با این دوستی ظاهری، سوء استفاده می‌کردند و همیشه در تلاش بودند که به نحوی در گروه مسلمین فتنه و فساد ایجاد نمایند و راز اجتماعی آنان



را دریافته، به دشمنان برسانند. خداوند در اینجا مسلمانان را راهنمایی فرمود تا از این روش منافقانه آنها برحذر باشند و ضابطه‌ای بسیار مهم را بیان فرمود که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ» یعنی ای اهل ایمان! به غیر از خود (یعنی مسلمانان) کسی دیگر را رازدار و دوست صمیمی قرار ندهید؛ «بطانة» به معنی، ولی، دوست و راز دار آمده است و نیز به قسمت داخل لباس «آستر» که به جسم می‌چسبد «بطانة» گفته می‌شود و آن از «بطن» مشتق است و استعمال بطن در هر چیزی در مقابل «ظهر» می‌آید. قسمت ظاهری را «ظهر» و قسمت اندرونی را «بطن» می‌گویند. قسمت بالایی لباس را «ظهارة» و قسمت اندرونی آن را که با جسم متصل می‌باشد، مانند آستر «بطانه» می‌گویند. چنان‌که ما، در زبان خود می‌گوییم که این برای او لحاف و ملافه است؛ یعنی بی نهایت محبوب و مورد پسند اوست. همچنین لفظ «بطانة الثوب» یا آستر جامه و استعاره آن برای ولی، معنای دوست و رازدار و معتمد که در لفظ «بطانة» نهفته به کار رفته است. در کتاب مشهور و معروف لغت عرب «لسان العرب» معنی «بطانة» را چنین بیان کرده است: «بطانة الرجل صاحب سرّه و داخله امره الذی یشاوره فی احواله» یعنی، «بطانة الرجل» به کسی گفته می‌شود که ولی، رازدار و دوست شخصی باشد که در امور زندگی با او وجه اشتراکی داشته باشد و او در معاملات خویش او را مشاور خود قرار دهد.

امام راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» و علامه قرطبی در تفسیر خود نیز همین معنی را بیان نموده‌اند. حاصل آن این‌که «بطانة» به کسی گفته می‌شود که رازدار، دوست و ولی فهمیده شود که بتوان در امور زندگی به او اعتماد نمود و با او مشورت کرد.

پس در این آیه، به مسلمانان دستور داده شد که به جز از هم مذهب خویش، کسی دیگر را نباید چنان معتمد و مشاور قرار دهند که راز خویش و مذهب

و حکومت را با او در میان بگذارند.

اسلام از آنجایی که در سایه رحمت و وسیع خود نسبت به همدردی، خیرخواهی، مروّت و احسان. هدایاتی صادر فرمود؛ نه این که تنها بر راهنمایی زبانی اکتفا نمود، بلکه رسول اکرم ﷺ در تمام امور به آن، جامه عمل پوشاند. نیز در آنجا حسب مقتضای حکمت به مسلمانان امر فرمود تا از تشکّل های خویش و شعایر ویژه آنها حفظ و نگهداری نمایند و روابط و تعلقات خویش با منکران قوانین اسلام و باغیان را بیش از محدوده خاصی قرار ندهند؛ زیرا ضرر آن نسبت به افراد و جامعه هویدا است و این چنان سازمان دهی صریح، مناسب، معقول و ضروری است که به وسیله آن می توان افراد و جامعه هر دو را نگهداری نمود.

رسول خدا ﷺ در تعالیم خویش راجع به حفاظت و نگهداری غیر مسلمانانی که در مملکت اسلامی سکونت دارند یا با مسلمانان عهد و پیمان منعقد کرده اند دستور اکید صادر فرموده و آن را جزو قوانین اسلامی قرار داده است چنانکه می فرماید:

«مَنْ أَدَّى ذِمَّتِي فَاَنَا خَصْمُهُ وَمَنْ كُنْتُ خَصْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی:

کسی که به ذمی اذیت و آزار برساند طرف حساب او من می باشم و کسی که من طرف حسابش باشم بر او در روز قیامت غالب خواهم آمد. (عن ابن مسعود)

و در حدیثی دیگر فرموده است: «مَنْعَنِ رَبِّي أَنْ أَظْلِمَ مَعَاهِدًا وَلَا أُغَيَّرَ»

(عن علی) یعنی، پروردگارم مرا منع فرموده است از این که به ذمی ظلمی روا دارم. و در حدیث دیگری فرموده است: الا من ظلم معاهدًا او انتقصه او كلفه فوق طاقته او اخذ منه شيئاً بغير طيب نفس منه فانا حجيجه يوم القيامة». آگاه باش! کسی که بر معاهدی ظلمی روا بدارد و یا در حق او کم و کاستی نماید و یا بیشتر از توان او باری را به دوش او قرار دهد، و یا از او چیزی بدون رضایتش بردارد، پس من در روز قیامت طرف حساب او قرار می گیرم.



ولی با تمام این مراعات به خاطر حفظ ملت و جامعه خویش مسلمانان را راهنمایی فرمود که مبدا دشمنان اسلام و مسلمین را دوست صمیمی و راز دار و معتمد قرار دهند.

ابن ابی حاتم نقل نموده است که کسی در خدمت فاروق اعظم رضی الله عنه عرض نمود که در اینجا پسری هست که سواد خوبی دارد؛ مناسب است شما او را کاتب خویش قرار دهید. فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود: «قد اتخذت اذاً بطانة من دون المؤمنین». (در این صورت دوستی جز مؤمنان را برای خود گرفته‌ام).

امام قرطبی که مفسر و عالم مشهور قرن پنجم است، با تحسّر زیاد و احساس در تخلف از این تعلیم و نتایج بد آن را که بین مسلمانان پدید آمده است، چنین بیان می‌فرماید:

«وقد انقلبت الاحوال فی هذه الازمان باتخاذ اهل الكتاب کتبه و امناء و تسودوا بذلك عنه جهلة الاغنياء من الولاة و الامراء» یعنی در زمان حاضر اوضاع چنان دگرگون شده است که یهود و نصارا را رازدار و امین قرار می‌دهند و بدین وسیله آنها بر اغنیا و امرای جاهل تسلط پیدا کرده‌اند.

امروز هم وضعیت به گونه‌ای شده است که اگر کسی دارای این طرز تفکر نباشد، مورد مشاوره و اعتماد قرار نمی‌گیرد، به عنوان مثال، در جامعه شوروی سابق اگر کسی معتقد به اندیشه کمونیزم نبود به وی مسؤولیت اداری داده نمی‌شد و همچنین رازدار و مشاور به حساب نمی‌آمد و اگر به تاریخ انحطاط و زوال ممالک اسلامی نظری بیفکنیم خواهیم دید که عامل اصلی انحطاط و سقوط آنها این بوده که مسلمانان غیر مسلمین را رازدار و امین قرار داده‌اند. در زوال سلطنت عثمانی این امر نقش به سزایی داشت. در آیه فوق علت این حکم چنین بیان گردید که: «لَا يَأْتِيَنَّكُمْ حَبَالًا» یعنی آنها در مبتلا گردانیدن شما به وبال و فساد، کوچکترین فرصتی را از دست نخواهند داد و آرزو دارند که شما به درد و غم

مبتلا گردید؛ حتی بعضی از آنها این را به زبان، آشکار می‌نمایند و بعضی دیگر آن را در دل پنهان می‌دارند که این از آن هم بدتر است و ما برای شما نشانیها را روشن بیان کردیم که اگر شما اهل خرد و عقل هستید هدف، آگاه ساختن مسلمانان است. که نباید جز از برادران اسلامی خویش کسانی دیگر را رازدار و مشاور خویش قرار دهند؛ زیرا هیچ گروهی از یهود و نصاری و منافقین و مشرکین نمی‌توانند دلسوز و خیرخواه حقیقی شما قرار گیرند؛ بلکه اینها همیشه در صدد هستند که شما را احمق قرار داده، در نقصان بیندازند و از نظر دین و دنیا به شما ضرر وارد سازند و آنها می‌خواهند شما در مشقت قرار گیرید و به نحوی ضرر دینی و یا دنیوی به شما برسد و عداوت و تصمیم ضرر رسانی که در دل نسبت به شما دارند، خیلی بیشتر از این است. ولی بسا اوقات از عداوت غیظ و غضب تحت تأثیر قرار گرفته علناً هم، چنان سخنانی را ابراز می‌دارند که دلیل بر عداوت عمیق آنهاست و در اثر عداوت و دشمنی و حسد، نمی‌توانند زبانهای خود را کنترل نمایند. پس این عاقلانه نیست که چنین دشمنانی را رازدار قرار دهند. بدین ترتیب خداوند متعال چگونگی تشخیص دوست را از دشمن و همچنین نحوه دوست یابی را دقیقاً تعلیم داد و انجام این دستورالعمل را منوط به عقل دانست چنانکه فرمود: «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ» این جمله بیانگر کامل ذهنیت کافران است و در آن تعلیم عمیقی نسبت به این امر آمد که غیر مسلمان هیچ وقت نمی‌تواند دوست حقیقی و خیرخواه مسلمانان باشد.

سپس فرمود: «هَآئِنتُمْ أَوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمْ» یعنی شما چنان هستید که با آنها دوستی برقرار می‌نمایید؛ در صورتی که آنها با شما کوچکترین محبتی نشان نمی‌دهند و شما همه کتابها را قبول دارید و هرگاه آنان با شما برخورد نمایند، می‌گویند ما مسلمان هستیم؛ و چون در تنهایی قرار گیرند، انگشتهای خود را از روی حسد علیه شما می‌گزینند. پس به آنها بگو که: در خشم خود بمیرید؛ یقیناً



خداوند از درون دلها کاملاً آگاه است. یعنی این چه سخن بی جایی است که شما دم از دوستی آنها می‌زنید! در حالی که آنها دوست شما نیستند، بلکه دشمنانی هستند که به فکر ریشه‌کن کردن شما می‌باشند و نکته شگفت‌آور این که، شما تمام کتابهای آسمانی را قبول دارید اگرچه آن کتاب از قوم دیگری باشد و در زمانی بر پیامبری نازل شده باشد؛ اما بر عکس آنان کتاب و پیامبر شما را قبول ندارند؛ بلکه ایمان آنها در حق کتاب خودشان هم صحیح نیست. بنابراین می‌بایستی با شما تا حدی محبت می‌ورزیدند و شما از آنها متنفر و بیزار می‌شدید اما معامله برعکس دارد انجام می‌گیرد. جهت توضیح بیشتر ذهنیت کافران آنها فرمود: «إِنْ تَمَسَسْنَكُمْ حَسَنَةً» یعنی حالات شان چنان است که اگر وضع خوبی برای شما پیش بیاید، این، موجب ناراحتی آنها می‌شود و اگر وضع نامناسبی اتفاق افتد، شاد می‌شوند. سپس برای محفوظ ماندن از نتایج ناگوار کید و مکر و مخالفت و عناد شدید مخالفان، نسخه‌ای آسان و سهل‌الاصول چنین بیان فرمود: «وَإِنْ تَضِبُّوْا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» اگر شما صبر و تقوی را پیش گیرید حيله‌ها و مکرهایشان کوچکترین ضرری بر شما وارد نخواهد کرد.

راز فتح و پیروزی و آسانی تمام مشکلات در دو صفت

«صبر» و «تقوی» پنهان است.

قرآن کریم به خاطر مصون و محفوظ ماندن مسلمانان از هر مصیبت و پریشانی، تنها در این آیه، صبر و تقوا را علاج واحد بیان نکرد بلکه در آیات دیگر نیز آن را به عنوان مؤثرترین معالجه بیان نمود. در رکوع بعدی آمده است: «بَلَىٰ إِنْ تَضِبُّوْا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» در اینجا وعده کمک و امداد غیبی را بر دو شرط صبر و تقوا متوقف

فرمود. در سوره یوسف فرموده است: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ»^(۱۲) که در اینجا نیز فلاح و پیروزی را به صبر و تقوی وابسته نموده است و در پایان همین سوره صبر را با این الفاظ تلقین فرمود که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^(۱۳) در اینجا نیز فلاح و پیروزی به صبر وابسته گردید. در عنوان مختصر صبر و تقوا، ضابطه‌ای پیروزمند و جامع که در بردارنده راه و رسم انفرادی و اجتماعی همه شعب زندگی است، بیان گردید.

حضرت خاتم الانبیاء ﷺ فرموده است:

عن ابی ذرٍّ رضی اللہ عنہ قال: قال رسول اللہ ﷺ: انی لاعلم آیه لو اخذ الناس بهما لکفتمهم «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^(۱۴) (الآیه (رواه احمد)

رسول خدا ﷺ فرمود: من آیه‌ای را می‌دانم که اگر مردم به آن عمل می‌کردند در دین و دنیا برای آنها کافی بود و آن آیه این است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» یعنی هرکس از خدا بترسد خداوند برای او راهی باز می‌کند.

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ ط

ووقتی که صبح بیرون آمدی از خانه خویش می‌نشاندی مؤمنان را در سنگرها برای جنگ

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۱﴾ اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَ

خداوند کاملاً شنوای داناست. وقتی اراده نمودند دو گروه از شما که بزدلی نمایند و خداوند

اللَّهُ وَلِيُّهُمَا ط وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ

مددکارشان بود و بر خدا باید اعتماد کنند مسلمانان. و کمک کرده است به شما

اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾



خدا در جنگ بدر و شما ضعیف بودید، پس بترسید از خدا تا احسان بپذیرید.

ربط آیات

در آیات گذشته چنین بیان گردید که اگر مسلمانان بر صبر و تقوا پای بند باشند هیچ نیرویی نمی تواند به آنها ضرری برساند و این که در غزوه احد شکست عارضی و مشقتی به آنها رسید، بنا بر کوتاهی ای بود که از بعضی حضرات در این دو وصف پدید آمده بود. در آیات فوق، همان غزوه احد و فتح غزوه بدر بیان گردید.

خلاصه تفسیر

و (آن زمان قابل یاد آوری است که) وقتی تو، به هنگام صبح (قبل از تاریخ قتال) از خانه خویش (به این خاطر) بیرون آمدی (تا) مسلمانان را برای جنگ (با کفار) در جاهای (مناسب جهت آمادگی) مستقر می کردی (سپس موافق به آن برنامه همه آنها را در همان جاها نشانیدی) و خداوند همه (سخنان آن زمان) را می شنید (و) همه (اوضاع آن زمان) را می دانست (و با این داستانی چنین اتفاق افتاد که) از شما (مسلمانان) دو گروه (به نام بنوسلمه و بنوحارثه) در دل خود خواستند بزدلی نشان دهند (و مانند عبدالله بن ابی منافق خانه نشین باشند) و خداوند مددگار آن دو گروه بود. (لذا کجا می گذاشت آنان بزدل گردند. چنانکه خداوند آنها را از عمل بر این اراده بازداشت) و (ما در آینده برای اینها و تمام دیگران توصیه و نصیحت می کنیم که چون شما مسلمان هستید) پس باید مسلمانان بر خدا اعتماد داشته باشند (و نباید چنین وضعی را از خود نشان دهند) و این امر محقق است که خداوند به شما در (غزوه) بدر کمک کرد در صورتی که شما سروسامانی نداشتید (زیرا عده شما در برابر با کفار کم بود که آنها هزار نفر بودند در حالیکه مسلمانان سیصد و سیزده نفر بودند و تجهیزات سلاحی هم کم داشتند) پس (چون

این پیروزی به برکت تقوا بود که آن شامل صبر و پایداری است، بر شما لازم است که در آینده نیز) از خدا بترسید (که همین است تقوا) تا شما (در قبال این نعمت پیروزی و نصرت الهی) سپاسگزار باشید (زیرا سپاسگزاری تنها مختص به زبان نیست بلکه سپاسگزاری کامل این است که زبان و قلب هر دو مشغول باشند و طاعت هم با پای بندی انجام گیرد بویژه وقتی که این طاعت در این نعمت دخیل باشد)

معارف و مسایل

سرانجام غزوه احد: قبل از تفسیر آیه مذکور لازم است انگیزه های غزوه احد را درک نمود.

در ماه مبارک رمضان سال دوم هجری بین لشکر کفار قریش و مسلمانان جنگی اتفاق افتاد که در آن هفتاد نفر از شخصیت های نامدار قریش به قتل رسید و هفتاد نفر دیگر اسیر گردید. این شکست ذلت بار و تباه کننده که در حقیقت نخستین عذاب الهی بود، آتش انتقام قریش را بر افروخت. خویشاوندان سرداران مقتول غیرت تمام قبایل عرب را تحریک کردند و با آنان عهد و پیمان بستند که: تا ما انتقام خود را از مسلمانان نگیریم آرام نخواهیم نشست، و از اهل مکه خواستند که اموالی را که تاجران قافله از شام آورده اند همه را باید در این امر مهم هزینه کنند تا بتوانند انتقام خویش را از محمد (ﷺ) و همراهان او بگیرند. همه این خواسته را پذیرفتند و در سال سوم هجری قریش با چند قبیله دیگر به قصد هجوم بر مدینه حرکت کردند تا جایی که زنان به خاطر تحریک غیرت مردان، که در میدان ثبات قدمی نشان دهند، نیز همراه لشکر حرکت نمودند. زمانی که این لشکر سه هزار نفری مجهز با تمام تجهیزات جنگی به فاصله شش، هفت کیلومتر به نزدیک کوه احد خیمه زدند، پیامبر اکرم (ﷺ) با مسلمانان راجع به نحوه دفاع مشوره نمود و رای آن حضرت (ﷺ) این بود که از داخل شهر مدینه دفاع نمودن و جنگ با



دشمن آسان تر است و این نخستین بار بود که از عبدالله بن ابی (منافق) رأی گیری به عمل آمد که رأی او با رأی آن حضرت ﷺ موافق بود؛ اما بعضی از مسلمانان خودجوش که فرصتی جهت شرکت در جنگ بدر را نیافته بودند و اشتیاق شهادت آنها را بی آرام کرده بود اصرار ورزیدند که باید خارج از شهر با دشمن مقابله کرد تا دشمن نپندارد که ما ترسو هستیم و این با اکثریت آرا به تصویب رسید. در این اثناء رسول خدا ﷺ به منزل تشریف برد و خود را مسلح نموده، بیرون تشریف آورد. بعضی از صحابه در این فکر بودند که ما آن حضرت ﷺ را وادار نمودیم تا برخلاف رأی خویش از مدینه بیرون روند و این اشتباهی است لذا عرض نمودند که یا رسول الله! اگر شما تمایل ندارید همین جا تشریف داشته باشید اما آن جناب ﷺ فرمود که: چون من زره پوشیده و خود را مسلح کرده‌ام، شایسته نیست که بدون جنگ سلاح را به زمین بگذارم. در این جمله فرق بین نبی و غیر نبی واضح می‌شود که هرگز از پیغمبری آثار ضعف مشاهده نشده است و این نیز درسی است برای امت. هنگامی که آن حضرت ﷺ از مدینه بیرون آمد، هزار نفر همراه داشت اما عبدالله بن ابی منافق با سیصد نفر از وسط راه برگشت و گفت: وقتی بر رأی من عمل نمی‌شود و رأی دیگران پذیرفته می‌شود، ما نیازی به جنگ کردن نداریم و چرا خود را در هلاکت بیندازیم و اغلب همراهان او که برگشتند، منافقین بودند؛ اما بسیاری مسلمانان ساده لوح نیز در دام فریب او در افتادند.

سرانجام آن حضرت ﷺ با هفتصد نفر مجاهد در معرکه جنگ حاضر شد. شخصاً خود آن حضرت ﷺ به نفس نفیس خویش با نظم خاصی صفها را ترتیب داد که کوه احد را پشت سر قرار داد و انتظامات دیگر را بدین ترتیب انجام داد که پرچم جنگ به دست حضرت مصعب بن عمیر رضی الله عنه سپرده شد. و حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه فرمانده لشکر سواران قرار گرفت و حضرت حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه مسئول دسته زره پوش مقرر گردید. چون گمان می‌رفت دشمن از پشت حمله

نماید دسته پنجاه نفری تیرانداز زیر فرماندهی حضرت عبدالله بن جبیر رضی الله عنه ترتیب داده شد تا از سمت پشت تپه‌ای (که بعداً به نام جبل الرماة معروف گشت) قرار گیرند و حفاظت و نگهداری این طرف به عهده آنان واگذار گردید که با شکست و فتح کاری نداشته باشید و از جای خود تکان نخورید. قریش با تجربه‌ای که در جنگ بدر به دست آورده بودند نیز صفهای خود را منظم ساختند.

ترتیب جنگی آن حضرت ﷺ در نظر دیگران

از مشاهده، صف آرای و نظم و انضباط آن حضرت ﷺ مطابق با قوانین نظامی، این حقیقت آشکار می‌شود که نبی اکرم ﷺ در ضمن این که رهبری کامل و نبی مقدس بودند از نظر فرماندهی قشون، سپه سالاری بزرگ و بی نظیر هم بودند. ترتیب سنگرها و انتظام جنگ را به گونه‌ای که او برگزار نموده بود، دنیای آن زمان به آن آشنایی نداشت و امروزه که حرب از نظر علم، فنّ مستقلّی قرار گرفته است نظم و ضبط قواعد جنگی آن حضرت ﷺ را مورد ستایش قرار می‌دهد. با توجه به این حقیقت، یکی از تاریخ نویسان مسیحی گفته است: «علاوه بر شهامت و شجاعتی که آن حضرت ﷺ در برابر مخالفین خویش داشتند روشهای جدیدی نیز در فن حرب ایجاد نمودند که در قبال جنگهای کورکورانه اهل مکّه از نظم و انضباط و دوراندیشی خاصی برخوردار بود.» این عبارت مورّخ مشهور قرن بیستم «تام اندر» است که در کتاب «life of mohammad» بیان نموده است.

آغاز جنگ

سپس جنگ آغاز گردید؛ در ابتدا مسلمانان غلبه یافتند تا جایی که در لشکر مخالفین سراسیمگی و پراگندگی پدید آمد و مسلمانان فهمیدند که فتح به دست آوردند به جمع آوری مال غنیمت پرداختند و از طرف پشت آن دسته از تیراندازانی که نبی اکرم ﷺ آنها را جهت حفاظت و نگهداری سمت پشت مقرر



فرموده بود، با مشاهده فرار دشمن از صحنه، پنداشتند که پیروزی به پایان رسیده؛ لذا سنگرهای خود را گذاشتند و به دامنه کوه سرازیر گردیدند. حضرت عبدالله بن جبیر رضی الله عنه آنها را به حکم مؤکد آن حضرت رضی الله عنه یادآوری نمود و خواست نگذارد پایین بروند. اما بجز عده معدودی، بقیه گفتند: عمل بر این دستور موقتی بود؛ اکنون ما باید همراه با دیگران قرارگیریم. در این اثنا خالد بن ولید که هنوز مشرف به اسلام نشده بود و مسئولیت سواران کفار را به عهده داشت از فرصت وقت استفاده نمود و از پشت کوه برگشت و حمله نمود. هرچند حضرت عبدالله بن جبیر رضی الله عنه با چند نفر با شهامت و شجاعت کامل دفاع نمودند؛ اما نتوانستند جلوی آنها را بگیرند و این سیلاب ناگهان بر مسلمانان سرازیر گردید و از طرف دیگر افراد دشمن که گریخته بودند به عقب برگشتند و حمله نمودند و بدین طریق صحنه جنگ بر عکس شد و مسلمانان با پیش آمدن این صورت غیر منتظره چنان پریشان و سراسیمه شدند که اغلب آنان از میدان گریختند بازهم عده زیادی از آنان در میدان ثابت قدم ماندند که در این حین شایع گردید که نبی کریم صلی الله علیه و آله شهید شدند با شنیدن این سخن صحابه چنان هوش و حواس خود را باختند که افراد ثابت قدم در میدان نیز حوصله را از دست داده بر زمین نشستند و در این حین دور و بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بیشتر از دوازده نفر باقی نمانده بود و خود آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز مجروح شده بودند. در به پایان رسیدن شکست، فرصتی باقی نمانده بود که در عین همین وقت صحابه اطلاع یافتند که آن حضرت صلی الله علیه و آله در قید حیات اند؛ لذا از هر طرف به سوی آن حضرت صلی الله علیه و آله گردآمدند و او را صحیح و سالم به طرف کوه بردند پس از این شکست مسلمانان بی نهایت پریشان شدند و این شکست ناگهانی نتیجه چند سبب بود که قرآن مجید با این الفاظ صریح هر یک سببی را برسی و خاطر نشان ساخت و در آینده به آنها هشدار داد تا احتیاط را به کار بگیرند. در تفصیل این داستان وقایعی وجود دارد که شامل درس عبرت می باشد و در آنها

برای مسلمانان جواهراتی گرانبها از پند و اندرز را در خود دارد.

چند درس عبرت از واقعه احد

۱- نخستین امر، هم چنانکه قبلاً معلوم گردید، این است که کفار قریش به همراه خویش زنان را نیز آورده بودند تا بتوانند مردان را از فرار باز دارند. آن حضرت ﷺ مشاهده فرمودند که زنان تحت رهبری هنده همسر ابوسفیان رَجَز می خوانند و مردان را به جوش و خروش می آورند:

ان تقبلوا ناعانق ونفرش النمارق

وان تدبروا انفارق فراق وامسق

یعنی اگر در مبارزه ثابت قدم مانندید و پیروز شدید شمارا در آغوش می کشیم و برایتان فرشی نرم پهن می کنیم و اگر پشت دادید شمارا کلاً رها می سازیم. در این اثنا کلمات دعائیه ذیل بر زبان مبارک آن حضرت ﷺ جاری بودند:

«اللهم بک اصول و فیک اقاتل حسبی الله و نعم الوکیل». خدایا به وسیله

تو تقویت شده و به نام تو حمله آور می شوم و به خاطر دین تو می جنگم؛ خداوند کافی است و او کارساز بسیار خوبی است.

تک تک الفاظ این دعا تأکیدی برای تعلق مع الله است و تمام اعمال و کردار

حتی جنگ و قتال مسلمانان را از جنگ و قتال ملت‌های دیگر ممتاز می سازد.

۲- امر دوم قابل توجه این که بعضی از صحابه چنان نقشه‌ای از شهادت و

شجاعت، قربانی و جان نثاری در این غزوه نشان دادند که تاریخ از آوردن نظیر آن

عاجز مانده است. حضرت ابودجانه رضی الله عنه جسم مبارک خویش را برای

آن حضرت ﷺ سپر قرار داده بود که تیرهای دشمن به سینه او اصابت می کردند.

همچنین حضرت طلحه رضی الله عنه نیز جسم مبارک خویش را سپر قرار داده بود اما دست



از رفاقت و همراهی آن حضرت ﷺ بر نداشت. حضرت انس بن نضر رضی الله عنه که عموی حضرت انس بن مالک رضی الله عنه بود و توفیق شرکت در جنگ بدر را نیافته همیشه افسوس و تأسف می خورد که اگر فرصتی برای شرکت در جنگ بیاید، آرزوهای قلبی خود را برآورده خواهد نمود زمانی که پس از چند روز، حادثه جنگ احد اتفاق افتاد حضرت انس بن نضر رضی الله عنه شریک شد هنگامی که مسلمانان پراکنده شدند و سیل کفار قریش موج می زد، شمشیر خود را برداشت و جلو رفت اتفاقاً با حضرت سعد رضی الله عنه ملاقات نمود که او داشت فرار می کرد به او گفت: کجا می روی؟ من دارم از دامنه کوه احد بوی جنت را استشمام می نمایم! این را گفته قدم جلو گذاشت و پس از قتال شدید جان را به جان آفرین تسلیم نمود. (ابن کثیر)

حضرت جابر رضی الله عنه می فرماید: زمانی که مسلمانان پراکنده شدند، در معیت آن حضرت ﷺ فقط یازده نفر مانده بود که از آن جمله یکی حضرت طلحه رضی الله عنه بود. سیل کفار قریش موج می زد. آن حضرت ﷺ فرمود: چه کسی سراغی از آنها می گیرد؟ حضرت طلحه رضی الله عنه عرض کرد: «من یا رسول الله!» و صحابی دیگری از انصار گفت: «من حاضرم» آن حضرت ﷺ به انصاری اجازه داد. او پس از قتال به درجه شهادت نایل آمد باز دسته ای از آنها آمدند و آن حضرت ﷺ همان سؤال را مطرح نمود. حضرت طلحه رضی الله عنه همان پاسخ را تکرار نمود و بی قرار بود تا رسول خدا ﷺ دستور صادر فرمایند و من جلو بروم باز آن حضرت ﷺ انصاری دیگری را اعزام داشت و آرزوی حضرت طلحه رضی الله عنه برآورده نشد و بدین ترتیب آن حضرت ﷺ تا هفت بار این سؤال را مطرح می کرد و در هر بار به حضرت طلحه رضی الله عنه اجازه نمی رسید و به صحابی دیگری اجازه داده می شد و او می رفت و شهید می شد.

در جنگ بدر با وجود آن که مسلمانان کم بودند پیروز شدند و در جنگ احد با توجه به این که آمارشان بیشتر بود، باز هم شکست خوردند در این نیز برای

مسلمانان درس عبرتی وجود دارد که مسلمانان نباید هیچ وقت بر کثرت ساز و برگ اعتماد نمایند بلکه همیشه فتح و پیروزی را از جانب خدا بدانند و رابطه خود را با او استوار نمایند.

زمانی که در جبهه جنگ یرموک از حضرت عمر رضی الله عنه تقاضای کمک شد و از قلت تعداد شکایت گردید در پاسخ چنین نوشت:

«قد جاءني كتابكم تستمدونني و اني ادلكم على من هو اعز نصرأ و احسن جندأ الله عز و جل فاستنصروه فان محمدا صلی الله علیه و آله قد نصر في يوم بدر في اقل من عدتكم فاذا جاءكم كتابي هذا فقاتلوهم و لاترجعوني» (بحواله مسند احمد) ابن كثير

«نامه شما به من رسید که از من کمک نظامی می خواستید. من شما را به ذاتی آدرس می دهم که از نظر نصر از همه غالب تر و از نظر قشون از همه محفوظ تر است. او ذات الله تعالی است. لذا شما از او کمک بخواهید به جناب محمد صلی الله علیه و آله در بدر باوجود قلت عدد کمک رسید. همین که نامه من به شما رسید بر آنها بتازید و در این باره از من کمک نجوید.»

راوی این واقعه بیان می کند که هنگامی که این نامه به ما رسید ما به نام خدا بر لشکر بزرگ کفار حمله بردیم که آنها شکست فاحش خوردند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه می دانست فتح و شکست مسلمانان وابسته به کثرت و قلت نمی باشد؛ بلکه وابسته به توکل علی الله و کمک اوست. چنان که قرآن کریم راجع به غزوة حنین این حقیقت را آشکار نمود: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ ثَمِينًا^(۱۵)» یعنی غزوة حنین را یاد نمایند که شما بر کثرت خویش می نازیدید اما نفعی به شما نداد.



اکنون به تفسیر آیات متوجه شوید:

«وَإِذْ غَدَوْتُمْ مِنْ أَهْلِكُمْ» الآية یعنی وقتی که تو به هنگام صبح از خانه

خویش بیرون آمدی و برای جنگ مسلمانان را در سنگرها می‌نشاندی.

قرآن مجید در نقل وقایع روش خاص معجزه آسایی دارد که عموماً واقعه را

مفصلاً با جزئیات بیان نمی‌کند. مگر این‌که در آنها هدایات خاصی مضمّن باشد.

انگاه آن جزئیات را بیان می‌کند. در آیه فوق نسبت به جزئیات خاصی که تصریح

شده است. مانند این‌که هنگام خروج از خانه چه وقتی بود و آن را با لفظ «وَإِذْ

غَدَوْتُمْ» بیان نمود و از روایات حدیث ثابت است که این صبح روز هفتم شوال

سال سوم هجری بود.

سپس این را بیان کرد که آغاز این سفر از کجا بود که از لفظ «مِنْ أَهْلِكُمْ» به

آن اشاره شده است که آن حضرت ﷺ در آن زمان میان اهل و عیال خویش قرار

داشتند. آنها را پشت سر گذاشته بیرون آمدند در صورتی که این هجوم، داشت بر

مدینه وارد بشود در بیان جزئیات این راهنمایی مخفی است که هرگاه حکم

خداوند بیاید در اجرای آن محبت اهل و عیال نباید سدّ راه قرار گیرد. سپس بعد از

خروج از منزل تا رسیدن به جبهه جنگ از ذکر جزئیات صرف نظر فرمود و از

نخستین کاری که در جبهه انجام گرفت چنین یادآوری نمود: «تَسْبَوِي الْمُؤْمِنِينَ

مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ» یعنی شما مسلمانان را برای جنگ در سنگرهای مناسبی جایگزین

کردید. سپس آیه را چنین به پایان رسانید که «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» یعنی خداوند

بسیار شنوا و بسیار دانا است با یاد آوری صفات «سمیع»، «علیم» به این اشاره

نمود که در آن حین آنچه موافق و مخالف باهم گفت و شنود داشتند، همه در علم

خداوند آمده بود و آنچه برای موافق و مخالف اتفاق افتاد هیچ چیزی از او تعالی

مخفی نماند و هم چنین سرانجام جنگ از او مخفی نیست. سپس در آیه بعدی

«إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا...» یعنی وقتی که دو گروه از شما با این پندار

که بزدلی نشان دهند در حالی که خداوند مددکار آن دو بود. مراد از آن دو گروه یکی بنو حارثه از اوس، دوم بنی سلمه از خزرج بودند. آنان با مشاهده عبدالله بن ابی در وجود خویش احساس ضعف نمودند اما فضل الهی شامل حال آنها قرار گرفته آنها را دستگیری نمود و این احساس از حدّ و سوسه فراتر نرفت و نیز این احساس در اثر قلت عدد وسایل و ضعف مادی بود نه بنا بر ضعف ایمان. امام و مؤرخ مشهور مغازی، «ابن هشام» این را روشن فرموده است. و جمله «وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا» خود بر کمال ایمان آنها گواه است. لذا بعضی از بزرگان این دو قبیله می فرمودند که اگرچه در این آیه عتابی برای ماست اما بشارت «وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا» نیز برای ما وارد شده است.

در پایان آیه فرمود که مسلمانان باید بر خدا اعتماد نمایند در این جمله روشن ساخت که نباید مسلمان بر وسایل و اسباب اعتماد نماید بلکه پس از فراهم نمودن اسباب و وسایل مادی در حدّ توان باید بر ذات خداوند متعال سببانه اعتماد نمود. و سوسه ضعف و ناتوانی که به بنو حارثه و بنو سلمه دست داده بود، بنا بر ضعف مادی بود لذا معالجه آن با توکل راهنمایی گردید زیرا تنها علاج زدودن وساوس توکل و اعتماد می باشد.

توکل از صفات عالیه انسان است. محققین صوفیاء کرام بحثهایی مفصل روی این حقیقت کرده اند. در اینجا این قدر باید دانست که توکل به این معنی نیست که از اسباب ظاهری قطع تعلق نموده، بر خدا اعتماد نمود، بلکه توکل عبارت از این است که مسلمان بر حسب توان اسباب ظاهری را فراهم نموده، نتایج را به خدا حواله نماید. اسوه حسنه، رسول خدا ﷺ در جلوی ما است خود سازمان دهی لشکر اسلام برای جنگ در این جهاد از آن حضرت ﷺ، فراهم نمودن وسایل جنگی بر حسب توان، رسیدن به میدان جنگ و نقشه کشی مناسب به اوضاع و احوال، نشان دادن صحابه کرام در سنگرهای مختلف و غیره همه انتظامات



اسباب مادی است که سید الانبیاء ﷺ به دست مبارک خویش به کار گرفتند و نشان دادند که اسباب و وسایل مادی نیز نعمت‌های خداوندی هستند قطع نظر از آنها توکل نمی‌باشد در اینجا فرق بین مؤمن و غیر مؤمن این است که مؤمن پس از فراهم نمودن همه اسباب و وسایل مادی بر حسب توان باز هم تنها بر خدا توکل و اعتماد می‌نماید و این روحانیت نصیب غیر مؤمن نمی‌باشد. او تنها بر اسباب مادی اعتماد دارد و این فرق ظاهر در تمام غزوات اسلامی به مشاهده می‌رسد. سپس ذهن به این غزوه منتقل می‌گردد که در آن مسلمانان توکل کامل را اظهار نمودند و خداوند آنان را با پیروزی و نصرت سرفراز فرمود چنان‌که می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»

یعنی زمانی را به یاد آورید که خداوند به شما در میدان بدر کمک کرد در صورتی که شما از نظر تعداد فقط سیصد و سیزده نفر بودید. آن‌هم بدون ساز و برگ جنگی.

اهمیت بدر و محل وقوع آن

بدر میدانی است در حدود فاصله ۴۰ کیلومتر در جنوب غربی مدینه که به صورت بازار تجارتی قرار دارد.

اهمیت آن در آن زمان از آنجا بود که آب فراوانی در آنجا وجود داشت و این در میدانهای ریگستانی عرب ارزش داشت از همه مهم‌تر این‌که بدر میدانگاه نخستین معرکه بین توحید و شرک بود که در اینجا به روز جمعه ۱۷ رمضان المبارک سال ۲ هجری موافق با ۱۱ مارس سال ۶۲۴ م اتفاق افتاد. این غزوه در ظاهر یک جنگ منطقه‌ای بود اما در حقیقت، انقلاب عظیمی در تاریخ جهانی به وجود آورد. بنابراین در زبان قرآن به نام «یوم الفرقان» نام گذاری گردید. مورخین فرنگ نیز به اهمیت آن اقرار دارند پروفیسور امریکایی «هیتی» در کتاب

خود به نام {history of the arabian} می‌گوید: «این از همه نخستین فتح مبین اسلام بود»

«وَأَنْتُمْ أَذَلَّةٌ» یعنی شما در آن برهه از زمان از نظر تعداد، کم و از نظر ساز و برگ جنگی ضعیف بودید، موافق به روایات موثق تعداد مسلمانان سیصد و سیزده نفر بودند و فقط دو اسب و هفتاد شتر داشتند که نوبت به نوبت بر آنها سوار می‌شدند.

در آخر آیه فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» یعنی از خدا بترسید تا سپاسگزار شوید.

قرآن برای نجات و رهایی از کید و مکر منافقین و نتایج بد عناد و مخالفت مخالفین، صبر و تقوا را تنها علاج قرار داد. راز فتح مبین و کوششهای سازمانی در همین دو چیز پنهان است همچنانکه قبلاً بیان شد و در اینجا به جای صبر و تقوا تنها به تقوا اکتفا گردید. زیرا فی الواقع تقوا چنان صفت جامعی است که شامل صبر هم می‌باشد.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ

وقتی که تو گفتی مسلمانان را آیا برای شما کافی نیست که کمک کند شما را پروردگارتان به سه

أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ﴿۱۲۴﴾ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم

هزار فرشته فرود آورنده از آسمان. آری اگر صبر کنید و پرهیز نمایید و آنها بیایند بر شما

مِنْ قَوَرِهِمْ هَذَا يُمِدَّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

فوراً کمک کند شما را پروردگارتان به پنج هزار فرشته سوار بر اسبهای

مُسَوِّمِينَ ﴿۱۲۵﴾ وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ الْإِبْشِرَىٰ لَكُمْ وَلِيَتَطَّمَنُنَّ قُلُوبَكُمْ

نشان دار. و این را خدا جهت شادی دل شما کرد و تا تسکین یابند دل‌های شما

بِهِ ۗ وَ مَا النَّضْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۱۲۶﴾ لِيَقْطَعَ طَرَفًا



به آن ، و کمک فقط از جانب خدا است که غالب و حکیم است. تا هلاک گرداند بعضی

مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَبُهُمْ فَيُنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿۱۲۷﴾ لَيْسَ لَكَ مِنَ

کافران را و یا آنها را دلیل نماید پس برگردند محروم نیست چیزی در اختیار تو

الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۲۸﴾ وَاللَّهُ

خداوند آنها را موفق به توبه کند و یا به آنها عذاب دهد که آنها به ناحق اند و مال خدا است

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است می آمرزد کسی را که بخواهد و عذاب می دهد کسی را که

يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۹﴾

بخواهد و الله آمرزنده و مهربان است.

ربط آیات

در آیات گذشته ضمن بیان غزوه احد کمک غیبی خداوند در جنگ بدر ذکر

گردید؛ سپس قدری به تفصیل آن پرداخته، حکمت فرستادن فرشتگان را بیان نمود.

خلاصه تفسیر

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ (الِی) وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (در غزوه بدر کمک الهی) زمانی

(رسیده بود) که شما (ای محمدا!) به مسلمانان چنین فرمودید که آیا (جهت تقویت قلب) به

شما این کافی نمی باشد که پروردگارتان شما را کمک کند به سه هزار فرشته (که به

خاطر همین کار از آسمانها) فرود آورده شوند (از آن معلوم می شود که فرشتگان بلند

پایه ای بودند و اگر نه از فرشتگان موجود در زمین نیز می توانست کار بگیرد. (روح) سپس

جواب استفهام فوق را چنین می دهد) آری چرا (کافی) نیست (سپس جهت مزید کمک چنین

وعده فرمود که) اگر (به هنگام مبارزه) استقلال و تقوا داشته باشید (یعنی امری بر خلاف

اطاعت انجام ندهید) و آنها به یک بار بر شما هجوم بیاورند (که در ظاهر بر حسب عادت رسیدن کمک از مخلوق مشکل قرار بگیرد) پروردگار به شما کمک خواهد فرمود به پنج هزار فرشته که در وضع خاصی قرار می‌گیرند (چنان‌که در عموم جنگها هر دسته فوجی جهت شناخت وضع خاصی دارد. سپس حکمت این کمک و نصرت بیان می‌گردد که) واللہ تعالی این کمک (یاد شده) را فقط برای (فتح و غلبه به) شما بشارت داده تا دل‌های شما با آن آرام گیرند و نصرت (و غلبه) فقط از طرف خداست که غالب است. (می‌تواند بدون کمک غلبه بدهد) حکیم (هم) هست (که هر گاه مقتضای حکمت چنین باشد که به وسیله اسباب، غالب بگرداند هم چنان اسباب پدید می‌آورد. این بیان حکمت امداد بالملائکه بود. سپس به بیان این حکمت پرداخته است که چرا به شما چنین فتح و پیروزی نصیب گردید لذا فرمود) تا گروهی از کفار را هلاک کند (چنان‌که هفتاد نفر سردار از کفر کشته شد) یا (بعضی از) آنها را ذلیل گرداند و آنان ناامید برگردند (یعنی یکی از این دو مورد قطعاً خواهد شد و اگر هر دو انجام گیرند چه بهتر، چنان‌که هر دو امر انجام گرفتند که هفتاد نفر کشته شد و هفتاد نفر دیگر اسیر گردید و بقیه ذلیل شده فرار نمودند)

معارف و مسایل

حکمت فرستادن کمک به صورت فرشته و بیان تعداد مختلف آنها. در اینجا طبعاً این سؤال مطرح می‌گردد که خداوند فرشتگانش را چنان نیرویی داده است که یکی به تنهایی می‌تواند شهری را زیر و روی کند. چنان‌که منطقه لوط را حضرت جبرئیل زیر و رو کرد. پس چه نیازی به اعزام قشونی از فرشتگان پدید آمد و نیز اینکه وقتی فرشتگان وارد میدان شدند نباید یک کافر هم باقی می‌ماند. حوَاب آن را خود قرآن در آیه «مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرًا» داده است که هدف از اعزام فرشتگان به میدان جنگ این نبود که فتح بدست بیاید بلکه هدف از اعزام آنها تسلی و تقویت قلب مسلمین و مژده دادن به فتح بود. چنان‌که از الفاظ این آیه



«الْإِبْشَرِي» و «وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ» آشکار است و با صراحت بیشتر نسبت به این موضوع در آیه ۱۲ سوره انفال چنین فرموده است «فَتَّبَتُّوا الَّذِينَ آمَنُوا» در اینجا وظیفه‌ای که به فرشتگان محول گردید این بود که دلهای مسلمانان را ثابت نگهدارند و نگذارند پریشان شوند این تثبیت قلوب می‌تواند به صورتهای مختلف باشد. یکی این‌که با تصرف باطنی خویش دلهای‌شان را تقویت نمایند. چنان‌که اهل تصرف از مشایخ صوفیه چنین می‌نمایند.

و نیز این می‌تواند باشد که به طرق مختلف به مسلمانان توضیح داده شود که فرشتگان جهت کمک رسانی به آنها آماده هستند گاهی به حضور در صحنه و گاهی به شنوایدن صدا و گاهی به شکل دیگر چنان‌که در جبهه بدر این طرق کار گرفته شد. یکی از تفسیرهای ^(۱۶) «فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» این است که این خطاب به فرشتگان است و در بعضی روایات حدیث آمده است که فرشته‌ای خواست تا بر مشرکین حمله نماید سر او خود بخود از تنش جدا شد (کماروی عن سهل بن حنیف بروایة الحاكم و تصحیح البيهقي)

و بعضی از صحابه کرام صدای جبرئیل را شنیدند که می‌فرمود «اقدم خیزوم» و بعضی شخصاً ملائکه را دیدند. (رواه مسلم)

همه این مشاهدات حلقه‌هایی از این زنجیراند که ملائکه به خاطر باور کردن مسلمانان به رسیدن کمک از طرف ملائکه چنین کارهای انجام دادند که گویا آنان هم در این جنگ شرکت جسته‌اند و در حقیقت کار فقط تقویت و تسلی قلوب مسلمین بود. هدف این نبود که فتح در میدان جنگ به وسیله فرشتگان به دست بیاید.

دلیل روشن این است که فریضه جنگ و جهاد در این جهان به عهده

انسانهاست و بدین جهت آنان به فضایل و درجات نایل می آیند و اگر مشیت الهی چنین می بود که منطقه ای را توسط قشونی ملایکه فتح نمایند پس اسمی از کفر و کافر در جهان باقی نمی ماند چه برسد به این که حکومت و سلطنتی داشته باشند. اما مشیت الهی در این کارخانه قدرت چنین نیست در اینجا کفر و ایمان و طاعت و معصیت باهم آمیخته اند و وقت امتیاز آنها روز حشر است .

اما موضوع وعده اعزام ملایکه به صورت کمک در جنگ بدر که در سوره انفال، وعده به یک هزار آمده است و در آیه فوق سوره آل عمران از سه هزار تا پنج هزار وعده گردیده است.

حکمت در اینها چیست؟

حقیقت امر این است که در سوره انفال آمده است که زمانی که مسلمانان آمار مخالفین را در میدان بدر به هزار نفر مشاهده نمودند و آمار خود آنان سیصد و سیزده بود به دربار خداوندی استغاثه نمودند به آنان به فرستادن هزار نفر کمک وعده داده شد که به قدر آمار دشمن به شما کمک داده می شود و عبارت آیه از این قرار است در «إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبُّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُزْدِفِينَ»^(۱۷) پس از این آیه نیز هدف از فرستادن فرشتگان را چنین بیان فرمود که مسلمانان خاطر جمع گردند و به آنها مزده فتح داده شود چنان که در آیه بعدی آمده است که «فَجَعَلَهُ اللَّهُ الْإِبْشِرَى لَكُمْ وَلَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ»^(۱۸) و در آیه مورد نظر سوره آل عمران شاید وعده به سه هزار فرشته بدان جهت است که در میدان بدر به مسلمانان خبر رسید که کرز بن جابر محاربی با قشون قبیله خویش برای کمک کفار حرکت نموده است. (کذافی الروح) در اینجا آمار دشمن در برابر با



مسلمانان از قبل سه برابر بود لذا مسلمانان با شنیدن این خبر زیاد پریشان شدند پس به سه هزار فرشته وعده داده شدند تا معامله بر عکس شود و آمار آنان در برابر دشمن سه برابر قرار گیرد سپس در پایان همین آیه با توجه به شرایطی چند آمار کمک به پنج هزار اعلام گردید، و شرایط دو تا بودند یکی این که مسلمانان بر بالاترین مقام صبر و تقوا ثابت قدم باشند. دوم این که دشمن به یک بار بر آنان حمله ور بشود اما از این دو شرط، شرط دوم اتفاق نیفتاد بنابر این وعده به پنج هزار باقی نماند.

سپس در این باره اقوال ائمه تفسیر و تاریخ مختلف اند که اگر چه این شرط وعده متحقق نگردید باز هم آیا این وعده به صورت پنج هزار ایفا گردید یا به صورت سه هزار؟ این اقوال مختلف در تفسیر روح المعانی مذکور می باشند.

«لَئِنْ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» از اینجا اصل داستان اُحد اعاده شده است در وسط واقعه بدر به طور اجمال بیان گردید. و سبب نزول این آیه از این قرار است که در این غزوه اُحد دندان رباعی پایینی مبارک آن حضرت ﷺ از طرف راست شهید شد و صورت مبارک مجروح گشت لذا کلمات زیر بر زبان مبارک جاری گشتند «قومی که با پیغمبر خویش چنین بر خوردی داشته باشد کجا به پیروزی نایل می آید! در صورتی که نبی ﷺ دارد آنها را به سوی خدا دعوت می دهد» این آیه بر آن نازل گردید.

در بخاری قصه ای دیگر نقل شده است که آن حضرت ﷺ نسبت به بعضی از کفار دعای بد کرده بود آیه بر این واقعه نازل گردید و در آن به پیامبر ﷺ صبر و بردباری تعلیم گردید (بطور خلاصه از بیان القرآن)

خلاصه تفسیر

«لَئِنْ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» (الی قوله) «عَفْوُورٌ وَحِينُطٌ» (ای محمد ﷺ) شما (راجع

به مسلمانی و یا کافری کسی) اختیار ندارید (چه مداخله علمی باشد و یا مداخله قدرت بلکه همه اینها در تصرف و علم خدا می‌باشند لذا باید شما صبر داشته باشید) تا این که خداوند به سوی آنها (بارحمت) متوجه شود (که آنها را به شرف اسلام نایل گرداند که در این صورت صبر با سرور و شادی مبدل می‌گردد) و یابہ آنها (در همین جهان) سزای بدهد (که در این صورت صبر به تسکین قلبی مبدل می‌گردد و سزای دنیوی نیز بیجا نمی‌باشد) زیرا آنها ظلم زیادی انجام داده‌اند (مراد از آن کفر و شرک است چنانکه می‌فرماید «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^(۱۹) در آیه بعدی تأکیدی برای این مطلب می‌باشد) و در ملکیت خدا است آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است (و هر کسی را که بخواهد می‌آمرزد (یعنی به اسلامش نایل می‌گرداند که به سبب آن آمرزیده می‌شود) و کسی را که بخواهد عذابش می‌دهد (یعنی به اسلام مشرف نمی‌شود و از این جهت به عذاب جاویدان مبتلا می‌گردد) و الله تعالی بسیار آمرزنده (و) بسیار مهربان است (لذا در آمرزیدنش کوچکترین جایی برای تعجب نیست زیرا رحمتش سبقت گیرنده است. لذا علت تعذیب را در بالا ذکر نمود که «فَأِنَّهُمْ ظَلَمُونَ».)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَعْضًا مِّنْ بَعْضٍ وَأَتَقُوا اللَّهَ

ای ایمان‌داران نخورید سود چندین برابر، و بترسید از خدا

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿۱۳۰﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱۳۱﴾

تا پیروز شوید. و بترسید از آتشی که آماده گردیده است برای کافران.

خلاصه تفسیر

ای ایمان‌داران! سود نخورید (یعنی اصلاً معامله سودی انجام ندهید) چندین



برابر و از الله تعالی بترسید امید است که پیروز گردید (یعنی بهشت نصیب تان گردد و از دوزخ نجات بیابید) و از آن آتش پرهیز نمایید که (در اصل) برای کفار آماده شده است (و صورت پرهیز از آتش این است که از سود و کارهای حرام دیگر پرهیز نمایید).

معارف و مسایل

در این آیه در ضمن بیان حرمت و ممنوعیت سود قید «أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً» برای حرمت نیست؛ بلکه جهت توضیح قباحت سود افزوده شده است. زیرا حرمت ربا در آیات دیگر بدون قید با شدت و تأکید تمام بیان گردیده است که بحث مفصل آن در سوره بقره گذشت و در ذکر قید «أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً» می تواند اشاره به این باشد که کسی که عادت به خوردن سود داشته باشد اگرچه او از سود مرکب اصطلاحی یعنی سود در سود پرهیز نماید زمانی که سرمایه به دست آمده از سود را در معامله ربوی به کار ببرد ناخواه «أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً» می شود اگرچه در اصطلاح سود خواران به آن سود مرکب یعنی سود در سود نگویند. حاصلش اینکه سرانجام هر سود به اضعاف مضاعف می رسد.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾ وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ

و فرمان برداری نمایید از خدا و رسول تا بر شما رحم شود. و بدوید به سوی آمرزش

مِن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ ۖ أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾

پروردگارتان و جنتی که عرض آن آسمانها و زمین است. آماده شده است برای پرهیزکاران

خلاصه تفسیر

و به طیب خاطر پذیرید فرمان خدا و رسول (او) را امید می رود که بر شما

در روز قیامت) رحم شود. و بدوید به سوی مغفرتی که از طرف پروردگار (نصیب شما) شود و (بدوید) به سوی جنت (یعنی چنان کارهای نیک انجام دهید که پروردگار به برکت آنها شما را بیامرزد و جنت را عنایت نماید و آن جنت چنان وسیع است) که وسعتش فراگیر تمام آسمانها و زمین است (و هدف نفی بیشتر نیست بلکه وسعت بیش از این نیز ثابت است و آن) آماده شده است برای خدا ترسان .

معارف و مسایل

در آیه های مذکور دو مسئله از اهمّیت فوق العاده ای برخوردار است:
نخست: مضمون آیه اول است که در آن همراه با اطاعت خدا به اطاعت رسول ﷺ نیز دستور داده شده است. در اینجا این قابل توجه است که اگر اطاعت رسول عیناً اطاعت خدا و قرآن نازل کرده او است پس نیازی به ذکر جداگانه آن نبود و اگر بین آن دو فرقی وجود دارد پس آن چیست؟
امر دوم که همیشه قابل یادآوری است و باید قبله عملی زندگی قرار گیرد، آن صفات و علایمی هستند که خداوند متعال برای بندگان مقبول و پرهیزگار خویش در این آیات نشان داده است که اطاعت خدا و رسول تنها با زبان نمی باشد؛ بلکه اطاعت کنندگان صفات و علایمی دارند که به وسیله آنها شناخته می شوند.

حکمت در ذکر اطاعت رسول ﷺ جدا از اطاعت الله

نخستین مسئله؛ در اولین آیه مختصر چنین بیان گردید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» یعنی از خدا و رسول اطاعت کنید تا بر شما رحم شود. در اینجا برای نایل آمدن به رحمت خداوندی، هم چنان که اطاعت خدا لازم و ضروری قرار داده شد اطاعت رسول هم لازم و ضروری قرار داده شده است.



و این حکم تنها در این آیه نیست؛ بلکه در کل قرآن مکرراً چنین آمده است که هر گاه دستور به اطاعت از خدا داده شده است ذکر اطاعت رسول جداگانه آمده است.

این راهنمایی‌های متواتر و مسلسل وار قرآن کریم، انسان را به سوی اصول اساسی اسلام و ایمان متوجه می‌گرداند که نخستین جزء ایمان، اقرار به وجود خدا، وحدانیت او و بندگی و اطاعت او است. و جزء دوم ایمان تصدیق رسول و اطاعت او است. اکنون امر قابل توجه این است که از آیات قرآن این نیز ثابت است که آنچه رسول خدا ﷺ فرموده است همه به اذن خداوندی و هیچ چیزی از طرف خود او نبوده است کما قال تعالی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^(۲۰) یعنی آنچه رسول خدا ﷺ می‌گوید، از خواهشات خودش نمی‌گوید؛ بلکه همه آنها از طرف خدا می‌باشند. حاصل آن اینست که اطاعت رسول، عیناً اطاعت خداست؛ چیز دیگری نیست.

در آیه ۷۹ از سوره النساء خود قرآن آن را چنین توضیح داده است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» یعنی کسی که از رسول ﷺ اطاعت نمود او از خدا اطاعت نموده است. اکنون این سؤال مطرح می‌گردد که پس چرا این دو اطاعت را از هم جدا ذکر نمود؛ بویژه با این اهمیت و التزام که در تمام قرآن به صورت عادت متداوم توأم به هر دو اطاعت دستور داده می‌شود.

حکمتش این است که خداوند برای هدایت جهان کتابی فرستاده و رسولی مبعوث نموده است. مسئولیت رسول این است که او آیات قرآن را درست با آن لب و لهجه به مردم برساند که در آن صورت نازل شده‌اند. دوم اینست که مردم را از نجاسات ظاهر و باطن پاک کند.

سوم این که، مضامین و محتوی کتاب را به امت تعلیم دهد این مضمون در آیات متعددی از قرآن کریم تقریباً بایک عنوان وارد شده است که «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^(۲۱) معلوم گردید که مسئولیت پیامبر تنها این نیست که قرآن را به مردم برساند بلکه تعلیم و تبیین آن نیز به عهده او می باشد و این هم ظاهر است که مخاطبین رسول خدا ﷺ فصیحان و بلیغان عرب بودند و تعلیم قرآن به این معنی نمی تواند باشد که او فقط معانی لغوی الفاظ قرآن را به آنان تفهیم نماید؛ زیرا همه آنها این را خود بخود کاملاً می دانستند؛ بلکه منظور از تعلیم و تبیین فقط این بود و همین می توانست باشد که قرآن کریم حکمی را در الفاظ مجمل و یا مبهم بیان نماید و رسول خدا ﷺ آن را بوسیله وحی توضیح و تشریح نموده به مردم برساند که در الفاظ قرآن نیامده بلکه خداوند آن را در قلب مبارک آن حضرت ﷺ القا فرموده است که به آن در آیه ذیل اشاره شده است «إِنَّ هُوَ الْاَوْحَى الْيُوحَى»^(۲۲) مانند اینکه قرآن در موارد متعددی فقط «أَقِمْوَالصَّلَاةَ وَآتُواالزَّكَاةَ» فرموده است و اگر در جای ذکری از قیام، رکوع و سجده آمده است آن کاملاً مبهم می باشد و از کیفیت و چگونگی آن ذکری نیست. جبرئیل امین شخصاً تشریف آورده بنابه دستور خداوند تفصیل صورت عملی تمام اعمال و ارکان را به آن حضرت ﷺ نشان داد و بدین طریق آن حضرت ﷺ با قول و عمل خویش آنها را به امت ابلاغ فرمود.

بیان نصابهای مختلف زکات و تعیین مقدار زکات هر نصاب سپس این بحث که زکات بر چه اموالی واجب و بر کدام اموال واجب نیست و از مقادیر نصاب چه قسمتی مورد عفو می باشد. تمام این تفاسیر را رسول اکرم ﷺ بیان فرموده است و دستورات آنها را به اصحاب کرام اعلام نموده است و یا مانند این که قرآن فرموده



است که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بِلِبَاطِلٍ»^(۲۳) یعنی «مالهای همدیگر را به ناحق نخورید.» اکنون این تفصیل که از معاملات روزمره بیع و شراء و اجاره چه صورتهایی بنا به مشتمل شدن آنها بر ناحق و بی انصافی و یا ضرر رسیدن به عوام باطل می‌باشند همه اینهارا رسول خدا ﷺ بنا به دستور خداوندی به امت نشان داده است. و بقیه احکام شرع نیز مانند اینهاست.

چون پیامبر اکرم ﷺ تمام تفصیلی را که به عنوان انجام وظیفه بوسیله وحی الهی به امت ابلاغ نمود و تفصیل آن در قرآن مجید وجود نداشت، احتمال داشت که گاهی بعضی افراد نا آگاه فریب خورده بیندارند که این احکام مفصل از جانب خدا نیامده و در دستور به اطاعت خدا عمل بر آنها لازم نیست؛ خداوند در چند موارد از قرآن کریم همراه با اطاعت خویش اطاعت رسول خود را لازم قرار داد که این هم در حقیقت همان اطاعت از خدا می‌باشد؛ اما به اعتبار ظاهر و تفصیل احکام قدری با آن متفاوت می‌باشد. بنابر این چندین بار قرآن با تأکید نشان داد که حکمی را که رسول خدا ﷺ به شما بدهد آن را حکم خدا تلقی نموده بپذیرید؛ چه آن به صراحت در قرآن موجود باشد و چه نباشد و چون این مسئله بسیار مهم بود و علاوه بر این که شخص نا آگاهی فریب بخورد فرصتی بود تا دشمنان اسلام در اصول اسلامی به ایراد شبه مسلمانان را از جاده صحیح اسلامی منحرف نمایند. لذا قرآن کریم این مضمون را نه تنها در لفظ اطاعت رسول ﷺ بلکه با عناوین مختلف به امت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام نشان داد چنانکه در بیان فرایض، رسول همراه با تعلیم کتاب تعلیم حکمت را اضافه نموده به این اشاره فرمود که علاوه بر کتاب چیزهای دیگری نیز جزو تعلیمات آن جناب ﷺ می‌باشد و آنها نیز بر مسلمانان واجب الاتباع می‌باشند که با لفظ حکمت از آنها تعبیر

گردیده است در جای دیگر فرموده «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^(۲۴) یعنی هدف از بعثت رسول خداﷺ این است که مطالب و مضامین آیات نازل شده را برای مردم تشریح و توضیح بفرماید.

و در جای دیگر می فرماید که: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^(۲۵)

یعنی «آنچه رسول خداﷺ به شما بدهد آن را بگیرید و از آنچه باز دارد باز آید» این همه انتظامات و برنامه ریزیها به این خاطر انجام گرفته تا فردا کسی چنین نگوید که ما فقط به احکامی مکلف هستیم که در قرآن آمده است و ما به احکامی که در قرآن نیامده است مکلف نیستیم. و غالباً این امر برای رسول منکشف گردیده بود که در زمانی چنین افرادی خواهند آمد که برای رهایی از تعلیمات رسول خداﷺ چنین ادعایی خواهند داشت که: کتاب الله برای ما کافی است؛ بنابراین به صراحت آن را در حدیثی بیان فرمود که ترمذی و ابن ماجه و ابوداود و بیهقی و امام احمد آن را در کتب خویش بدین عبارت نقل فرموده اند:

«لَا الْفِيَنَ أَحَدِكُمْ مُتَكِنًا عَلٰی أَرِيكْتِهٖ يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي مِمَّا أَمَرْتُ بِهِ
أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ اتَّبِعْنَاهُ»

یعنی «چنین نباشد که من یکی را از شما چنان ببابم که بر متکای خویش تکیه زده، با بی فکری بنشیند و نسبت به اوامر و نواهی من بگوید من از اینها سر در نمی آورم برای من کتاب خدا کافی است از آنچه در آن ببابم پیروی خواهم کرد» خلاصه این که در موارد متعدّد همراه با اطاعت خدا مکرراً اطاعت رسول بیان شده و به عناوین مختلف جهت عمل بر احکام رسول هدایت و راهنمایی شده است این همه به خاطر احساس این خطر می باشد که کسی احکام مفصل



رسول خدا ﷺ را که در ذخیره احادیث بیان گردید، جداگانه از قرآن و اطاعت خدا پنداشته انکار ننماید؛ در صورتی که آنها در واقع امر جداگانه‌ای نیستند.

گفته او گفته الله بود گر چه از حلقوم عبدالله بود

در آیه بعدی به مسابقه و مسارعه به سوی مغفرت و جنت امر نمود که بعد از حکم به اطاعت خدا و اطاعت رسول ﷺ این دومین دستور است. و مراد از مغفرت در اینجا اسباب مغفرت می‌باشد؛ یعنی آن اعمال صالحی که موجب مغفرت الهی می‌باشند. تفاسیر این از صحابه و تابعین به عناوین مختلف منقول است ولی مقصود و مضمون همه آنها یکی است. حضرت علی کرم الله وجهه آن را به «ادای فرایض» تفسیر فرموده است حضرت ابن عباس آن را به «اسلام»، ابوالعالیه به «هجرت»، انس بن مالک به «تکبیراولی»، سعید بن جبیر به «ادای طاعت»، ضحاک به «جهاد» و عکرمه به «توبه» تفسیر فرموده‌اند. خلاصه و چکیده تمام این اقوال این است که مراد از مغفرت تمام آن اعمال صالحی است که موجب مغفرت می‌باشند.

در این مقام دو امر قابل توجه است: یکی این که در این آیه به مسابقه به سوی مغفرت و جنت امر شده است در صورتی که در آیه دیگری آمده است «لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»^(۲۶) که در آرزوی فضایل دیگری نباشید.

جوابش این که فضایل بر دو قسم‌اند: یکی آنکه بدست آوردنش در اختیار انسان نباشد که به آن فضایل غیر اختیاری گفته می‌شود؛ مانند سفیدی رنگ و صورت و حسین بودن و از نژاد بزرگی قرار گرفتن؛^{۲۷} آنکه انسان با زحمت و کوشش می‌تواند آن را بدست بیاورد که به آن فضایل اختیاری گفته می‌شود. از

کوشش در جهت دریافت فضایل غیر اختیاری بلکه آرزوی آن بدان جهت منع گردید که این فضایل طبق حکمت الهی بین مردم تقسیم شده‌اند. مساعی و کوشش کسی در آن دخالتی ندارد و به آرزو به دست نمی‌آیند و جز این که در دل او آتش حسد مشتعل گردد نفعی دیگر در بر ندارد مانند اینکه کسی سیاه باشد و تمنا کند که سفید گردد از این چه نتیجه‌ای به دستش می‌آید، آری در فضایل اختیاری دستور به مسابقه داده شده است و این دستور در یک آیه نیست بلکه در چندین آیه آمده است چنانکه در آیه ۴۸ از سوره مائده فرموده است «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» و در آیه ۲۶ از سوره مطلقین فرموده است «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ» یکی از علمای دین فرموده است که اگر در کسی کمبود فطری و طبیعی وجود دارد که برطرف کردنش از توان او خارج است بر آن قانع شده بدون در نظر گرفتن کمال دیگران در کار خویش بکوشد؛ زیرا اگر او بر این کمبود تأسف خورد بر کمال دیگران حسد بخورد. چقدر می‌بایست کارکنند که نمی‌تواند بکند و کاملاً بی‌فایده می‌ماند.

امر دوم که اینجا قابل توجه است این است که رسیدن به جنت بدون آمرزش الهی امکان پذیر نیست؛ زیرا اگر انسان در تمام عمر خود نیکی بکند و از معصیت پرهیز نماید باز هم تمام اعمال او نمی‌تواند قیمت جنت قرار بگیرد و آنچه مردم را به جنت می‌رساند، فقط یکی است یعنی آمرزش و فضل خداوند. در این باره رسول خدا ﷺ فرموده است:

«سددوا و قاربوا و ابشروا فانه لن يدخل احد الجنة عمله قالوا و لا انت يا رسول الله قال و لا انا الا ان يتغمدني الله برحمته» (ترغیب و ترهیب بحواله بخاری و مسلم)

«راستی و حق را اختیار نمایید و راه میانه‌ها برگزینید و به فضل خداوند مژده بیابید. عمل هیچ کسی او را به بهشت نمی‌برد؛ مردم گفتند همچنین شمارا یا رسول



الله؟ فرمود: عمل من مرا هم به جنت نمی برد مگر این که خداوند مرا به رحمت خویش فرا گیرد»

خلاصه این که اعمال ما بهای جنت نیستند اما عادت خداوندی این است که با فضل خویش بندگان را مورد نوازش قرار می دهد تا بتوانند اعمال شایسته و نیک انجام دهند و هر کسی که موفق به انجام اعمال صالح قرار بگیرد این علامت خشنودی خداست لذا گاهی نباید در انجام اعمال نیک کوتاهی ورزد. لذا معلوم گردید که موجب اصلی دخول جنت مغفرت الهی است بنابر این با توجه به اهمیت مغفرت مطلق مغفرت نفرمود؛ بلکه «مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» فرموده در صفت ربوبیت خویش لطف و امتنان بیشتری را اظهار فرمود.

امر دومی که جهت مسابقه به سوی آن امر فرمود، جنت است و نسبت به آن فرمود که وسعتش بقدری است که برابر به تمام آسمانها و زمین است و چیزی وسیع تر از آسمانها و زمین در ذهن انسان نمی تواند باشد لذا به خاطر تفهیم پهنای جنت به آن تشبیه داده شد. گویا نشان داد که جنت خیلی وسیع است که در پهنای آن آسمانها و زمین می توانند جای بگیرند پس وقتی وضع پهنای آن چنین است خدا می داند، طولش چقدر باشد این در صورتی است که عرض را با نسبت طول در نظر بگیرند؛ ولی اگر «عرض» به معنی ثمن (قیمت) باشد پس معنایش این است که جنت چیز معمولی نیست کل آسمانها و زمین قیمت و بهای آنست؛ لذا برای چنین چیز پر ارزش و پر قیمتی مسابقه دهید. در تفسیر کبیر آمده است:

«قال ابو مسلم ان العرض هنا يُعرض من الثمن فی مقابلة البیع ای ثمنها لو بیعت کثمن السموات و الارض و المراد بذلك عظم مقادرها و جلاله خطرها و انه لا یساویها شیء و ان عظیم.»

«ابو مسلم می گوید مراد از عرض در آیه آن چیزی است که در برابر با مبیع به قیمت و بها عرضه شود. هدف این که اگر با فرض محال جنت قیمت گذاری

شود، پس کل آسمان و زمین و این کاینات قیمت آن قرار می‌گیرد غرض از آن بیان عظمت و جلالت قدر آن است»

وصف دیگر جنت این بیان گردید که «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» جنت برای پرهیزگاران ساخته شده است. از این معلوم گردید که جنت آفریده شده است از اشارات واضح قرآن و حدیث معلوم می‌شود که جنت بالای آسمان هفتم است بدین شکل که آسمان هفتم زمین آن می‌باشد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ

کسانی که خرج می‌کنند در خوشی و سختی و فرو می‌برند خشم را و عفو می‌نمایند

عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً

مردم را و الله دوست می‌دارد نیکوکاران را. و آنانکه وقتی بکنند گناهی آشکارا

أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ

یا کار بدی بکنند در حق خود بیاد آوردند خدا را و آمرزش بخواهند برای گناهان خویش و کیست که

يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهَ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾

ببیمرزدگناهان را بجز خدا و اصرار نمی‌نمایند بر کردار خویش و آنان می‌دانند

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

برای آنها جزای آمرزش هست از پروردگارشان و باغهای که به زیر آنها نهرها جاری است

خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ ﴿۱۳۶﴾ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ

همیشه می‌مانند در آنها و چه مزد خوبی است برای کارگران گذشته است پیش از شما و اوقات

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿۱۳۷﴾ هَذَا

پس بگردید در روی زمین و بنگرید چگونه هست سرانجام تکذیب کنندگان. این

بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾

بیانی است برای مردم و هدایت و نصیحتی است برای ترسندگان



خلاصه تفسیر

چنان کسانی (هستند) که (در کارهای نیک) خرج می کنند (در هر حال چه) در فراخی و (چه) در تنگی و خشم فرو بردگان و از (کوتهای های) مردم در گذر کنندگان و الله تعالی چنین نیکوکاران را (که دارای چنین خصال باشند به وجه کامل) دوست می دارد و (در برابر نامبردگان مسلمانان دیگر) کسانی (هستند) که وقتی چنین کاری بکنند که در آن (بر دیگران) تعدی باشد و یا (چنان گناهی کرده باشند که فقط) بر ذات خود ضرری وارد کرده باشند (فوراً عظمت و عذاب) خدای تعالی را به یاد می آورند. سپس برای گناهان خویش آمرزش می خواهند (یعنی به گونه ای که برای آمرزش مقدر است که در صورت تعدی بر دیگران از حق داران حلال نمایند و اگر بر خود ظلمی کرده باشند که نیاز به تحلیل نیست ولی در آمرزش از خداوند هر دو برابراند) و کیست (در واقع) بجز خدا که گناهان را بپامرزد؟ (اگرچه حق داران می توانند از حق خویش بگذرند ولی اختیار این را ندارند که از عذاب نجات بدهند و آمرزش واقعی همین را می گویند) و آنان بر کردار (بد) خویش اصرار (و لجابت) نمی نمایند و آنان (این امور را) می دانند (که فلان کار گناه را ما انجام داده ایم و این که توبه لازم است و این که خداوند غفار است. هدف اینکه اعمال درستی انجام می دهند و عقاید درستی دارند) پاداش آنها آمرزش است از طرف پروردگار و چنان باغهایی (از بهشت) که به زیر (درختها و مکانهای) آنها نهرها جاری می باشند و آنان برای همیشه در آنجا می مانند (و در آغاز آیات قبلی نسبت به دریافت همین آمرزش و جنت دستور رسیده بود و در وسط راه آن نشان داده شد و در پایان به آن وعده داده شد) و (این) بهترین حق العمل کاری است برای کارگران (و آن کار استغفار و حسن اعتقاد است و نتیجه استغفار پای بندی به اطاعت در آینده است که عدم اصرار بر آن دلالت دارد) به تحقیق که (در زمانهای) پیش از شما (مردمان) روشهای مختلفی گذشته اند (که بین آنها مسلمان هم بوده است و کفار هم و بین آنها اختلاف و مقابله و مقاتله نیز اتفاق افتاده است اما سر انجام کفار هلاک شده اند و اگر شما می خواهید آثار آنها

را مشاهده نمایید) پس شما در روی زمین سیر و سیاحت نمایید و بنگرید که سر انجام تکذیب کنندگان (یعنی کفار) به کجا رسید(از بین رفتند، چنانکه آثار هلاکت آنها تا امروز باقی است که در آیه‌ای دیگر فرموده است **فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ أَلَخ** (۲۷) **فَتِلْكَ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُسْكِنِ أَلَخ** (۲۸) **وَ إِنَّهُمَا لَبِاقَامٍ مُّسِينِ أَلَخ** (۲۹) این (مضمون یادشده) بیان کافی است برای همه مردم (که اگر در آن بیندیشند می‌توانند عبرت حاصل نمایند) و هدایت و نصیحتی است خاص برای خدا ترسان (یعنی فقط این قبیل مردم نصیحت می‌پذیرند. و هدایت اینکه موافق به آن عمل کنند)

معارف و مسایل

خداوند در آیات فوق صفات و علایم ویژه مؤمنین متّقین را بیان فرمود که فواید زیادی به آنها وابسته است مانند این که قرآن در موارد متعدّدی دستور اُکید فرموده تا از صحبت و تعالیم بندگان نیک بهره برداری شود. جایی به «**صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**» (۳۰) به یاد گرفتن راه راست و درست از همان بندگان مقبول اشاره نموده است، جایی با فرمان «**كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ**» (۳۱) نسبت به فایده خاص هم‌نشینی و معیت آنان تلقین نموده است. در دنیا در هر گروهی افراد نیک و بد خواهد بود و بدان خود را در کالبد نیکان در آورده به جای آنها قرار می‌گیرند. لذا نیاز داشت که علایم و صفات ویژه بندگان مقبول را نشان داده، بفهماند تا مردم از راهنمایان و مقتدایان باطل اجتناب نمایند و علایم صادقین را شناخته از آنان پیروی نمایند. پس از بیان صفات و علامات مؤمنین متّقین، پیروزی همیشگی آنها و مقامات عالیّه جنّت را نشان داده، راه مژده بندگان نیک و پند و اندرز رهروان راه

۲۷- آیه ۵۲ سوره النمل

۲۹- آیه ۷۹ سوره الحجر

۳۱- آیه ۱۱۹ سوره توبه

۲۸- آیه ۵۸ سوره قصص

۳۰- آیه ۷ سوره فاتحه



بد را جهت تشویق و ترغیب نشان داد و در پایان آیات از «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» به این اشاره نمود. در صفات و علاماتی که برای مقبولان در اینجا ذکر گردید در آیات ابتدایی صفاتی بیان گردید که متعلق به حقوق انسانی و معاشرت با همدیگر است و در آیات بعدی صفاتی بیان شد که متعلق به عبادت و طاعت خداوندی است که به عبارت دیگر می توان آنها را به **حَقِّ النَّاسِ وَ حَقِّ اللَّهِ** تعبیر نمود.

در آیات فوق صفات متعلق به حقوق انسانی را نخست و صفات متعلق به **حَقِّ اللَّهِ** را پشت سر بیان نموده به این اشاره کرد که اگر چه به اعتبار اصل **حَقِّ اللَّهِ** از همه حقوق مقدم می باشند. اما بین این نوع حقوق فرق خاصی وجود دارد و آن اینکه حقوقی که خداوند برای خود بر بندگان عاید فرموده است نه نفعی برای خدا در بر دارد و نه خداوند به آنها نیاز دارد و نه در صورت عدم آنها ضرری به خداوند می رسد. ذات خداوندی از همه این امور مستغنی است؛ از بجا آوردن عبادت او، خود عاید بهره می برد باز او **ارحم الراحمین** و **اکرم الاکرمین** است که هر گاه انسان نسبت به حقوق الله اگر مرتکب تقصیر و کوتاهی بشود و از کردار خود پشیمان شده به بارگاه او روی بیاورد و توبه نماید خداوند، از بخشایش و کرم خویش تمام کوتاهی و گناهان او را می آمرزد؛ به خلاف **حَقِّ النَّاسِ** که انسان به آنها نیازمند است و کسی که از دیگری حقی بر ذمه دارد و آن را ادا ننماید به ضرر او تمام می شود و درگذر نمودن از خسارت برای آدمی کار آسانی نیست بنابراین **حَقِّ النَّاسِ** از مزیت ویژه ای برخوردار است.

علاوه بر این اساس اصلاح و درستی نظام عالم و معاشرت انسانی وابسته به ادای حقوق همدیگر است. کوچکترین کوتاهی در این باره منجر به جنگ و جدال فتنه و فساد می باشد و اگر اخلاق فاضله به دست آورده شوند، دشمن، دوست قرار می گیرد. جنگ و جدال صد ساله به صلح و آشتی تبدیل می گردد از این جهت این

صفات و علامات متعلق به حق الناس جلوتر ذکر گردیدند. از جمله صفات یاد شده، نخست این صفت را بیان نمود. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ» یعنی متقین کسانی هستند که در خرج کردن اموال خویش در راه خدا چنان عادی و خوگر هستند که در هر حال چه فراخی باشد و چه تنگی در حدّ توان خود خرج می‌کنند. هر کس بیشتر داشته باشد بیشتر و هر کس کمتر داشته باشد کمتر.

از یک طرف چنین راهنمایی شده است که مردمان فقیر و غریب نیز خود را در خرج کردن در راه خدا فارغ قرار ندهند و از سعادت خرج کردن در راه خدا محروم نگردند زیرا انفاق یک ریال از هزار ریال به بارگاه خدا مانند انفاق یک تومان از هزار تومان می‌باشد و از نظر عمل همان‌گونه که انفاق یک تومان از هزار تومان بر مالک آن سنگین تمام نمی‌شود و انفاق یک ریال از هزار ریال بر مالک هزار ریال سنگین تمام نمی‌شود. و از طرف دیگر این نکته نیز هدایت گردید که در حال تنگدستی از انفاق بقدر توان عادت و خصلت مبارک انفاق از بین نمی‌رود و شاید خداوند به برکت آن وضع گشادگی و وسعت مال عنایت فرماید.

امر مهم سوم این‌که کسی که به این خوگر باشد از انفاق مال خویش به دیگران استفاده بدهد به فقرا و مساکین کمک کند، روشن است که او گاهی حقوق دیگران را غصب نمی‌نماید و به غارت و خوردن مال مردم اقدام نخواهد کرد؛ لذا خلاصه صفت اولی این است که مومنین متقین و بندگان مقبول خداوند در فکر نفع رسانیدن به دیگران قرار می‌گیرند. چه خودشان در وضع خوبی باشند و یا در وضع نابسامانی. یک بار حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها دانه‌ای انگور تصدّق نمود. زیرا در آن زمان فقط همین در دسترسش بود از بعضی سلف منقول است که او یک بار فقط یک دانه پیاز تصدّق کرد. رسول الله ﷺ فرموده است «اتقوا النار و لو بشق تمره و ردّوا السائل و لو بظلف ثاة» یعنی: «از آتش جهنم



خود را دور نگهدارید اگر چه به صدقه دادن نصف دانه خرمای باشد و سائل را دست خالی برنگردانید اگر چه به دادن یک پاچه باشد»

امام رازی در تفسیر کبیر حدیثی نقل نموده است که روزی رسول خدا ﷺ مردم را به دادن صدقه تشویق نمود؛ کسانی که طلا و نقره داشتند آنها را صدقه نمودند. یکی پوسته خرمای آورد که بجز این پیش من چیزی نیست آن را صدقه نمود یکی دیگر آمد و عرض نمود که یا رسول الله من هیچ چیزی ندارم تا صدقه نمایم. آری من در میان قوم و خود و جاهتی دارم حاضر من و جاهتم را صدقه نمایم که در آینده هر کسی هر اندازه بخواهد بد و بسیراه بگوید از او ناراحت نخواهم شد از تعالیم رسول خدا ﷺ و عملکرد صحابه کرام رضی الله عنهم این امر واضح گردید که انفاق فی سبیل الله تنها وظیفه ثروتمندان و اغنیا نیست فقرا و مساکین هم می توانند حامل این صفت قرار گیرند که به حسب توان خویش در راه خدا چیزی خرج نموده این صفت بزرگ را به دست بیاورند.

در انفاق فی سبیل الله لازم نیست مالی صرف گردد.

در اینجا این امر قابل توجه است که قرآن کریم در اینجا صیغه «يُنْفِقُونَ» را به کار برد که آنها در حال تنگدستی و گشادگی در راه خدا انفاق می نمایند ولی این را مشخص نفرمود که چه انفاق می نمایند از به کار بردن عموم آن معلوم می شود که این تنها منحصر در صرف مال و ثروت نیست بلکه شامل هر چیز صرف شدنی است. مانند این که کسی وقت و زحمت خویش را در راه خدا صرف نماید که او نیز به این صفت متصف می باشد حدیثی که در بالا بحواله تفسیر کبیر نقل گردید، بر این شاهد و گواه است.

حکمت دیگر در ذکر تنگدستی و کشادگی

این حقیقت نیز هست که اینها چنان حالتهایی می‌باشند که عموماً انسان خدا را فراموش می‌کند. هر گاه ثروت و مال فراوان گردد، در عیش و عشرت خدا را فراموش می‌کند و اگر تنگدستی و مصیبت عارض گردد، بسا اوقات در فکر آن از خداوند غافل می‌گردد در این آیه به این نیز اشاره گردید که بندگان مقبول خداوند کسانی هستند که نه به هنگام عیش و عشرت از خدا غافل می‌شوند و نه بوقت مصیبت و ناراحتی. ظفر شاه دهلوی در این باره چه خوب گفته است

ظفر آدمی اسکو نه جانی گاخواه هو کتناهی صاحب فهم و ذکا

جسی عیش مین یاد خدانهر می جسی طیش مین خوف خدا نهرها

یعنی، به خود خطاب نموده می‌گوید که ظفر کسی را هر چند فهیم و ذکی باشد انسان نمی‌داند که در حال عیش از یاد خدا و به هنگام خشم از خوف خدا غافل باشد.

سپس یک علامت و صفت ویژه‌ای از او این بیان گردید که اگر او با چنین شخصی سرو کار پیدا کرد که به او اذیت و آزار وارد نمود، او در عالم خشم مغلوب الحال و مشتعل نمی‌شود و به مقتضای خشم، عمل ننموده در پی انتقام قرار نمی‌گیرد. نه تنها اینکه انتقام نمی‌گیرد، بلکه او را از صمیم قلب مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و باز بر این هم اکتفا نمی‌نماید؛ با او با احسان و مروت برخورد می‌کند. گویا این یک صفت شامل سه صفت می‌باشد:

۱- خشم خود را کنترل نمودن

۲- عفو نمودن اذیت دهنده

۳- سپس با او حسن سلوک نمودن. هر ۳ چیز در این آیه بیان گردید ملاحظه

شود.

«وَ الْكٰظِمِيْنَ الْغَيْظَ وَ الْعٰفِيْنَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ» یعنی



کسانی که خشم خود را فرو می‌برند و از کوتاهی‌های مردم می‌گذرند و الله تعالی احسان‌کنندگان را دوست می‌دارد.

امام بیهقی در تفسیر این آیه داستان عجیبی از سیدنا علی بن حسین رضی الله عنهم نقل فرموده است که کنیزی از آن جناب برای او آب وضو می‌ریخت که ناگهان ظرف آب از دستش افتاد و آبش بر او ریخت بگونه‌ای که تمام لباسهایش خیس شدند خشم رفتن آن جناب در چنین وضعی طبیعی بود کنیزک احساس خطر کرد فوراً به تلاوت این آیه پرداخت «وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» آتش خشم سلاله خاندان نبوت با شنیدن آیه فوراً خاموش و سرد شد؛ سپس کنیزک جمله بعدی آیه «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» را خواند او فرمود تو را از ته دل بخشیدم کنیز خیلی هوشیار بود به خواندن جمله سوم «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» اقدام نمود که در آن به احسان و حسن سلوک هدایت شده است امام زین العابدین با شنیدن آن فرمود برو تو را آزاد نمودم. (روح المعانی، بحواله بیهقی) گذشت از کوتاهی‌ها و اشتباهات مردم در اخلاق انسان رتبه والایی دارد و پاداش او در آخرت بسیار اعلیٰ است. در حدیثی رسول خدا ﷺ فرموده است که: در روز قیامت از طرف حق تعالی اعلام می‌گردد که کسی که بر خدا حقی دارد برخیزد؛ در آن وقت کسانی بر می‌خیزند که جور و ظلم مردم در دنیا را مورد عفو قرار داده‌اند. در حدیث دیگری آمده است:

«من سزّه ان يُشرف له البنیان و تُرفع له الدرجت فلیعف عن من ظلمه و یعط من حرّمه و یصل من قطعته»

«کسی که می‌خواهد در جنت کاخ‌های بلندی داشته باشد و پایه و مقامش بالا باشد، باید کسی را که بر او ظلمی کرده، مورد عفو قرار دهد و به کسی که به او چیزی نداده، بدهد و با کسی که رابطه خویش را با او قطع نموده است، رابطه برقرار کند»



برای همیشه از این خصلت بد خویش توبه نمود و از حضرت امام ع تقاضای عفو نمود و سپس در محضر او آمده به خدمت و تحصیل علم پرداخت تا جایی که در جمع شاگردان او به عنوان عالم بزرگی شناخته شد. تا اینجا بحث از اوصافی بود که به حقوق العباد متعلق بودند. سپس بحث از صفاتی می‌شود که متعلق به حقوق الله ع هست می‌فرماید: که آنان نافرمانی خدا را بجا نمی‌آورند و اگر به مقتضای بشریت گناهی از آنان سر بزند فوراً به خدا متوجه شده، استغفار می‌نمایند و در آینده با تصمیم قطعی از آن باز می‌آیند؛ چنانکه می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ^س وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ^س إِلَّا اللَّهُ^س وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

در اینجا به دو هدایت اشاره گردیده است: یکی آنکه ابتلاء به گناه در اثر غفلت از ذکر و یاد خدای تعالی است؛ لذا هر گناهی سر بزند، فوراً باید به ذکر الله و یاد خدا پرداخت و به ذکر الله مشغول شد. دوم اینکه برای عفو از گناهان دو چیز لازم است: یک، ندامت و پشیمانی از گناهان گذشته و دعای مغفرت و آمرزش از آنها؛ دوم، تصمیم قطعی، که در آینده گرد آنها نگردد.

خداوند بفضل خویش اخلاق فاضله نشان داده قرآن کریم را نصیب همه ما بگرداند. اللهم آمین.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾

وسست نباشید و اندوه نخورید و شما غالب می‌شوید اگر شما ایمان دارید. اگر

يُمْسَسِنُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ

رسیده است به شما جراحی پس رسیده است به آنها نیز جراحی مانند آن و این روزها را

نُذِئِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ^ج وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ

نوبت به نوبت تغییر می دهیم بین مردم و تا معلوم کند الله کسانی را که ایمان دارند و قرار دهد از شما

شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۰﴾ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

شهِيد و الله دوستی ندارد با ظالمان . و تا پاک و صاف کند خداوند ایمان داران را

وَيَمْحَقَ الكَافِرِينَ ﴿۱۴۱﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ

و از بین ببرد کفار را. آیا شما خیال دارید که داخل شوید در جنت و تا کنون معلوم نکرد

اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الضَّيِّقِينَ ﴿۱۴۲﴾ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّونَ

خدا مجاهدان را از شما و معلوم نکرد ثابت شوندگان را. و شما آرزو می کردید

الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوَهُ فَفَقَدَ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۱۴۳﴾

مردن را پیش از ملاقات به آن پس اکنون دیدید آن را رو به روی .

ربط آیات

باز هم در این آیات در ارتباط به قصه احد به مسلمانان تسلی داده شد که سنت الهی همیشه این چنین بوده است که سر انجام، کفار، ناامید و ضرر مند قرار می گیرند؛ اگر چه شما در این وقت بنابه بی انضباطی خویش مغلوب گشتید. اما اگر به مقتضای ایمان، یعنی ثبات و تقوا عمل نمایید، سرانجام کفار مغلوب خواهند شد.

خلاصه تفسیر

و (اگر شما) در این وقت مغلوب شدید با کسی نیست (اما) سست نباشید و اندوهگین نشوید سر انجام شما پیروز می شوید اگر مؤمن کامل باشید. (یعنی اگر بر مقتضیات آن ثابت قدم بمانید) و اگر به شما (ناراحتی و) جراحی برسد (چنان که در احد اتفاق افتاد) پس (جای هراسی نیست زیرا در آن چندین حکمت مضمحل هست یکی این که) به آنها هم (که در قبال شما قرار داشتند یعنی کفار) هم چنین جراحی رسیده است (چنان که در



جنگ بدر به آن مبتلا گشتند) و (سنت ما این است که) این روزها را (یعنی زمان شکست و پیروزی را) بین مردم ردّ و بدل می‌کنیم (یعنی گاهی یک قومی را برتری و دیگری را سرکوب می‌نماییم و گاهی عکس آن انجام می‌گیرد پس موافق به این سنت سال گذشته آنها مغلوب شدند و اکنون شما) و (حکمت دوم این‌که) تا خداوند متعال ایمان داران را (به صورت علنی) بدانند (زیرا به هنگام مصیبت از مخلصان و نیکان آزمون به عمل می‌آید) و (حکمت سوم این‌که) می‌خواست بعضی از شما را شهید گرداند (و بیان حکمت‌های دیگر در آینده می‌آید و در وسط به صورت جمله معترضه می‌فرماید) و خداوند متعال ظلم (و شرک و کفر) کنندگان را دوست نمی‌دارد (لذا در پی چنین احتمال نباید قرار گرفت که شاید بنابه دوستی که با آنها داشت آنها را پیروز گردانید هرگز چنین نیست) و (حکمت چهارم این‌که) تا ایمان داران را از چرک و پلیدی (گناهان) پاک سازد (زیرا به وجه مصیبت اخلاق و اعمال تصفیه می‌شوند) و (حکمت پنجم این‌که) کفار را از بین ببرد (بدین شکل که در اثر پیروزی ظاهری جرأت پیدا می‌کنند و مجدداً وارد میدان مبارزه می‌گردند و هلاک می‌شوند. ثانیاً در اثر ظلم بر مسلمانان به قهر الهی گرفتار شده، از بین می‌روند) آری بشنوید آیا شما می‌پندارید که (به‌طور ویژه) داخل جنت می‌شوید در حالی که تاکنون خداوند (به صورت علنی) ندیده است کسانی را از شما که (کاملاً) جهاد کرده و در جهاد ثابت قدم مانده‌اند و شما مردن (بصورت شهیدی) را آرزو می‌کردید پیش از جلو آمدن مرگ. پس (بر حسب آرزوی اسباب) آن را با چشم باز دیدید (پس بادیدن آن چرا گریختید و آن آرزو کجا فراموش گردید)

معارف و مسایل

داستان غزوه أحد مفصلاً در همین سوره بیان گردید و از آن این امر واضح گشت که در این جهاد، مسلمانان در اثر بعضی کوتاهی خویش پس از فتح ابتدایی با شکست مواجه گردیدند. به طوری که تعداد هفتاد نفر از صحابه کرام شهید شدند

و خود آن حضرت ﷺ مجروح گشت. ولی پس از این همه وضعیت جنگ منعکس شد و دشمن به عقب رانده شد.

این شکست عارضی سه سبب داشت. نخست این که تیر اندازان بر آن دستوری که رسول خدا ﷺ داده بود بنابر وجوهاتی ثابت قدم نماندند زیرا در ارتباط با این، اختلاف نظر پدید آمد بعضی می گفتند که ما باید همین جا ثابت قدم بمانیم ولی اکثراً گفتند که اکنون نیازی نیست که ما و شما در اینجا بمانیم. برویم در جمع مردم به جمع آوری غنیمت پردازیم پس نخستین سبب درگیری با هم دیگر بود.

سبب دیگر این که زمانی که خبر کشته شدن آن حضرت ﷺ انتشار یافت در قلوب مسلمانان ضعف پدید آمد و سر انجام به صورت بزدلی و سستی در همت آنها بروز کرد.

سبب سوم که از اهمیت بیشتری نسبت به آن دو سبب بر خوردار است، این است که در اجرای دستور رسول خدا ﷺ اختلاف نظر پدید آمد. این سه لغزش از مسلمانان به وقوع پیوست که در اثر آنها به شکست ظاهری مواجه گردیدند؛ اگر چه سر انجام این شکست عارضی به فتح تبدیل گردید؛ ولی مسلمانان مجاهد در اثر جراحات وارده خسته و کوفته شده بودند؛ اجساد پهلوانان بزرگ در جلوی آنها افتاده بودند. آن سنگ دلان خود آن حضرت ﷺ را مجروح کرده بودند، شداید و نا امیدی هجوم آورده بود و از این لغزش های خویش شدیداً رنج می بردند. اکنون آنان در این وضعیت به دو چیز مواجه گردیدند: ۱- اندوه و غم نسبت به امور گذشته ۲- احساس خطر؛ که خدا نکند مسلمانان در آینده به ضعف مواجه نشوند، لذا برای مسدود کردن این هر دو رخنه فرمود:

«لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» یعنی شما در

آینده ضعف و سستی بخود راه ندهید و نسبت به گذشته اندوه و غم نخورید؛ سر



انجام پیروز خواهید شد؛ به شرطی که بر جاده ایمان و یقین استوار بمانید و با اعتماد کامل به وعده‌های الهی از اطاعت خدا و رسول ﷺ و جهاد فی سبیل الله عقب نروید.

هدف اینکه، در اندوه و غم نسبت به امور گذشته و لغزشهایی که اتفاق افتاده، وقت و نیروی خود را ضایع نکنید و در فکر اصلاح امور آینده باشید و آن را به مرز پیروزی برسانید.

ایمان، یقین و اطاعت رسول ﷺ ضامن آینده تابناکی است؛ نباید آن را از دست بدهید که سر انجام شما پیروز خواهید شد. این صدای قرآن دل‌های شکسته را با هم پیوند زد و در جسمهای پژمرده روح دمید. توجه بفرمایید که خداوند متعال این حضرات را چگونه تربیت و اصلاح فرمود و برای همیشه مسلمانان، ضابطه و قانون مقرر فرمود که به جای صرف وقت و نیروی در اندوه و غم نسبت به امور گذشته، باید وسایل قوت و شوکت را فراهم نمود و نیز در ضمن این نشان داد که برای رسیدن به پیروزی فقط یک راه باقی است که عبارت است از ایمان و عمل به مقتضای آن و مقتضای ایمان شامل آماده شدن و فراهم نمودن وسایل جهاد هم هست. یعنی استحکام نیروی نظامی، فراهم نمودن ابزار جهاد به حسب توان، خود را مسلح نمودن وقایع غزوه احد شاهد همه این امور هستند.

سپس به روش دیگر جهت تسلی مسلمانان فرمود که اگر در این جنگ به شما جراحاتی رسید و یا متحمل زحمات شدید، این قبیل حوادث به گروه مخالف هم رسیده است و اگر در غزوه احد از شما هفتاد نفر شهید و عده‌ای مجروح گردید، قبل از یک سال هفتاد نفر از آنها واصل جهنم و عده زیادی مجروح گشتند در بدو امر در خود همین جنگ احد از آنها نیز بسیاری کشته و بسیاری مجروح شدند؛ لذا می‌فرماید:

«إِنْ يُمْسِسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ

النَّاسِ»

یعنی: اگر به شما جراحی رسیده پس به آنها نیز همچون جراحی رسیده است و ما این روزها را نوبت به نوبت تغییر می دهیم که در آن حکمتهایی نهفته است.

در این آیه به یک ضابطه و قانون بسیار مهمی راهنمایی فرموده است و آن این که سنت الهی در این جهان، چنین است که او روزهای مشقت و سهولت و رنج و راحتی را در بین مردم ردّ و بدل می نماید. اگر گاهی به نیروی باطل فتح و پیروزی عارضی بدهد نباید گروه حقانی از آن بد دل شود و بپندارد که ما برای همیشه سرکوب خواهیم شد؛ بلکه اسباب شکست را بررسی نماید و به جبران آنها پردازد سرانجام پیروزی از آن گروه برحق خواهد شد.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَنْتَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ

و محمد فقط رسولی است گذشته اند پیش از او بسیاری رسول پس آیا اگر او مرد یا کشته شد

انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا

شما به عقب برمی گردید و هر کس که برگردد به عقب خویش هرگز نمی تواند به خدا ضرری برساند

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ

و خدا پاداش می دهد به شکرگزاران . و کسی نمی تواند بمیرد بدون دستور

اللَّهِ كَتَبْنَا مُوَجَّلَاتٍ وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا ۖ وَمَنْ يُرِدْ

خدا نوشته شده وقتی مقرر و هر کس که بخواهد پاداش دنیا را می دهیم به او در دنیا و هر کس

ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا ۖ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾

بخواهد پاداش آخرت را می دهیم به او و ما پاداش می دهیم به شکرگزاران.

خلاصه تفسیر

و محمد (ﷺ) رسول محض است (خدا که نیست که وقوع قتل یا موت بر او امکان



پذیر نباشد) پیش از او بسیاری رسول گذشته‌اند (هم چنین او نیز روزی خواهند رفت) پس اگر او رحلت نمود و یا شهید شد آیا شما مردم (از جهاد و یا اسلام) به عقب بر می‌گردید (چنان‌که در این واقعه بعضی مسلمان از میدان جنگ گریختند و منافقین به ارتداد ترغیب می‌کردند) و هرکسی که (از جهاد یا اسلام) به عقب بر گردد هیچ خسارتی بر خدا وارد نمی‌کند (بلکه خسارت بر خودش وارد می‌شود) و خداوند به زودی پاداش (نیکی‌ها را) می‌دهد به حق شناسان (که در چنین مواقع نعمتهای خدا را یاد نموده بر اطاعت او استوار می‌مانند و قیامت زود رسیدنی است زیرا روز به روز نزدیکتر می‌آید) و (نیز از مردن کسی اینقدر هراس بی‌جاست زیرا اولاً) مردن کسی (طبعاً و عقلاً) بدون اذن خدا امکان ندارد (پس وقتی که آن بنا به دستور خدا است باید به آن راضی شد. ثانیاً موت کسی که فرا می‌رسد) به گونه‌ای که میعاد او مشخص نوشته شده است (که در آن تقدیم و تاخیری نخواهد شد. پس حسرت و افسوس بی‌جاست و آن بر وقت می‌آید قبل از وقت نخواهد آمد) و (باز گریز از این توحش چه نتیجه‌ای بار خواهد آورد بجز این‌که چند روزی در دنیا زنده بماند پس اثر چنین تدابیر را گوش کنید که) هر کسی (از این اعمال و تدابیر خویش) نتیجه دنیا را می‌خواهد پس ما به او سهم دنیا را (حسب مشیت خویش) خواهیم داد (و برای او در آخرت سهمی نخواهد بود) و هر کسی که (از اعمال و تدابیر خویش) نتیجه آخرت را می‌خواهد (مثلاً در جهان بدین جهت ثابت می‌ماند که این تدبیری است برای ثواب آخرت) پس ما به او (سهمی) از آخرت خواهیم داد و به زودی پاداش (نیکی را) به حق شناسان خواهیم داد (آنان‌که از اعمال خویش خواهان آخرت باشند).

معارف و مسایل

این آیات نیز متعلق به وقایع غزوه احد است زیرا این واقعات از چند جهت حایز اهمیتی خاص می‌باشند. از این جهت قرآن کریم در سوره آل عمران تا چهار الی پنج رکوع، فتح و شکست غزوه احد و هدایات متعلق به آن ایام را بیان فرمود.

در نخستین آیه از آیات فوق بر یک لغزش از صحابی تنبیه تهدید آمیز نموده به سوی یک مسئله اساسی راهنمایی نمود که اندیشمندان می‌توانند از این وقایع به این نکته برسند که در این شکست عارضی و مجروح شدن آن حضرت ﷺ و انتشار خبر وفات آن جناب ﷺ و در اثر آن پست شدن همت بعضی از صحابه این راز مضمربود که مسلمانان عملاً بر این مسئله اساسی پخته گردند و آن مسئله این است که چون در اصول اسلام عظمت و محبت رسول خدا ﷺ آنقدر حایز اهمیت است که جزو ایمان قرار گرفته و کوچکترین ضعف در آن مرادف با کفر می‌باشد این امر نیز اهمیت داشت که مبدا مسلمانان به این مرض مبتلا گردند که نصارا به آن مبتلا شده بودند که عظمت و محبت حضرت مسیح را به حد پرستش و عبادت رسانیدند و او را شریک خدایی خداوند متعال قرار دادند. زمانی که به هنگام شکست عارضی غزوة احد کسی این خبر را انتشار داد که آن حضرت ﷺ شهید شده است آنچه بر صحابه گذشت و می‌بایستی بگذرد کوچکترین مقدار آن برای هر انسان مشکل است کسانی می‌توانند آن را اندازه گیری نمایند که نخست جان نثاری صحابه و عشق آنها را با رسول خدا ﷺ اندازه گیری کرده باشند و به‌طور کامل بدانند که آنها کسانی هستند در عشق و محبت به رسول خدا ﷺ فدا نمودن مال و اولاد حتی جان را برای خود بزرگترین سعادت جهان قرار می‌دادند و این عشق را عملاً به اثبات رساندند.

زمانی که این خبر اسفناک به گوش این عاشقان رسول ﷺ رسید بر هوش و حواس آنها چه کیفیتی مستولی شده بویژه که میدان جنگ گرم است و پس از فتح منظر شکست به چشم می‌خورد و پاهای مسلمانان دارند به لرزه درآمده و آن هستی قدسی صفاتی که محور همه مساعی و مظهر همه امیدها بود دارد الوداع می‌کند. نتیجه فطری آن چنین بود که گروه بزرگی از صحابه سراسیمه شده از میدان کنار رفتند و این کنار رفتن آنها اگر چه موقت و نتیجه سراسیمگی زودگذر



آنها بود، کوچکترین وسوسه شبهه‌ای برای ارتداد از اسلام نبود ولی خداوند متعال خواست تا اصحاب رسول خود ﷺ را چنان پاکباز و فرشته صفت قرار دهد که الگوی عملی برای جهان قرار گیرند بنابراین این کوچک‌ترین لغزش آنان بزرگ جلوه داده شد و چه زیبا گفته شده:

نزدیکان را بیش بود حیرانی

با این کنار رفتن از میدان جنگ چنان مورد خطاب قرار گرفتند که از اسلام کنار می‌باشد و با این عتاب شدید بر این مسئله اساسی تنبیه نمود که دین و عبادت از آن خداست و جهاد برای کسی انجام می‌گیرد که همیشه زنده و قایم است و اگر به فرض محال این خبر صحیح هم باشد که آن حضرت ﷺ وفات یافته است و روزی وفات خواهد کرد از دست دادن همت و رها کردن کار دین به شأن صحابه نمی‌خورد لذا فرمود:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» (الآیه) یعنی محمد ﷺ رسولی بیش نیست (خدا که نیست) پیش از او بسیاری رسول گذشته‌اند اگر او وفات نماید و یا شهید گردد آیا شما به عقب باز می‌گردید؟ و هر کسی که به عقب باز گردد او ضرری به خدا نمی‌رساند و خداوند به شکر گزاران پاداش خواهند داد.

در این جا هشدار می‌دهد بر این که رسول خدا ﷺ روزی از این جهان وداع خواهند کرد؛ پس از او، باید مسلمانان بر دین پای‌بند باشند و نیز از این واقعه این نکته معلوم گردید که به هنگام این شکست عارضی و مجروح شدن آن حضرت ﷺ و انتشار خبر وفات او این راز وجود داشت که اوضاع و احوالی که بعد از آن حضرت ﷺ بر اصحاب پیش می‌آید، در حیات دنیوی آن حضرت ﷺ رخ دهد تا اگر لغزش در آن اتفاق افتد، اصلاح آن به زبان مبارک خود آن حضرت ﷺ انجام گیرد و در آینده زمانی که این خبر وفات صد درصد اتفاق افتد، این عاشقان رسول ﷺ از جای خود تکان نخورند چنانکه چنین هم شد که به هنگام وفات

آن حضرت ﷺ بعضی از کبار صحابه حواس باخته شدند. حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه با استناد به همین آیه آنها را متوجه کرد و همه آنها به هوش آمدند.

سپس در آیه بعد جهت تعلیم ثبات قدمی به هنگام بروز حوادث و مصایب فرمود که درگذشت هر شخصی در بارگاه الهی نوشته شده و مقدر است. تاریخ، ساعت و روز آن مشخص است و نه کسی می تواند قبل از آن بمیرد و نه بعد از آن می تواند زنده بماند. پس این سراسیمگی نسبت به مرگ کسی معنایی ندارد در پایان متوجه فرمود که در اسباب ظاهری این حادثه، یکی این بود که کسانی که آن حضرت ﷺ آنها را به پشت جبهه بر کوه نشانده بود تا نگاهیانی دهند به هنگام فتح ابتدایی دیدند که عموم مردم در جمع آوری اموال غنیمت مشغول اند. بعضی از آنها پنداشتند که اکنون فتح تمام شده، نیازی به ماندن در اینجا نیست پس ما چرا در جمع آوری مال غنیمت بهره نگیریم و بدین جهت از جای خود تکان خوردند لذا فرمود:

«وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا ۖ وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُرَدِّهِ مِنْهَا ۖ وَسَيَجْزِي الشُّكْرِينَ» یعنی کسی که در پاداش کار خود دنیا را بخواهد به او مقداری از دنیا را می دهیم و کسی که ثواب آخرت را می خواهد به ثواب آخرت خواهد رسید و ما عن قریب به شکرگزاران پاداش خواهیم داد.

در این اشاره به این است که به خاطر جمع آوری مال غنیمت دست برداشتن از وظیفه مقررگی که رسول خدا ﷺ تعیین فرموده بود، از آنها اشتباه واقع شد. یاد داشته باشید که به اعتبار حقیقت جمع آوری مال غنیمت، دنیا طلبی خالص نیست که شرعاً مذموم باشد؛ زیرا جمع آوری مال غنیمت سپس صرف آن در مصرف صحیح نیز جزء جهاد و عبادتی است و شرکت نمودن صحابه در آن فقط به خاطر طمع دنیا نبود زیرا طبق ضوابط شرعی اگر آنها در جمع آوری این اموال شرکت نمی کردند باز هم آنان در آن سهم بودند. لذا نمی توان گفت آنها به



خاطر جمع دنیا سنگر خود را رها کردند؛ ولی هم چنانکه در تفسیر آیه قبلی گذشت که معمولاً کوچکترین لغزش بزرگان، بزرگ به نظر می آید؛ این جرم جزیی آنها جرم سنگین قرار داده شده، مورد خطاب و عتاب قرار گرفتند. عیناً در اینجا هم، هم چنین است که در جمع آوری اموال غنیمت تعلق کوچکی از نفع دنیوی وجود داشت پدید آمدن و تأثیر فطری از آن تعلق، در قلوب بعید نبود به خاطر بالا بردن معیار اخلاق صحابه، این عملکرد آنها به اراده دنیا تعبیر گردید تا کوچکترین غباری از طمع دنیا به ساحت قلوب مقدس آنان راه نیابد.

وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قُتِلَ لَمَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا

و بسیار نبی هستند که در معیت آنها جنگیده اند بسیاری طالب خدا پس شکست نخورده اند به

أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ

مشقتی که در راه خدا به آنها رسیده بود دوست نشدند و نه پست شدند و خدا دوستی برقرار

الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا

می کند با ثابت قدم شوندگان. و نبود گفتارشان جز اینکه گفتند پروردگارا بیامرز گناهان ما را

إِسْرَافِنَا فِي أَمْرِنَا وَتُبَّتْ أَقْدَامُنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾

و آنچه از ما تجاوز شده در کار ما و ثابت نگهدار قدمهای ما را و نصرت بده ما را بر قوم کفار.

فَاتَّهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ

پس داد خداوند به آنها ثواب دنیا و خوبی ثواب آخرت را و خدا دوستی برقرار می کند

المُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾

با نیکوکاران.

ربط آیات

در آیات گذشته تنبیه و عتابی بود به مسلمانان نسبت به بعضی کوتاهی که

در غزوهٔ أحد اتفاق افتاده بود و این آیات تکملهٔ آن بحث است با اشاره به بعضی وقایع و احوال امتهای گذشته که آنها چگونه در میدان جنگ ثابت قدم و استوار ماندند شما نیز باید هم چنان باشید.

تشریح بعضی لغات

«رَبِّيؤُنَّ» با کسر راء و تشدید باء مکسوره و ضم یاء منسوب به «رَبِّ» است مانند «رَبَّانِي» به معنی خدایی در اینجا راء مکسور بجای راء مفتوح بر خلاف قیاس بکار رفته است. (روح)

بعضی حضرات «رَبِّيؤُنَّ» را به معنی گروههای زیاد گفته اند زیرا در نظر آنها این از «رَبِّهٔ» با کسر راء بمعنی الجماعة گرفته شده است. مراد از «رَبِّيؤُنَّ» (خدائیان) چه کسانی هستند از حضرت عبدالله بن عباس و حسن بصری منقول است که مراد از آن علما و فقها هستند. (روح المعانی)

«إِسْتِكَاثُوا» از «استکانة» مشتق است به معنی پست شدن و خود داری در اثر عاجزی. (بیضاوی)

«وَهْتَنُوا» از «وهن» مشتق است بمعنی ضعف و نا توانی .

خلاصهٔ تفسیر

و بسیار پیامبرانی بوده اند که در معیت آنها بسیاری مردان خدا (با کفّار) جنگیده اند و نه آنان در اثر مصایبی که به آنها در راه خدا رسیده بود، همت خود را از دست دادند و نه نیروی (قلبی و بدنی) آنها کاسته شد و نه آنها (در برابر بادشمن) پست شدند (که در جلوی آنها به تملّق و چاپلوسی بپردازند) و خداوند با چنین افراد مستقل المزاج محبت بر قرار می کند (در افعال چگونه امکان لغزش وجود می داشت) از زبان آنها جز این چیزی دیگر بیرون نیامد که (به بارگاه خدا) عرض نمودند که



پروردگارا گناهان ما را و تجاوز ما از حد را بپارز و ما را (در برابر با کفّار) ثابت قدم نگهدار و ما را بر کفّار پیروز بگردان. پس (در اثر این استقلال و دعاها) خداوند به آنها پاداش دنیوی (فتح و پیروزی) و پاداش خوب آخرت (یعنی خشنودی خدا و جنت) عنایت فرمود و خداوند با چنین نیکوکارانی محبت می‌ورزد.

معارف و مسایل

در آیات فوق، بعد از بیان ثبات قدمی در جنگ و هراسان نشدن از مصایب و شداید بندگان خاص خدا که در معیت انبیای علیهم‌السلام گذشته در جهاد شرکت داشتند. صفت بسیار والای آنها این‌گونه بیان گردید که آنان همراه با این فداکاری بی‌مثال خویش به بارگاه الهی چند دعا می‌کردند:
اول این که گناهان گذشته ما را بپارز.

دوم این که کوتاهی‌های ما را که در عمل کنونی جهاد از ما سر زده است عفو بفرما.

سوم این که ما را بر ثبات قدمی استوار نگهدار.

چهارم این که ما را در برابر با دشمنان پیروز بگردان.

در ضمن این دعاها چند راهنمایی مهم برای مسلمانان وجود دارد که نباید بر عمل نیک خود نازید؛ بلکه در هر حال از خدا آمرزش و برای ثبات قدمی در هر کار دعا باید کرد.

اولاً: کار مؤمن حقیقت شناس این است که او هر چند کار نیکی انجام داده و یا هر چند در راه خدا جد و جهد نموده است، حق ندارد بر عمل خویش بنازد و افتخار کند؛ زیرا در حقیقت این عمل او نیز نتیجه فضل و کرم الهی است و بدون او هیچ کار نیک نمی‌تواند انجام گیرد. در حدیث آمده است که:

«فوالله لو لا الله ما اهتدینا و لا تصدقنا و لا صلینا» یعنی «اگر فضل و کرم

حق تعالی نمی بود نه ما به راه راست هدایت می شدیم و نه از ما زکات و نماز ادا می شد» علاوه بر این، هر کار نیک که کسی انجام دهد، اما نمی تواند آن را مطابق با شأن جلالی مالک الملک و الملوک انجام دهد. بنابراین در ادای حق او کوتاهی خواهد شد؛ لذا از این هم در حالت عمل باید استغفار نمود و نیز کسی نمی تواند اطمینان داشته باشد که در تصمیم بر انجام کار نیک، موفق می گردد که آن را انجام دهد، بنابراین بر کوتاهی های عمل فعلی ندامت و استوار ماندن بر آن در آینده باید وظیفه مؤمن باشد.

از دعا های یاد شده در نخستین دعا که برای گناهان گذشته تقاضای عفو شده است، اشاره به این است که آنچه برای انسان غم و اندوه و یا مشقت و ناراحتی یا شکست در برابر دشمن پیش می آید، آنها اکثراً در اثر گناهان گذشته می باشد که معالجه آنها توبه و استغفار است. مولانا رومی می فرماید.

غم چو بینی زود استغفارکن غم به امر خالق آمد کارکن
در آیه آخر، ذکر وعده به پاداش بندگان خدا در هر دو جهان است که خداوند در این جهان سرانجام آنها را در برابر با دشمنان پیروز و در اهداف خویش کامیاب می گرداند. باز پاداش آخرت در حقیقت پاداش حقیقی و راحت دائمی است که هیچ گاه فنا نمی شود. برای اشاره به آن همراه با لفظ ثواب آخرت قید حسن را اضافه نموده، فرمود: «و حَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

ای ایمانداران اگر شما بپذیرید سخنان کفار را پس آنها بر می گردانند شما را به عقب؛

فَتَنقَلِبُوا خُسْرِينَ ﴿١٤٩﴾ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ ۖ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾

پس می شوید زیانکار. بلکه الله تعالی کمک شماست و او بهترین مددکار است.



ربط آیات

هنگامی که منافقین در غزوه احد دیدند که با شکست عارضی مسلمانان و انتشار خبر وفات رسول خدا ﷺ و ضعیت جنگ دگرگون شد و برای شرارت فرصتی گیرشان آمده است، به مسلمانان گفتند که وقتی رسول خدا ﷺ زنده نماند، ما چرا دین آبایی خویش را اختیار ننماییم تا تمام درگیری‌ها خاتمه پیدا کنند. از این عمل زشت منافقین، دشمنی و بد خواهی آنها با مسلمانان هویدا است لذا در آیه فوق به مسلمانان راهنمایی گردید که به سخنان این دشمنان گوش فرا ندهند و در هیچ مشورتی آنها را شریک نسازند و نه از مشورت آنها پیروی نمایند. هم چنانکه در آیات گذشته به پیروی از بندگان خدا راهنمایی گردید. در اینجا به عدم عمل بر مشورت منافقان و مخالفان اسلام راهنمایی شده است.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران اگر شما سخنان کفار را بپذیرید شما را (به سوی کفر) بر می گردانند (هدف این که منظور اصلی آنها بر گردانیدن مسلمانان از دین و بد گمان نمودن است که گاهی آن را به صراحت ابراز می داشتند و گاهی نمی گفتند. اما روش اختیار می کردند تا بدان طریق به تدریج عظمت و محبت اسلام از قلوب مسلمانان کاسته شود) سپس شما (بهر شکل) ناکام می شوید (خلاصه این که آنان هرگز دوست شما نمی باشند اگر چه دم از دوستی بزنند) بلکه فقط خدا دوست شماست و او از همه بهترین مددکار است (لذا مسلمانان باید فقط بر خدا اعتماد داشته باشند و به کمک او اعتماد نمایند و اگر مخالفان جهت نصرت و کمک به شما تدابیری نشان دهند، پس بر خلاف احکام خدا و رسول ﷺ عمل نکنید.)

سَنَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّغْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ

اکنون می اندازیم در دل‌های کفار بیم از آن جهت که آنان شریک مقرر کردند با خدا آنچه را که

بِه سُلْطَنَاتٍ وَ مَاؤُهُمُ النَّارُ ط وَ يَسْئُ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۵۱﴾

نفرستاده برایش سندی و جای آنها جهنم است و بدجایی است برای ظالمان و

لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَ عَدَّةً إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ ح حَتَّى

و خدا راست در آورد با شما وعده خویش را وقتی که قتل می کردید آنها را به دستور او تا اینکه

إِذَا فُشِلْتُمْ وَ تَنَارَ عَثْمٌ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرْكُمُ مَا

شما نامردی کردید و نزاع انداختید در کار و نافرمانی کردید بعد از این که نشان داد به شما آنچه را که

تُحِبُّونَ ط مِنْكُمْ مِّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مِّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ح ثُمَّ

خوش می کرد شمارا. بعضی از شما دنیا را می خواست و بعضی از شما آخرت را می خواست سپس

صَرَفَكُمُ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ط وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ط وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى

برگردانید شما را از آنها تا شما را بیازماید و شما را عفو نمود و فضل خداست بر

المؤمنين ﴿۱۵۲﴾

مؤمنان.

ربط آیات

در آیات قبلی ناصر و مددکار بودن خدا آمده بود و در این آیات وقایعی از

نصرت الهی یاد آوری می شود.

خلاصه تفسیر

ما اکنون در دل‌های کفار رعب (بیم) می اندازیم به سبب آنکه آنها با خدا

چنان چیزی را شریک قرار دادند که بر (شایستگی شرکت او) خداوند هیچ دلیلی

نازل نفرموده است (نه به صراحت لفظ و نه به معنی یعنی چنان دلیلی که در شرع

اعتباری داشته باشد و این شامل همه دلایل قطعی و عقلی می باشد. منظور اینکه به سادگی



هر نادانی برای خود دلیلی ارائه می‌دهد. اما دلیل معتبری در نزد آنها وجود ندارد) و جای آنها جهنم است و آن بد جایی برای ظالمان است (وعدۀ رعب و بیمی که برای کفار در این آیه داده شده، چنین به وقوع پیوست که اولاً باوجود شکستی که مسلمانان با آن مواجه شدند مشرکین عرب بدون سبب ظاهری به سوی مکه بر گشتند. (بیضای) سپس که مقداری راه رفتند بر حماقت خویش تأسف خوردند که زمانی که مسلمانان خسته و کوفته شده بودند بر گشتن از آنجا کار عاقلانه‌ای نبود. لذا تصمیم به بر گشتن به سوی مدینه گرفتند. خداوند چنان رعب و بیمی در قلوب آنها انداخت که برای حرکت به سوی مدینه همت را از دست دادند.

به یک مسافر روستایی که داشت به مدینه می‌رفت، گفتند که ما این قدر ثروت و مال به تو می‌دهیم، تو به مدینه رفته، مسلمانان را بترسان که آنها دارند مجدداً به مدینه می‌آیند و در اینجا تمام این وقایع به وسیله وحی به آن حضرت ﷺ اعلام گردید. لذا رسول خدا ﷺ تا مقام حمراء الاسد آنها را تعقیب نمود؛ ولی آنها گریخته بودند. این آیه در ارتباط با این واقعه نازل شد.

و در آیات بعدی اسباب شکست ظاهری مسلمانان در غزوة احد و شکست آنها بیان می‌گردد. چنان‌که می‌فرماید: (و یقیناً الله تعالی وعدۀ (نصرت) خویش را به شما در آورده نشان داد، هنگامی که شما (در ابتدا به قتال) کفار را بنابه دستور خدا می‌کشتید (و این غلبۀ شما آهسته آهسته بالا می‌رفت) تا این‌که خود شما (در رأی) ضعیف شدید (بدین شکل که بعضی از آن پنجاه نفری که با یک فرمانده رسول خدا ﷺ طبق برنامه در سنگر پشت سر نشانده بود در اشتباه قرار گرفتند که چون مسلمانان پیروز شده‌اند نیازی به نشستن ما در اینجا نیست؛ لذا ما باید در مبارزه با دشمن شرکت جویم) و در ارتباط به دستور (رسول خدا ﷺ) باهم اختلاف نمودند. (که بعضی در همانجا ثابت قدم ماندند و عده‌ای پیشنهاد دیگری دادند که در اینجا عتاب و سرزنش روی پیشنهاد دومی است که) و شما موافق به دستور (رسول خدا ﷺ) عمل نکردید پس از آنکه چیز دل‌بخواه خود

را (باچشم) دیدید (یعنی تسلط مسلمانان را به شما نشان داد و شما در آن مدت چنین وضعی داشتید. که) بعضی از شما کسانی بودند که دنیا را می‌خواستند (یعنی می‌خواستند کفار را تعقیب نموده اموال غنیمت به دست بیاورند) و بعضی از شما کسانی بودند که (فقط) آخرت را می‌خواستند (و چون بعضی امور از قبیل ضعف رأی و پیشنهاد بر خلاف دستور رسول خدا ﷺ و طلب دنیا اتفاق افتاد خداوند نصرت دادن به آنها را در آینده متوقف ساخت) و سپس شما را از (تسلط بر) کفار بر گردانید (با وجود این که این شکست عارضی نتیجه کردار خود شما بود، ولی باز هم این عمل از جانب خداوند به صورت کیفر نبود؛ بلکه بنابر این مصلحت بود) تا خداوند شما را (درباره ایمان) بیازماید.

(چنان که در آن نفاق منافقین کشف گردید و ارزش مخلصان بالا رفت) و به یقین بدانید که خداوند از شما صرف نظر فرمود (اکنون نسبت به این موضوع در آخرت مؤاخذه نخواهید شد) و خداوند فضل زیادی بر مسلمانان دارد.

معارف و مسایل

مقام والای صحابه در نزد خدا و مراعات حال آنها

این روشن است که رأی برخی از صحابه در غزوه احد اشتباه بود که در گذشته در آیات متعددی بر آن تنبیه نموده، سپس نسبت به اصلاح آن هدایاتی ارائه نمود. اما در ضمن عتاب و هشدار، عنایات خداوند راجع به صحابه کرام قابل ملاحظه می‌باشد. نخست فرمود: «لِيُبْتَلِيَكُمْ» که این شکست ظاهری که اتفاق افتاد بطور سزا و کیفر نبود، بلکه یک نوع آزمونی بود. سپس در الفاظ صریح و واضح نسبت به صرف نظر از اشتباه آنها، اعلام فرمود که: «وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ»



منظور از اراده دنیا نسبت به بعضی صحابه چیست؟
 در آیات بالا آمده است که بعضی صحابه کرام در آن هنگام به دو گروه
 منقسم شدند: بعضی دنیا را می‌خواستند و بعضی تنها طالب آخرت بودند. در اینجا،
 این امر قابل توجه است که آنچه راجع به آنها گفته شده که دنیا را می‌خواهند،
 مبتنی بر چه عمل آنها بود؟ روشن است که جمع آوری مال غنیمت به دنیاطلبی
 تعبیر گردیده است؛ الآن باید اندیشید که اگر این حضرات در سنگرهای خویش
 ثابت قدم می‌ماندند و در جمع آوری مال غنیمت شرکت نمی‌جستند، آیا در سهم
 مال غنیمت آنان کم و کاستی می‌آمد؟ و در صورت شرکت به سهم بیشتری نایل
 می‌آمدند کسی که با قانون ثابت شده از قرآن و حدیث راجع به اموال غنیمت
 آگاهی و آشنایی دارد نمی‌تواند به اشتباه بیفتد که در سهم آنها هیچ‌گونه کم و
 کاستی پیش نمی‌آمد در صورت جمع آوری مال غنیمت سهم آنها همان‌قدر
 خواهد بود که اگر در سنگرها ثابت می‌ماندند. لذا روشن گردید که این عمل آنها
 رانمی‌توان تنها به طلب دنیا تعبیر نمود؛ بلکه آن شرکت در کار مجاهدین به شمار
 می‌رفت و تصور مال غنیمت طبعاً دور از ذهن نبود اما خداوند متعال می‌خواست
 تا قلوب همراهان پیامبر ﷺ را از این هم پاک و صاف مشاهده بفرمایند که نباید
 تصور مال به قلوب آنها خطور کند. لذا این تصور به طلب دنیا تعبیر گردید و از آن
 اظهار ناخشنودی فرمود.

إِذْ تَضِعُونَ وَ لَا تَلُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرِّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِيٰ أُخْرٰكُم

وقتی که بالای رفتید و به عقب برگشته نمی‌دیدید کسی را و رسول صدامی کرد شمارا پشت سر

فَأَتَابِكُمْ غَمًّا بَعَمَّ لَكِنَّمَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا

پس رسید به شما اندوهی در عوض اندوهی تا اندوهگین نشوید بر آنچه از دست دادهاید و نه آنچه

أَصَابَكُمْ ۗ وَ اللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ

پیش بیاید و خدا می‌داند کارهای شما را. باز نازل کرد بر شما پس از پریشانی

أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ ۖ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ
امنیت که چرت زدنی است که فرا گرفت گروهی را از شما و گروهی به فکر جانهای خود افتادند

يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ط يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن
گمان می‌بردند بر خدا گمان دروغ مانند گمان جاهلیت می‌گفتند آیا هست کاری به اختیار ما

شَيْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ
تو بگو همه کارها به اختیار خدا است پنهان می‌کنند در دلهایشان آنچه ظاهر نمی‌کنند

لَكَ ط يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قَاتَلْنَا هَهُنَا ۗ قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي
برای تومی‌گویند اگر کاری به اختیار ما می‌بود ما کشته نمی‌شدیم در اینجا تو بگو اگر می‌بودید در

بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ط
خانه‌های تان البته بیرون می‌آمدند کسانی که نوشته شده بر آنها کشته شدن به خوابگاه‌هایشان

وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ
و خدایم خواست بیازماید آنچه در دلها دارید و خالص کند آنچه را در دلها یتان است و الله می‌داند

بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۵۴﴾ ۚ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ۗ
رازهای سینه‌ها را. کسانی از شما که برگشتند در روزی که جنگیدند دو گروه

إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۗ وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۗ إِنَّ جَز
این نیست که لغزاید آنها را شیطان از شومی گناهان‌شان و عفو نمود آنها را خدا. یقیناً

اللَّهُ عَفْوٌ حَلِيمٌ ﴿۱۵۵﴾

خداوند آمرزنده و بردبار است.

ربط آیات

این آیات نیز وابسته به واقعه غزوة احد می‌باشد در نخستین آیه از حزن و



اندوه صحابه کرام نسبت به واقعه مذکور یاد آوری شده است و در دومین آیه طولانی ازین رفتن این حزن بیان گردیده است و در آیه سوم مکرراً ذکر گردید که صورت شکستی که در اینجا اتفاق افتاد سزا و کیفری نبود بلکه بخاطر امتیاز مؤمنین مخلص از منافقین، نوعی آزمون بود و سپس عفو صحابه از لغزش مذکور مجدداً اعلام گردید.

خلاصه تفسیر

و آن وقت را به یاد آورید که شما (در حال گریز بر کوه) بالا می رفتید و به عقب روی نموده به کسی نگاه نمی کردید و رسول ﷺ پشت سر، شما را صدا می زد (که اینجا بیاوید ولی شما گوش نمی کردید) پس خداوند در عوض غم (که به رسول الله ﷺ داده بودید) به شما غم داد تا که (از این پاداش و مصیبت در شما پختگی پدید آید که پس از آن) شما اندوهگین نباشید نه بر آنچه از دست شما بیرون رود و نه بر آن مصیبتی که بر شما واقع بشود و خداوند از همه کارهای شما آگاه است (لذا شما چگونه کاری را انجام می دهید، همانگونه پاداش برای شما مقرر می فرماید، سپس از بین رفتن غم بیان می گردد) سپس خداوند پشت سر غم بر شما امنیت (و اطمینان) فرستاد یعنی چرت زدن (هنگامی که کفار از میدان بر گشتند ناگهان از غیب چرت و خوابی بر مسلمانان غالب گشت. که در اثر آن همه اندوهها بر طرف گردیدند) که بر یک گروهی از شما (مسلمانان) خواب غالب آمد و گروه دیگر آنها (منافقین) بودند که به فکر خود افتادند (که چگونه از اینجا رهایی یافته، بروند) آنان بر خلاف حقیقت بر خداوند گمان می بردند که آن فقط خیال احمقانه ای بود (آن خیال در قول آینده آنها و جهالت و حماقت از جواب آن معلوم می گردد، قول آنان از این قرار است که) می گفتند آیا مگر در اختیار ما چیزی هست؟ (منظورشان این بود که به نظریاتی که قبل از جنگ ارائه دادیم کسی گوش فرا نداد و همه را به مصیبت مبتلا کردند) تو بفرما که اختیار همه از آن خداست (هدف

اینکه اگر به رأی شما هم عمل می‌شد. باز هم قضای الهی غالب می‌آمد و آنچه واقع شدنی بود واقع می‌شد چنان‌که قول آنها و جواب متعلق به آن مفضلاً خواهد آمد) آنها چیزی در دلهای شان پنهان نگه می‌دارند که با شما (به صراحت) در میان نمی‌گذارند (زیرا منظور ظاهری از گفتار شان که «ما اختیاری نداریم» این است که تدبیر بنده در برابر با تقدیر الهی کارگر نیست و این امر عین ایمان و در جواب لطیفی که از طرف خداوند به آنها داده شد، نسبت به این تصدیق می‌گردد که اختیار خدا غالب خواهد آمد. ولی منظور آنها از آن گفتارشان چنین نبود بلکه آنها این را بدان جهت) می‌گویند که اگر ما اختیاری می‌داشتیم (یعنی به رأی ما عمل می‌شد) پس (کسانی که از) ما در اینجا (کشته شده‌اند) کشته نمی‌شدیم.

حاصلش اینکه تقدیر چیزی نیست لذا در آینده گفتار آنها تکذیب گردید که شما بگویید که اگر شما در خانه‌های خود بودید باز کسانی که برای آنان مرگ مقدر بود، آنان برای (آمدن در) این اماکن بیرون می‌آمدند (خلاصه این‌که این مضرت ظاهری هر اندازه که مقدر بود برگشتی نداشت) و (نفع و فایده زیادی در بر داشت زیرا) هر آنچه شد بدین جهت شد که خداوند امر باطن (یعنی ایمان) شما را بیازماید (زیرا به هنگام این مصیبت نفاق منافقین آشکار گردید و ایمان مؤمنان بیشتر مستحکم و محقق شد) و تا امر قلبی (یعنی همان ایمان) شما را (از شوائب و وساوس) پاک کند (زیرا به هنگام مصیبت توجه مؤمن از غیر الله برگشته فقط به سوی خدا منعطف می‌گردد و از آن، ایمان روشن و قوی می‌شود) و خداوند همه امور باطن را کاملاً می‌داند (که نیازی به آزمایش هم ندارد. اما بدین جهت آزمون را به کار برد تا به طریق عدالت جرم مجرم واضح شده، به ثبوت برسد) یقیناً کسانی که از شما (از میدان جنگ) برگشته بودند، روزی که هر دو گروه (مسلمانان و کفار) با هم رویا یکدیگر قرار گرفتند. (یعنی در روز احد علت آن) جز این نبود که شیطان آنها را به لغزش وا داشت. بنابراین بعضی اعمال (گذشته) آنها (یعنی از آنها بعضی خطا و کوتاهی چنان واقع شده بود که شیطان نسبت به



ارتکاب معصیت بیشتری از آنها توقع کرده بود و اتفاقاً توقع بر آورده شد) و به یقین بدانید که خداوند آنها را عفو فرمود و یقیناً خداوند بسیار آمرزنده و بسیار بردبار است. (که به هنگام صدور خطا نیز سزا نخواهد داد)

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر آمده بود که بعضی از جبهه جنگ گریختند و با وجود این که خود رسول خدا ﷺ آنها را صدا کرد، باز هم توجهی نکردند و در اثر آن رسول خدا ﷺ اندوهگین شد و در اثر این، اندوه و مصیبتی بر آنها وارد شد. و در روایات حدیث آمده است که کعب بن مالک آنها را صدا کرد همه مسلمانان جمع شدند.

توجیه و تطبیق آن را صاحب روح المعانی چنین ذکر نموده است که نخست صحابه کرام رضی الله عنهم صدای رسول خدا ﷺ را نشنیده بودند و از میدان دور رفته بودند؛ آنگاه حضرت کعب بن مالک ﷺ آنها را صدا کرد وقتی صدای او را همه شنیدند، جمع شدند.

حضرت حکیم الامت رحمته الله در تفسیر بیان القرآن فرموده است که در اصل، سخن نگران کننده این بود که، رسول خدا ﷺ شهید شده است. صدا کردن رسول خدا آن شایعه را رد نمود و اگر صدا را شنیده اند، شاید نشناخته اند. زمانی که حضرت کعب بن مالک ﷺ صدا کرد، خیر شهادت رسول ﷺ را رد نمود و حیات آن حضرت ﷺ اعلام گردید. با شنیدن این، همه تسکین یافتند و جمع شدند. اما این که چرا خداوند آنها را مورد عتاب قرار داد و چرا آن حضرت ﷺ از آنها رنجید، می توان علت آن این باشد که اگر حواس باخته نمی شدند، می توانستند صدا را بشناسند.

مصیبت های وارده اُحد به طور سزا نبودند؛ بلکه نوعی

آزمایش

بودند و لغزشی که از بعضی صحابه سرزد عفو گردید .

«وَلِيِّنَتِلْيَ اللّٰهُ مَا فِي صُدُوْرِكُمْ» از این آیه معلوم گردید که مصایب و مشقتهایی که در

غزوه اُحد برای صحابه کرام رضی الله عنهم اتفاق افتاد بطور سزا نبودند؛ بلکه به صورت آزمایش بودند.

هدف از این احتمال برقرار نمودن تفاوت و امتیاز

بین مؤمنین مخلص و منافقین بود.

از الفاظ «أَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ» معلوم می شود که اینها به صورت سزایی بودند.

توجیه و تطبیق آن این است که در صورتی سزا بودند اما آن سزای مریانه جهت اصلاح بود؛ هم چنان که پدر فرزندش را و یا استاد شاگردش را سزایی بدهد که می توان در عرف به آن سزا گفت ولی در حقیقت این یکی از صورتهای تربیت و اصلاح می باشد که از سزای حاکمانه جدا است .

اسباب وقوع مصایب بر مسلمانان در اُحد چه بودند؟

از جمله فوق الذکر «لِيَّبْتَلِيَكُمْ» تا آخر معلوم گردید که اسباب وقوع

مصایب حکمتهای ربّانی بودند ولی از آیه قبلی «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَغْضِ مَا كَسَبُوا» معلوم می شود که لغزش گذشته آنها سبب این تاثیر شیطانی قرار گرفت

جوابش این که سبب ظاهری همان لغزش بود که در اثر آن، شیطان امیدوار

شد تا آنها را بر معصیت وادار نماید و بالاخره آن امید شیطان تحقق یافت. اما در

این لغزش و نتایج پشت سر آن، این حکمتهای تکوینی پنهان بودند که در جمله

«لِيَّبْتَلِيَكُمْ» آنها را بیان فرمود. در روح المعانی از زجاج منقول است که شیطان



بعضی چنان گناه به یاد آنها آورد که با وجود آنها ملاقات با خدا خوش آیند نبود از جهاد به عقب رفتند تا بتوانند خود را اصلاح نموده با وضع مناسبی وارد میدان جهاد بشوند و شهید شده با خدا ملاقات نمایند.

یک گناه سبب گناهی دیگر می‌باشد.

در آیه فوق معلوم گردید که یک گناه، گناهی دیگر را به بار می‌آورد؛ هم چنانکه یک نیکی سبب نیکی دیگر قرار می‌گیرد؛ یعنی در اعمال حسنه و سیئه تجاذب وجود دارد؛ هر گاه انسانی کار نیکی انجام دهد، تجربه گواه است که برای او انجام کارهای نیک دیگر آسان می‌گردند و در دل او رغبت به کارهای نیک پدید می‌آید. هم چنان که اگر کسی کار بدی انجام دهد آن گناه برای او راه گناهان دیگر را هموار می‌سازد و در دل او رغبت به گناه بیشتر می‌شود. بنابراین بعضی از بزرگان گفته اند:

«ان من جزاء الحسنه الحسنه بعدها و ان من جزاء السيئه السيئه بعدها» یعنی، «پاداش نقدی کار خیر این است که او موفق به انجام کارهای نیک دیگر می‌شود و سزای عمل بد این که آن راه را برای گناهان دیگر هموار می‌نماید» حضرت حکیم الامت رحمته الله در (مسائل السلوک) فرموده است: بر حسب تصریح حدیث از گناه یک نقطه ظلمت و تاریکی بر قلب می‌نشیند و هر گاه در قلب ظلمت بیاید شیطان بر آن تسلط می‌یابد.

مقام صحابه نزد خدا بسیار بلند بود و در عفو و گذشت

از اشتباهات آنان معامله بی‌نظیری انجام گرفت.

لغزش و خطاهایی که از بعضی صحابه در واقعه احد اتفاق افتاد اگر چه، در

واقع بسیار سنگین بودند، پنجاه نفری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جبل الرماة در سنگر

نشانده دستور داد که در هر حال و وضعی که بر ما بگذرد شما از اینجا تکان نخورید و عده زیادی از آنجا تکان خوردند و اگر علت تکان خوردن آنان این اشتباه اجتهادی بود که الآن غزوه احد به فتح انجامیده و چون عمل بر این حکم موقت بود و اکنون به پایان رسیده است ما باید از اینجا پایین رفته در جمع آوری اموال غنیمت با مسلمانان کمک کنیم. ولی در واقع مخالفت صریحی به رهنمودهای آن حضرت ﷺ بود که در اثر این تقصیر و کوتاهی، اشتباه گریز از میدان جنگ اتفاق افتاد. اگر چه می توان در اینجا نیز دست به تأویلی زد هم چنان که در بالا از زجاج نقل گردید. باز گریز از میدان جنگ در چنان وضعیتی قرار گرفت که رسول الله ﷺ در میدان حضور داشت و از پشت سر آنها را صدا می کرد. این امور اگر جداگانه از شخصیتها و اوضاع ماحول و پیرامونی بررسی شوند بدون تردید جرم بسیار سخت و سنگینی خواهد بود که در سلسله مشاجرات صحابه تنقیداتی که از طرف مخالفین بر بعضی صحابه وارد کرده می شود از همه حیثیت بالاتری خواهند داشت.

اما توجه داشته باشید که خداوند متعال پس از همه این خطاها و لغزشها با صحابه کرام چگونه برخورد نمودند در آیات فوق الذکر با صراحت کامل آمده است که نخست با واقع نمودن چرت و خواب سبک بر آنها پریشانی و سراسیمگی را از آنان زایل نمود؛ سپس اعلام داشت که آنچه مصیبت و مشقتی که به آنها رسیده تنها به طور سزا و عقوبت نبود بلکه در ضمن آنها حکمتهای مربیانه ای وجود داشت. باز همین مطالب را در الفاظ صریح اعلان فرمود، همه این امور یک بار قبلاً بیان شده اند که در اینجا مجدداً اعاده گردیدند، یکی از حکمتهای این تکرار این نیز هست که در مرحله اول تنها به صحابه کرام تسلیت گفته شد و هدف در اینجا رد نمودن قول مناقبین بود که می گفتند چون شما بر رأی پیشنهادی ما عمل نکردید با این مشکلات مواجه شدید در هر حال در تمام این آیات این امر



به طور واضح ثابت گردید که در بارگاه خداوندی اصحاب و همراهان محمد ﷺ از چنان مقام و محبوبیتی برخوردارند که با وجود این جرایم سنگین و اشتباهات، با عفو و گذشت با آنها برخورد می‌شود نه تنها عفو و گذشت بلکه مورد لطف و عنایت قرار می‌گیرند و این برخورد از بیان خود خداوندی و نصوص قرآن ذکر گردیده است. هم چنین برخوردی که با حضرت حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه در محضر خود آن حضرت رضی الله عنه اتفاق افتاد که او برای مشرکین مکه نامه نوشته بود که در آن، اوضاع و احوال مسلمانان را به آنها اطلاع داده بود وقتی که حقیقت امر به وسیله وحی بر آن حضرت رضی الله عنه آشکار گردید و نامه گرفته شد صحابه علیه او با خشم و غضب برخورد کردند حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اجازه خواست تا گردن او را بزند چون آن حضرت رضی الله عنه می‌دانست که او مؤمن مخلصی است و متفق نیست ولی از او اشتباهی سر زده است او را عفو فرمود و گفت که او از اهل بدر است و شاید خداوند نسبت به حاضرین بدر حکم عفو و آمرزش را اعلام داشته است. (این روایت در کتب معتبر حدیث وجود دارد)

درسی برای عموم مسلمانان نسبت به صحابه کرام

عقیده و عملکرد اهل سنت، نسبت به صحابه کرام از این جا تصدیق می‌گردد که اصحاب گران قدر رسول خدا رضی الله عنه رضوان الله علیهم اجمعین اگر چه از گناه معصوم نیستند، امکان دارد گناههای بزرگی از آنها سر بزند و سر هم زده است ولی با وجود این برای امت محمدی حایز نیست که امر بدو عیبی را به سوی آنها نسبت بدهند زیرا وقتی که خداوند متعال و رسول رضی الله عنه او از چنین لغزشات و خطاهای بزرگ آنان صرف نظر فرمودند و با آنان با لطف و عنایت برخورد نمودند

و آنان را به مقام «رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۳۳) مفتخر گردانید کسی حق ندارد آنها را به بدی یاد کند از اینجا بود که چون کسی در پیش حضرت عبدالله بن عمر (رض) واقعه حضرت عثمان غنی رضی الله عنه و بعضی صحابه در غزوه احد را یاد آوری نموده نسبت به آنها زبان طعن گشود که آنان از میدان جنگ گریخته‌اند. حضرت عبدالله بن عمر فرمود که کسی حق ندارد نسبت به چیزی که خدا عفو و درگذر اعلام فرموده لب‌گشایی کند. (صحیح بخاری)

لذا کتب عقاید اهل سنت بر این متفق‌اند که تعظیم و گرامیداشت تمام صحابه و پرهیز از هر گونه طعن و اعتراض بر آنها واجب است در عقاید نسفیه آمده است «و یکف عن ذکر الصحابة الا بخیر» یعنی «واجب است که از صحابه بجز خیر و خوبی یاد نکند»

و در شرح مسامره ابن همام آمده است:

«إعتقاد اهل السنة تزكية جميع الصحابة والثناء عليهم» یعنی «عقیده اهل سنت و جماعت این است که تمام صحابه را عادل و ثقه قرار داد و با مدح و ثناء از آنها یاد آوری نمود»

در شرح مواقف آمده است:

«يجب تعظیم الصحابة کلهم والكف عن القدرح فيهم» یعنی «تعظیم همه صحابه واجب

است و هم چنین خود داری از طعن و اعتراض بر آنها نیز واجب می‌باشد»

حافظ ابن تیمیه رحمته الله در عقیده واسطیه فرموده است که:

«عقیده اهل السنه و الجماعت این است که از تنقید و اعتراض بر صحابه بنا بر اختلافات و قتل و قتالی که بین آنها اتفاق افتاده بود خودداری نمود زیرا روایاتی که در تاریخ نسبت به عیوب آنها آمده است اکثر کذب و افترا می‌باشند که



مخالفین، آنها را جعل کرده‌اند و قسمتی به گونه‌ای است که در آنها دست‌برده شده، واقعیت خود را از دست داده‌اند و آنچه صحیح هم مانده باشد، صحابه در باره آنها بنا بر اجتهاد خویش معذور می‌باشند و بالفرض محال اگر معذور هم نباشند قانون الهی این است که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» یعنی اعمال صالح کفاره اعمال سیئه قرار می‌گیرند و این پر واضح است که به قدر اعمال صالح صحابه کسی دیگر نمی‌تواند اعمال نیک داشته باشد و تا آن حد که آنها مستحق عفو و کرم هستند کسی دیگر نمی‌تواند باشد لذا کسی حق ندارد بر اعمال آنها مؤاخذه نماید و نسبت به کسی از آنها زبان طعن و اعتراض را بگشاید (عقیده واسطیه باتلخیص)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا

ای ایمان داران نباشید مانند کسانی که کافر شدند و می‌گویند به برادران خویش چون به سفر بروند

فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ

در ملک یا باشند در جهاد اگر می‌ماندند نزد ما نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند تا بیاورد

اللَّهُ ذَلِكِ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُخَيِّ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا

خداوند از این پندار افسوس در دل‌های آنها و الله زنده می‌کند و می‌میراند و الله همه

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾ وَ لَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ

کارهای شما را می‌بیند. و اگر شما کشته شدید در راه خدا یا مردید پس آمرزش

مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾ وَ لَئِن مِّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ

خدا و مهربانی او بهتر است از آنچه جمع می‌کنند. و اگر مردید یا کشته شدید

لِإِلَى اللَّهِ تُخْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

پس همه شما به سوی خدا جمع می‌شوید

ربط آیات

در آیات گذشته این قول منافقین بیان گردید که «لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا» یعنی «اگر ما اختیاری می داشتیم و رأی ما پذیرفته می شد ما در اینجا کشته نمی شدیم» که باز مجدداً نقل گردید. از شنیدن این گونه اقوال احتمال می رفت که در قلوب مسلمانان مخلص شک و تردیدی واقع شود. بنابر این در آیات فوق الذکر مسلمانان از این گونه اقوال و احوال بر حذر داشته شدند و هدایت گردیدند که موت و حیات فقط تابع تقدیر خداوند است.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران! مانند کسانی نباشید که (در حقیقت) کافرند (اگرچه در ظاهر ادعای اسلام می نمایند) و می گویند نسبت به برادران (هم نسب و هم مشرب) خویش وقتی که در جایی به سفر بروند (و اتفاقاً در آنجا بمیرند) یا آنان در جایی غازی می شوند (و در آنجا بر حسب تقدیر کشته می شوند پس منافقین می گویند) اگر آنها در نزد ما می ماندند (به مسافرت و جهاد نمی رفتند) پس نمی مردند و کشته نمی شدند (این گفتار از آنجا به زبان و قلوب آنها خطور می کند) تا خداوند این سخن را باعث حسرت دلهای شان قرار دهد (یعنی نتیجه این گونه گفتار جز حسرت چیز دیگری نیست) و زنده کننده و کشنده فقط خداست (چه در سفر باشد و چه در حضر و چه در جنگ باشد و یا در جای امن) و الله تعالی آنچه را شما انجام می دهید همه را می بیند (پس اگر شما چنین سخنهایی بگویند و یا در چنین پنداری مبتلا گردید، آنها از خدا پوشیده نمی مانند) و اگر شما در راه خدا کشته شوید و یا (در راه خدا) بمیرید (پس این ضرری نیست بلکه نفع خالصی است زیرا) حتماً مغفرت و رحمت خداوندی از این چیزهای (دنیوی) که اینها جمع آوری می نمایند (به درجات) بهتر است. (و به امید آنها زندگی را دوست می دارند و) اگر شما (این چنین هم) بمیرید و یا کشته شوید (باز هم) حتماً به بارگاه خدا جمع کرده می شوید (پس اولاً تقدیر، تغییر نمی کند ثانیاً از رفتن به بارگاه خدا چاره ای



نیست و مردن و کشته شدن در راه خدا موجب مغفرت و رحمت خدا است؛ پس، از چنین مردن طبیعی، جان دادن در راه خدا بهتر است؛ لذا این قبیل گفتار در دنیا موجب حسرت و در آخرت موجب نار جهنم می‌باشد؛ لذا باید از آنها اجتناب ورزید.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ
پس به سبب رحمت خداست که تو نرم دل شدی برای آنان و اگر می‌بودی تندخو و سخت دل

لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ تَسَاوَوْهُمْ
پس پراکنده می‌شدند از دوروبر تو پس آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش بخواه و با آنان مشورت کن

فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
در کارها پس وقتی تصمیم گرفتی در کاری پس توکل کن بر خدا. خدا دوست می‌دارد

الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿۱۵۹﴾

توکل کنندگان را

ربط آیات

رنج و اندوهی که در غزوه احد بنابه لغزش بعضی از مسلمانان و گریختن آنها از میدان نبرد که به رسول خدا ﷺ رسیده بود اگر چه رسول خدا ﷺ بنابه اخلاق طبیعی و عادت عفو و کرم خویش آنها را ملامت و سرزنش نمود و به آنان با شدت برخورد هم نکرد. اما چون خدا می‌خواست از یاران نبی ﷺ خود دلجویی بنماید و رنج و ناراحتی‌ای را که از این اشتباه در دلهای‌شان پدید آمده بود، بشوید در این آیه رسول خویش را بیشتر رهنمایی و هدایت فرمود که با لطف و کرم با آنها برخورد داشته باشد و در کارها با آنان مشورت نماید.

خلاصه تفسیر

پس از این (که چنین لغزش‌هایی از صحابه سر زد و توحق داشتی که آنها را سر زنتش و ملامت کنی) به سبب رحمت خدا (که با تو داشت) تو با آنها نرم دل شدی و اگر تو (خدا نخواسته) تند خو و سخت دل می‌شدی پس این (بیچاره) ها از دور و بر تو پراکنده می‌شدند. (پس این فیوض و برکات را از کجا بدست می‌آوردند) لذا (وقتی که تو در بر خورد چنین نرمی نشان دادی پس اشتباهی را که در انجام دستور از آنها صادر شده از ته دل) عفو بفرما (و نسبت به اشتباهی که در اثر کوتاهی در حکم خدا از آنها سر زده) برای آنها آمرزش بخواه (اگرچه خود خداوند آمرزش و در گذر از آنها را قبلاً اعلام فرموده است اما دعای مغفرت از طرف شما بیشتر مفید و موجب تسلیت و دل گرمی آنها قرار می‌گیرد) و در کارهای مهم با آنها مشورت کن (تا با این لطف خاص اندوه قلوب آنها بر طرف نشود) باز (پس از مشورت) وقتی که تو (به یک جانب) تصمیم گرفتی (چه آن موافق با مشورت آنها باشد یا خیر) بر خدا اعتماد (نموده آن کار را) بکن یقیناً خداوند متعال با چنین اعتماد کنندگان دوستی بر قرار می‌نماید.

معارف و مسایل

صفات ویژه مرشد و مربی: صحابه کرام که عاشقان رسول و از جان و مال خویش بیشتر دوستدار او بودند، وقتی که از آنها لغزش برخلاف دستور او صادر گردید، از یک طرف این خطر در پیش بود که چون این حضرات بر لغزش خویش و خلاف ورزی حکم رسول ﷺ متوجه بشوند رنجش آنها از حد گذشته قلب و روان آنها را آزرده نسازد و یا از رحمت خدا آنها را مایوس نگرداند معالجه آن در آیه قبلی بیان گردید که «أَصَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّمْ» سزای این لغزش در دنیا به آنها داده شد تا در آخرت مورد مؤاخذه قرار نگیرند.

و از طرف دیگر رسول خدا ﷺ در اثر این لغزش مجروح شده مشقت



جسمانی به او وارد گردید و مشقت روحانی از قبل داشتند؛ لذا احتمال می‌رفت که در اثر این مشقتهای جسمانی و روحانی از ناحیه صحابه قلب مبارک آن حضرت ﷺ مکدر گردیده در هدایت و ارشاد آنها خلل واقع شود بنابراین به آن حضرت ﷺ تعلیم داده شده که: تو از خطاهای آنها در گذر و لغزش آنها را از ته قلب عفو بفرما و در آینده با آنها با لطف و مهربانی برخورد کن این مطلب را خداوند در یک پیرایه عجیب و غریبی بیان فرمود که مشتمل بر چندین فواید است:

یکی آنکه دستوری به آن حضرت ﷺ نسبت به این امور در چنان پیرایه‌ای داده شد که در آن تعریف و ثنای آن حضرت ﷺ و عظمت شأن او اظهار گردید که او از قبل دارای این صفات بودند.

ثانیاً با اضافه نمودن لفظ «فَبِمَا رَحْمَةٍ» نشان داد که وجود این صفات کمال در ذات مقدس آن حضرت ﷺ در اثر رحمت ماست کمال ذاتی او نیستند باز لفظ «رَحْمَةٍ» را به صورت نکره آورده، به وسعت و عظمت رحمت اشاره فرمود و نشان داد که این رحمت مختص به صحابه کرام نیست؛ بلکه شامل خود آن حضرت ﷺ نیز هست که آن جناب ﷺ را با چنین صفات کمال متصف کرد. سپس فایده مهم سوم که در جملات بعدی بیان فرمود، این است که این صفات نرم دلی، خوش اخلاقی، عفو و درگذشت و لطف و مهربانی اگر در وجود مقدس تو نمی‌بودند، پس کار و وظیفه اصلاح خلائق که به شما سپرده شده بود، به نحو احسن انجام نمی‌یافت و مردم به جای این که خود را اصلاح نمایند، از تزکیه اخلاق بر خوردار باشند از دور و بر تو می‌گریختند.

از مجموع همه اینها یک نفع مهم دیگری به دست آمد و از این آداب ارشاد و اصلاح و تبلیغ نیز معلوم گردید، کسی که می‌خواهد کار ارشاد و هدایت و دعوت الی الله و اصلاح خلق را به عهده بگیرد، برای او لازم است که این صفات

را در خود پدید بیاورد؛ زیرا وقتی که شدت برخورد از محبوب خدا ﷺ قابل تحمل نیست، چه کسی می‌تواند با تشدد و بد اخلاقی مردم را گرد خود جمع نماید و فریضة اصلاح آنها را انجام دهد.

سپس فرمود: «فَاعْفُ عَنْهُمْ» یعنی از خطایی که از آنها سرزده است در گذر. از این معلوم شد که برای مصلح لازم و ضروری است که از عوام الناس بنا بر اشتباهاتی که پیش می‌آید انتقام نگیرد؛ بلکه با عفو و گذشت برخورد نماید و در برابر بدگویان مشتعل نشود و با آزار و اذیت کنندگان به نرمش پیش بیاید.

سپس فرمود: «وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ» یعنی شما برای آنها از خداوند متعال آمرزش بخواهید در این آیه به آن نکته رهنمایی گردید که تنها در برابر اذیت و آزار آنها شکیبایی نشان ندهید. بلکه از ته دل خیرخواه آنان باشید و چون بزرگترین خیر خواهی درستی آخرت آنهاست، لذا برای نجات آنها از عذاب آخرت دعای آمرزش نمایید.

بعداً فرمود: «وَ سَاوِزُهُمْ فِي الْأَمْرِ» یعنی بر روال گذشته در داوری و کارهای دیگر با آنها مشورت کن تا که کاملاً از آنها دلجویی به عمل بیاید. در اینجا به این نیز اشاره و رهنمایی شده است که انگیزه خیر خواهی قلبی را باید از روی عمل ابراز نماید که در مشورت‌ها آنها را شریک بگرداند.

در کل، این صفات مندرج ذیل را برای مصلح و مبلغ ضروری قرار داد؛ نخست اجتناب از برخورد با خشونت و کج خلقی؛ ثانیاً اگر از آنها اشتباهی سرزد و یا اذیت و آزاری از آنها سرزد در پی انتقام از آنها قرار نگیرد، بلکه با عفو و گذشت با آنها برخورد نماید. سوم این‌که با وجود صدور اشتباه و لغزش از آنها، دلسوزی و خیر خواهی نسبت به آنها را فروگذار نکند و برای آنها دعای استغفار کرده باشد و در معاملات ظاهری با آنها به نحو احسن رفتار نماید و دستور به مشورت کردن با صحابه کرام در آیه به آن حضرت ﷺ و پس از مشورت



راهنمایی گردید که چگونه عمل نماید.

قرآن کریم در باره مشورت دو حکم صریح صادر فرموده است: یکی در آیه فوق الذکر، دوم در آیه ۳۸ از سوره شوری که در آنجا در ذیل بیان صفات مؤمنین راستین یکی این بیان گردید که «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» که هر کار آنها با مشورت همدیگر انجام می‌گیرد و در بعضی موارد به‌طور ضمنی به مشورت نمودن راهنمایی شده است. چنانکه در احکام رضاع می‌فرماید «عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ»^(۳۴) یعنی باز گرفتن کودک از شیر مادر با رضایت و مشورت مادر و پدر هر دو باشد نسبت به مشورت چند مسئله مهم قابل توجه است: مسئله اول معنای لفظ «امر و مشورت» مسئله دوم بعد شرعی مشورت مسئله سوم وجه مشورت کردن رسول خدا ﷺ صحابه مسئله چهارم پایه و مقام مشورت در حکومت اسلامی، مسئله پنجم صورت داوری به هنگام اختلاف رأی در مشورت مسئله ششم بیان توکل علی الله بعد از تدبیر کامل در هر کار.

نخستین مسئله: تحقیقی در باره لفظ امر و شوری

لفظ «امر» در زبان عرب به چند معنی می‌آید: یکی معنی عمومی است که شامل هر قول و فعل با اهمّیت می‌باشد^{۳۵} به معنی حکم و حکومت است که مصداق لفظ اولی الامر در قرآن نیز همین معنی است. سوم، برای یک صفت ویژه حق تعالی است که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»^(۳۵) إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ»^(۳۶) إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ»^(۳۷) أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ»^(۳۸) و نزد محققین مراد از امر در آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» نیز همین معنی است

۳۵- آیه ۵۴ سوره اعراف
۳۷- آیه ۱۵۴ سوره آل عمران

۳۴- آیه ۲۳۳ سوره بقره
۳۶- آیه ۱۲۳ سوره هود
۳۸- آیه ۲۵۷ سوره بقره

اکنون در آیه «و شَاوِزْهُمْ فِي الْأَمْرِ» و آیه «وَأْمُرْهُمْ شُؤْرَى بَيْنَهُمْ» دو احتمال وجود دارد اول این که مراد از آن معنی اول است و معنی دوم نیز می تواند شامل باشد و این چندان از عقل بعید نیست؛ زیرا که معاملات حکم و حکومت همه از اهمّیت خاص بر خوردارند. لذا معنی امر در این آیات هر آن کاری است که اهمّیت خاص داشته باشد چه در ارتباط با حکومت باشد و یا متعلّق به معاملات دیگر و مراد از لفظ شورا و مشوره و مشاورت این است که در کار مهم از مردم رأی گیری به عمل آید لذا معنی «شَاوِزْهُمْ فِي الْأَمْرِ» این است که به پیامبر ﷺ هدایت گردید که در امور قابل توجه و مهم که شامل امور متعلّق به حکومت می باشد با صحابه کرام مشورت بفرماید؛ یعنی از آنان رأی گیری کند. هم چنین معنی آیه سوره شورا «وَأْمُرْهُمْ شُؤْرَى بَيْنَهُمْ» این می باشد که در هر امر قابل توجه که حایز اهمّیتی باشد چه متعلّق به حکم و حکومت باشد و چه متعلّق به امور دیگر عادت دایم و همیشگی مسلمانان این است که آن را با مشورت یکدیگر انجام می دهند.

مسئله دوم: بُعد شرعی مشورت

در این باره از فرامین مذکور قرآن و احادیث نبوی معلوم می شود که هر آن امری که می تواند در آن آرای مختلف بیاید، چه آن کار وابسته به حکم و حکومت باشد و یا وابسته به امور دیگر، سنت رسول اکرم ﷺ و صحابه کرام این است که با یکدیگر مشورت نمایند و این باعث برکات دین و دنیا خواهد شد و در قرآن و حدیث نسبت به این تأیید شده است و در امور مربوط به عوام، مانند امور حکومت مشورت نمودن واجب است. (ابن کثیر)

امام بیهقی در «شعب الایمان» از حضرت عبدالله بن عمر (رض) روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرموده است: «هر کسی که نسبت به کاری اراده نماید و



پس از مشورت با همدیگر نسبت به انجام و یا عدم انجام آن تصمیم بگیرد او از طرف خداوند به صورت مفید و صحیح آن هدایت می‌گردد.»

و در حدیثی آمده است که وقتی که بهترین شما حاکمان شما قرار بگیرند و ثروتمندان شما سخی باشند و امور شما با مشورت انجام گیرند باقی ماندن شما بر روی زمین بهتر می‌باشد و هر گاه بدترین افراد شما حاکم قرار گیرند و ثروتمندان بخیل باشند و امور شما به زنان سپرده شوند، پس دفن شدن شما در زمین بهتر از زنده ماندن شما خواهد شد.

منظور این‌که هر گاه خواهش پرستی بر شما غالب آید که قطع نظر از خوب و بد و نفع و ضرر فقط به خاطر به دست آوردن رضایت زن امور خود را به او بسپارید. پس از زندگی آن زمان مرگ برای شما بهتر است و الا رأی گیری از زن در مشورت ممنوع نمی‌باشد و این امر از برخورد رسول خدا ﷺ و صحابه کرام (رض) ثابت است و در آیه فوق الذکر سوره بقره آمده است: «عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ» یعنی باز داشتن کودک از شیر مادر با مشورت مادر و پدر هر دو باشد چون در اینجا این کار به زن تعلق دارد بنابراین این، آن را وابسته به مشورت زن قرار داد. رسول خدا ﷺ در حدیثی فرموده است که:

«المستشار مؤتمن اذا استشير فليشره بما هو صانع لنفسه»

هر گاه از کسی مشورت گرفته شود او امین است باید در آن کار که از او مشورت گرفته شده است آنچه را برای خود می‌پسندد به او مشورت بدهد و تخلف از آن خیانت می‌باشد. این حدیث را طبرانی در معجم الاوسط با سند حسن از حضرت علی رضی الله عنه روایت نموده است. (مظهري)

البته باید فهمید مشورت کردن فقط در مواردی مسنون است که نسبت به آنها در قرآن و حدیث حکم قطعی و صریحی وجود نداشته باشد و در هر جا که حکم قطعی و صریح شرعی باشد نیازی به مشورت با کسی نیست بلکه حتی

مشورت کردن در آنجا جایز نمی‌باشد مانند اینکه کسی مشورت نماید که آیا نماز بخواند یا خیر زکات بدهد یا ندهد حج بجا بیاورد یا بجا نیاورد زیرا اینها اموری نیستند که در آنها از کسی مشورت گرفته شود؛ بلکه از نظر شرع فرض قطعی می‌باشند البته می‌توان در این مورد مشورت نمود که در این سال برای حج برود یا در سال آینده و آیا با کشتی سفر بکند یا با هواپیما و یا با ماشین و غیره هم چنین می‌تواند در باره زکات مشورت نماید که آن را در چه موارد و به چه کسان باید داد؛ زیرا این همه امور اختیاری هستند.

تشریح آن در حدیثی از رسول خدا ﷺ منقول است. حضرت علی کرم‌الله‌وجهه می‌فرماید: که من در محضر رسول خدا ﷺ عرض کردم که اگر برای ما بعد از شما چنین مواردی پیش بیاید که حکم آنها به صراحت در قرآن نیامده و از شما هم در آن رابطه چیزی شنیده نباشیم، پس ما چگونه عمل نماییم آن حضرت ﷺ فرمود که: در چنین مواردی فقهای عبادت‌گزار را جمع نموده با مشورت آنها آن امور را انجام دهید؛ با رأی انفرادی کار نکنید. از این حدیث شریف نیز این امر معلوم گردید که مشورت تنها در امور دنیا نیست؛ بلکه در امور شرعی‌ای که از قرآن و حدیث حکم صریحی در آنها نباشد، مشورت نمودن با همدیگر در آنها نیز سنت می‌باشد. و امر دیگری که استنباط می‌شود این است که باید با کسانی مشورت نمود که بین مردم به تفقه و عبادت‌گزاری معروف باشند.

(اخرجه الخطیب کذا فی الروح)

نیز خطیب بغدادی از حضرت ابو هریره رضی الله عنه حدیثی نقل فرموده که آن حضرت ﷺ فرمود: «استرشدوا و العاقل و لا تعصوه فتندموا»
یعنی با مردم عاقل مشورت کنید و از رأی آنها مخالفت نورزید و گرنه پشیمان خواهید شد.

از جمع نمودن این دو حدیث باهم معلوم می‌شود که در اعضای مجلس



شورا دو وصف الزامی است: یکی آنکه او عاقل و صائب الراى باشد؛ ۴۹۵ این که عبادت گزار باشد. خلاصه اینکه ذی رای و متقی باشد و اگر مسئله، شرعی است فقیه هم باید باشد.

مسئله سوم: مشورت نمودن رسول خدا ﷺ با صحابه کرام رضی الله عنهم در آیه، به آن حضرت ﷺ دستور داده شده است که با صحابه مشورت نماید. در اینجا اشکال این است که او رسول خدا و صاحب وحی بود؛ چه نیازی داشت که با کسی مشورت نماید؛ می توانست هر چیز را به وسیله وحی بداند؛ لذا بعضی از علما این حکم مشورت را حمل بر این نموده اند که آن حضرت ﷺ نه نیازی به مشورت داشت و نه مدار کارهای او بر مشورت بود؛ فقط به خاطر اعزاز و دلجویی صحابه کرام به او دستور به مشورت داده شد. اما امام ابو بکر جصاص فرموده است که این توجیه درست نیست؛ زیرا اگر معلوم گردد که بر مشورت ما هیچ گونه عملی انجام نمی گیرد و نه مشورت ما در کارها مؤثر می باشد پس بر این مشورت اعزاز و دلجویی مترتب نخواهد شد. لذا حق این است که برای آن حضرت ﷺ در عموم کارها مستقیماً از طرف خدا بوسیله وحی یک طریق کار مشخص می گردد ولی به مقتضای حکمت و رحمت بعضی از کارها بر رأی و صواب دید آن حضرت ﷺ نیاز به مشورت خواهند داشت لذا در این قبیل امور دستور به مشورت داده شد و مجالس مشوره پیامبر نیز همین چیز را نشان می دهد. زمانی که آن حضرت ﷺ در باره غزوه بدر با صحابه مشورت نمود عرض کردند که اگر دستور فرمایند تا در دریا خود را بیندازیم ما برای آن آمادگی داریم و اگر دستور فرمایید تا به سوی مسافت طولانی مانند برکه الغماد حرکت کنیم. باز هم آمادگی داریم ما مانند اصحاب حضرت موسی علیهما السلام نیستیم که بگویم شما با پروردگارت بروید و با کفار مبارزه نمایید؛ بلکه ما خواهیم گفت که شما حرکت

کنید ما با شما در جلو و عقب و یمن و یسار با دشمن مبارزه خواهیم نمود. هم چنین در باره غزوه احد مشورت نمود که در داخل مدینه قرار گرفته دفاع نمایم و یا از مدینه بیرون رفته با آنها مبارزه نمایم. چون رأی عموم صحابه به بیرون رفتن بود، آن حضرت علیه السلام آن را پذیرفتند. در غزوه خندق روی معاهده خاص، معامله صلح پیش آمد؛ سعد بن معاذ رضی الله عنه و سعد بن عباده رضی الله عنه آن را مناسب ندانستند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله رأی آن دو را قبول فرمود. در قضیه‌ای نسبت به حدیبیه مشورت گرفته شد، آن حضرت علیه السلام بر حسب رأی صدیق اکبر رضی الله عنه فیصله فرمود. در داستان افک با صحابه کرام مشورت شد؛ همه اینها، اموری بودند که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله وحی، فرمان مشخصی تعیین نگردیده بود.

خلاصه این که نبوت و رسالت و صاحب وحی بودن با مشورت منافاتی ندارد و این هم نیست که مشورت فقط برای دلجویی به طور نمایش باشد و هیچ گونه تأثیری بر امور نداشته باشد؛ بلکه بسا اوقات آن حضرت صلی الله علیه و آله رأی مشورت دهندگان را بر رأی خویش ترجیح می داد.

بلکه عدم تعیین صورت خاص، برای آن حضرت صلی الله علیه و آله به وسیله وحی در بعضی امور متضمن این حکمت و مصلحت نیز بود که از عملکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله در آینده سنتی برای امت رایج گردد که وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله از مشورت مستغنی نیست، پس دیگر چه کسی است که بتواند ادعای استغنا کند؟! بنا بر این، راه و روش مشورت بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه کرام در چنین مسائلی که منصوص نبودند، به طور متداوم وجود داشت. و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه کرام در امور غیر منصوص نیز بر این عمل می کردند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به سؤال حضرت علی کرم الله وجهه همین روش را نشان داده بودند.



مسئله چهارم: این که مشورت در حکومت اسلامی

دارای چه مقامی است.

هم چنان که در بالا گذشت که قرآن کریم در دو جا به مشورت دستور صریحی صادر فرموده است: یکی در آیه فوق الذکر و دوم در آیه ۳۸ سوره شورا که در آنجا ضمن بیان صفات مؤمنین واقعی یکی این صفت بیان گردید که «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» یعنی امور آنان با مشورت یکدیگر انجام می‌گیرد. در این دو جا همراه با مشورت لفظ «امر» آمده است و تحقیق مفصل آن قبلاً بیان گردید که بر هر قول و فعل با اهمّیت اطلاق می‌گردد. و به حکم و حکومت نیز اطلاق می‌شود. چه امر به معنی اول بیاید و یا برای معنی دوم، از این آیات معلوم می‌شود که مشورت در حکومت در هر صورت الزامی است؛ در صورتی که مراد از آن معنی عمومی باشد باز هم در امور حکم و حکومت از آنجا که از اهمّیت خاصی برخوردارند، قابل به مشورت خواهند بود. لذا از جمله وظایف امیر مسلمانان است که در امور مهم حکومت با اربابان حلّ و عقد مشورت کند.

آیه فوق الذکر قرآن مجید و عملکرد رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین سند زنده آن می‌باشد هم چنانکه از این دو آیه مشورت گرفتن در امور حکومت روشن گردید هم چنین از آنها روش حکومت اسلامی و برخی از قوانین اساسی آن روشن گردید که حکومت اسلامی، حکومتی است مبتنی بر شورا که امیر آن باید به وسیله شورا منتخب گردد، نه بصورت ارث خانوادگی.

امروز در اثر تعالیم عالیّه اسلام کل جهان معتقد بر همین اصل است. حکومت های امروزی طوعاً و کرهاً دارند به این سو بر می‌گردند؛ ولی به جهان چهارده قرن پیش بنگرید هنگامی که بجای سه ابر قدرت دو ابر قدرت در جهان حکم فرما بود: یکی کسری و دیگری قیصر و آیین حکومت هر دو، در حکومت شخصی و پادشاهی، ارثی، مشترک بود که در آن یک نفر به صدها هزار انسان، نه

بنابر صلاحیت و شایستگی خویش، بلکه بنابر قوانین ظالمانهٔ وراثت، حکمرانی می‌کرد و قرار دادن انسانها بجای حیوانات رام شده نیز از انعامات شاهی فهمیده می‌شد و همین نظریه حکومت، بر بیشتر جهان تسلط داشت، فقط در یونان نقوشی مبهم و نا تمام از جمهوریت یافت می‌شد؛ اما آنها هم بقدری ناقص و نا تمام بودند که اصول اساسی قرار دادن آنها برای حکومت مشکل قرار می‌گرفت. بنابر این هیچوقت حکومت مستحکمی روی این اصول یونانی استوار نگردید؛ بلکه آنها فقط شعبه‌ای از فلسفه ارسطو قرار گرفته به جهان ماندند.

اسلام بر عکس این قوانین غیر طبیعی وراثت را در اسلام باطل قرار داد و عزل و نصب امیر مملکت را در اختیار جمهور مردم قرار داد که آنان او را بوسیله نمایندگان خویش اربابان حل و عقد (اعضای مجلس خبرگان) به کار می‌گیرند دنیای مستغرق در دام شاه پرستی به وسیله تعالیم اسلام یا نظام عادلانه و طبیعی آشنا گردید و همین است روح آن روش حکومتی که امروزه به آن جمهوریت گفته می‌شود.

اما جماهیر امروزی چون بر ضد ظلم و ستم شاهی بوجود آمده‌اند آنها هم با چنان بی عدالتی مواجه گردیدند که عوام الناس را چنان مطلق العنان گذاشته‌اند که مالک مستقل آیین حکومت و قوانین مملکت قرار گرفته‌اند و قلب و روان شان از خالق آسمان و زمین و کل کاینات، و مالکیت و حکومت اصلی او بیگانه شده‌اند؛ اکنون جمهوریت آنها بنابر اختیار موهوبه الهی که به عوام رسیده پایندهایی عاید شده از جانب خدا را خلاف انصاف و بار خاطر می‌پندارد.

آیین اسلام هم چنان که خلق خدا را از جبر و استبداد قیصر و کسری و شهنشاهی‌های دیگر نجات داد هم چنین جمهوریت‌های غربی نا آشنا با خدا را به خدا شناسی و خدا پرستی راهنمایی نمود و نشان داد که حکام ممالک و عوام الناس همه پاینده قانون خدا می‌باشند و اختیارات عوام و مجالس شورا، قانون



سازی، عزل و نصب همه در محدوده مقررۀ خداوند هستند؛ بر آنها لازم است که در انتخاب امیر و تقسیم پُست و مقام از یک جهت کاملاً به صلاحیت و شایستگی ملاحظه نمایند و از طرف دیگر دیانت و امانتداری او را بیازمایند. کسی را برای امیری خویش برگزینند که در علم، تقوا، دیانت و امانت، صلاحیت و شایستگی و تجارب سیاسی از همه بهتر باشد. باز این امیر منتخب هم چنان آزاد و لجام گسیخته نیست که با کسی مشورت نکند و خود رأی باشد؛ او باید پای بند مشورت باشد. آیه فوق الذکر قرآن و عملکرد رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین در این باره شاهداند.

حضرت عمر رضی الله عنه فرموده است: «لا خلافة الا عن مشورة»

یعنی خلافت بدون شورا ارزشی ندارد. (کنز العمال بحواله ابن ابی شیبۀ) شورا ئیت و مشورت برای حکومت اسلامی به منزله اساسی است حتی اگر امیر مملکت از مشورت آزاد باشد و یا با چنان کسانی مشورت کند که از نظر شرع اهل مشورت نباشند؛ عزل او از امارت واجب و لازم است.

«ذکر ابن عطیة ان الشوری من قواعد الشریعة و الذین فعزله واجب،

هذا ما لا خلاف له» (البحر المحيط لابن حیان)

ابن عطیه فرموده که شورا ئیت از قواعد و اصول اساسی شرع است امیر که با اهل علم و اهل دین مشورت نکند واجب العزل است و این چنان مسئله ای است که کسی در آن اختلافی ندارد.

از لزوم مشورت، ثمرات و برکاتی که عاید حکومت اسلامی و مردم آن می گردد، می توان آنها را از آنجا اندازه گیری نمود که رسول خدا ﷺ مشورت را به رحمت تعبیر نمود. ابن عدی و بیهقی از ابن عباس روایت کرده اند که زمانی که این آیه نازل گردید رسول خدا ﷺ فرمود: که خدا و رسول او نیازی به مشورت ندارند ولی خداوند آن را برای امت من رحمت قرار داده است. (بیان القرآن)

منظور این است که اگر خداوند می‌خواست رسول خود را نسبت به هر کار بوسیله وحی اطلاع می‌داد و او را در هیچ کاری نیازمند مشورت قرار نمی‌داد؛ اما مصلحت امت در این بود که سنت مشورت به وسیله آن حضرت ﷺ رواج یابد. بنابراین بسیاری امور را چنان قرار داد که در آنها وحی صریحی نازل نفرمود و نسبت به آنها او را به مشورت هدایت و رهنمایی فرمود.

مسئله پنجم: این که اگر در مشورت گیری اختلاف رأی شد چگونه قضاوت انجام گیرد.

اگر در مسئله‌ای اختلاف رأی پیش بیاید آیا امیر مجبور می‌شود که طبق اصول پارلمانی امروز بر اکثریت آراء حکم صادر کند یا اختیار دارد که به هر طرف که قوت دلایل و مصلحت نظام باشد چه اکثریت آرا باشد یا اقلیت، عمل نماید. از قرآن و حدیث، عمل رسول خدا ﷺ و صحابه ثابت نیست که در صورت اختلاف رأی، امیر مجبور به پای بندی اکثریت آرا باشد؛ بلکه از بعضی اشارات قرآن و تصریحات حدیث و اعمال صحابه چنین واضح می‌شود که در صورت اختلاف آرا امیر موافق به صواب دید خویش می‌تواند یک طرفی را اختیار نماید چه موافق با اکثریت آرا باشد و یا موافق با اقلیت البته امیر به خاطر به دست آوردن اطمینان خویش

چنانکه دلایل دیگر را ملاحظه می‌نماید همچنین اتفاق اکثریت بر کاری بسا اوقات می‌تواند سبب اطمینان قرار بگیرد در آیه یاد شده توجه بفرمایید که پس از دستور دادن مشورت به رسول الله ﷺ فرمود:

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» یعنی پس از مشورت اگر به یک طرفی

تصمیم گرفتی، بر خدا اعتماد کن در لفظ «عزمت» عزم یعنی تصمیم قطعی بر تنفیذ حکم را به سوی پیامبر ﷺ منسوب نموده است و نفرمود عزمتم که در آن



تصمیم و عزم صحابه شریک باشد، از این اشاره ثابت می‌گردد که پس از مشورت نمودن تنها تنفیذ و عزم امیر اعتبار دارد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بسا اوقات اگر می‌دید که از روی دلایل رأی حضرت عبدالله بن عباس (رض) قوی است بر آن حکم صادر می‌کرد. در صورتی که در مجلس شورای اسلامی او بیشتر چنان صحابه کرام وجود داشتند که از نظر سن و علم و تعداد از حضرت عبدالله بن عباس بزرگتر و بیشتر بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بسا اوقات رأی صدیق رضی الله عنه و فاروق رضی الله عنه را بر رأی جمهور صحابه (رض) ترجیح می‌داد. حتی چنان مفهوم می‌شد که آیه فقط برای مشورت نمودن با این دو نفر نازل شده است.

حاکم باسند خویش در مستدرک از حضرت ابن عباس (رض) روایت کرده است: «عن ابن عباس فی قوله تعالیٰ «وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» قال ابوبکر و عمر» (ابن کثیر)

«ابن عباس می‌گوید مراد از ضمیر شاورهم حضرات شیخین هستند.» روایت کلبی از این بیشتر واضح است.

«عن ابن عباس قال نزلت فی ابی بکر و عمر و کانا حواری رسول الله صلی الله علیه و آله و وزیریه و ابوی المسلمین» (ابن کثیر)

«حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید که: این در باره مشورت نمودن با ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نازل گردید و این دو نفر صحابی خاص و وزیران رسول خدا صلی الله علیه و آله و مربی مسلمانان بودند.»

باری رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرات شیخین (رض) خطاب کرده فرمود که: «لواجتمعتما فی مشورة ما خالفتكما» (ابن کثیر بحواله مسند احمد) «هرگاه شما دو نفر متفق الرأی باشید من با رأی شما مخالفت نخواهم کرد.»

یک شبهه و پاسخ به آن

در اینجا می‌توان شبهه‌ای ایراد نمود که این منافی با جمهوریت و نمونه‌ای از حکومت شخصی است و احتمال زیان به جمهور را دارد.

جوابش این‌که آیین اسلام از قبل این را مراعات نموده است؛ زیرا به عوام چنین اختیاراتی داده نشده است که هر کس را به دل خواه خویش امیر برگزینند؛ بلکه لازم و واجب است که از روی علم و عمل و شایستگی و لیاقت کار و خدا ترسی و دیانت بهترین شخص را امیر انتخاب نمایند. پس کسی که تحت این اوصاف و صفات عالیه منتخب گردد، او را چنان محدودالاختیار قرار دادن که یک فاسق و فاجر قرار داده شود، مرادف با کشتن عدالت و انصاف و شکستن همت جوانمردان است و همچنین سدّ راهی در امور مملکت می‌باشد.

مسئله ششم: این‌که در هر کار پس از به کار گرفتن تدبیر کامل باید بر خدا اعتماد نمود.

در اینجا این امر بسیار قابل توجه است که پس از بیان احکام تدبیر و مشورت در نظام حکومت و امور مهم دیگر چنین رهنمایی گردید که با به کار گرفتن همه تدابیر باز هم هر گاه بر انجام کاری تصمیم بگیرید نباید بر عقل و رأی و تدابیر خویش اعتماد نمایید؛ بلکه بر خداوند اعتماد نمایید. زیرا همه این تدابیر در قبضه و قدرت مدبرالاموراند. انسان کیست و رأی و تدبیر او چیست! هر فرد در طول عمر خویش در هزارها وقایع رسوایی این امور را مشاهده می‌نماید.

مولانا رومی چه خوش گفته است:

خویش را دیدیم و رسوایی خویش

امتحان ما مکن ای شاه، بیش

از جمله «وَ إِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» این واضح گردید که توکل عبارت



از ترک اسباب و ترک تدبیر و تدبیر نیست؛ بلکه با ترک اسباب قریبه توکل نمودن خلاف تعلیم قرآن و سنت انبیاء علیهم السلام است. آری در فکر اسباب بعیده و دور از کار قرار گرفتن و یا فقط اسباب و تدابیر را مؤثر قرار داده از مسبب الاسباب و مدبّر الامور غفلت ورزیدن بدون شک و تردید با توکل منافات دارد.

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۚ وَ إِنْ يَخْذُ لَكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي

اگر الله به شما کمک کند کسی نمی تواند بر شما غالب آید و اگر به شما کمک نکند پس کیست آنکه

يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْتَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۶۰﴾ وَ

به شما کمک کند پس از او و بر خدا باید اعتماد کنند ایمان داران. و کار نبی

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلُ ۗ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ

این نیست که چیزی پنهان کند و هر کسی که چیزی را پنهان کند می آورد چیزی پنهان کرده خود را

يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۶۱﴾

در روز قیامت سپس کامل داده می شود به هر کسی آنچه کسب کرده است و بر آنان ظلم نخواهد

أَقَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ

شد. آیا کسی که تابع رضای خداست می تواند برابر باشد با کسی که کسب نموده ناراضی خدا را و

مَا وَهَّ جَهَنَّمَ ۗ وَ بئس المصير ﴿۱۶۲﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ ۗ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ

جای او دوزخ است و به چه جای بدی رسید. مردم درجات مختلفی دارند در نزد خدا و الله می بیند

بِمَا يَغْمَلُونَ ﴿۱۶۳﴾ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا

آنچه می کنند. الله احسان کرد بر ایمان داران که فرستاد در میان آنها رسولی

مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُم

از خود آنها، تلاوت می کند بر آنها آیات او را و پاک می کند آنها را از شرک و تعلیم می دهد به آنها

الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ ۚ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۱۶۴﴾ أَوْ

کتاب و حکمت و بودند آنها از قبل در گمراهی صریحی. آیا

لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ

وقتی که رسید به شما مشقتی که رسانده بودید شما دو برابر آن راه آنان می گوید این از کجا رسید بگو که

هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾ وَمَا أَصَابَكُمْ

این مشقت رسید به شما از طرف خود شما یقیناً الله بر هر چیز قادر است. و آنچه رسید به شما

يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعُ فَبِأَذْنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾ وَ لِيَعْلَمَ

روزی که برخورد نمودند دو فوج پس به دستور خداست و تا بداند ایمانداران را. و تا بداند

الَّذِينَ نَافَقُوا ۗ وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْغَبُوا ۗ

کسانی را که منافق بودند و گفته شده به آنها که بیایید بجنگید در راه خدا یا دفع کنید دشمن را

قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْغِيكُمْ ۗ هُمْ لِكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ

گفتند اگر بدانیم که جنگی است با شما همراه خواهیم شد آنها در آن روز به کفر نزدیک تراند

لِلْإِيمَانِ ۚ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا

نسبت به ایمان می گویند به دهان آنچه نیست در دلهای شان و الله کاملاً می داند آنچه را

يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾ الَّذِينَ قَالُوا لِلْإِخْوَانِ هُمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا

پنهان می کنند. آنانند که می گویند به برادران خود و خود می نشینند اگر آنها خبر ما را قبول

مَا قَاتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾ وَ

می کردند کشته نمی شدند بگو بر طرف کنید از خود مرگ را اگر شما راستگو هستید. و

لَا تَخْسِبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

مپندار کسانی را که کشته شده اند در راه خدا مرده. بلکه زنده اند در نزد پروردگار خویش

يُزْرَقُونَ ﴿١٦٩﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَ يَسْتَبْشِرُونَ

می خورند و می نوشند. شادمان اند به آنچه داده به آنها خدا از فضل خویش و خوشوقت می شوند

بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ ۗ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ

از ناحیه کسانی که نرسیده اند به آنها پشت سرشان از آن جهت که نه ترسی است بر آنها و نه آنها



يَخْزَنُونَ ﴿۱۷۰﴾ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مَنِ اللَّهُ وَ فَضْلٍ ۗ وَ أَنْ اللَّهُ لَا
اندوهگین اند خوشوقت می شوند به نعمت و فضل خداوند و از اینکه الله

يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۱﴾ ع

ضایع نمی‌کند مزد ایمانداران را.

ربط آیات

جهت تسلی مسلمانان از شکستِ عارضی و پریشانی‌ای که به صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در واقعهٔ اُحد پیش آمده بود، به رسول خدا ﷺ دستوراتی چند داده شد که از آنها خطر ناراضی رسول خدا ﷺ برطرف گردید؛ اما آنان در اثر این مغلوبی حسرت می‌خوردند. لذا در نخستین آیه از آیات فوق الذکر، تحسّر مغلوبیت را از قلوب آنها می‌زداید. و چون در روز بدر چادری از اموال غنیمت گم شده بود، بعضی (کم فهم یا منافق) گفتند که شاید آن را رسول الله ﷺ برداشته است و این امر از روی حقیقت و یا صورت خیانتی محسوب می‌شود. و شأن پیامبر اکرم ﷺ از آن منزّه و مبرّا است. لذا در آیات دوم و سوم و چهارم صفت عظیم الشان امانتداری رسول خدا ﷺ بیان شده این پندار بی‌جا برطرف گردید و در آیه پنجم نمایان گشت که وجود مسعود آن حضرت ﷺ و بعثت او برای بندگان خدا یک نعمت بسیار بزرگ می‌باشد.

چون مؤمنان در اثر این شکست بسیار ناراحت بودند که باوجود مسلمان بودنشان چرا این مصیبت و از کجا بر سر آنها واقع شد و صحابه کرام بر این تعجب می‌کردند و حسرت می‌خوردند و نیز منافقین می‌گفتند که اگر اینها در خانه‌ها می‌نشستند از بین نمی‌رفتند و مرگ این شهیدان را کم‌شانسی و نقصان می‌پنداشتند. لذا در آیات ششم و هفتم و هشتم به عنوان دیگر علت و حکمت، این مصیبت و ناراحتی عارضی را ابراز نمود و در ضمن، قول منافقان را رد کرد. و

در آیه نهم عقیده اشتباه آنها را که نشستن در خانه است، و مردم را از هلاکت نجات می‌دهد، رد نمود و در آیات دهم و یازدهم و دوازدهم پیروزی کامل و حیات دائمی و نعمت حقیقی شهدا را اثبات کرده‌است.

خلاصه تفسیر

اگر خداوند از شما حمایت کند کسی نمی‌تواند در برابر شما پیروز گردد و اگر از شما حمایت نکند، پس کیست که پس از او شما را حمایت کند؟ (و شما را پیروز گرداند) و ایمان‌داران فقط بر خدا باید اعتماد نمایند و شأن نبی این نیست که (معاذ الله) خیانت کند در صورتی که (خائن در روز قیامت رسوا می‌شود زیرا که) هر کسی که خیانت کند او چیز خیانت شده را روز قیامت (در میدان محشر) حاضر می‌کند (تا همه خلائق آگاه شوند و در جلوی همه رسوا گردد) باز (پس از میدان قیامت) به هر کسی (از آن خیانت‌کاران) عوض کامل کردارش (در دوزخ) داده خواهد شد و بر آنها هیچ گونه ظلمی نخواهد شد (که بیش از جرم به او سزا داده شود، به هر حال خائن مورد خشم و مستحق جهنم می‌باشد، و انبیاء علیهم‌السلام در روز قیامت بخاطر این که خداوند متعال را راضی کرده‌اند، سر بلند می‌گردند. لذا هر دو امر یک جا جمع نمی‌شوند. چنانکه در آینده می‌فرماید) پس کسی که تابع رضای حق باشد (مانند نبی) آیا او با آن کس برابر می‌شود که سزاوار غضب الهی قرار گیرد و جای او دوزخ باشد (مانند خائن) و آن بد جایی است (هرگز هر دو با هم برابر نمی‌شوند بلکه) اینها (یعنی پیروان رضای حق و مغضوبین) در نزد خدا در درجات متفاوتی می‌باشند (که پیرو محبوب و جنتی است و مغضوب دوزخی است) و الله تعالی کاملاً اعمال آنها را می‌بیند (لذا مناسب به هر کسی با او برخورد می‌نماید) در حقیقت خداوند احسان (بزرگی) بر مسلمانان کرده که نبی (عظیم الشانی) از خود آنها در میان آنها مبعوث فرموده است که آیات (و احکام) الهی را بر آنها می‌خواند و آنها را (از نجاسات ظاهری و باطنی) پاک و صاف می‌کند و



کتاب (الهی) و امور حکمت را به آنها نشان می‌دهد و یقیناً اینها از قبل (بعثت آن جناب ﷺ) در اشتباه صریح (کفر و شرک) (مبتلا) بودند. وقتی که (در احد) چنان شکستی خوردید که (در بدر) دو برابر پیروز شده بودید؛ (زیرا در احد هفتاد مسلمان شهید شد و در بدر هفتاد کافر کشته شد و هفتاد نفر دیگر اسیر گردید) پس شما در چنین وقتی (اگرچه به صورت اعتراض نبود اما به صورت تعجب) می‌گویید که (با وجود مسلمانی ما) این (شکست) از کجا آمد؟ (یعنی چرا آمد) شما بگویید که این شکست از ناحیه خود شما است (که اگر بر خلاف رأی آن حضرت ﷺ عمل نمی‌کردید، شکست نمی‌خوردید زیرا با این شرط به نصرت وعده داده شده بود) هر آینه خداوند بر هر چیز قادر است (هنگامی که شما اطاعت نمودید به قدرت خویش شما را پیروز گردانید و زمانی که تخلف نمودید به قدرت خویش شما را سرکوب نمود) و مصیبتی که بر شما واقع شد در روزی که هر دو گروه (مسلمان و کافر) با هم (برای مبارزه) رویا روی شدند (یعنی در روز احد) پس (آن مصیبت) به دستور خدا بود (زیرا چندین حکمت در بر داشت که ذکر آنها قبلاً گذشت) و (از آن جمله یکی این بود که) تا الله تعالی مؤمنین را ببیند (زیرا به هنگام مصیبت اخلاص از غیر اخلاص نمایان می‌گردد چنانکه گذشت) و کسانی را ببیند که با نفاق پیش آمدند و به آنها (در هنگام آغاز جنگ زمانی که سیصد نفر دست از حمایت مسلمانان برداشتند هم چنانکه ذکر کردید) چنین گفته شد که (در میدان جنگ) بیایید (و اگر همت دارید) در راه خدا بجنگید و یا (اگر همت ندارید پس برای اضافه نمودن آمار) دشمن را دفع نمایید (زیرا با مشاهده کثرت و اجتماع قدری مرعوب می‌گردند و شاید از این جهت بر گردند) آنها گفتند که اگر ما می‌دیدیم که این جنگی است پس حتماً با شما می‌بودیم (پس آیا این جنگی است که آنها سه‌الی چهار برابر از شما بیشتر هستند و ابزار و آلات به نزد آنها تا حد کافی وجود دارد. پس این اقدام به جنگ در چنین وضع خود را به هلاکت انداختن است این را که جنگ نمی‌گویند، حق تعالی بر این فرمود که) این منافقین در این روز (که چنین پاسخ منفی دادند) به کفر (از نظر ظاهر) نزدیکتر شدند نسبت به

ایمان (که آنها قبلاً از نظر ظاهر به ایمان نزدیکتر بودند زیرا قبلاً اگر قلباً مؤمن نبودند، ولی در جلوی مسلمانان سخنان موافق می‌گفتند. اما در آن روز چنان بی شرمی تسلط پیدا کرد که علناً به مخالفت پرداخته، چنین سخنانی به زبان آوردند. لذا قرب ظاهری که قبلاً با ایمان داشتند به قرب کفر تبدیل گردید و این قرب از آن قرب بدین جهت بیشتر است که چون سخنان موافقت قبلی از ته دل نبودند چندان متین نبودند و این سخنان مخالفت چون از ته دل بودند متین و سنگین بودند) اینها به زبان، چنان سخنانی می‌گویند که در دل ندارند (یعنی آنچه در دل دارند این است که گاهی از مسلمانان حمایت نمی‌کنیم اگرچه وضع جنگ مناسب هم باشد) و الله تعالی کاملاً می‌داند آنچه را در قلب پنهان می‌دارند (لذا این اشتباه در آمدن گفتار آنها در علم خداست) اینها چنان کسانی هستند که (مشخصاً در جهاد شرکت نداشتند و) نسبت به برادران (هم نسب) خویش (که کشته شدند) در حالی که در خانه نشسته بودند گفتند که اگر سخن ما را می‌پذیرفتند (یعنی به وقتی که ما منع‌شان کردیم نمی‌رفتند) پس (بیهوده) کشته نمی‌شدند. بگو خیلی خوب پس مرگ را از خود دور کنید اگر شما (در این پندار) راستگو هستید (که در صورت رفتن به جبهه هلاکت‌هست، زیرا اجتناب از قتل به خاطر اجتناب از مرگ است. پس وقتی که موت در وقت مقرر می‌آید قتل هم از وقت مقرر بر طرف نمی‌شود) و (ای مخاطب) کسانی که در راه خدا (یعنی به خاطر دین) کشته شدند آنها را (مانند مردگان دیگر) مرده مپندار بلکه آنها (با حیات ویژه‌ای) زنده هستند (و) مقرب (و مقبول) بارگاه خدا هستند که به آنها رزق داده می‌شود (و) آنها خوشوقت هستند به آنچه خداوند به آنها از فضل (و کرم) خویش عنایت فرموده است. (یعنی درجات قرب و غیره یعنی هم چنانکه به آنها رزق ظاهری می‌رسد رزق معنوی یعنی مسرت نیز به آنها می‌رسد) و (هم چنانکه آنان بر وضعیت خویش مسرورند هم چنین) کسانی که (اکنون در دنیا زنده هستند (و) در نزد آنها نرسیده‌اند (بلکه) پشت سر از آنها مانده‌اند بر این وضعیت آنها (شهیدان) شاد می‌گردند که (اگر آنها هم شهید بشوند مانند ما) بر آنها هیچ‌گونه خوفی



واقع نخواهد شد و نه آنها (به یک شکلی) اندوهگین می‌شوند (خلاصه اینکه به دو گونه مسرور و شادمانی نایل می‌گردند: یکی نسبت به خودشان و دیگری نسبت به متعلقین خود. سپس علت این دو نوع سرور و شادمانی را بیان می‌فرماید که) آنها (بر وضعیت خویش) به وجه نعمت و فضل خداوندی (که آن را مشاهده نموده‌اند) شاد می‌شوند و (بر وضعیت دیگران) از آن جهت که (در آنجا رفته مشاهده نموده‌اند نیز شادمان می‌گردند) الله تعالی اجر (اعمال) اهل ایمان را ضایع نخواهند کرد (پس کسانی از باز ماندگان شان که در انجام اعمال نیک و جهاد مشغول‌اند به آنها نیز چنین جایزه داده خواهد شد).

معارف و مسایل

دزدی در مال غنیمت گناه بزرگی است که از هیچ نبی امکان ندارد. آیه «وَمَا كَانْ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلُ» نسبت به واقعه خاصی آمده است که در ضمن آن مسئله «غلول» یعنی سرقت در مال غنیمت هم آمده است، واقعه مطابق به روایت ترمذی از این قرار است که از اموال غنیمت جنگ بدر چادری گم شد. بعضی گفتند شاید رسول الله ﷺ برداشته است اگر اینها منافق باشند، پس این دور از عقل نیست. و امکان دارد که مسلمان ناهمی این را گفته باشد و پنداشته است که رسول خدا ﷺ در چنین امری اختیار دارند. بر این واقعه آیه نازل گردید که در آن گناه عظیم بودن غلول و سزای شدید آن در روز قیامت بیان گردید. این نیز بیان گردید که نسبت به پیامبری چنین پنداشتن که او مرتکب چنین گناهی شده، بی نهایت جسارت بیهوده‌ای است؛ زیرا انبیاء علیهم السلام از هر نوع گناه معصوم هستند.

لفظ «غلول» به معنی مطلق خیانت به کار می‌رود و به‌ویژه به خیانت در مال غنیمت هم به کار می‌رود. جرم خیانت و دزدی در مال غنیمت از عموم خیانت و دزدی‌ها شدیدتر است؛ زیرا در مال غنیمت کل لشکر اسلام حق دارند. پس کسی



که در آن دزدی نماید او از صدها و هزارها نفر دزدی کرده است و اگر گاهی به فکر تلافی بر آید خیلی مشکل است که حق همه کس به آنها برسد و یا از آنها عفو جُسته شود. بر خلاف دزدی های دیگر که مالک مال مشخص و معین باشد و اگر گاهی موفق توبه قرار بگیرد، می تواند حقش را به او برساند و یا از او عفو بجوید. از این جهت بود که در غزوه ای شخصی مقدار پشم پنهان نموده پیش خود نگهداشت، پس از تقسیم مال غنیمت به فکرش رسید آن را بر داشته به محضر آن حضرت ﷺ حاضر شد؛ رسول خدا ﷺ با وجود این که رحمة للعالمین و از پدر و مادر مشفق تر بود، آن را به او برگردانید و فرمود: اکنون من این را چگونه بین این لشکر توزیع نمایم. لذا تو آن را در روز قیامت بر داشته حاضر خواهی شد. بنابر این سزای غلول هم از عموم دزدی ها شدیدتر است زیرا در میدان حشر که همه مخلوق جمع می شوند او در جلوی همه بدین شکل رسوا کرده می شود؛ و مالی را که دزدیده است، برگردنش حمل می شود. در صحیحین به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرموده است که: بنگرید چنین نباشد که در روز قیامت کسی را چنان ببینم که برگردنش شتری حمل شده، اعلام شود که او این شتر را از مال غنیمت دزدیده است و اگر او از من شفاعت بخواهد من به صراحت به او می گویم من حکم خدا را ابلاغ نموده ام کاری از دست من ساخته نیست.

خداوند نجات دهد! رسوایی میدان حشر چنان می باشد که در بعضی روایات آمده است که کسی که با او چنین برخوردی انجام گیرد او آرزو می کند که: من به جهنم اعزام گردم اما از این رسوایی نجات یابم.



دزدی از اموال اوقاف و اموال دولتی

نیز در حکم غلول است.

همین است وضع اموال مساجد، مدارس، خانقاهها و اوقاف که در آنها اموال کمکی هزارها انسان است که اگر طالب عفو باشد از که عفو می خواهد؟ هم چنین است حکم اموال دولتی (بیت المال) زیرا در آن کل مردم مملکت سهیم و شریک اند و اگر کسی از آنها دزدی بکند، از اموال همه دزدی کرده است. اما چون عموماً این اموال به گونه‌ای هستند که مالک مشخصی ندارند، نگهبانان بی توجهی می‌کنند؛ موارد دزدی در آنها به کثرت پیش می‌آید. لذا امروز در جهان از همه بیشتر در این اموال سرقت و خیانت می‌شود و مردم از سر انجام بد و وبال عظیم آن غافل می‌باشند و سزای آن علاوه بر عذاب جهنم، رسوایی میدان حشر و محرومیت از شفاعت رسول خدا ﷺ را نیز به دنبال دارد.

وجود مبارک آن حضرت ﷺ بر عالم انسانیت احسانی بس عظیم است. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (الآیه) نسبت به این مضمون آیه‌ای تقریباً با همین الفاظ در سوره بقره به شماره ۱۲۹ گذشته است که تفسیر و تشریح کامل آن در تفسیر معارف القرآن جلد اول صفحه ۴۲۵ آمده است. در آنجا ملاحظه شود در آیه اینجا یک لفظ زاید هست. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» یعنی خداوند رسول الله ﷺ را در دنیا مبعوث نموده بر مؤمنان احسان بزرگی کرد.

در این باره، نخستین امری که قابل توجه است، این است که مطابق به تصریح قرآن مجید، آن حضرت ﷺ رحمة للعالمین است و وجود مبارک او برای همه عالم نعمت بسیار بزرگ و احسان عظیمی است و اختصاص آن در اینجا برای مؤمنان مانند آن است که قرآن را هدایتی برای متقین فرمود. در صورتی که هادی بودن قرآن برای کل جهان از آیات دیگر ثابت است. اما در «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» هدایت آن، مختص به متقین بیان گردید. علت آن در هر دو جای مشترک یکی

است. که گر چه وجود مبارک رسول خدا ﷺ برای کل جهان و هر مؤمن و کافر نعمت بسیار بزرگ و احسان عظیمی است، هم چنین قرآن مجید برای کل جهان انسانیت صحیفه هدایتی است. اما چون نفع این نعمت و هدایت به مؤمنین و متقین می‌رسد، بنا بر این در بعضی موارد آن را به اینها به‌طور ویژه بیان فرموده است

امر دوم: توضیح و تشریح این است که رسول کریم ﷺ برای مؤمنین و یا کل جهان، نعمت کبری و احسان عظیمی است.

این امر چنین است که اگر انسان امروز، ماده پرست و روحانیت فراموش نمی‌بود این مضمون نیاز به توضیح و تشریحی نداشت. انسان عاقل از حقیقت این احسان عظیم آگاه می‌شد اما چه کار باید کرد که انسان امروز جز حیوانی هوشیارتر چیزی دیگر نیست او فقط چیزهایی را احسان و انعام می‌پندارد که وسیله تهیة اسباب و وسایل شکم و خواهشات نفس باشند و از خوبی و ویرانی حقیقت اصلی وجودش که روح است کاملاً غافل و بی‌خبر است؛ لذا نیازی به تشریح آن اتفاق بود که نخست این امر به او نشان داده شود که حقیقت او تنها این مجموعه از گوشت، پوست و استخوان نیست؛ بلکه حقیقت انسان آن روحی است که متعلق به بدن اوست تا زمانی که روح در بدن او هست انسان انسان می‌باشد و حقوق انسانیت او بر قرار است هر چند او ضعیف و ناتوان و بر لبه مرگ رسیده باشد، کسی نمی‌تواند بر ثروت و اموال او تصرف نماید و یا حقوق او را سلب کند. اما همین‌که روح از بدن او جدا شد گرچه او هر چند قوی و نیرومند باشد و اعضای او در هیئت اصلی خود باشند او انسانی باقی نمانده است و او هیچ‌گونه حقی در ثروت و اموال خود ندارد.

انبیاء علیهم السلام در دنیا بدین خاطر آمده‌اند که روح انسان را درست تربیت نموده انسان را انسان حقیقی عرضه نمایند تا آن افعال و اعمالی که از او صادر می‌گردد، برای انسانیت مفید واقع شود و او مانند حیوانات درنده و مضر به انسانهای دیگر



اذیت و آزار نرساند و سرانجام خود را درک نموده به فکر تهیة اسباب زندگی دائمی آخرت خویش قرار بگیرد؛ هم چنانکه رسول ماس (ﷺ) در زمره انبیاء (ﷺ) به مقام امامت و سیادت نایل آمده است. در تربیت صحیح انسانیت و او را انسان واقعی قرار دادن نیز از شأن والاتری نسبت به سایر انبیاء (ﷺ) برخوردار است وی در زندگی مکی خویش فقط کار افراد سازی را انجام داد و چنان جامعه‌ای از انسانیت پدید آورد که مقام آنها از صفوف ملائکه جلو افتاد و آسمان و زمین پیش از او چنین انسانی ندیده بود. و فرد فرد آنها برای رسول خدا (ﷺ) معجزه‌ای زنده بودند و کسانی که بعد از آن حضرت (ﷺ) بر تعالیم و طریقه مروجۀ او عمل کنند می‌توانند به این مقام نایل گردند و این تعالیم برای کل جهان می‌باشد. لذا وجود مبارک او برای کل عالم انسانیت، احسان عظیمی است؛ گر چه نفع آن بیشتر متوجه مؤمنین می‌باشد. بعضی اسباب و حکم شکست عارضی و قتل و جرحی که به مسلمانان در احد اتفاق افتاد «أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ» (الایه) در موارد متعددی از آیات گذشته این مطلب بیان گردیده است. باز در اینجا تأکید آن با توضیح بیشتری آمده است زیرا مسلمانان از این واقعه رنج زیادی تحمل نمودند تا این که از زبان بعضی برآمد: «أَتَى هَذَا» که این مصیبت از کجا واقع شد، در صورتی که ما در جهاد با رسول خدا (ﷺ) هم‌کاب هستیم.

در آیه فوق نخست این امر یادآوری گردید که هر قدر مصیبتی که امروز به شما رسیده است، دوبرابر آن، بر مخالفین خود قبلاً در غزوة بدر رسانیده بودید؛ زیرا در غزوة احد هفتاد نفر شهید گردید و در غزوة بدر هفتاد نفر از سران قریش کشته و هفتاد نفر دیگر اسیر گشته در قبضه مسلمانان در آمده بودند. هدف از یادآوری این امر یکی این است که از رنج و مشقت مسلمانان چیزی کاسته شود که کسی که دو چندان پیروزی بدست آورده باشد اگر گاه وقتی به قدر نصف آن شکستی پیش بیاید، نباید پریشان و حیران بگردد.

ثانیاً هدف اصلی را در جمله آخر آیه «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ» بیان فرمود که این رنج و مشقت در حقیقت بنا بر قوت و کثرت دشمن نبود، بلکه در اثر بعضی کوتاهی‌های خود شماست که در اجرای دستور رسول خدا ﷺ تخلف ورزیدید.

سپس در آیه بعدی «فَبِأَذْنِ اللَّهِ» اشاره به این شد که آنچه انجام گرفت، به اذن و مشیت الهی بود که در آن حکمتهای زیادی نهفته است که از آن جمله برخی قبلاً بیان گردید و یکی این است که خداوند مؤمنان مخلص را به عینیت ببیند و منافقین را نیز بنگرد. یعنی، اخلاص مؤمنین و نفاق منافقین واضح گردد که هر بیننده‌ای آنها را تشخیص دهد. و مراد از دیدن خدا در اینجا این است که در صورتی که برای دیدن در دنیا متعارف است. آنها را ببیند و اگر نه خداوند هر چیز را در هر وقت می‌بیند. و این حکمت بدین شکل واضح شد که در هنگام شدت، منافقین خود را از معرکه کنار کشیده و برگشتند. و مؤمنین مخلص در جبهه ثابت قدم مانده جنگیدند.

و یکی از صورتهای تسلی نیز این است که مسلمانانی که در این جبهه شهید شدند، به چنان نعمتهایی نایل آمدند که دیگران باید بر آنها رشک ببرند. بنا بر این در آیه بعدی «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا» فضایل ویژه شهدا را بیان فرمود.

فضایل و درجات خاص شهدای راه خدا

در این آیه، فضائل ویژه شهدا بیان می‌گردد. در احادیث صحیح نسبت به این، تفصیل زیادی وارد شده است. امام قرطبی رحمته الله فرموده است که احوال و درجات شهدا نیز باهم متفاوت می‌باشند. لذا صورتهای مختلفی که در روایات حدیث وارد شده است، به اعتبار احوال گوناگون آنهاست. در اینجا نخستین



فضیلت شهدا را چنین فرمود که آنها نمرده‌اند؛ بلکه دارای زندگی جاویدانی هستند.

در اینجا این امر قابل توجه است که از نظر ظاهر مردن و دفن شدن آنها مشاهد و محسوس است؛ لذا آنچه در قرآن راهنمایی و هدایت گردیده که به آنها مرده نگویند و مرده نپندارید؛ به چه معنی است؟ اگر گفته شود، مراد از آن حیات برزخی است؛ پس، هرکس چه مؤمن و چه کافر بدان نایل می‌گردند که پس از مرگ روح آنها زنده است و پس از سؤال و جواب قبر برای اهل ایمان اسباب راحت و برای کفار و فجّار عذاب قبر، از روی قرآن و سنت ثابت است پس وقتی که این حیات برزخی شامل همه کس هست ویژگی شهدا چگونه است؟

جوابش این‌که این آیه قرآن، ثابت نمود که برای شهدا از طرف خداوند از بهشت رزق عطا می‌گردد و رزق به انسان زنده داده می‌شود، از این معلوم گردید که به محض انتقال شهید از این جهان رزق جنت برای او جاری می‌گردد و زندگی ویژه‌ای برای او میسر می‌گردد که از عموم مردگان ممتاز می‌شود. (قرطبی)

اکنون سؤال این است که آن چه امتیازی است و آن زندگی چگونه است؟ حقیقت آن را بجز خالق کاینات کسی دیگر نمی‌تواند بداند و نه نیازی به دانستن آن هست. البته گاه وقتی آثاری از حیات ویژه آنها در دنیا نیز بر بدنهایشان ظاهر می‌گردد که زمین جسد آنها را نمی‌خورد، بلکه صحیح و سالم می‌مانند. وقایع زیادی از این قبیل به مشاهده رسیده است. (قرطبی)

نخستین فضیلت شهدا که در این آیه بیان گردید، حیات دائمی آنها است. دوم این‌که به آنها از جانب خداوند متعال رزق داده می‌شود. فضیلت سوم در «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ» این گونه بیان فرمود که: آنها همیشه در نعمت‌هایی که خداوند به آنها عطا فرموده، شاد و مسرور می‌باشند.

چهارمین فضیلت این است که «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» آنها

نسبت به بستگان خویش که در دنیا گذاشته بودند، شاد می‌باشند که آنها در دنیا مانده در انجام اعمال نیک و جهاد مشغول هستند و هنگامی که وارد اینجا بشوند به همین نعمتها و درجات نایل می‌گردند. سدی بیان فرموده است که هنگامی که کسی از عزیزان و بستگان شهید به احتضار برسد، به شهید جلوتر اطلاع داده می‌شود که فلان کس دارد به پیش شما می‌آید. شهید از این خبر چنان مسرور و شاد می‌گردد که کسی در دنیا با عزیز و دوست دور افتاده‌ای بعد از مدت‌ها ملاقاتی داشته باشد.

شأن نزول این آیه طبق روایت ابن عباس که در «سنن ابی داود» با سند صحیح نقل شده است، این است که رسول خدا ﷺ به صحابه کرام فرمود که هنگامی که در جنگ احد برادران شما شهید شدند، خداوند ارواح آنها را در کالبد پرنده‌هایی سبز رنگ قرار داده آزاد گذاشت که رزق خود را از میوه‌های باغها و جویبارهای جنت تأمین کنند و سپس نزد قنديلهاي می‌آیند که برای آنها در زیر عرش آویزان هستند. زمانی که آنان این زندگی پر بار و عیش و راحت خویش را مشاهده نمودند، گفتند که (بستگان ما در دنیا از مردن ما غمگین هستند) آیا هست کسی که آنها را از وضعیت ما آگاه کند تا نسبت به ما اندوهگین نشوند؛ آنگاه این آیه نازل گردید. (قرطبی)

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ

کسانی که پذیرفتند دستور خدا و رسول را پس از اینکه رسیده به آنها جرح، برای کسانی از آنها

أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۲﴾ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ

که نیک و پرهیزگارند ثواب بزرگی است. کسانی که گفتند به آنها مردم: که مردم مکه

النَّاسُ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا

جمع آوری کرده اند برای مقابله شما؛ پس از آنان بترسید، زیاده شد ایمان آنها و گفتند: کافی است



اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۳﴾ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنْ اللَّهُ وَفَضْلِ لَمْ

برای ما الله وجه کار ساز خوبی است! پس برگشتند مسلمانان با احسان و فضل خدا که ترسید به

يَمْسَسْنَهُمْ سُوءًا وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۴﴾

آنها کوچکترین بدی و تابع رضای خدا شدند و فضل خدا بزرگ است.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَاتُخَافُوهُمْ وَخَافُونَ

جز این نیست که شیطان می ترساند از دوستان خویش، پس شما از آنها ترسید و از من بترسید

﴿۱۷۵﴾ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

اگر ایمان دارید.

خلاصه تفسیر

کسانی که گفته خدا و رسول را (وقتی که آنها را جهت تعقیب نمودن کفار فرا خواندند) پذیرفتند پس از این که (تازه) به آنها (در جنگ) جرح وارد شده بود برای کسانی از آنان که نیک و متقی هستند (و در حقیقت همه اینچنین هستند) ثواب عظیمی (در آخرت) هست اینها چنان مردمانی (مخلص) هستند که (بعضی از) مردم (یعنی کسان عبدالقیس که آمده) به آنها گفتند که مردم (مکه) برای (مقابله) شما اسباب و وسایل (زیادی) فراهم نموده اند. پس شما از آنها در هراس باشید پس این (سخن، جوش) ایمان آنها را اضافه کرد و (با نهایت استقلال چنین) گفتند که خداوند (در تمام مشکلات) برای ما کافی است و جهت سپردن کارها به او خوب است (و این سپردن را توکل می نامند) پس آنها با نعمت و فضل خدا (یعنی ثواب و نفع تجارت) برگشتند که هیچ امر ناگواری برای آنها پیش نیامد و آنها (در این واقعه) تابع رضای حق هستند (که به برکت آن با نعمتهای دنیوی خویش سرفراز شدند) و خداوند متعال دارای فضل بزرگی است. (ای مسلمانان هوشیار باشید که) جز این (امر قابل توجهی) نیست که این مخیر (فعلاً) شیطان است که (شما را) از دوستان (هم مذهب) خویش می ترساند پس شما هیچ گاه از او ترسید و فقط از من بترسید اگر با ایمان هستید.

معارف و مسایل ربط آیات و شأن نزول

قبلاً از غزوه احد یاد آوری گردید و در آیات فوق الذکر از غزوه ای دیگر متعلّق به این غزوه یاد آوری می شود که به نام حمراء الاسد معروف است. حمراء الاسد عبارت است از مقامی که حدود شانزده کیلومتر از مدینه منوره فاصله دارد. سرگذشت آن از این قرار است: هنگامی که کفار قریش از غزوه احد به سوی مکه برگشتند، در وسط راه متأسف شدند که ما با وجود غالب آمدن چرا بیهوده برگشتیم، می بایست ما کار را یکسره کرده، تمام مسلمانان را از بین می بردیم و این تصوّر چنان در دلهایشان اثر گذاشت که خواستند به مدینه برگردند. اما خداوند بیمی در دلهای شان انداخت و مستقیماً به مکه رفتند. ولی با بعضی از مسافران که عازم مدینه بودند گفتند که شما به مدینه رفته به نحوی بیم مارا در قلوب مسلمانان جایگزین کنید که آنها برگشته و دارند می آیند. رسول خدا ﷺ به وسیله وحی آگهی یافته بود. بنا براین در تعقیب آنها تا حمراء الاسد رسیدند. (ابن جریر، کذا فی الروح)

در تفسیر قرطبی است که رسول خدا ﷺ در روز دوم از جنگ احد، بین مجاهدین اعلام فرمود که ما باید به تعقیب مشرکین برویم ولی فقط کسانی در این تعقیب می توانند بروند که دیروز در جنگ با ما شرکت داشته اند. بر این اعلام فوراً صد نفر مجاهد اعلام آمادگی نمودند.

و در صحیح بخاری نیز آمده است که رسول خدا ﷺ اعلام فرمود که چه کسی آمادگی دارد تا به تعقیب مشرکین برود؛ با این اعلام، هفتاد نفر از جا برخاسته اعلام آمادگی کردند و کسانی میان شان بودند که دیروز در میدان جنگ شدیداً مجروح شده بودند و به کمک دیگران راه می رفتند، و ایشان جهت تعقیب مشرکین با رسول خدا ﷺ حرکت کردند و تا مقام حمراء الاسد رسیدند. در آنجا با نعیم بن



مسعود برخورد کردند. او اطلاع داد که ابوسفیان لشکر دیگری جمع آوری نموده تصمیم دارد بر مدینه هجوم بیاورد و اهل مدینه را استیصال کند. اصحاب مجروح و ناتوان با شنیدن این سخن وحشت‌انگیز، همه بایک زبان گفتند که ما او را نمی‌شناسیم «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» یعنی خداوند برای ما کافی است و او بهترین مددکار است.

از این طرف جهت مرعوب نمودن مسلمانان این خبر انتشار داده شد که مسلمانان از آن تحت تاثیر قرار نگرفتند و از طرف دیگر کسی از قبیله خزاعه به نام معبد خزاعی از مدینه به مکه می‌رفت. او اگرچه مسلمان نبود ولی نسبت به مسلمانان دلسوزی داشت و قبیله او با رسول خدا ﷺ هم‌پیمان بود. لذا وقتی که در راه ابوسفیان را دید که از برگشتن خود از مدینه پشیمان است و تصمیم برگشت به مدینه را دارد به ابوسفیان گفت که تو داری فریب می‌خوری که مسلمانان ناتوان شده‌اند. من لشکر بزرگی از آنها را در حمراء الاسد پشت سر گذاشته دارم می‌آیم که از هر نظر مجهز و در تعقیب شما قرار گرفته‌اند. این سخن بر ابوسفیان اثر گذاشت. بیان این واقعه در سه آیه فوق‌الذکر آمده است. در نخستین آیه فرمود که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین با وجود مجروح شدن در جنگ و تحمل مشقات بر دعوت خدا و رسول ﷺ برای جهادی دیگر لبیک گفتند.

در اینجا یک امر قابل توجه این است که برای مسلمانانی که توصیف‌شان در اینجا آمده است دو وصف بیان گردید: یکی «مِنْ أَبْغِدَهَا أَصَابَتْهُمْ الْقَرْحُ» یعنی لبیک گویان بر دعوت خدا و رسول کسانی هستند که در میدان احد مجروح گشته‌اند و هفتاد مرد نامدار و بهادر از آنها شهید شده است و جسمشان از جراحات خسته و کوفته شده است اما همین‌که آنان برای بار دوم فراخوانده شدند، فوراً به خاطر جهاد اعلام آمادگی نمودند.

وصف دوم در «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا» چنین بیان گردید که ایشان در

ضمن این‌که از خود جدّ و جهد و جان‌نثاری نشان داده‌اند، متّصف به صفات عالیّه احسان و تقوا نیز می‌باشند و این مجموعه موجب اجر عظیم آنهاست. از لفظ «مِنْهُمْ» در این آیه نباید ایجاد تردید کرد که همه آنها دارای احسان و تقوا نبودند بلکه بعضی از آنان دارای این اوصاف هستند، زیرا واژه «مِنْ» در اینجا تبعیضی نیست؛ بلکه بیانیه است؛ چرا که الفاظ ابتدایی همین آیه «الَّذِينَ أَنْتَجَابُوا» شاهد این هستند. زیرا این استجابت و اطاعت بدون احسان و تقوا نمی‌تواند تحقق پیدا کند؛ بنابراین بیشتر مفسّرین «مِنْ» را در اینجا «بیانیه» گفته‌اند. حاصل این‌که برای همه آنها که با صفات احسان و تقوا آراسته هستند، اجر عظیم است.

تنها جدّ و جهد و جان‌نثاری بدون اخلاص کافی نیست. البته از این عنوان ویژه، این امر مهم به دست آمد که هرکاری هرچند کارخوبی باشد و برای آن هر کس هر چند جان‌نثاری نشان دهد آن زمانی در نزد خدا موجب اجر قرار می‌گیرد که توأم با احسان و تقوا باشد. خلاصه این‌که آن عمل خالص برای خدا باشد و اگر نه وقایع جان‌نثاری و دلاوری بین کفّار هم کم نیستند.

حکم رسول در حقیقت حکم خدا است.

در این واقعه دستور رفتن در تعقیب مشرکین را رسول خدا ﷺ داده بود و در هیچ جایی از قرآن یاد نشده است که خدا دستور داده باشد. ولی در آیه فوق زمانی که از فرمانبرداری صحابه رضی الله عنهم ستایش گردید، این دستور به سوی خدا و رسول ﷺ منسوب گردید «الَّذِينَ أَنْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» فرموده واضح و ثابت کرد که دستوری که رسول خدا ﷺ بدهد آن دستور خدا محسوب می‌شود.



اگرچه در قرآن نیامده باشد.

برای آن دسته از بی‌دینان که حدیث را انکار می‌کنند و رسول خدا ﷺ را مانند قاصدی (العیاذ بالله) می‌پندارند. این جمله کافی است که خداوند دستور رسول ﷺ را دستور خویش قرار داد که از آن نیز این واضح گردید که رسول خدا ﷺ موافق با صواب دید و مصلحت خویش می‌تواند حکم صادر بفرماید و آن حکم او مانند آن احکامی است که از جانب خداوند بیاید.

تعریف احسان

رسول خدا ﷺ در حدیث جبرئیل «احسان» را چنین تعریف نموده است که «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» یعنی خدا را چنان عبادت کن که گویا تو او را می‌بینی و اگر این حالت را به دست نیاوردی حد اقل حال تو این باشد که او ترا می‌بیند.

تعریف تقوا

تعریف تقوا با عبارات متعددی بیان گردیده است؛ ولی جامع‌ترین تعریف آن همان است که حضرت ابی بن کعب رضی الله عنه در پاسخ به سؤال حضرت عمر رضی الله عنه بیان فرمود. حضرت عمر رضی الله عنه پرسید که تقوا چیست؟ حضرت ابی بن کعب رضی الله عنه فرمود که: ای امیرالمؤمنین! شما گاهی به چنین راهی رفته‌ای که پر از خار باشد؟ حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: چندین بار این اتفاق افتاده است. حضرت ابی بن کعب رضی الله عنه فرمود: پس شما در چنین موارد چه کاری انجام دادید؟ حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که دامن خویش را بالا زده با احتیاط راه رفتیم. حضرت ابی بن کعب رضی الله عنه فرمود که: پس تقوا نام همین چیز است. این جهان خاستانی است که از خارهای گناه پر است. لذا در دنیا باید طوری راه رفت و زندگی نمود که خارهای گناهان به

دامن نشینند. این است تقوا! که با ارزشترین سرمایه است.

حضرت ابوالدرداء رضی الله عنه بیشتر اوقات این شعر را می خواند:

يقول المرء فائدتى و مالى و تقوى الله افضل ما استفادا

یعنی مردم در پی فواید و اموال دنیا می باشند در حالی که بهترین سرمایه آنها تقوا است.

در آیه دوم علاوه بر توصیف و تعریف آن دسته از اصحاب که به جهاد پیش قدم شدند، بدین گونه بیان گردید:

«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ

إِيمَانًا»

یعنی آنها کسانی هستند که وقتی مردم به آنها گفتند دشمنانی بر خلاف شما ساز و برگ زیادی فراهم نموده اند از آنها بترسید و تصمیم به جنگ نگیرید این سخن، جوش ایمان آنها را اضافه نمود. علتش این بود که وقتی آنان اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله را پذیرفتند روز اول احساس کرده بودند که راهی که ما بر آن گام نهاده ایم مملو از خطر است؛ گام به گام با مشکلات و موانع روبرو خواهیم شد، و راه بر ما مسدود خواهد گشت و برای از بین بردن تحریک انقلابی ما، کوشش مسلحانه انجام خواهد گرفت. لذا وقتی که آنها با چنین مشکلات برخورد می کردند، نیروی ایمانشان از قبل بیشتر می شد و برای جان فشانی و فداکاری بیشتر، قدم برمی داشتند.

روشن است که ایمان آنها از روز اول مسلمان شدنشان کامل بود؛ لذا مراد از اضافه شدن ایمان در این دو آیه اضافه شدن ثمرات و صفات ایمان است و وضعیت صحابه ای که بر دعوت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله آمادگی کامل داشتند، به طور ویژه بیان گردید که در تمام راه این سفر جهاد جمله «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» ورد زبانشان بود و معنی آن این که الله تعالی برای ما کافی است و او بهترین



کارساز است.

این امر به طور ویژه در این جا قابل توجّه است که اعتماد و توکل هیچ کسی نمی تواند بالاتر از توکل و اعتماد رسول خدا ﷺ و اصحاب کرام او باشد؛ اما صورت توکل آن حضرت ﷺ چنین نبود که اسباب ظاهر را ترک گفته بنشینند و بگویند که الله برای ما کافی است و او با وجود نشستن ما، ما را پیروز می گرداند؛ بلکه او صحابه کرام را جمع نمود و در قلوب مجروحین روح تازه ای دمید و برای جهاد آماده کرده، وارد میدان نمود. تمام آن آلات و ابزاری که در اختیار و توان داشتند مهیا ساختند و پس از به کار گرفتن آنها فرمودند که: خداوند ما را کافی است. و همین است آن توکل صحیح که قرآن به مردم آموخته و رسول خدا ﷺ بر آن عمل نموده دیگران را بر آن عامل قرار داده است. اسباب ظاهری دنیا نیز از انعامات خداوندی هستند که ترک نمودن آنها ناسپاسی است. با ترک اسباب، توکل نمودن، سنت رسول خدا ﷺ نیست. اگر کسی مغلوب الحال باشد، او معذور است و اگر نه حق این است که مولانا می گوید:

با توکل زانوی اشتر ببند

خود رسول خدا ﷺ در واقعه ای در باره این آیه «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» به طور واضح فرموده است.

عوف بن مالک رضی الله عنه فرموده است که دو شخص نسبت به مسأله ای در خدمت آن حضرت ﷺ آمدند. آن حضرت ﷺ در میان آنان داوری فرمودند. کسی که حکم بر خلاف او صادر گردید با نهایت سکون گوش فرا داده، گفت: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» و به راه افتاد. رسول خدا ﷺ فرمود: این شخص را برگردانید. سپس به او فرمود: «ان الله يُلَومُ عَلَى الْعِجْزِ وَ لَكِن عَلَيْنِكَ بِالْكَيْسِ فَإِذَا غَلَبَكَ أَمْرٌ فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» یعنی خداوند دست و پایسته و نشستن را دوست نمی دارد؛ لذا باید تمام وسایل را به کارگیری، در صورتی که در مانده شدی.

پس آنگاه بگو: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

در آیه سوم، فواید و ثمرات و برکات اقدام به جهاد حضرات صحابه و «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» گفتن آنها بیان گردیده است. چنانکه می فرماید: «فَاتَّقِلُّوا بِنِعْمَةِ مَنْ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسْنَهُمْ سُوءٌ^۱ وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ» یعنی آنها با فضل و انعام الهی برگشتند که هیچ گزندى به آنها نرسید و آنها تابع رضای خدا بودند.

خداوند به آنها سه نعمت عنایت فرمود: نخستین نعمت این که در قلوب کفار رعب و بیم انداخت تا پا به فرار گذاشتند و در اثر آن، این حضرات از قتل و قتال در امان ماندند و این را خداوند با لفظ نعمت یاد نمود. نعمت دوم این که: این حضرات در بازار حمراء الاسد فرصت تجارت یافتند که از آن سود کلانی عایدشان گشت که خداوند آن را به لفظ فضل تعبیر نمود.

نعمت سوم که از همه بزرگتر است نیل به رضای الهی است که در این جهاد، به آن دست یافتند.

فواید و برکاتی که قرآن کریم برای «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» بیان نموده است مختص به صحابه کرام نیستند؛ بلکه هر کسی که با جوش ایمان، آن را ورد زبان نماید به این برکات دست خواهد یافت.

مشایخ و علما در باره فواید خواندن «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» نوشته اند که اگر کسی این آیه را با جوش ایمان و اعتقاد راسخ یک هزار بار خوانده، سپس دعا کند، خداوند دعای او را رد نخواهد کرد. و خواندن «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» به هنگام هجوم افکار و مصایب بسیار مجرب می باشد.

در آیه چهارم بیان فرمود آن کسی که به خاطر القای رعب در قلوب مسلمانان خبر بازگشت مشرکین را شایع نمود، در اصل او شیطان بود که می خواست شما را از دوستان و کفار هم مذهب خویش بترساند. گویا در اصل



عبارت، یکی از دو مفعول «يُخَوِّفُ» محذوف است؛ یعنی «يُخَوِّفُكُمْ» و مفعول دوم «أَوْلِيَاءَهُ» ذکر شده است.

سپس فرمود که: نباید مسلمانان با این‌گونه شایعه پراکنی‌ها بترسند. آری ترس از من لازم و ضروری است. یعنی از اقدام بر خلاف اطاعت من هر مؤمن باید بترسد. هرگاه کمک خداوندی شامل حال باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند کوچکترین ضرری وارد بکند.

مراد از «خوف خدا» چیست؟

خداوند در این آیه بر مسلمانان فرض کرده است که از خدا بترسند. و در آیه‌ای دیگر از کسانی ستایش نموده است که از خدا می‌ترسند: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ» (۳۹)

اما بعضی از اکابر فرموده‌اند که: خوف خدا عبارت از گریه و ریزش اشک نیست؛ بلکه ترسندۀ از خدا کسی است که هر آن چیزی را که موجب خطر عذاب خدا باشد، ترک نماید.

ابو علی دقاق رحمته الله فرموده است که ابوبکر بن فورک بیمار بود؛ من برای عیادت او رفتم. با دیدن من اشک در چشمهایش ظاهر گشت. گفتم: مترس! خداوند به تو شفا و عافیت خواهد داد. فرمود: آیا تو چنین تصوّر نمودی که من دارم از ترس مرگ می‌گیرم؟ اصل سخن این است که ترس من از مابعدالموت است که در آن به عذابی گرفتار نگردم. (قرطبی)

وَلَا يَخْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
 ودر غم نیندازند تورا کسانی که می دوند به سوی کفر، آنها هیچ ضرری به خدا نمی دهند.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ لَا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزْبًا فِي الْآخِرَةِ ۗ وَلَهُمْ عَذَابٌ
 خدای خواهد که نفعی ندهد به آنها در آخرت. و برای آنهاست عذاب

عَظِيمٌ ﴿۱۷۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
 بزرگ. کسانی که خریدند کفر را در عوض ایمان هیچ ضرری وارد نمی کنند به خدا:

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۷﴾ وَلَا يَخْسِبُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآثَمَانُمَلَى لَهُمْ خَيْرٌ
 و برای آنهاست عذاب دردناک. و نپندارند کفار که آنچه مامهلتی می دهیم برای آنها بهتر است،

لَأَنْفُسِهِمْ ۗ إِنَّمَا ثَمَلَى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا ۗ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۱۷۸﴾
 برای آنها ما مهلت می دهیم تا پیش بروند در گناه و برای آنهاست عذاب رسوا کننده.

ربط آیات

در آیات گذشته از بی وفایی و بدخواهی منافقین یادآوری گردید و در آیات فوق الذکر تسلی رسول خدا ﷺ آمده است که از این حرکات کفار، دل شکسته و رنجیده خاطر نباشید. آنها نمی توانند ضرر و زبانی بر شما وارد کنند و در آخرین آیه پاسخ به این خیال و پندار است که به ظاهر، کفار در این جهان دارند با عیش و عشرت زندگی می کنند چگونه ما آنها را مقهور و مغضوب بدانیم.

خلاصه تفسیر

کسانی سبب اندوه شما قرار نگیرند که به سرعت به سوی (امور) کفر می روند (مانند منافقین که هرگاه ببینند که کفه ترازوی مسلمانان سبک شده است، آشکارا امور کفرآمیز انجام می دهند، چنانکه در واقعات مذکور معلوم گردید) یقیناً آنها نمی توانند (دین) به خدا کوچکترین ضرری برسانند (لذا نباید شما اندوهگین باشید که از حرکات



آنها به دین خدا ضرری وارد شود و اگر شما نسبت به خود کفار غمگین باشید که این بدنصیبان چرا به سوی جهنم می‌روند، باز هم غمگین نباشید) زیرا خداوند (به صورت تکوین) می‌خواهد که آنها در آخرت سهمی نداشته باشند. (لذا به موافقت آنها امیدوار بودن بیجاست و غم و اندوه در جایی می‌باشد که امیدی باشد.) و برای آنها (تنها این نیست که از نعمتهای آخرت محروم می‌مانند بلکه برای آنها) سزای عظیمی خواهد بود. (همچنانکه آنها نمی‌توانند به دین اسلام ضرری وارد بکنند همچنین) کسانی که ایمان را (ترک نموده) به جای آن کفر را برگزیدند (چه منافقین باشند یا کفار علنی و چه نزدیک باشند یا دور) برای آنها (نیز مانند گذشتگان) سزای دردناکی خواهد بود. و کسانی که کفر می‌ورزند هرگز نپندارند که مهلتی که به آنها (از عذاب) می‌دهیم برای آنها بهتر (ومفید) است (هرگز چنین نیست بلکه) ما بدین جهت به آنها مهلت می‌دهیم تا (به سبب ازدیاد عمر) آنها در ارتکاب جرم پیش بروند (و به یک بار سزای کاملی به آنها برسد) و (اگر در دنیا سزایی به آنها نرسید چه می‌باشد که در آخرت) برای آنها سزای توهین آمیزی خواهد بود.

معارف و مسایل

عیش و عشرت کفار در دنیا، درحقیقت برای تکمیل عذاب آنها است. کسی در اینجا به این شک و تردید مبتلا نشود که وقتی خداوند مهلت و عمر دراز و اسباب و وسایل راحت و عافیت برای کفار فراهم می‌نماید تا آنها در ارتکاب جرم بیشتر پیش بروند. پس کفار تقصیری ندارند؛ زیرا که منظور آیه این نیست که مسلمانان با مشاهده مهلت چند روزه کفار و عیش و عشرت آنها پریشان گردند؛ زیرا فراهم شدن نیرو و قدرت و اسباب دنیا با وجود کفر آنها، نیز یکی از صورتهای عذاب آنها است که امروز آن را احساس نمی‌کنند؛ پس از رفتن از این جهان احساس خواهند کرد که این وسایل راحتی دنیا که آنها در ارتکاب به گناه

صرف می‌کردند، در واقع سوخت جهنم بودند. چنانکه خداوند متعال در چندین آیه فرموده‌است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا»^(۴۰) یعنی اموال و عیش و عشرت برای کفار چیزهای افتخارآمیزی نیستند؛ بلکه اینها از طرف خداوند یک قسمت عذاب‌اند که موجب ازدیاد عذاب آخرت قرار می‌گیرند.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ

بَاقٍ وَنَيْسْتِ اللّٰه تَا اِطْلَاع دَهْد شَمَا رَا اَز غَيْب ولى خدا برمی‌گزیند از رسولان خویش

مَنْ يَشَاءُ ۗ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ ۗ وَ اِنْ تُؤْمِنُوْا وَ

کسی را که بخواهد پس یقین داشته باشید به خدا و رسولان او و اگر یقین و

تَتَّقُوا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿۱۷۹﴾

برهیزگاری داشته باشید برای شما ثواب بزرگ هست

ربط آیات

در آیه قبلی پاسخ این شبهه بود که وقتی کفار به پیشگاه خداوند، مبعوض و مردود هستند پس چرا در دنیا به ثروت و اموال و وسایل عیش و عشرت نایل آمده‌اند؛ در آیه فوق الذکر پاسخی به این شبهه داده شده‌است. که مؤمنان که بندگان مقبول خداوند هستند چرا مبتلا به رنج و مشقت می‌باشند. مقتضای مقبولیت آنها این بود که به راحتی و اسباب راحتی دست می‌یافتند.



خلاصه تفسیر

الله تعالی نمی خواهد مسلمانان را بر این حالت بگذارد که اکنون شما بر آن قرار گرفته اید (که بین کفر و ایمان، حق و باطل و مؤمن و منافق از روی نعمتهای دنیوی هیچگونه امتیازی نیست؛ بلکه نزول مصایب و شداید بر مسلمانان) تا زمانی (لازم و ضروری است) که (منافق) ناپاک را از (مؤمن مخلص و) پاک ممتاز نماید. (و این تمییز و تبیین می تواند با وقوع مصایب و مشکلات تکمیل شود. و اگر در دل کسی این خیال پدید آید که آیا برای برقراری امتیاز بین مؤمن و کافر، و حق و باطل لازم است که حوادث و مصایب پیش بیاید؟ خداوند می تواند با اعلام وحی این امتیاز را برقرار کند که فلان شخص مؤمن مخلص و فلان شخص منافق است و یا فلان چیز حلال و فلان چیز حرام است. پس جواب این است که) الله تعالی (به مقتضای حکمت بدون امتحان و ابتلا) بر امور غیبی اطلاع نمی دهد؛ مگر کسی را که خود (اطلاع دادن او را) بخواهد و آنها (حضرات) انبیا هستند که آنها را (بدون واسطه جهت اطلاع دادن بر حوادث غیبی از میان بندگان خویش) منتخب می فرماید. (و شما که پیغمبر نیستید؛ لذا نمی توان شما را بر چنین اموری آگاه کرد. البته چنین اوضاع و احوالی پدید می آورد که در اثر آنها فرقی بین مخلص و منافق خود بخود واضح گردد. و وقتی که این ثابت گردید که عدم نزول عذاب در این جهان بر کفار بلکه در عیش و عشرت قرار گرفتن آنها و نزول مصایب و شداید بر مسلمانان عین مقتضای حکمت است، لذا این امور نمی تواند دلیل مقبول یا مردود بودن کسی باشد) پس اکنون شما (بر پسندیده بودن ایمان و ناپسند بودن کفر هیچ گونه شک و تردیدی نباید داشته باشید بلکه) خدا و تمام رسولان او ایمان بیاورید و (از کفر و معاصی) پرهیز داشته باشید پس برای شما اجر عظیم خواهد رسید.

معارف و مسایل

حکمت در امتیاز عملی بین مؤمن و منافق به جای وحی در این آیه فرمود که خداوند برای مشخص شدن مؤمن مخلص و منافق چنان حوادث و مشکلاتی پدید می آورد تا نفاق منافقین آشکار گردد و اگر چه می شد به وسیله وحی اسامی منافقین متعین و اعلام گردند؛ اما به مقتضای حکمت چنین نشد؛ خداوند حکمت های کامل افعال خویش را خود بهتر می داند. در اینجا می تواند یک حکمت این باشد که اگر به مسلمانان به وسیله وحی اطلاع داده شود که فلان شخص منافق است این امر برای قطع روابط مسلمانان و احتیاط در معاملات چنان دلیل واضح و روشن قرار نمی گرفت که منافقین نیز آن را بپذیرند. بلکه آنها می گفتند که شما اشتباه می کنید؛ ما مسلمان مخلص می باشیم.

به خلاف این که این امتیاز از روی عمل به وسیله ابتلای به مصایب انجام گیرد که منافقین گریختند و نفاق آنها عملاً واضح گشت. اکنون برای آنها جای این گفتار نماند که بگویند: ما مؤمن مخلص هستیم.

و واضح شدن نفاق بدین شکل این نفع را در بر دارد که روابط ظاهری مسلمانان با آنها قطع گردد و اگر نه با وجود اختلاف در باطن اگر اختلاط ظاهری می داشتند؛ به ضرر آنها تمام می شد.

اطلاع دادن کسی بر امور غیب، علم غیب نیست.

از این آیه معلوم گردید که خداوند متعال بوسیله وحی، هرکسی را بر امور غیبی مطلع نمی کند؛ آری انبیای خود را انتخاب نموده به آنها اطلاع می دهد. از این، نباید در اشتباه قرار گرفت که پس انبیاء علیهم السلام شریک علم غیب و عالم الغیب قرار گرفتند؛ زیرا آن علم غیبی که مختص به ذات خدا است و شریک قرار دادن مخلوق در آن شرک می باشد مشروط به دو شرط است:



یکی آنکه آن علم ذاتی باشد؛ عطیة کسی دیگر نباشد.
دوم این که محیط به علم تمام کاینات گذشته و آینده باشد که علم هیچ
ذره‌ای پوشیده نماند.

آنچه خداوند به وسیله وحی امور غیبی را که به انبیاء علیهم السلام اطلاع می‌دهد فی
الواقع علم غیب نیست؛ بلکه اخبار غیبی هستند که به انبیاء علیهم السلام داده شده است.
که خود قرآن آنها را در چندین جای به «انباء الغیب» تعبیر فرموده است.
چنان که می‌فرماید: «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ»^(۴۱)

وَلَا يَخْسِبُنُ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَّهُمْ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا

و نپندارند کسانی که بخل می‌ورزند به آنچه خدا داده به آنها از فضل خویش که این بخل بهتر است

لَهُمْ ۗ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ۗ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ

برای آنها بلکه این خیلی بدتر است در حق آنها، طوق گردن آنها قرار داده میشود مالی که به آن

يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ ۗ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

بخل ورزند در روز قیامت والله وارث آسمانها و زمین است، و الله می‌داند آنچه را شما

خَبِيرٌ ﴿١٨٠﴾ ۚ لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ

عمل می‌کنید. به تحقیق که خدا شنید گفتار کسانی را که گفتند که الله فقیر است و ما

اَغْنِيَاءُ ۗ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ ۗ وَ نَقُولُ ذُوقُوا

ثروت مندیم، اکنون می‌نویسیم سخن آنها را و کشتن آنها پیامبران را به ناحق و می‌گوییم که

عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾ ۚ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ اَيْدِيَكُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ

بچشید عذاب آتش سوزان را، این عوض آن که پیش فرستاده‌اید به دست خویش و خدا

بظَلَامٍ لِّلْعٰلِيْنَ ﴿١٨٢﴾ ۚ الَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّ اللّٰهَ عَهْدٌ اِلَيْنَا اِلَّا نُوْمِنُ

ظلم نمی‌کند بر بندگان. کسانی که می‌گویند که خدا به ما گفته است که یقین نکنیم

لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ۗ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن

برهیچ رسولی تا نیاورد پیش ما قربانی که بخورد آن را آتش. بگو که آوردند بسیاری رسول

قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ مِّن

نشانیها و آنچه را شما گفتید پس چرا آنها را کشتید اگر شما

صَادِقِينَ ﴿۱۸۳﴾ فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ

راستگو هستید. پس اگر آنها ترا تکذیب کنند پس پیش از شما تکذیب شده‌اند بسیاری رسول که

جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿۱۸۴﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ

نشانیها و صحیفه‌ها و کتاب روشن هر نفسی چشنده

الْمَوْتِ ۗ وَ إِنَّمَا تُؤْتُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ فَمَن زُحِرَ عَنِ

موت است و به شما کامل داده می‌شود مزد در روز قیامت پس کسی که دور کرده شد از

النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدَازًا ۗ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿۱۸۵﴾

دوزخ و داخل گردانیده شد درجنت کار او ساخته شد و نیست زندگی دنیا مگر اسباب فریب.

لَتَبْلُوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ۗ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

البته از شما آزمایش گرفته می‌شود در مالها و جانهای شما و البته می‌شنوید از اهل کتاب

مِن قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَدَىٰ كَثِيرًا ۗ وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا

گذشته و از مشرکان بدگویی زیاد. و اگر صبر کنید و پرهیز نمایید

فَإِن ذَٰلِكَ مِّنَ الْأُمُورِ ﴿۱۸۶﴾

این از کارهای مهم است.

ربط آیات

در آغاز سوره آل عمران خصایل بد و شرارتهای یهود ذکر گردیده بودند در

اینجا مجدداً از آنها بحث می‌شود. همه آیات فوق‌الذکر مشتمل بر چنین مضامینی



می‌باشند و در وسط بحث سخن از تسلی رسول خدا ﷺ و نصایح مسلمانان بود.

خلاصه تفسیر

و هرگز نپندارید کسانی را که (در مواقع ضروری) در (خرج کردن) چنین چیزی بخل ورزند که خداوند از فضل خویش به آنها داده است که این امر برای آنها بهتر است (هرگز چنین نیست) بلکه آن امر برای آنها بسیار بد می‌باشد. (زیرا انجام آن بدخواهد بود که) آن (مال) که نسبت به آن بخل می‌ورزیدند (مار قرار داده) طوق گردن قرار داده می‌شود و (بخل ورزیدن نیز حماقتی است: چرا که) سرانجام (به هنگام مرگ) همه آسمانها و زمین (و کایناتی که بین آنها است همه) برای خدا می‌مانند (اما در وقت بودن آن مال برای خدا ثوابی برای شما نمی‌رسد؛ زیرا شما با اختیار خود ندادید تا حقدار ثواب قرار بگیرد.) و خداوند از همه اعمال شما کاملاً باخبر است. (لذا آنچه خرج می‌کنید با اخلاص برای خدا بکنید.)

یقیناً خداوند شنید قول کسانی را که (به طور استهزاء) چنین گفتند که (العیاذ باللّه) خدا فقیر است و ما ثروتمند هستیم؛ (و تنها بر این شنیدن اکتفا نمی‌شود بلکه) ما کردار آنها را (در نامه اعمال آنها) می‌نویسیم و نیز (بدین شکل) کشتن آنها انبیا (علیهم‌السلام) را به ناحق (در نامه اعمال آنها نوشته می‌شود) و ما (به هنگام سزا دادن آنها جهت نشان دادن آنها) می‌گوییم که بچشید عذاب آتش را (و جهت شکنجه روحی دادن به آنها نیز در آن وقت گفته می‌شود که) این (عذاب) به سبب آن اعمال (کفرآمیزی) است که شما به دست خویش انجام دادید و این امر مسلمی است که خداوند بر بندگان ظالم نیست.

آن (یهودی)ها چنان کسانی هستند که (کاملأبه دروغ) می‌گویند که خداوند (توسط انبیای گذشته) به ما دستور داده بود که بر هیچ (مدعی) پیامبری (نسبت به پیامبری او) ایمان نیاوریم. مگر وقتی که معجزه (ویژه) نذر و نیاز خداوندی را در

جلو ظاهر نکند که آن را آتش (آسمانی) بخورد (معجزه انبیای گذشته علیهم السلام این بود که چیزی را چه جاندار و چه غیر جاندار به نام خدا بیرون کرده در میدان یا سر کوهی می گذاشتند که از غیب آتشی نمایان می شد و آن را می سوخت. این علامت پذیرفته شدن صدقات بود. منظور اینکه شما این معجزه ویژه را اظهار نکردید لذا ما به شما ایمان نمی آوریم. خدا به آنها پاسخ می دهد که) بگو که یقیناً بسیاری پیامبر پیش از من بسیار دلایل (معجزه و غیره) آوردند و نیز این معجزه را که شما می گوید (آوردند) پس شما چرا آنها را کشتید اگر شما (در این امر) راستگو هستید. اگر آنها (کفار) ترا تکذیب نمایند (پس اندوهکین مباش زیرا) بسیاری پیامبران پیش از شما که معجزات و صحیفه های کوچک) و کتاب روشن آورده بودند تکذیب شده اند (پس وقتی که عادت کفار چنین است که انبیاء علیهم السلام را تکذیب می کنند، شما چرا اندوه می خورید.)

هر کس (که از شما روح داشته باشد) طعم موت را می چشد و (بعد از مرگ) پاداش کاملی (از نیکی و بدی) به شما در روز قیامت داده می شود (اگر در این جهان به کفار سزایی داده نشود این فرصتی برای شادی تکذیب کنندگان و اندوه تصدیق کنندگان نیست. سپس به تفصیل پاداش پرداخت) پس کسی که از دوزخ نجات داده شده و به جنت داخل گردانیده شد پیروزی کامل را به دست آورد (همچنین کسی که از جنت به دور قرار گرفته به دوزخ فرستاده شد، کاملاً نا کام گردید.) و زندگی دنیا چیزی نیست بجز (مانند آن) کالای فریب (که با مشاهده تری و تازگیش، خریدار فریب می خورد و سپس که حقیقتش ظاهر می گردد تأسف می خورد. همچنین به زیب و زینت دنیا نباید از آخرت غافل شد.)

(اکنون که چیزی نیست) البته در آینده آزموده می شوید در (نقص) اموال و جانها و می شنوید سخنهای دلخراش زیادی از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) داده شده اند (یعنی از اهل کتاب) و نیز از کسانی که مشرک هستند؛ و اگر (در چنین مواقع) صبر کنید و (از امور خلاف شرع) پرهیز نمایید پس (برای شما بهتر



خواهد شد زیرا که این (صبر و تقوا) از احکام مؤکد می‌باشند.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات هفتگانه، مذمت بخل و وعیدی برای آن ذکر شده است.

تعریف بخل و تفصیل سزای آن

بخل در شرع عبارت است از: صرف ننمودن آنچه صرفش در راه خدا واجب باشد؛ لذا بخل ورزیدن حرام است و بر آن وعید شدید جهنم وارد شده است و در جاهایی که صرف کردن در آنها واجب نباشد بلکه مستحب باشد، خود داری از صرف در آنها داخل بخل حرام نمی‌باشد. البته از نظر معنی عمومی به آن نیز بخل گفته می‌شود، این نوع بخل حرام نیست؛ البته خلاف اولی می‌باشد. در احادیث لفظ دیگری به معنی بخل وارد شده است یعنی کلمه «شَحْ» و آن عبارت است از: ادا ننمودن آنچه ادایش بر ذمه واجب بود و علاوه بر آن در حرص افزایش ثروت و مال مبتلا باشد؛ لذا حرمتش بیش از حرمت بخل می‌باشد؛ از اینجا است که رسول خدا ﷺ فرموده است:

« لَا يَجْتَمِعُ شَحٌّ وَ إِيْمَانٌ فِي قَلْبٍ رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَبَدًا. » (رواه النسائی عن ابی

هریره رضی الله عنه)

یعنی شح و ایمان در قلب هیچ مسلمانی نمی‌توانند جمع گردند. (قرطبی)

سزایی که برای بخل در این آیه ذکر گردیده است که آنچه از دادنش بخل ورزیده روز قیامت طوق گردنش قرار می‌گیرد رسول خدا ﷺ آن را چنین تفسیر فرموده است:

حضرت ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید که رسول خدا ﷺ فرموده است: «کسی که

خدا به او مالی داده است و او زکات آن را ادا ننماید در روز قیامت این مال

بصورت مار زهرآلودی شده، طوق گردن او قرار می‌گیرد و دو گوشه لبهای او را گرفته می‌گوید: من ثروت و مال تو هستم. سپس آن حضرت ﷺ آیه فوق را تلاوت فرمود. (نسائی) (از قرطبی)

در آیه دوم گستاخی از یهود را ذکر نموده سزای آن را بیان فرمود که واقعه آن به قرار زیر است:

هنگامی که رسول خدا ﷺ احکام زکات و صدقات را از قرآن بیان نمود، یهودیان گستاخ چنین گفتند که: الله تعالی فقیر و محتاج شده است، و ما ثروتمند هستیم؛ بنا بر این از ما تقاضای کمک می‌کند. (العیاذ بالله) بظاهر عقیده آنها موافق به این گفتار بیهوده آنها نبود؛ اما جهت تکذیب به رسول خدا ﷺ چنین گفتند که اگر این آیه قرآن درست است از آن لازم می‌آید که خداوند فقیر و محتاج است. این استدلال بیهوده آنها بنا بر بدیهی البطلان بودنش قابل به جواب نبود؛ زیرا دستور دادن خداوند به صدقات برای نفع خودش نبود؛ بلکه جهت استفاده دینی و دنیوی صاحبان اموال بود، اما گاهی خداوند آن را به عنوان «قرض» از آن جهت تعبیر می‌نماید که همچنانکه ادای قرض برای هر انسان شریف لازم و یقینی است؛ همچنین صدقه‌ای که کسی آن را می‌دهد پاداش آن را چنان خداوند بر ذمه خویش لازم قرار می‌دهد که قرض کسی را ادا می‌نماید.

کسی که خدا را خالق و مالک کاینات می‌داند او هرگز از این قبیل الفاظ که در گفتار بیهوده یهودیان گستاخ بود در شک و تردید قرار نمی‌گیرد، بنابراین، خداوند به این شبهه پاسخی نداد. فقط سزاهای جرایم سنگین گستاخی آنها، تکذیب رسول ﷺ و استهزاء به او را بیان فرمود که ما این کلمات گستاخانه آنها را خواهیم نوشت تا در روز قیامت حجت را بر آنها تمام نموده، عذاب به آنها بدهیم و اگر نه خداوند نیازی به نوشتن نداشت.

در ضمن بیان گستاخی یهود، جرم دیگر آنها چنین بیان گردید که آنها کسانی



هستند که نه تنها انبیاء علیهم السلام را تکذیب و استهزا نمودند، بلکه از قتل آنان نیز دست بردار نشدند. پس بر تکذیب و استهزای رسولی نباید تعجب کرد.

رضا به کفر و معصیت از ته دل گناه بسیار بزرگی است. در اینجا این امر قابل توجه است که مخاطبین قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله یهود مدینه بودند و واقعه قتل انبیاء علیهم السلام خیلی قبل از آنها در زمان حضرت یحیی و زکریا علیهم السلام گذشته است؛ پس چگونه جرم قتل انبیاء علیهم السلام به این مخاطبین منسوب گردید؟ علتش این بود که یهود مدینه بر این عملکرد نیاکان خویش راضی بودند؛ لذا خود آنها در ردیف قاتلین قرار گرفتند.

امام قرطبی در تفسیر خود فرموده است که این مسأله بسیار اهمیت دارد که خود رضا به کفر، در کفر و معصیت داخل می باشد. حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله این را بیشتر توضیح می دهد؛ چنانکه می فرماید:

«هرگاه بر روی زمین گناهی انجام داده شود پس کسی که در آنجا باشد اما به آن گناه مخالفت نموده و آن را بد بداند مانند کسی است که در آنجا موجود نیست؛ یعنی او شریک گناه آنها نیست. و کسی که در آنجا نباشد ولی از کار آنها راضی است، او با وجود نبودنش در آنجا، شریک گناه آنها به شمار می آید. انتهی»

در پایان آیه و آیه سوم سزای آن گستاخان چنین بیان گردید که آنها در دوزخ انداخته شده به آنها گفته می شود که اکنون مژه سوختن در آتش را بچشید، که این نتیجه کردار شماست، از طرف خداوند، هیچ ظلمی نیست.

در آیه چهارم یک افترا و بهتانی از یهود ذکر شده است که آنها جهت تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین تدبیری به کار گرفتند که در زمان انبیای گذشته علیهم السلام این شیوه رواج داشت که اموال صدقات در میدانی وسیع و روی قله کوهی گذاشته می شد و آتشی از آسمان فرود آمده، آنها را می سوخت؛ و این علامت و نشانه

مقبولیت آن بود. خداوند به پیامبر اسلام ﷺ و امت او این امتیاز ویژه را عنایت فرمود که به جای نذر آتش آسمانی قرار دادن صدقات، به مسلمانان فقیر و محتاج داده شوند، چون این روش باروش انبیای گذشته علیهم السلام مخالف بود، مشرکین آن را بهانه‌ای قرار دادند که اگر شما پیغمبر می‌بودید، این معجزه به شما نیز عنایت می‌گردید که آتش آسمانی می‌آمد و اموال صدقات را می‌خورد. از این بیشتر گستاخی نمودند که به خداوند بهتان بستند که او تعالی از ما عهد و پیمان گرفته است که ما بر کسی ایمان بیاوریم که او این معجزه آمدن آتش آسمانی و سوختن اموال صدقات را به ما نشان بدهد.

چون این ادعای یهود باطل و کاملاً بدون دلیل بود که خداوند از آنها چنین عهد و پیمانی گرفته باشد، نیازی به پاسخ نداشت. آنها را بر قول مسلم خودشان محکوم نمود و فرمود که اگر شما در این قول خود راستگو هستید که خداوند از شما چنین عهد و پیمانی گرفته است، پس انبیای گذشته علیهم السلام را که موافق با قول خود شما این معجزه را نشان داده بودند که آتش از آسمان آمده صدقات را می‌خورد، شما به آنان ایمان می‌آوردید ولی به جای این که شما ایمان بیاورید، آنها را تکذیب نمودید؛ بلکه آنان را به قتل رسانیدید.

در اینجا نباید این شبهه را راه انداخت که اگرچه این تقاضا و ادعای یهود کاملاً بی‌جا بود ولی اگر از دست مبارک آن حضرت ﷺ این معجزه هم به وقوع می‌پیوست شاید آنها ایمان می‌آوردند؛ زیرا خداوند می‌دانست که فقط از روی ضد و عناد چنین می‌گویند و اگر موافق به گفته آنها معجزه واقع می‌شد، باز هم ایمان نمی‌آوردند.

در آیه پنجم به رسول خدا ﷺ تسلیت گفته شد که: شما بر تکذیب آنها اندوه نخورید؛ زیرا چنین برخوردی با تمام انبیای علیهم السلام انجام گرفته است.



اندیشه آخرت معالجه تمام غمها و پاسخ به همه شبهات است.

در آیه ششم این حقیقت افشا گردید که اگر گاهی کفار در منطقه‌ای تسلط پیدا کنند و به کمال عیش و عشرت دنیا نایل گردند و بر عکس مسلمانان به مصایب و مشکلات و در تنگنای اسباب دنیا مواجه گردند، این امر تعجب‌آوری نخواهد بود و نه جای تأسف و اندوه می‌باشد. زیرا هیچ‌کس، دارای هر مذهب و مشرب و فلسفه‌ای باشد از این حقیقت انکار ندارد که رنج و راحت دنیا چند روزی بیش نیست و هیچ جانداری از مرگ نجاتی ندارد و رنج و راحتی دنیا بیشتر با تبدیلی اوضاع و احوال پایان می‌یابد و بالفرض اگر در دنیا تبدیل نگردد با مرگ همه آنها خاتمه می‌یابند. کار عاقل این نیست که در فکر راحتی و رنج چند روزه دنیا باشد بلکه او در فکر بعد از مرگ قرار می‌گیرد که در آنجا چه می‌گذرد. شاعر چه خوب گفته است:

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت

تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت

لذا در این آیه نشان داده شد که هر جاندار مژه مرگ را می‌چشد و سپس در آخرت به جزا و سزای اعمال خویش که شدید و مدید می‌باشد، مواجه می‌گردد. لذا عاقل باید به این فکر باشد و با این حساب، پیروز کسی است که از دوزخ نجات یافته وارد جنت گردد؛ چه در بدو امر، چنان‌که با صلحا و عباد برخوردار می‌شود و یا بعد از یافتن سزا، چنان‌که با مسلمانان گناهکار برخوردار می‌گردد، اما سرانجام تمام مسلمانان از جهنم نجات یافته برای همیشه به جنت وارد شده، مالک راحتیها و نعمتهای آن قرار خواهند گرفت.

برخلاف کفار که جای همیشگی آنها جهنم می‌باشد؛ پس اگر آنها بر این راحتیهای چند روزه دنیا مغرور بشوند، فریب محض است. لذا در پایان آیه فرمود که:

حیات دنیا متاع فریب است؛ زیرا اغلب لذت‌های اینجا سبب مشقت‌های آخرت می‌شود و مشقت‌های اینجا بیشتر ذخیره آخرت خواهند بود.

برخورد اهل حق با اذیت و آزار اهل باطل، امری طبیعی است،

و معالجة همه آنها صبر و تقوا است

آیه هفتم در واقعه‌ای بخصوص نازل گردید که اجمالاً در دومین آیه از آیات فوق‌الذکر، بیان گردید و تفصیل آن از این قرار است:

هنگامی که در قرآن آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»^(۴۲) نازل گردید و در آن با عنوان بلیغ صدقه و خیرات را با قرض دادن به خدا تعبیر نمود و در این عنوان بلیغ به این اشاره شد که آنچه در اینجا بدهید، رسیدن عوض آن در آخرت چنان یقینی است که قرض ادا می‌گردد.

یکی از معاندین یا جهال یهود، با شنیدن آن چنین گفت: «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ»^(۴۳) حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بر این گستاخی او خشمگین شد و به او سلی ای زد؛ یهودی، به بارگاه رسالت مآب شکایت برد؛ و بر این واقعه این آیه نازل گردید: «لَتَتَّبَلَّغُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ الْآيَةَ»^(۴۴) که در آن به مسلمانان نشان داده شد که نباید از فداکاری مال و جان در راه دین و اذیت و آزار کفار و مشرکین و اهل کتاب هراسان شد. همه آنها آزمایش‌هایی هستند و در این باره برای آنها بهتر این است که متمسک به صبر باشند و در برآوردن هدف اصلی خویش که تقوا می‌باشد، مشغول‌گردند و به فکر جواب آنها نباشند.

۴۲- آیه ۱۸۱ سوره آل عمران.

۴۳- آیه ۲۴۵ سوره بقره و آیه ۱۱ سوره حدید.

۴۴- آیه ۱۸۶ سوره آل عمران.



وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ ۗ
وقتی که عهد گرفت خداوند از اهل کتاب که آن را بیان می‌کنید برای مردم و پنهانش نمی‌کنید

فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۗ فَبُئِسَ مَا
پس انداختند آنها آن را پس پشت و خریدند به آن قیمت کم پس چقدر بد است آنچه

يَشْتَرُونَ ﴿۱۸۷﴾ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَ يُجِبُونَ أَنْ
خریدند. مپندار کسانی را که خوش می‌شوند بر کردار خویش و می‌خواهند

يُخْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ ۗ وَلَهُمْ
ستایش را به آنچه نکرده‌اند پس مپندار آنها را که نجات یابند از عذاب و برای آنهاست

عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸۸﴾ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
عذاب دردناک. و برای خداست پادشاهی آسمانها و زمین. و الله بر

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۸۹﴾

هر چیز قادر است.

ربط آیات

هم‌چنان که در آیات گذشته بیان افعال بد و خصایل زشت یهود آمده بود؛ در نخستین آیه از آیات فوق الذکر، از یک عمل دیگر آنها، یادآوری می‌شود و آن عبارت است از: عهد شکنی؛ زیرا که اهل کتاب با خداوند عهد کرده بودند که احکام خدا را که در تورات آمده است، گسترش بدهند و هیچ حکمی را به خاطر خواهش‌های نفسانی خویش پنهان نکنند. اهل کتاب این عهد را نقض کردند و احکام را پنهان نمودند و تا این حد جسارت رواداشتند که برآن اظهار مسرت کردند و این عمل خویش را موجب ستایش می‌دانستند.

خلاصه تفسیر

(این وضع هم قابل یادآوری است که) وقتی که الله تعالی (در کتب گذشته) از اهل کتاب چنین تعهد گرفت (یعنی به آنها دستور داد و آنها قبول کردند) که (تمام مطالب) این کتاب را در جلوی عموم مردم بیان کنید و (هیچ مضمونی از) آن را (به خاطر اغراض دنیوی) پنهان نکنید پس آنها این (عهد) را پس پشت خود انداختند (یعنی بر آن عمل نکردند) و در عوض آن چیز بی ارزش (دنیا) را خریدند؛ پس بد چیزی است آنچه آنها می‌خرند (زیرا سرانجام آن سزای دوزخ است).

(ای مخاطب) کسانی که بر کردار (بد) خویش شاد می‌شوند و بر آنچه (نیکی) نکرده‌اند ستایش می‌خواهند پس هرگز مپندارید که آنها از عذاب نجات می‌یابند، (هرگز چنین نیست بلکه در دنیا هم تا حدی سزا خواهند یافت) و (در آخرت) برای آنها سزای دردناکی خواهد شد.

و (مختص) برای خداست سلطنت آسمانها و زمین و الله تعالی بر هر چیز قادر است.

معارف و مسایل

پنهان نمودن علم دین حرام، و بدون عمل در انتظار ستایش قرار گرفتن مذموم است. در سه آیه فوق‌الذکر، دو جرم از اهل کتاب با سزای آنها بیان گردید و آن این‌که به آنها امر شده بود که احکامی را که در کتاب خدا آمده است، بدون کم و کاست در جلوی عموم مردم بیان می‌کنند و هیچ حکمی را پنهان نمی‌نمایند؛ اما آنها به خاطر اغراض دنیوی و طمع نفسانی خویش بسیاری از احکام را از مردم پنهان نگاهداشتند.

دوم این‌که: آنها کار نیک انجام نمی‌دادند و می‌خواستند که بدون عمل به آنها ستایش بشوند.



واقعه پنهان نمودن احکام تورات در صحیح بخاری به روایت حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما منقول است که رسول الله ﷺ از یهود چیزی پرسید که آیا این در تورات آمده است؟ آنها آن را پنهان کردند و برخلاف آنچه در تورات بود بیان کردند و بر این عمل زشت خویش خوشحال شدند و برگشتند که ما با روش خوبی آنها را در فریب انداختیم. بر این واقعه، این آیه نازل گردید که در آن برای آنها وعید وجود دارد.

امر دوم که بدون عمل خواستار مدح و ستایش هستند، این است که: یکی از رویه منافقین یهود این بود که هرگاه فرصتی برای جهاد می رسید به بهانه های مختلف در خانه می نشستند و بدین شکل از جهت رهایی از مشقت های جهاد اظهار مسرت می کردند و همین که پیامبر اکرم ﷺ از جهاد برمی گشت به محضر مبارک رسیده، قسم های دروغ می خوردند و عذر و بهانه می آوردند و خواهان این بودند که بر این روش از آنها ستایش به عمل بیاید. (رواه البخاری)

قرآن مجید بر این دو امر، از آنها نکوهش کرد. و از این معلوم گردید که پنهان نمودن علم دین و احکام خدا حرام است؛ اما این حرمت مربوط به آن، پنهان نمودن است که یهود انجام می داد که به خاطر اغراض دنیوی خویش، احکام خدا را پنهان می کردند و بر این کار از مردم مال دریافت می نمودند. و اگر بنا بر مصلحتی دینی و شرعی حکمی بر عوام اظهار نگردد، آن مسئله در این حکم داخل نیست. چنان که امام بخاری رحمته الله در بایبی مستقل این مسئله را بحواله احادیث بیان فرموده است که بسا اوقات از اظهار حکمی خطر دارد که عوام در سوء تفاهم قرار گرفته، مبتلا به فتنه ای شوند؛ پس بنا بر این چنین خطری اگر حکمی پوشیده نگهداشته شود، هیچ اشکالی ندارد.

و اگر کسی بعد از انجام دادن اعمال نیک در انتظار مدح و ستایش قرارگیرد و برای آن اهمّیت قایل باشد، باوجود این که عملی انجام داده است، باز هم از نظر

قواعد شرع این امر مذموم می‌باشد. و در صورت عدم انجام، به طریق اولی این انتظار، مذموم خواهد بود. و طبعاً چنین تمنا که من فلان کار نیک را انجام داده، خوش‌نام باشم؛ در این داخل نیست، بویژه وقتی که برای این خوش‌نامی اهتمام نوزد. (بیان القرآن)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي

هر آینه در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانیهاست برای

الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ

خردمندان. آنان که یاد می‌کنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده و

يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا

فکر می‌کنند در آفرینش آسمانها و زمین، می‌گویند: پروردگارا! نیافریدی این را بیهوده،

سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ

پاکی تو، از همه عیوب نجات ده ما را از عذاب دوزخ. پروردگارا! کسی که تو او را در دوزخ انداختی

فَقَدْ أَخْرَجْنَاهُ مِّنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا

پس او را رسوا نمودی، و نیست برای ظالمان مددگاری. پروردگارا! ما شنیدیم ندا دهنده‌ای که

يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ^{صلى} رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ

ندامی داد برای ایمان که ایمان بیاورید به رب خود پس ما ایمان آوردیم. پروردگارا! ای ما سرگناهان ما

كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا

را و دور کن از ما بدیهای ما را و بمیران ما را با نیکان پروردگارا! و بده به ما آنچه وعده داده‌ای

عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾

توسط رسولان و رسوا نکن ما را روز قیامت. هر آینه تو وعده خلافی نمی‌کنی.

ربط آیات

چون در بالا توحید به طور خاص مفهوم گردید، در آیه بعدی دلایل آن را



می آورد و با آن فضیلت عمل کنندگان به مقتضای آن را بیان می نماید که در ضمن برای دیگران ترغیبی هم هست. آنچه در بالا اذیت و آزاری که از کفار بر عاملین به مقتضای توحید آمده بود، آیه بعدی به آن نیز مناسبت دارد؛ بدین شکل که مشرکین به صورت عناد از رسول خدا ﷺ خواستند که کوه صفا را طلا بسازد؛ این آیه بر آن نازل گردید که حق، دلایل زیادی دارد؛ چرا در آنها نمی اندیشید و این خواسته آنها برای تحقیق حق نبود؛ بلکه از روی ضد و عناد بود که اگر خواسته آنها برآورده می شد، باز هم ایمان نمی آوردند.

خلاصه تفسیر

هرآینه در آفرینش آسمانها و زمین و آمدن شب و روز پشت سرهم دلایل (توحید موجود) است برای (استدلال) دارندگان عقل (سلیم) آنانکه (حالات شان در آینده می آید و این علامت خردمندی آنها است زیرا مقتضای عقل دفع مضرت و جلب منفعت می باشد و مجموع وضع آنها بر این دلالت دارد که آنها در هر حال به دل و به زبان) خدای تعالی را یاد می کنند؛ ایستاده و نشسته و در آفرینش آسمانها و زمین (بانیروی عقل) می اندیشند. (و آنچه را که نتیجه این اندیشه باشد، یعنی حدوث ایمان و یا تقویت آن، آن را چنین اظهار می دارند) که پروردگارا! تو این (مخلوق) را بیهوده نیافریده ای (بلکه در آن حکمتهایی گذاشته ای که از این مخلوق بر وجود خالق تعالی استدلال گردد) ما تو را (از آفریدن بیهوده) منزه می دانیم (بنا بر این ما استدلال کردیم و به توحید قائل شدیم) پس ما را (بنا بر موحد و مؤمن بودن ما) از عذاب دوزخ نجات بده (همچنان که شرعاً این مقتضای آن است؛ گرچه بنا بر عارضی این اقتضا ضعیف باشد و تا مدتی عذاب پیش بیاید، یکی از خواسته های آنها همین بود؛ و آنها بنا به مناسبت ایمان، خواسته های دیگری هم دارند که بعداً بیان می گردند) پروردگارا! (ما برای این از عذاب دوزخ پناه می خواهیم که) بدون شک هرکسی را که تو (به جهت سزای اصلی) در دوزخ

داخل کنی او را رسوا کرده‌ای (مراد از آن کافر است) و برای چنین بی‌انصافان (که سزای اصلی آنها دوزخ تجویز گردد) هیچ حامی نخواهد بود (و چون وعده شما است که اهل ایمان را رسوا نمی‌کنی بلکه آنها را حمایت می‌کنی ما ایمان آوردیم لذا خواسته ما این است که از سزای اصلی کفر ما را نجات ده و مقتضای اصلی ایمان که نجات از دوزخ می‌باشد آن را برای ما انتظام بفرما).

پروردگارا! ما (همچنان‌که از دلالت مصنوعات عقلاً استدلال نمودیم، همچنین ما) دعوتگری را (که به سوی حق دعوت می‌داد یعنی محمد رسول الله ﷺ را) شنیدیم که برای ایمان آوردن اعلان می‌کرد که (ای مردم) شما بر (ذات و صفات) پروردگار خویش ایمان بیاورید. پس ما (با دلیل نقلی استدلال نموده نیز) ایمان آوردیم (در این خواسته در ضمن ایمان بالله ایمان بالرسول نیز آمد؛ پس هر دو جزء ایمان که عبارت از عقیده توحید و عقیده بالرسالة است کامل گردیدند)

پروردگارا! سپس (خواسته ما این است) که گناهان (بزرگ) ما را نیز عفو بفرما و بدیهای (کوچک) ما را نیز (عفو نموده) از بین ببر (و سرانجام ما را که مدار همه چیز هست اصلاح بفرما بدین شکل که) ما را در جمع نیکان (شامل کرده) بمیران (یعنی خاتمه بر نیکی باشد).

پروردگارا! (همچنان‌که ما جهت دفع مضرتهای خویش تقاضا نمودیم مانند دوزخ، رسوایی، ذنوب و سیئات همچنین برای منافع خویش دعا می‌کنیم که) به ما آن چیز (یعنی ثواب و جنت) را عنایت بفرما که به ما توسط پیامبرانت وعده فرموده‌ای (که به مؤمنان و ابرار اجر عظیم خواهد رسید) و (این ثواب و جنت را به ما چنان عنایت بفرما که قبل از رسیدن ثواب نیز) ما را در روز قیامت رسوا نفرما (آنچنان که به بعضی اول سزا می‌رسد سپس وارد جنت می‌شوند. منظور این‌که نخست ما را وارد جنت بگردان و) یقیناً تو وعده‌خلافی نخواهی کرد (اما ما احساس خطر می‌کنیم که کسانی برای آنها وعده شده‌است یعنی مؤمنین و ابرار خدا خواسته چنین نباشد که ما متصف به صفاتی



نباشیم که روی آنها این وعده داده شده است. لذا ما از شما تقاضا داریم که به ما چیزهای وعده داده خویش را عنایت بفرما؛ یعنی ما را چنان بگردان و نگهدار تا ما محل و مطابق وعده قرار بگیریم.

معارف و مسایل

شأن نزول آیه: نسبت به شأن نزول این آیه، ابن حبان در صحیح خویش و ابن عساکر در تاریخ خود نقل کرده اند که عطابن ابی رباح در نزد حضرت عائشه رضی الله عنها تشریف برد و گفت که شگفت آورترین چیز را که از رسول خدا ﷺ مشاهده فرموده ای برای من بیان بفرما. حضرت عائشه رضی الله عنها فرمود که: تو از کدام وضع او می پرسی؟ زیرا هر حالت آن جناب ﷺ موجب شگفتی بود؛ آری یک وضع عجیب از او را بیان خواهم کرد و آن این که: شبی رسول خدا ﷺ به خانه من آمد و در بستر قرار گرفت. سپس فرمود: اجازه بده تا من عبادت پروردگار خویش را بجا آورم. از بستر برخاست؛ وضو گرفت و برای نماز ایستاد و در حال قیام آنقدر گریه کرد که اشکهایش بر سینه مبارک جاری شدند. سپس به رکوع رفت و در آن حال هم گریه نمود؛ باز سجده بجا آورد و در سجده نیز همانقدر گریست. باز سر از سجده برداشت و همچنان می گریست تا اینکه صبح شد. حضرت بلال رضی الله عنه آمد و آن حضرت ﷺ را به فرارسیدن وقت نماز اطلاع داد. بلال رضی الله عنه می گوید: من عرض نمودم که حضرت! چرا اینقدر می گریید؟ خداوند گناههای گذشته و آینده شما را عفو فرموده است. آن حضرت ﷺ فرمود که: آیا من بنده شکرگزاری نباشم و چرا جهت ادای شکر گریه نکنم وقتی که خداوند امشب بر من این آیه را نازل فرمود: «إِنْ فِی خَلْقِ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ الْآیَه» سپس آنحضرت ﷺ فرمود: هلاکت باد برای کسی که این آیات را تلاوت نمود و سپس در مورد آنها اندیشه خود را به کار نینداخت.

لذا در ضمن اندیشه و فکر بر این آیه، باید، روی مسایل مندرج ذیل

اندیشید:

مراد از خلق السموات و الارض چیست؟

نخست: مراد از «خلق السموات والارض» چیست؟ خلق مصدر است به معنی ایجاد و اختراع. منظور این که در آفرینش آسمان و زمین خداوند نشانه‌های بزرگی دارد. لذا این شامل تمام آن مخلوقات و مصنوعات باری تعالی می‌باشد که در آسمانها و زمین وجود دارند. باز در آنها انواع و اقسام مخلوقات هست که خاصیت و کیفیت هریکی جداست. هر مخلوقی کاملاً خالق خود را معرفی می‌کند. باز اگر از اندیشه بیشتر کار گرفته شود، فهمیده خواهد شد که در لفظ «السموات» تمام کاینات علوی داخل است و در لفظ «الارض» تمام پستیها داخل اند. پس همانگونه که خداوند خالق رفعتهاست خالق پستیها نیز هست.

صورت‌های مختلفی از اختلاف لیل و نهار

دوم این که مراد از اختلاف لیل و نهار چیست. لفظ اختلاف در اینجا از آن محاوره عربی مأخوذ است که می‌گویند: «اختلف فلان فلاناً» آن شخص پشت سر آن شخص آمد. پس معنی اختلاف اللیل و النهار این است که: شب می‌گذرد و روز می‌آید و روز می‌رود و شب می‌آید.

و معنی دیگر اختلاف می‌تواند این باشد که مراد از اختلاف کمی و بیشی باشد که در ایام زمستان شبها طولانی و روزها کوتاه می‌باشند و در تابستان برعکس می‌شود. همچنین تفاوت شب و روز به اعتبار تفاوت مناطق می‌باشد، مثلاً در مناطق نزدیک به قطب شمالی روز طولانی می‌باشد نسبت به آن شهرهایی که از قطب شمالی دور می‌باشند. و هریکی از امور مذکور دلیل روشنی است بر قدرت کامل خداوند.



تحقیق پیرامون لفظ آیات

امر سوم این که لفظ «آیات» به چه معنی است؟ آیات جمع آیه می باشد که به چند معنی به کار برده می شود. آیات بر معجزات نیز اطلاق می گردد و بر آیات قرآن مجید نیز گفته می شود. و معنی سوم آن دلیل و نشانی است. در اینجا مراد از آن معنی سومی است. یعنی در این امور، خداوند نشانیهای بزرگ و دلایل قدرتی دارند.

امر چهارم متعلق به معنی «أُولُو الْأَلْبَابِ» است. أَلْبَاب جمع لَب است که به معنی مغز می آید و مغز هر چیزی خلاصه آن می باشد. و از آن خواص و فواید آن معلوم می گردد. بنا بر این به عقل انسان «لب» گفته می شود زیرا تنها عقل جوهر اصلی انسان است. پس معنی «أُولُو الْأَلْبَابِ» عاقلان می باشد.

عاقل کسی است که به خدا ایمان آورده در هر حال او را

یاد می کند.

اکنون در اینجا این امر قابل توجه است که مراد از عاقلان چه کسانی هستند؛ زیرا همه جهان مدعی عاقلی است؛ هیچ احمقی بی عقلی خویش را نمی پذیرد. لذا در قرآن کریم برای عاقلان چند علامت بیان فرموده است که در حقیقت معیار درست عقل می باشند:

نخستین علامت ایمان به خدا است، اگر توجه شود، علم محسوسات توسط گوش، چشم، بینی و زبان حاصل می شود که در حیوانات بی عقل هم یافت می شود و کار عقل این است که به وسیله علایم و قراین و دلایل به چنان نتیجه ای برسد که محسوس نباشد و به ذریعه آن آخرین حلقه زنجیر اسباب، گیر بیاید. باتوجه به این اصل کلی، در باره کاینات بیندیشید که آسمان و زمین، کاینات

موجود در آنها و نظام مستحکم و حیرت انگیز هر چیز کوچک و بزرگ عقل را به چنان ذات موجودی راهنمایی می‌کند که از نظر علم، حکمت، قدرت و توانایی از همه بالاتر باشد که او همه این اشیا را بنا بر حکمت خاص خویش آفریده است و به اراده و مشیت او تمام این نظام هستی دایر است؛ و روشن است که این ذات موجود، الله جلّ شانه می‌باشد. عارفی چه خوش گفته است:

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

ناکام شدن تدابیر و تصمیمات انسانها در هر جا و هر کجا مشاهده می‌گردند و نمی‌توان او را اداره کننده این نظام دانست؛ لذا با توجه و اندیشه در آفرینش آسمان و زمین و آفرینش مخلوقات داخل آنها، عقل را به این نتیجه نزدیک می‌گرداند که معرفت خدا به دست بیاید و از او اطاعت بشود. و کسی که از این غافل باشد، شایسته آن نیست که به او عاقل گفت. بنا بر این قرآن کریم علایم عاقلان را چنین ذکر کرده است: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» یعنی عاقلان کسانی هستند که خدا را ایستاده، نشسته و به پهلو خوابیده، یاد می‌کنند. منظور اینکه در هر حالت و هر وقت به یاد خدا مشغول می‌باشند.

از این معلوم می‌گردد که آن چیزی که جهان امروز آن را معیار عقل و عاقلی قرار داده است، فریبی بیش نیست. کسی جمع‌آوری مال و ثروت را خردمندی قرار داده است. یکی ایجاد لوازم یدکی موتورها را و یا ایجاد برق و بخار را خردمندی فهمیده است؛ اما کار عقل سلیم آن است که انبیاء الله و رسولان او علیهم‌السلام آورده‌اند که به وسیله علم حکمت در سلسله اسباب از ادنی بسوی اعلیٰ پیشرفت نموده، مراحل وسطی را نظر انداز کرده باشد. از مواد خام تا موتورها و از موتورها تا نیروی برق و بخار توسط علم (science) رسیده‌اید. اما کار عقل این است که: یک قدم فراتر بگذارید تا در یابید که اصل کار نه از آب و خاک است و نه از مس و آهن و نه از موتور و نه از پدیده‌های آن، بلکه کار از کسی است که آب و آتش و



باد را آفریده است که بوسیله آنها برق و بخار بدست آمده اند.

کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان

مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته اند

این مطلب را با یک مثال عامیانه ای چنین بفهمید که یک انسان جاهل بیابان نشین هرگاه به ایستگاه راه آهن برسد و ببیند که قطار با این بزرگی با نشان دادن پرچم قرمز می ایستد و با نشان دادن پرچم سبز حرکت می کند اگر او بگوید که این پرچم قرمز و یا سبز دارای نیرو و قدرت بزرگی می باشند که موتور قطار با این بزرگی را نگه می دارند و یا به حرکت در می آورند، افراد عاقل و عالم او را احمق و نادان می گویند و به او می فهمانند که نیرو از این پرچمها نیست؛ بلکه از آن کسی است که در موتورخانه نشسته است و با دیدن این پرچمها کار ترمز و به حرکت در آوردن را انجام می دهد؛ اما کسی که دارای عقل بیشتری باشد می گوید که راننده موتور را دارای نیرو و قدرت قرار دادن نیز اشتباهی است. زیرا در حقیقت نیروی او در این هیچگونه دخالتی ندارد، او قدم فراتر گذاشته می گوید که این نیروی ابزار و آلات موتور هست، ولی یک فیلسوف و متخصص به او می گوید که در این ابزار و آلات بی حس و بی شعور چه نیرویی وجود دارد؟ در اصل نیرو از بخار است که داخل موتور به وسیله آتش و آب پدید می آید. اما حکمت و فلسفه تا اینجا آمده ناتوان می شود. انبیاء علیهم السلام می فرمایند که ای بی انصافان! همچنان که پرچمها و راننده و ابزار و آلات موتور را دارای نیرو قرار دادن اشتباهی از آن نادان بیابان نشین بود، همچنین بخار را دارای نیرو قرار دادن یک اشتباه فلسفی است یک قدمی فراتر بگذارید تا سرنخ را به دست آورید و تا آخرین حلقه زنجیر اسباب برسید که در اصل مالک همه این نیروها کسی است که آب و آتش را آفریده است، تا از آنها این بخار آماده کار قرار گرفت.

از این تفصیل به این نتیجه رسیدید که شایسته و سزاوار عاقل گفتن کسی

است که خدا را بشناسد و در هر وقت و هر حال او را یاد کند. بنا بر این قرآن صفت «أُولَى الْأَلْبَابِ» را چنین بیان فرموده است: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»

بنا بر این حضرات فقها نوشته‌اند که اگر کسی قبل از وفات وصیت کند که اموال بنده را به عاقلان بدهید؛ آن اموال به چه کسانی تعلق می‌گیرد؟ در پاسخ به آن، فقها فرموده‌اند که مستحق آن، چنان علما و زهاد می‌باشند که از دنیا طلبی و وسایل غیر ضروری مادی، به دور باشند؛ زیرا در حقیقت عاقلان اینها می‌باشند. (درمختار، کتاب الوصیة)

در اینجا این امر قابل توجه است که علاوه بر ذکر، نسبت به عبادتی دیگر دستور به کثرت داده نشده است؛ ولی در باره ذکر فرموده است: «وَاذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»^(۴۵) این از آن جهت است که بجز از ذکر برای عبادات دیگر شرایط و قواعدی مقرر هست که آن عبادات بدون آن شرایط و قواعد، ادا نمی‌گردند؛ اما ذکر را هرکسی در هر وقت و هر حالت، ایستاده، نشسته، خوابیده، بی‌وضو و باوضو می‌تواند انجام دهد. شاید در این آیه به این حکمت اشاره شده است.

علامت دوم عاقلان در این آیه این بیان گردید که آنها در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند: «يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْاٰیةِ» در اینجا امر قابل توجه این است که مراد از تفکر چیست و دارای چه پایه‌ای است؟

معنی لفظی «فکر و تفکر» اندیشیدن و کوشیدن است تا به حقیقت چیزی دسترسی حاصل شود. از این آیه معلوم می‌شود که هم چنانکه ذکر الله عبادتی است هم چنین فکر نیز عبادتی می‌باشد؛ فرق این است که مطلوب در ذکر ذات و صفات خداوندی است و فکر و تفکر در مخلوقات او است. زیرا در حقیقت



ذات و صفات الهی بالاتر از جولانگاه عقل است و فکر و تدبّر در آن بجز حیرت، نتیجه دیگری ندارد. عارف رومی می‌فرماید:

دور بسینان بسارگاه الست غیر از این پی نبرده‌اند که هست بلکه بسا اوقات فکر و اندیشه زیاد در ذات و صفات حق جلّ‌شانه موجب گمراهی انسان ناقص العقل قرار می‌گیرد. بنا بر این، وصیت اکابر اهل معرفت این است که: «تفکروا فی آیات الله و لا تفکروا فی الله» یعنی در علایم آفریده شده خداوند بیندیشید؛ اما در ذات الله فکر نکنید زیرا که بالاتر از درک شماست. در پرتو آفتاب می‌توان هر چیز را دید؛ اما اگر کسی بخواهد خود قرص خورشید را ببیند، چشمهایش کور می‌شود. در باره مسئله ذات و صفات فیلسوفان بسیار ماهر و عارفان سیاح سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که:

نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن
 آری جولانگاه عقل و فکر و اندیشه آن، معلومات الهی می‌باشد که نتیجه لازمی فکر و اندیشه صحیح در آنها معرفت و شناخت خالق جلّ‌شانه است. آسمان با این وسعت و عظمت و خورشید و ماه و ستاره‌های دیگر که بعضی از آنها ظاهراً ثابت اند که در نظر بیننده یکجا دیده می‌شوند و اگر حرکت بسیار کندی داشته باشند آن را خداوند می‌داند و برخی از آنها سیارات اند که حرکت آنها طبق قوانین مستحکم نظام شمسی و قمری مقرر و معین می‌باشد که یک ثانیه در آن تغییری نخواهد آمد. نه پیچ و مهره‌ای دارند که ساییده و شکسته شود و نه نیازی به تعمیر و روغنکاری پیش می‌آید. حرکت مسلسل میلیاردها سال آن موافق با همین نظام مستحکم در اوقات مقرر جریان دارد. هم‌چنین کره زمین و کوه و دریاها و مخلوقات گوناگون بیابان و دریا، درختها و حیوانات و معادن و ذخایر پنهان در زمین و باد و فضای بین آسمان و زمین و برق و باران و نظام مخصوص آنها، همه و همه شخص متفکر و اندیشمند را به سراخ چنان ذات با عظمتی راهنمایی می‌کنند

که در علم و حکمت و قوت و قدرت از همه بالاتر می باشد و همین شناخت را معرفت می نامند. پس این اندیشه و فکر از آنجایی که سبب معرفت الهی قرار می گیرد عبادت بسیار بزرگی است. بنا بر این حضرت امام حسن بصری رضی الله عنه فرموده است که: «تَفَكَّرُوا سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ» (ابن کثیر) یعنی ساعتی اندیشیدن در نشانه های قدرت الهی از عبادت یک شب کامل بهتر و مفیدتر است. و حضرت عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه این اندیشه و فکر را افضل العبادات شمرده است. (ابن کثیر)

حسن بن عامر رضی الله عنه فرموده است که ، من از بسیاری صحابه شنیده ام که همه می فرمودند: «پرتو و نور ایمان تفکر است.»

حضرت ابوسلیمان دارانی رضی الله عنه فرموده است: هرگاه من از خانه بیرون می آیم بر هر چیزی که چشمم می افتد، علناً می بینم که در آن برای من از جانب خداوند نعمتی وجود دارد و در آن وسایل عبرت آموزی نهفته است. (ابن کثیر)

همین مطلب را بعضی از عرفا چنین بیان فرموده اند:

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

حضرت سفیان بن عیینه رضی الله عنه فرموده است که: «اندیشه و فکر، نوری است که در قلب تو داخل می شود.»

حضرت وهب بن منبه رضی الله عنه فرموده است که : هرگاه کسی زیاد به فکر و اندیشه فرو رود حقیقت را در خواهد یافت و آنکه در یابد به علم صحیح نایل می آید و کسی که به علم صحیح نایل آید، حتماً عمل خواهد کرد. (ابن کثیر)

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرموده است که : شخص عارف و ارسته ای بر عابد و زاهدی گذشت که در چنان مکانی سکونت داشت که از یک طرف به قبرستان راه داشت و از طرف دیگر به محل ریختن زباله ها. شخص گذرنده به او گفت که: دو خزانه از جهان پیش تو هست؛ یکی خزانه انسانها که به



آن قبرستان می‌گویند، دوم خزانه ثروت و مال که به صورت فضلات و کثافت است. و این هر دو خزانه، برای عبرت کافی اند. (ابن کثیر)

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما جهت اصلاح قلب خویش، بیرون از شهر به سوی خرابه‌ای می‌رفت و به آنجا رسیده می‌گفت: «أَيْنَ أَهْلِكَ؟» که ساکنان تو کجا رفتند؟ سپس خود پاسخ می‌داد: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» که بجز ذات خدا همه چیزها فناشونده هستند. (ابن کثیر) و بدین شکل با تفکر، یاد آخرت را در قلب خود مستحضر می‌کرد.

حضرت بشر حافی رحمته فرموده است که: اگر مردم در عظمت خداوند می‌اندیشیدند، نمی‌توانستند مرتکب معصیت و نافرمانی شوند.

حضرت عیسی علیه السلام فرموده است که: ای انسان ضعیف الخلقه! هر کجا که هستی از خدا بترس و در جهان مانند میهمانی باش و مساجد را خانه خویش قرار بده و چشمهای خویش را برای گریه و جسم را برای صبر و قلب را برای تفکر عادت بده و به فکر رزق فردا مباش.

در آیه فوق الذکر همین اندیشه و فکر، بالاترین صفت انسان عاقل بیان گردید. همچنانکه با فکر و اندیشه در مخلوقات خدا استحضار معرفت حق تعالی و علم ناپایداری جهان بالاترین عبادت و نور ایمان است، همچنین با وجود فکر و اندیشه در آیات الهی در زیب و زینت ظاهری مخلوقات مستغرق شدن و از معرفت مالک حقیقی غافل بودن، نادانی بسیار بزرگی است. مولانا جامی رحمته می‌فرماید:

همه اندرز من تورا زین است که تو طفلی و خانه رنگین است
و همین بی بصیرتی را حضرت مجذوب رحمته (به زبان اردو) چنین بیان فرموده است:

کچه بهی مجنون جو بصیرت تجهی حاصل هوجائی

تو نی لیلی جسی سمجھائی وه محمل هوجائی

یعنی، ای مجنون اگر قدری بصیرت می داشتی کسی که تو او را لیلی می پنداشتی او محمل قرار می گرفت. بعضی از حکما فرموده اند: کسی که کاینات عالم را به نگاه عبرت نمی نگرد، به حد غفلت او، بصیرتش محو می گردد.

غافل بودن مبتکرین و مخترعین در پدیده های علمی امروز از خداوند و سرانجام کارشان و انهماک در ابتکارات مصداق واضحی برای این مقوله حکماست که پیشرفتهای علمی در کشف اسرار آفرینش الهی هر مقدار بیشتر باشد، به همان حد از خدانشناسی و آگاهی از حقیقت بدور و نایبنا می باشند. چنانکه مرحوم اکبر (به اردو) می گوید:

بهول کر بیٹھائی یورپ آسمانی باپ کو

پس خدا سمجھائی اسنی برق کو اور بهاپ کو

یعنی؛ اهل اروپا از خدای آسمان فراموش شده برق و بخار را خدای خود پنداشته اند.

قرآن کریم نسبت به این جاهلان باسواد و بی بصیرت می فرماید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَمُرُّوْنَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُوْنَ»^(۴۶) یعنی؛ در آسمانها و زمین چقدر نشانیهاست که مردم از آنها اعراض نموده می گذرند و به حقیقت و صنعت و صانع آن متوجه نمی شوند!

خلاصه کلام این که با اندیشه و فکر در مخلوقات و مصنوعات استحضار عظمت و قدرت الهی بالاترین عبادتی است که عبرت نگرفتن از آن کمال نادانی است.



جمله پایانی آیه مذکور، نتیجه اندیشه و فکر در آیات قدرت را بیان فرمود: «وَبِنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» یعنی کسی که در مخلوقات عظیم و غیر محصور خدا از اندیشه و فکر کار بگیرد. لازماً به این نتیجه خواهد رسید که خداوند تمام این کاینات را بیهوده نیافریده است، بلکه در خلقت آنها هزارها حکمت نهفته است. همه اینها را خادم انسان و او را مخدوم کاینات قرار داده به این فکر و اندیشه او را دعوت نموده است که همه کاینات برای استفاده او ساخته شده و او برای طاعت و عبادت خدا آفریده شده است، و همین است هدف زندگی او.

پس نسبت به کسانی که در اثر فکر و اندیشه و تفکر و تدبیر به این حقیقت دست یافته اند که کاینات عالم بیهوده آفریده نشده است؛ بلکه دلایل روشنی بر قدرت عظیم و حکمت خالق کاینات اند. فرمود که آنها خواسته‌هایی دارند که با شناخت پروردگار خویش به بارگاه او دعا کرده اند. نخستین خواسته این‌که: «فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» یعنی ما را از عذاب جهنم نجات ده.

خواسته دوم این‌که: ما را از رسوایی آخرت در امان نگهدار؛ زیرا هرکسی را که وارد جهنم کنی در حقیقت او را در جلوی جهانیان رسوا کرده‌ای. بعضی از علما فرموده اند که رسوایی میدان حشر چنان عذابی است که انسان آرزو می‌کند که کاش او در جهنم انداخته می‌شد ولی مذاکره کردار زشت او در جلوی اهل محشر انجام نمی‌گرفت.

خواسته سوم این‌که: ما صدای منادی به سوی تو را که رسول الله ﷺ باشد، شنیدیم و به او ایمان آوردیم؛ پس تو گناهان بزرگ ما را عفو فرما و بر عیوب و زشتی‌های ما پرده بینداز و ما را در جمع نیکان از جهان ببر، یعنی در ردیف آنها شامل بگردان.

این سه خواسته برای نجات از عذاب و مشقت و مضرت بودند. سپس خواسته چهارم مربوط به جلب منفعت می‌باشد که وعده‌ای که توسط انبیاء ﷺ

نسبت به نعمتهای جنت به ما داده‌ای آن را به گونه‌ای وفا بفرما که با رسوایی قیامت همراه نباشد؛ یعنی به جای این که نخست مؤاخذه و بدنامی و در آخر عفو باشد، اول ما را عفو بفرما؛ تو خلاف وعده نخواهی کرد؛ ولی هدف از این خواسته ها این است که ما را شایسته این قرار بده که ما مستحق این وعده قرار بگیریم و سپس بر آن استوار بمانیم؛ یعنی خاتمه ما بر ایمان و عمل صالح باشد.

فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ

پس قبول کرد دعای آنها را پروردگارشان که من ضایع نمی‌کنم زحمت هیچ زحمت‌کشی را از شما

مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ ۖ بَغْضُكُم مِّنْ بَغْضِ ۖ قَالَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ آخَرُ جُؤَامِنٍ

چه مرد باشد و چه زن شما با هم یکی هستید، پس کسانی که هجرت کردند و رانده شدند از

دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِنَا وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ

خانه‌های شان و اذیت شدند در راه من و جنگیدند و کشته شدند البته دور می‌کنم از آنها

سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَا دَخَلَتْهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۖ ثَوَابًا مِّنْ

بدیهی آنها را و داخل می‌کنم آنها را در باغهایی که جاری می‌شوند در زیر آنها جویها این عوض از

عِنْدِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾ لَا يَغْرَنَّاكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا

جانب الله است. و در نزد الله است عوض خوب. فریب ندهد تو را رفت و آمد کفار

فِي الْبِلَادِ ﴿١٩٦﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ نَّفْسُ مَا وَهُمْ جَهَنَّمَ ۗ وَ بئسَ الْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾

در شهرها این فایده کوچکی است سپس جای آنها دوزخ است. و بسیار جای بدی است.

لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

ولی کسانی که می‌ترسند از پروردگار خویش برای آنهاست باغهایی که جاری می‌شوند در زیر آنها

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا تُولَّاءُ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ

جویها همیشه می‌مانند در آنها، مهمانی است از طرف خدا و آنچه در نزد خداست بهتر است

لِلَّذِينَ إِتَّقَوْا ۗ وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ



برای نیک بختان. و بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که ایمان می آورند به خدا و آنچه نازل شده

إِلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ خُشْعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

به سوی شما و آنچه نازل شده به سوی آنها عاجزی و فروتنی می کنند پیش خدا نمی خرند بر آیات خدا

ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ

قیمت ناچیزی اینها هستند که برای شان است مزدشان پیش رب آنها هر آینه خدا زود

الْحِسَابُ ﴿۱۹۹﴾

حساب می گیرد.

ربط آیات

در آیات گذشته چند خواسته از مؤمنین صالح ذکر گردیده بود. در نخستین آیه از آیات فوق الذکر، پذیرش خواسته های آنها و مزد اعمال صالح آنها بیان گردید و در آیه دوم و سوم هدایت گردید که مسلمانان بر ثروت و مال و عیش و نوش و رفت و آمد کفار در دنیا فریب نخورند؛ زیرا آن، چند روزی بیش نیست. سپس برای آنها عذاب ابدی در نظر گرفته شده است. در آیه چهارم باز هم برای مسلمانانی که شعارشان تقوا است، وعده نعمتهای بی زوال جنت آمده است. و در آیه پنجم به طور ویژه اجر آن دسته از مسلمانان ذکر شده است که نخست اهل کتاب بودند سپس مسلمان شدند.

خلاصه تفسیر

پس قبول کرد دعاهاى آنان را پروردگارشان (که عادت هميشگى من اين است که) من کار (نیک) کسی را از کارگران شما ضایع نمی کنم (که به او پاداشی داده نشود) چه آن (کارگر) مردی باشد و چه زنی (که برای هر دو قانون یکی است؛ زیرا) شما (هر دو صنف) جزو یکدیگر هستید (لذا حکم هر دو نیز یکسان است

پس وقتی که آنان ایمان را پذیرفته یک کار بزرگ خوبی انجام دادند و آثار مترتب بر آن را خواستار شدند من دعا و خواسته آنها را موافق به عادت مستمره خویش پذیرفتم. و چون ما بر ایمان، اینگونه ثمرات عطامی کنیم، پس کسانی که (با ایمان اعمال شاقه نیز انجام دادند مانند هجرت یعنی) ترک وطن کردند و (آن هم برای سیر و تفریح و خوشی و شادی نیست بلکه بدین شکل که) از خانه (تحت فشار قرار داده شده) بیرون رانده شدند و (علاوه بر این انواع و اقسام) اذیت و آزار داده شدند (و این امور یعنی هجرت و رانده شدن از وطن و انواع و اقسام اذیت و آزار همه) در راه من (یعنی به خاطر دین برای آنها اتفاق افتادند و همه را آنها تحمل نمودند) و (اضافه بر آن، آنها این کار را نیز کردند که) جهاد کردند و (بسیاری از آنها) شهید شدند (و تا آخرین دم از جهاد بر نگشتند پس چرا بر چنین اعمال شاقه ثمرات و نعمتها مترتب نگردد) حتماً تمام خطاهای آنها را (که متعلق به حقوق من باشد) عفو می‌کنم و هر آینه آنها را در باغهای (بهشت) که در زیر (منازل) آنها نهرها جاری می‌شوند داخل می‌کنم. این پاداش می‌رسد از طرف الله و نزد الله (یعنی در قبضه قدرت او) پاداش خوب هست. (در آیات یاد شده مشقتهای مسلمانان و سرانجام نیک آنها یادآوری شده است. بعد از آن راحتی و آرامش کفار و سرانجام بد آنها یادآوری می‌شود تا مسلمانان تسلی یابند و بدکرداران به اصلاح و توبه موفق گردند.)

«لَا يَعْزُبُكَ» (از طالب حق) این رفت و آمد کفار (جهت کسب معاش یا سیر و تفریح) تو را در مغالطه نیندازد. این بهار چند روزه‌ای است (زیرا با مردن، از آن نام و نشانی باقی نخواهد ماند) سپس جای آنها (برای همیشه) دوزخ خواهد بود و آرامگاه بدی است. ولی کسانی (از آنها) که از خدا بترسند (و مسلمان و فرمانبردار باشند) برای آنها باغهای بهشت است که در زیر (منازل) آنها نهرها جاری می‌باشد آنها در آن (باغ)ها برای همیشه می‌مانند، این میهمانی است از طرف الله و آنچه نزد



خداست (که اکنون از آنها یادآوری شد یعنی باغهای بهشتی و نهرها و غیره) برای بندگان نیک به مراتب بهتراند (از عیش و مسرت چند روزه کفار).

(در آیات یاد شده، قبل از دعا، خصایل بد اهل کتاب و عذاب و انجام بد آنها پشت سرهم یادآوری گردید. سپس یادآوری از آن دسته از اهل کتاب می شود که مسلمان صالح شدند؛ لذا موافق به عادت عمومی قرآن مجید، بعد از ذکر قبایح بدکرداران از مداخل نیکوکاران یادآوری می شود)

«وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» و هر آینه بعضی از اهل کتاب کسانی هم هستند که به خدا اعتقاد دارند و به آن کتاب (یعنی قرآن) نیز (اعتقاد دارند که به پیش شما فرستاده شده است و به آن کتاب (یعنی تورات و انجیل) نیز (اعتقاد دارند) که نزد آنها فرستاده شده اند (و به خدا هم اعتقاد دارند) بدین شکل که از خدا می ترسند (لذا در این اعتقاد از حد تجاوز نمی کنند که نسبت اولاد به خدا بدهند و یا در احکام افترا ورزند و اعتقادشان به تورات و انجیل بدین شکل است که) در عوض آیات خدا پاداش کم ارزش (دنیا) را نمی گیرند، برای اینهاست نزد پروردگارشان پاداش خوب (و در آن تأخیری نخواهد بود. زیرا) بدون شک خداوند به زودی حساب (وکتاب) خواهد گرفت (و به محض محاسبه، همه دادوستدها را نمایان می کند).

معارف و مسایل

با هجرت و شهادت همه گناهها عفو می گردد؛ اما برای

حقوق العباد، قرض و غیره و عده عفو نیست.

«لَا كَفْرَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ» در زیر تفسیر آیه فوق این قید آمده است که: گناهها و

کوتاهی هایی که متعلق به حقوق الله اند عفو می گردند؛ علتش این است که رسول خدا ﷺ در احادیث دین و قرض را مستثنی کرده است. و ضابطه عفو آنها این است



که خود آن شخص و یا وارث او آن حقوق را ادا نماید و یا از صاحب تقاضای عفو کند. و اگر خداوند بافضل خاص خویش صاحبان حقوق را راضی بگرداند تا او را عفو نمایند، این امری است دیگر و با بعضی بدین شکل هم عمل می شود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ

ای ایمان داران! صبر کنید و در مبارزه ثابت قدم باشید و مشغول باشید و بترسید از خدا

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿۲۰۰﴾

تا رستگار شوید

ربط آیات

این آخرین آیه سوره آل عمران است که مشتمل است بر چند وصیت بسیار مهم برای مسلمانان و به عبارتی خلاصه کل سوره می باشد.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران (برمشقتهها) صبر کنید و (هرگاه با کفار مبارزه می شود) در مبارزه صبر کنید و (به هنگام احتمال مقاتله) برای مبارزه آماده بشوید و (در هر حالت) از خدا بترسید (که از حدود شرع تجاوز کنید) تا شما کاملاً پیروز شوید (که این در آخرت حتمی است و بسا اوقات در دنیا نیز به دست خواهد آمد).

معارف و مسایل

در این آیه مسلمانان به سه چیز وصیت شدند: صبر، مصابره، مرابطه و چهارم تقوا است که لازمه این سه تا است.
معنی لفظی «صبر» جلوگیری و بستن است؛ و در اصطلاح قرآن و سنت،



عبارت از نگهداری نفس بر چیزهای خلاف طبع است. و آن بر سه قسم است:
اول: «صبر علی الطاعات»؛ یعنی پایبندی و نگهداری نفس بر کارهایی که
خدا و رسول او دستور داده‌اند، هرچند بر طبع، گران باشند.

دوم: «صبر عن المعاصی»؛ یعنی، خود داری از چیزهایی که خدا و رسول
ﷺ نهی فرموده‌اند و لو اینکه بسیار مرغوب و لذیذ باشند.

سوم: «صبر علی المصایب»؛ یعنی بر مصیبتها و مشقتها صبر کردن و زیاد
پریشان نشدن و تمام مشقت و راحتی را از طرف خدا دانسته، نگذارد نفس از
کنترل خارج گردد.

«مصابرت» از لفظ «صبر» مأخوذ است؛ بمعنی ثابت قدم ماندن در هنگام
مبارزه با دشمن.

«مرباطه» از «ربط» گرفته شده است؛ که در اصل معنی آن بستن است. بنا بر
این رباط و مرباطه به معنی بستن اسب و آمادگی برای جنگ، به کار رفته است. و در
قرآن کریم برای همین معنی بکار رفته است: «مِن رِبَاطِ الْخَيْلِ»^(۴۷) در اصطلاح
قرآن و حدیث این لفظ برای دو معنی به کار رفته است:

نخست: حفظ مرزهای اسلامی که برای آن اسباب و وسایل و اسب جنگی
ضروری است تا دشمن جرأت روی آوردن به مرز اسلامی را نداشته باشد.

دوم: پایبندی به نماز جماعت؛ چنانکه بعد از ادای یک نماز در انتظار
نمازی دیگر باشد. این هر دو در اسلام عبادت بسیار مقبولی بشمار می آیند که
دارای فضایل بی شماری هستند که در اینجا به برخی از آنها، اشاره می‌گردد:

رباط یعنی برنامه حفظ مرز اسلامی

رباط: عبارت است از آماده‌باشی به جنگ برای حفظ مرزهای اسلامی و قیام در آنجا که به آن مرابطه نیز می‌گویند و آن بر دو قسم است:

یکی آنکه احساس خطر جنگ نباشد و مرز در امان باشد؛ فقط به خاطر حفظ ما تقدّم از آن نگهداری می‌شود. پس در این صورت مجاز است که سربازان با اهل و عیال سر مرز سکنی گزینند و با کار کشاورزی امرار معاش نمایند و در این صورت اگر نیت اصلی آنها نگهداری از مرز باشد و سکونت و کسب معاش ضمنی باشد پس برای آنها ثواب «رباط فی سبیل الله» خواهد رسید. اگر چه هیچ وقت اتفاق قتال پیش نیاید. و اگر نیت اصلی نگهداری از مرز نباشد، بلکه کسب معاش و غیره هدف قرارگیرد و حسب اتفاق نوبت نگهداری از مرز هم باشد، پس در این صورت آنها «مرابط فی سبیل الله» قرار نمی‌گیرند.

دوم: آنکه خطر حمله دشمن بر مرز وجود داشته‌باشد، پس در چنین اوضاع، بردن اهل و عیال کنار مرز ناجایز می‌باشد. فقط کسانی در آنجا سکونت کنند که بتوانند دفاع نمایند و با دشمن مبارزه کنند. (قرطبی)

در این هر دو صورت فضایل رباط خیلی زیاد است. در صحیح بخاری از سهل بن سعد رضی الله عنه مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «رباط یک روز در راه خدا، از دنیا و مافیها بهتر است.» و در صحیح مسلم به روایت سلمان رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «رباط شبانه روزی از روزه گرفتن یک ماه پشت سرهم و عبادت شبهای آن بهتر است. و اگر کسی در این حالت بمیرد، ثواب عمل رباط روزانه برای او همیشه جاری خواهد ماند و رزق او از طرف خدا جاری خواهد شد و او از شیطان مصون و مأمون خواهد ماند.

ابوداود رضی الله عنه به روایت فضاله بن عیید نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر شخصی که بمیرد عمل او با موتش تمام می‌شود؛ بجز مرابط که عمل او



تا قیامت روز بروز اضافه می‌شود و در قبر از حساب گیرندگان در امان می‌ماند. از این روایات معلوم می‌شود که عمل رباط از هر صدقه جاریه‌ای افضل است؛ زیرا ثواب صدقه جاریه تا زمانی جاری می‌ماند که مردم از آن چیز صدقه شده همچون زمین، منزل، تصانیف کتب، و یا کتب موقوفه استفاده نمایند. هرگاه این فایده منقطع شود، ثواب نیز قطع می‌شود. ولی ثواب مرابط فی سبیل الله تا قیامت قطع نخواهد شد. علتش این است که تمام مسلمانان زمانی می‌توانند بر اعمال صالح پایبند و استوار بمانند که از خطرات و هجوم دشمن در امان باشند. پس عمل یک مرابط سبب اعمال همه مسلمانان می‌باشد. بنابراین تا قیامت ثواب او بدون عمل همیشه جاری خواهد ماند. چنانکه در سنن ابن ماجه با اسناد صحیح از حضرت ابوهریره رضی الله عنه منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ مَاتَ مُرَابِطًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُجِرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ الصَّالِحِ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُهُ وَأُجِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ وَآمِنَ مِنَ الْفِتَنِ وَبَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ آمِنًا مِنَ الْفَرْعِ.» (از تفسیر قرطبی)

کسی که در حال رباط بمیرد، پس هر عمل صالحی که او در دنیا انجام می‌داد، ثواب همه آن اعمال مرتباً جاری خواهد ماند و رزق او هم جاری می‌باشد و از شیطان (و یا سؤال قبر) مصون می‌ماند و در روز قیامت خداوند او را مطمئن از قبر بلند می‌کند که هیچ‌گونه خوف و هراسی در محشر برای او پیش نمی‌آید. فضایلی که در این روایت ذکر شده مشروط‌اند به این‌که او در حالت رباط از جهان برود، ولی از بعضی روایت دیگر معلوم می‌شود که اگر او زنده به میان اهل و عیال خود برگردد، این ثواب برایش جاری خواهد ماند.

در روایت حضرت ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حراست مخلصانه در یک روز از مرزهای ضعیف مسلمین، از روزهای غیر رمضان، بالاتر از ثواب صد سال روزه و شب بیداری است و رباط یک روز در رمضان بالاتر از صیام و قیام هزار سال است. (در این لفظ راوی اظهار تردّد

نموده است) سپس فرمود که: اگر خداوند او را صحیح و سالم به خانه بین اهل و عیال برگردانید، بر او تا هزار سال هیچ گناهی نوشته نمی شود و نیکی هامسلسل نوشته می شوند و اجر عمل رباط و تاقیامت جاری خواهد ماند. (قرطبی)

پایبندی در نماز جماعت که بعد از ادای یک نماز در انتظار نماز

دیگر قرار گرفتن نیز در رباط فی سبیل الله محسوب است. در روایت ابوسلمه بن عبدالرحمن آمده است که، رسول خدا ﷺ فرمود که: به شما چیزهایی را نشان می دهم که خداوند از آن، گناهان را عفو می فرماید و درجات شما را بالا می برد و آن چیزها از این قرارند: تکمیل وضو با وجود اینکه شستن اعضا، بنا به سردی و یا جراحات مشکل قرار بگیرد. دوم: به کثرت رفت و آمد به مساجد و بعد از ادای یک نماز در انتظار نماز دیگر قرار گرفتن. سپس فرمود: «ذالکم الرباط» یعنی همین است رباط فی سبیل الله.

امام قرطبی رحمته الله پس از نقل این روایت فرمود که: از روی این حدیث معلوم می شود که کسی که به پایبندی بعد از یک نماز در انتظار نمازی دیگر قرار بگیرد، خداوند به او نیز آن ثواب عظیم را عطا خواهد فرمود، که برای رباط فی سبیل الله در احادیث ذکر شده است.

فایده: در این آیه، نخست به مسلمانان صبر تلقین گردید که در هر حال و هر جا و هر وقت می تواند انجام گیرد که تفصیل آن قبلاً گذشت. حکم دوم مصابره است که به هنگام مقابله و مقاتله با کفار می باشد. حکم سوم مرابطه است که به هنگام مقابله با دشمن و احساس خطر می باشد. و در پایان بعد از همه دستور به تقوا است که روح همه این امور و مدار پذیرش اعمال است و این مجموعه تقریباً حاوی همه احکام شرعی است. خداوند متعال همه ما را در اجرای احکام و اوامر



موفق گرداندا! والله الامر اوله و آخره.

سوره آل عمران به پايان رسيد



سوره النساء مدنیة وهی مئة سبع وسبعون آية واربعة وعشرون ركوعاً
سوره نساء در مدینه نازل شده دارای یکصد و هفتاد و هفت آیه و بیست و چهار رکوع است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع به نام خدایی که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا
ای مردم بترسید از رب خویش آنکه آفرید شما را از یک تن و آفرید از او

رَوْحَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ
جفت او را و گسترد از آن دو بسیار مرد و زن و بترسید از خدا که توسط او سؤال می کنید

وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾ وَآتُوا الْيَتَامَى
از همدیگر و آگاه باشید از خویشاوندان هر آینه الله بر شما نگهبان است. و بدهید به یتیمان

أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَاطَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ
مالهای شان را و تبدیل نکنید مال بد را به مال خوب و نخورید اموال آنها را با اموال خود

إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

این است وبال بزرگ

ربط آیات و سوره

آخرین آیه سوره آل عمران با تقوا به پایان رسید و این سوره نیز به حکم
تقوا آغاز گردید. در سوره ماقبل یادی از بعضی غزوات و برخورد با مخالفین و
مذمت خیانت در مال غنیمت و بعضی امور دیگر آمده بود و در ابتدای این سوره
برخورد با خودی ها یعنی احکام متعلق به حقوق العباد آمده است؛ مانند: حقوق
یتیمان، خویشاوندان، همسران و غیره. و اما حقوق بر دو گونه است: بعضی به



گونه‌ای هستند که می‌توانند تحت ضابطه و قانونی قرار گیرند و می‌توان جهت ادای آنها به قانون توسل جست. مانند حقوق عموم معاملات؛ همچون بیع و شراء، اجاره و کارگری که می‌توان آنها را به وسیله صلح و معاهدات با همدیگر انجام داد و اگر طرف مقابل در ادای حقوق کوتاهی نماید، می‌توان آن را به زور قانون گرفت. اما حقوق فرزندان، مادر و پدر، زن و شوهر، کودکان یتیمی که در اختیار خود مردم می‌باشند و حقوق خویشاوندان دیگر که بر عهده یکدیگر است، که مدار ادای آنها بر ادب، احترام، دلداری، همدردی و خیرخواهی قلبی است و اینها چنان اموری هستند که نمی‌توان آنها را در ترازویی وزن کرد. و بوسیله معاهدات هم، تعیین کامل آنها مشکل است؛ لذا برای ادای آنها بجز خوف خدا و خوف آخرت وسیله دیگری وجود ندارد که می‌توان آن را به «تقوا» تعبیر نمود. و در حقیقت نیروی تقوا از نیروی دولت و قانون بالاتر است؛ بنابراین این سوره را با دستور تقوا شروع نمود و فرمود:

«يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ» یعنی ای مردم از مخالفت رب خویش بترسید، و شاید بدین جهت رسول خدا ﷺ این آیه را در خطبه نکاح می‌خواند و خواندن آن در خطبه نکاح مسنون است. در اینجا این امر قابل توجه است که با «يَأَيُّهَا النَّاسُ» خطاب گردید که شامل تمام انسانهاست چه مرد باشند و چه زن، چه در هنگام نزول آیه موجود باشند و یا بعداً تا قیامت پدید آیند؛ باز با حکم «اتَّقُوا» از اسماء حسنی لفظ «رب» به کار برده شد که در آن به سوی علت و حکمت تقوا اشاره شده است که کسی که کفیل پرورش شما است و کسی که مظاهر شأن ربوبیت او در هر آن به مشاهده می‌رسد، لذا مخالفت و سرکشی از فرمان او چقدر خطرناک می‌باشد!

و در ضمن شأن بخصوصی از رب تعالی را ذکر فرمود که او با حکمت و رحمت خویش همه شما را آفرید؛ باز، صورتهای آفرینش می‌توانستند مختلف

باشند از آنها یک صورت خاص اختیار فرمود که همه انسانها را از یک انسان یعنی حضرت آدم علیه السلام آفریده، همه را باهم در زنجیر محکم اخوت و برادری منسلک کرد که علاوه بر خوف خدا و آخرت مقتضای این رشته اخوت و برادری نیز همین است که حقوق خیرخواهی و همدردی بین یکدیگر مراعات گردد و انسان در انسانیت امتیازات حسب و نسب، نژاد و رنگ و زبان را معیار شرافت قرار ندهد. بنا بر این فرمود:

«الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» یعنی از آن پروردگار خویش بترسید که همه شما را از یک شخص (آدم) آفرید بدین گونه که نخست همسر او حضرت حواء را آفرید پس بوسیله آن دو، بسیار مرد و زن به وجود آورد.

خلاصه این که، کل آیه تمهیدی برای آن احکام است که در این سوره پدید می آیند. در این تمهید از یک طرف حقوق پروردگار عالم را در نظر گرفته، از مخالفت او جلوگیری نمود و از طرف دیگر تمام افراد انسانی را فرزندان یک پدر معرفی نموده، انگیزه محبت و همدردی و خیرخواهی را برانگیخت و بیدار نمود تا ادای حقوق خویشاوندان و یتیمان و زوجین از عمق قلب انجام گیرد.

سپس، «إِتَّقُوا اللَّهَ» را با عنوان خاصی مجدداً اعلام فرمود که: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» یعنی بترسید از آن خدایی که به نام او حقوق همدیگر را مطالبه می نمایید و به نام او قسم داده به اهداف خود می رسید. در آخر فرمود: «وَالْأَرْحَامَ» یعنی در ادای حقوق خویشاوندان چه از طرف پدر باشد و یا از طرف مادر، در هر حال کوتاهی نکنید.

و در آیه دوم، احکام حقوق کودکان یتیم و حفظ اموال آنها، بیان گردیده است. و تفسیر مختصر این دو آیه از این قرار است:



خلاصه تفسیر

ای مردم! از (مخالفت) پروردگار خویش بترسید؛ آنکه شمارا از یک جاندار (یعنی آدم علیه السلام) آفرید (زیرا اصل همه انسانها او است) و از او جفت او (حواء) را به وجود آورد و (سپس) از آن دونفر بسیار مرد و زن (در دنیا) پراکنده ساخت و (به شما به خاطر تأکیدگفته می شود که) از خدای تعالی بترسید آنکه به نام او (حقوق خویش را) از یکدیگر مطالبه می نماید (حاصل آن مطالبه اینکه می گوئید از خدا بترس و حق مرا بده؛ پس وقتی که به دیگران می گوئید که از خدا بترس، معلوم می شود که شما این ترسیدن را لازم می دانید، پس شما هم بترسید) و (اولاً از مخالفت در تمام احکام الهی اجتناب ورزیدن و ترسیدن لازم است؛ ولی در اینجا بطور ویژه از یک حکم یادآوری می شود که) از (تضییع حقوق) خویشاوندان نیز بترسید. یقیناً خداوند از (احوال همه) شما آگاهی دارد (که اگر دست به مخالفت بزنید مستحق سزا خواهید شد.) و اموال کودکانی که پدرانشان فوت کرده اند، به خود آنها برسانید (یعنی به مصرف خود آنها برسانید) و (تازمانی که در تصرف شما هستند) چیزهای بد و خراب را (جهت شامل کردن در اموال آنها) به خوب تبدیل نکنید (یعنی چنین کاری نکنید که چیز خوب آنها را برای خود بردارید و چیز خرابی را از خود در اموال آنها شامل کنید.) و نخورید مالهای آنها را با باقی ماندن در مالهای خود (البته هرگاه چیزی پیش شما نماند، گرفتن چیزی به قدر حق الزحمة خویش از اموال آنها جهت امرار معاش جایز است همچنان که بعداً خواهد آمد که «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا») این چنین عملکرد (یعنی شامل کردن چیز خرابی در اموال آنها و یا بدون نیاز استفاده بردن از اموال آنها) گناه بزرگی است (که وعید آن بعداً در آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ...») خواهد آمد.

معارف و مسایل

این نخستین حکمی است که پس از مقدمه، بیان گردید و شامل همه روابط

خویشاوندی است.

معنی صله رحم و فضایل آن

لفظ «ارحام» جمع رحم است که به بیچه دان گفته می‌شود که جنین در آن قبل از تولد در شکم مادر می‌ماند. چون رحم وسیله خویشاوندی است، بنابراین مراعات و نگهداری از این روابط را صله رحم و بی اعتنایی به روابط که مبتنی بر این تعلقات باشد، به قطع رحم تعبیر می‌گردد. برای برقراری صله رحم، در احادیث تأکید زیادی شده است. چنانکه آن حضرت ﷺ فرموده است:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُنْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ» (مشکوٰة ص ۴۱۹)

«یعنی هر کس که می‌پسندد که در رزقش گشایش بیاید و عمرش طولانی شود، باید صله رحم را برقرار نماید»

در اینجا دو نفع بسیار مهم از صله رحم معلوم گردید که ثواب آخرت بجای خود محفوظ، در این جهان نیز این نفع را در بردارد که تنگی رزق بر طرف می‌شود و در عمر برکت می‌آید.

حضرت عبدالله بن سلام رضی الله عنه فرموده است: هنگامی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد و من در خدمت ایشان حاضر شدم، نخستین کلماتی که از زبان مبارکش به گوش من رسید، اینها بودند که فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ وَ أَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَ صَلُّوا الْأَرْحَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ» (مشکوٰة ص ۱۰۸)

«ای مردم! با یکدیگر زیاد سلام بگویید و بخاطر رضای خدا به مردم طعام بدهید و صله رحم را بجا بیاورید و هنگامی که سوز نماز سبقت بجوید که عموم مردم در لذت خواب قرار دارند؛ با انجام این امور شما با سلامتی بدون هیچ‌گونه مزاحمتی وارد جنت خواهید شد.»



در حدیثی دیگر آمده است که حضرت امّ المؤمنین میمونه رضی الله عنها، کنیزی را از خود آزاد کرده بود، وقتی که گزارش آن را به آن حضرت علیه السلام عرض نمود، آن حضرت علیه السلام فرمود: «لَوْ أُعْطِيَتْهَا أَخْوَالِكِ كَانَ أَعْظَمَ لِأَجْرِكِ» (مشکوٰۃ ص ۱۷۱)

یعنی اگر شما آن را به دایی های خود می دادی، اجر بیشتری دریافت می کردی.»

در اسلام نسبت به آزاد ساختن برده و کنیز ترغیب زیادی آمده است و آن بهترین کار موجب ثواب قرار داده شده است. اما با وجود آن پایه صله رحم از آن بالاتر می باشد.

نسبت به این مضمون، در روایت دیگری آمده است که آن حضرت علیه السلام فرمود: «الْصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِينِ صَدَقَةٌ وَ هِيَ عَلَى ذِي الرَّحْمِ ثُنْتَانِ صَدَقَةٌ وَ صِلَةٌ» (مشکوٰۃ ص ۱۷۱)

یعنی صدقه دادن به فقیر و مسکین فقط یک صدقه به شمار می آید حال آنکه دادن آن به خویشاوند، مشتمل بر دو امر است: یکی صدقه، دوم صله رحم نمودن.»

فقط با تغییر دادن مصرف، مردم به دو نوع ثواب نایل می گردند. و در مقابل آن شدیدترین وعیدهایی که نسبت به قطع صله رحم در احادیث وارد شده است، می توان آنها را از دو حدیث اندازه گیری نمود که آن حضرت علیه السلام فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ» (مشکوٰۃ ص ۴۱۹) «کسی که حقوق خویشاوندی را رعایت نمی کند، در جنت نخواهد رفت»

«لَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِ قَاطِعٌ رَحِمٍ» (مشکوٰۃ ص ۴۲۰) «رحمت خدا بر قومی که در میان آنها قطع کننده رحم باشد، نازل نخواهد شد.»
در پایان، جهت ایجاد انگیزه ادای حقوق، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْنَكُم

رَقِيباً» یعنی خداوند که از اراده دلها آگاه است، مراقب شما است. اگر کسی به صورت رسم از شرم خلاق کاری انجام داد که در قلبش جذبه ایشار و خدمت وجود نداشت، آن کار قابل قبول نیست. از اینجا معلوم گردید که علت ترس از خدا این است که او مراقب همه امور است.

روش عمومی قرآن از این قرار است که قانون را مانند قوانین دولتهای امروز، تنها به حیث قانون بیان نمی‌فرماید؛ بلکه آن را در پیرایه شفقت و تربیت بیان می‌فرماید که در ضمن بیان قانون، اذهان و قلوب را نیز تربیت می‌نماید.

حقوق یتیمان و نگهداری اموال آنها

پس از بیان مراعات خویشاوندی و تاکید در ادای حقوق آن، در نخستین آیه، در آیه دوم دستور به نگهداری اموال یتیمان و جلوگیری از خورد و برد در آن داده شده است؛ زیرا قیّم و مراقب یتیم بیشتر خویشاوند می‌باشد. لذا این نیز مرتبط به ادای حق قرابت است در نخستین جمله فرمود: «وَ اَتُوا الْيَتَامَىٰ اَمْوَالَهُمْ» که اموال یتیمان را به آنها برسانید. معنی لفظی یتیم تنها و منفرد است؛ بنابر این به یگانه مرواریدی که در صدف باشد «ذریّتم» می‌گویند در اصطلاح شرع، یتیم به آن طفلی گفته می‌شود که پدرش فوت کند و در حیوانات یتیم به حیوانی می‌گویند که مادرش بمیرد. (قاموس) و از روی اصطلاح شرع، پس از بلوغ به او یتیم نمی‌گویند؛ چنانکه در حدیث شریف به صراحت آمده است: «لَا يَتِيْمٌ بَعْدَ اِحْتِلَامٍ» که بعد از بلوغ یتیمی باقی نخواهد ماند. (مشکوٰة ص ۲۸۴)

اگر مالی در ملکیت کودکان یتیم به صورت هبه و یا ارث رسیده باشد، پس نگهداری آن مانند خود یتیم بر عهده قیّم می‌باشد؛ برابر است که تعیین قیّم قبلاً از جانب پدر یتیم باشد و یا اینکه بعداً او را قاضی تعیین نماید و نیز بر قیّم لازم است که مخارج ضروری یتیم را از آن مال تأمین نماید. ولی مال را قبل از بلوغ به



او تحویل ندهد؛ زیرا او کودک نادانی است مبدا آن را ضایع گرداند. در این جمله از آیه فرمود: که اموال یتیمان را به آنها برگردانید؛ ولی توضیح آن در آیه پنجم بعداً خواهد آمد که در آنجا نشان داد که اموال آنها را از زمانی به آنها بدهید که بالغ گردند و سود و زیان و خوب و بد خود را بتوانند تشخیص دهند. لذا منظور از دادن اموال یتیمان به آنها، در این آیه این است که از اموال آنها نگهداری کنید تا زمان برگردانیدن اموال آنها به خودشان فرا رسد.

علاوه بر این، در این جمله اشاره به این نیز هست که مسئولیت قیّم یتیم تنها این نیست که مال یتیم را خود او نخورد و یا ضایع نکند؛ بلکه یکی از وظایف او این نیز هست که اموال او را طوری نگهداری نماید تا زمانی که بتواند خودش از اموال خویش مراقبت نماید.

در جمله دوم فرمود: «وَلَا تَبْدُلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ» یعنی چیز خوب را عوض چیز بد نگیرد. بعضی چنین می‌کردند که آمار اموال یتیمان را یادداشت می‌کردند؛ اما اگر در آن چیز خوبی به نظرشان می‌رسید، آن را خودشان بر می‌داشتند و چیز خراب خود را به جایش می‌گذاشتند. مانند این که بجای گوسفند خوب و چاق، گوسفند بیمار و لاغری را می‌گذاشتند و یا بجای پول خوب پول خراب و غیر قابل استفاده‌ای را می‌گذاشتند. چون این هم یک نوع خیانت در مال یتیم به حساب می‌آید و امکان دارد نفس کسی چنین خود را قانع کند که، ما مال یتیم را بر نداشته‌ایم، بلکه آن را عوض کرده‌ایم. لذا قرآن کریم به صراحت از این کار جلوگیری نمود و در عین ممنوعیت، هم چنانکه گرفتن مال خوب یتیم و بجا گذاشتن مال غیر قابل استفاده خویش داخل آن است هم چنین انجام این‌گونه معامله با دیگران که در آن ضرری به مال یتیم متوجه بشود، ممنوع است.

در جمله سوم فرمود: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ» یعنی مال یتیمان را با مال خویش آمیخته نکنید و نخورید. منظور این است که مال یتیم را نباید

بصورت نا جایز خورد؛ چه آن را با مال خویش آمیخته کرده بخورد یا جداگانه. چون عموماً چنین اتفاق می افتد که مال یتیم را با مال خود شامل می کنند و خود هم از آن می خورند و به یتیم هم می دهند. در این صورت چون محاسباتی در کار نمی باشد، یک شخص متدین و تابع شرع هم فریب می خورد که شاید در این گناهی نیست. بنابر این به طور ویژه حرمت آمیخته نمودن و خوردن آن را ذکر نموده، بر این هشدار داد که مال یتیم را کاملاً جداگانه نگهداری نمایید تا به طور یقین بدانید که آن در مصرف شخص شما نیامده است که تشریح آن تحت آیه ۲۲۰ از سوره بقره «يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُضْلِحِ» گذشت.

با این نحوه بیان، به این اشاره نمود که بیشتر خورد و برد کنندگان در مال یتیم کسانی می باشند که خودشان مقداری مال دارند؛ پس بدین شکل آنها را طعنه می زند که با وجود مال حلال خویش خوردن مال یتیم چقدر شرم آور است. در آیه، بحث از ممنوعیت خوردن مال یتیم است؛ زیرا که بزرگترین و مهمترین نفع برداری از مال، خوردن آن است؛ لذا در محاوره هر نوع تصرف در آن به خوردن تعبیر می گردد؛ گر چه بصورت استعمال دیگر باشد و جمله «لَا تَأْكُلُوا» در قرآن مجید طبق این محاوره به کار رفته است و در آن هر نوع تصرف ناجایز، داخل می باشد. لذا مصرف نمودن مال یتیم به هر روش که باشد ناجایز و حرام می باشد.

در آخرین جمله آیه، فرمود: «إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا» لفظ «حوب» بنا به قول ابن عباس، لغت حبشی است به معنی گناه بزرگ و در زبان عرب این لفظ نیز به همین معنی به کار گرفته می شود. منظور اینکه هر نوع تصرف ناجایز در مال یتیم چه به صورت کم و کاست در نگهداری باشد و چه به صورت عوض نمودن مال بد خویش به مال خوب او و یا بصورت آمیختن آن با مال خویش و خوردن آن در هر حال، گناه بسیار بزرگی است و وعید شدید خوردن مال یتیم در پایان این رکوع



خواهد آمد.

وَأَنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ

و اگر می ترسید که نمی توانید انصاف کنید در حق بچه های یتیم پس نکاح کنید هر زنی را که مورد

مثنی و ثلث و ربع ^ج فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا

پسندتان باشد؛ دو دوسه سه و چهار چهار پس اگر می ترسید که نمی توانید انصاف برقرار نمایید،

فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ^ط ذَلِكَ أَذْنَىٰ

پس یکی را نکاح کنید یا کنیزی که مال خود شما است در این امید می رود که

﴿۳﴾ أَلَّا تَعُولُوا

به یک جانب متمایل نشوید

ربط آیات

در آیه ما قبل، ممنوعیت تضييع مال یتیم آمده بود که برای قیّم ها خورد و برد مال یتیم حرام است. در این آیه همان موضوع با عنوان دیگری بیان گردید که کسانی که بچه های یتیمی را زیر دست خود دارند، با آنها به این نیت ازدواج نمایند که دختر در اختیار خود آنها است؛ هر مقداری که خود آنها بخواهند مهریه مقرر می نمایند و اموال مملوکه آنها نیز در تصرف آنها خواهد آمد.

خلاصه این که این آیه قرآن کریم، به صراحت نشان داد که هر نوع تدبیر برای تصرف نمودن بر مال یتیم، ناجایز است و وظیفه قیّم است که با دیانت، حقوق آنها را نگهداری نماید. چنانکه فرمود.

خلاصه تفسیر

و اگر شما نسبت به این امر احتمال می دهید (و اگر یقین داشته باشید بطریق

اولی) که شما در حق دختران یتیم (در باره مهریه آنها) نتوانید انصاف (را رعایت) کنید پس (با آنها ازدواج نکنید بلکه) با زنان (حلال) دیگر که (بنابر مصلحتی) مورد پسند شما باشند، ازدواج کنید (زیرا آنها اجبار نیستند، می‌توانند آزادانه اظهار رضایت نمایند، و این ازدواج مشروط بر این است که اگر کسی می‌خواهد با بیش از یک زن ازدواج کند، پس باید بدین صورتها باشد و یکی از آن صورتها این است که یک مرد) با دو زن (ازدواج نماید) و (صورت دوم اینکه یک مرد) با سه زن (ازدواج کند) و (صورت سوم اینکه یک مرد) با چهار زن (ازدواج کند) پس اگر شما گمان (غالب) داشته باشید که (با ازدواج نمودن چند زن) نتوانید انصاف و عدالت را بجا بیاورید (بلکه حقوق ضروری زنا شویی ضایع گردد) پس با یک زن ازدواج کنید و یا (اگر می‌پندارید که حقوق یکی هم ادا نمی‌گردد پس) از کنیزی که (طبق قوانین شرع) در ملکیت شما باشد (استفاده نمایید) در این امر مذکور (یعنی ازدواج با یک زن و یا استفاده از کنیز) امید به عدم تجاوز (و بی‌عدالتی) نزدیک‌تر است (زیرا در صورت ازدواج با یک زن چند زن نیست که نیاز به مساوات در نگهداری پیش بیاید و در صورت استفاده از کنیز حقوق او کمتر از نکاح شده است زیرا او مهریه ندارد و حق نوبت هم ندارد، پس خطرات کمتر می‌باشد).

معارف و مسایل

جلوگیری از تضييع حق دختران یتیم

در زمان جاهلیت کسانی که دختران یتیم را تحت سرپرستی خود داشتند، پس با دخترانی که زیبا و ثروتمند بودند، ازدواج می‌کردند و یا آنها را به ازدواج پسران خود در می‌آوردند و مهریه آنها را مطابق دلخواه خویش کم تعیین می‌کردند و هر گونه که می‌خواستند آنها را نگهداری می‌کردند؛ زیرا، سرپرست و مراقب آنها خود اینها بودند و پدران آنها وجود نداشتند، تا از حقوق آنها دفاع نمایند و به هنگام ازدواج رفاه و فلاح آنها را مورد نظر قرار داده، برنامه ریزی درستی انجام



دهند. در صحیح بخاری از حضرت عایشه صدیقه (رض) روایت شده است که در زمان حضرت ﷺ، چنین واقعه‌ای اتفاق افتاد که دختر یتیمی تحت سرپرستی شخصی قرار داشت و او باغی داشت که این دختر یتیم در آن با او شریک بود او با این دختر یتیم ازدواج نمود و بجای اینکه به او مهریه پردازد، سهم باغ او را نیز تصرف نمود. بر این واقعه این آیه نازل گردید:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»

یعنی اگر شما احساس خطر نمودید که در ازدواج نمودن خود شما با دختران یتیم، انصاف را رعایت نخواهید کرد، بلکه حق آنها ضایع می‌شود، پس زنان دیگر زیاد هستند که با زنان حلال و مورد پسند خود ازدواج کنید.

مسئله نکاح نا بالغ

مراد از «یتیمی» در این آیه، دختران یتیم‌اند و در اصطلاح شرع، یتیم به آن پسر یا دختری گفته می‌شود که به سن بلوغ نرسیده باشند. بنابر این از این آیه ثابت گردید که قیم دختر، نیز این اختیار را دارد که قبل از بلوغ در حال کمی سن، او را به نکاح شخصی مناسب در آورد، به شرطی که مصلحت و فلاح و رفاه حال آینده او را در نظر داشته باشد و این طور که در بعضی خانواده‌ها رایج است، نباشد که دختر بزرگی را به نکاح پسر کوچکی در بیاورند و دختر کوچکی را به نکاح مرد مسنی در می‌آورند و از نظر سن مراعاتی در نظر نگیرند و یا بدون ملاحظه وضعیت پسر، دختری را به نکاح او در آورند.

و دختران بالغی که پدران شان فوت کرده‌اند اگر چه با توجه به بالغ شدن، اختیار خود را دارند، اما بنابر شرم و حیا عادتاً بعد از بلوغ هم در باره ازدواج خویش چیزی نمی‌گویند و آنچه قیم و یا وارث بگوید، قبول می‌کنند لذا بر قسیم آنها لازم است که از تضييع حق آنها اجتناب ورزد.

در هر صورت در این آیه دستور رسیده است که حقوق ازدواجی دختران

یتیم، دقیقاً مراعات شود. اما به جای این که مسئولیت اجرای آن بر عهده دولت باشد، آن را بر عهده خود مردم گذاشته و آنها را به خوف خدا یاد آوری نموده است که اگر شما احساس خطر نمودید، که در حق دختران یتیم با بی انصافی پیش می آید، پندار ازدواج با آنها را از سر بیرون کنید و با زنان دیگر ازدواج نمایید. و در ضمن بر مسئولان دولت لازم است که مراقب این امر باشند که اگر در جایی تضييع حقّی به چشم خورد، برای ادای حقوق به قانون متوسّل شوند. حکم تعدّد زوجات در قرآن و رواج آن در ملل دنیا قبل از اسلام

ازدواج نمودن یک مرد با چند زن قبل از اسلام نیز در دنیا از نظر همه مذاهب جایز به حساب می آمده است. در هر ملّتی از ملل جهان در عرب، هند، مصر، بابل و غیره رواج داشته است و با توجه به نیازهای طبیعی، امروز هم کسی نمی تواند این حقیقت را انکار نماید.

در عصر حاضر اهل اروپا بر خلاف گذشتگان خویش نسبت به تعدّد ازدواج سعی و کوشش نموده اند تا آن را نا جایز قرار بدهند که نتیجه آن به فحشاء انجامید و سر انجام قانون طبیعی غالب آمد و اکنون حکیمان اهل بصیرت آنجا، طرفدار ترویج آن قرار گرفتند.

مستر دیون پورت که دانشمند معروف مسیحی است، بعد از نقل آیاتی زیاد از انجیل، در حمایت از تعدّد ازواج می نویسد:

«از این آیات معلوم می گردد؛ تنها این نیست که تعدّد ازواج امری پسندیده است؛ بلکه خداوند در آن برکاتی به ودیعه گذاشته است».

همچنین پادری نکس، جان ملتن و اپزک تیلر با کلمات مؤکّدی آن را تأیید نمودند.

هم چنین تعلیم و یدک تعدّد ازواج غیر محدود را جایز قرار داده است تا



جایی که مرد اجازه دارد ده، سیزده، بیست و هفت زن در یک وقت در نکاح داشته باشد.

کرشن که اوتار^(۴۸) واجب التعظیم هندوها است صد زن داشت. کسی که می خواهد مذهب و قانون عفت و عصمت را برقرار نماید و انسداد زنا را لازم می داند چاره ای ندارد جز اینکه به تعدد ازواج اجازه بدهد. زیرا در این صورت دروازه زنا مسدود می گردد و چون آمار زنان نسبت به مردان در بعضی مناطق بیشتر است، راه علاج آن نیز در همین است و اگر به تعدد ازواج اجازه داده نشود، آمار زنان فاحشه و حرفه ای بالا خواهد رفت بنابراین در ملتهایی که تعدد زوجات ممنوع قرار گرفته است زنا بیشتر انجام می گیرد. ملل اروپا را ملاحظه نمائید! چون در میان آنها تعدد زوجات ممنوع می باشد، هر اندازه زنان بخواهند با دوستان و یاران خود عمل جنسی نامشروع انجام دهند، اجازه دارند. این چه نوع آزادی است که نکاح ممنوع و زنا مجاز قرار گرفته است؟! خلاصه این که رسم کثرت زوجات قبل از اسلام، به صورت غیر محدود رایج بود؛ تا جایی که از تاریخ مذاهب و ممالک معلوم می گردد، هیچ مذهب و قانونی برای آن محدودیتی قایل نبوده است نه یهود و نصارا و نه هندی ها و آریایی ها و نه زردشتیها.

در آغاز اسلام، نیز در این باره محدودیتی نبود؛ اما نتیجه این ازواج غیر محدود چنین شد که مردم نخست با توجه به حرص زیادی که داشتند، نسبت به تعدد زوجات اقدام می کردند؛ ولی نمی توانستند حقوق آنها را ادا نمایند و زنان در عقد نکاح آنها بصورت اسیر زندگی می کردند. از چند زن که در عقد یک شخص قرار می گرفت، از عدل و مساوات بین آنها نام و نشانی باقی نمی ماند با هر

۴۸- اوتار لقب پیشوای هندوهاست. (مترجم)

کدام که دل‌بستگی بیشتری داشت، او را مورد نوازش قرار می‌داد و نسبت به حقوق دیگر زنها کاملاً بی‌توجه بود.

اسلام بر تعدد زوجات الزاماً محدودیت قایل شد و قانون عدل و مساوات را به اجرا گذاشت.

قرآن کریم این قانون مبتنی بر ظلم عظیم را از جامعه برداشت؛ بر تعدد زوجات محدودیت قایل شد و به شوهران، نکاح بیش از چهار زن را اجازه نداد و آن را حرام اعلام نمود و نسبت به چند زن که در عقد یک شخص باشند، حکم مساوات در حقوق با تأکید نهایی اعلام داشت و بر تخلف از این قانون وعید شدید بیان نمود. در آیه مذکور فرمود: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبْعَ» یعنی از زنان حلال که مورد پسند شما باشند دو، دو و سه، سه و چهار، چهار ازدواج کنید.

در آیه لفظ «مَا طَابَ» وارد شده است. حسن بصری رضی الله عنه، سعید بن جبیر رضی الله عنه و ابن مالک رضی الله عنه آن را به «مَا حَلَّ» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی زنانی که برای شما حلال هستند، و بعضی حضرات با توجه به معنی لفظی «مَا طَابَ» آن را به «پسندیده» ترجمه کرده‌اند ولی بین این دو معنی هیچ تضادی وجود ندارد؛ می‌تواند مراد از آن چنین باشد که زنانی که طبعاً مورد پسند شما باشند و از روی شرع حلال باشند.

در این آیه از یک طرف به این اجازه داده شده است که با بیش از یک زن - تا چهار زن - می‌توانید ازدواج کنید و از طرف دیگر بر چهار زن تحدید عاید نمود که نمی‌توانید بیش از چهار زن در یک وقت در نکاح داشته باشید.

توضیح رسول کریم صلی الله علیه و آله این تخصیص و تحدید را بیشتر واضح نمود. پس از نزول این آیه، شخصی به نام غیلان بن اسلمه ثقفی مسلمان شد و ده زن در نکاح



داشت که آنها نیز مسلمان شدند. رسول خدا ﷺ موافق به دستور قرآن امر فرمود که: از این ده نفر چهار نفر را انتخاب کن و بقیه را طلاق داده، رها کن. غیلان بن اسلمه ثقفی طبق امر رسول خدا ﷺ چهار زن پیش خود نگهداشت و بقیه را رها ساخت. (مشکوٰۃ شریف ص ۲۷۴ به حواله ترمذی و ابن ماجه)

در مسند امام احمد نسبت به تکمله همین روایت واقعه‌ای دیگر وارد شده است که یاد آوری از آن در اینجا بی بهره نخواهد بود؛ زیرا آن در ارتباط به حقوق زن‌هاست و آن این‌که غیلان بن اسلمه موافق به قانون شرع چهار زن را پیش خود نگه داشت. اما در زمان خلافت فاروق اعظم رضی الله عنه آنها را طلاق داد و کل ثروت خود را بین پسران خود توزیع نمود. فاروق اعظم اطلاع یافت فوراً او را احضار نموده، فرمود که تو به خاطر محروم کردن این زن‌ها از ارث، چنین اقدام نموده‌ای که کلاً ظلمی است. آشکار لذا فوراً به آنها مراجعه کن و اموال خویش را از پسرانت بازگیر و اگر به این دستور عمل نکردی، سزای شدیدی به تو داده خواهد شد.

قیس بن الحارث اسدی رضی الله عنه می‌گوید که: زمانی که من مسلمان شدم هشت زن داشتم و آن را در خدمت آن حضرت ﷺ گزارش کردم؛ آن حضرت ﷺ فرمود: چهار نفر از آنها را نگهدار و بقیه را طلاق ده. (ابوداود ص ۳۱۴) در مسند امام شافعی رضی الله عنه واقعه‌ای از نوفل بن معاویه (رض)، منقول است که: چون او مسلمان شد، پنج زن داشت. آن حضرت ﷺ نیز او را به طلاق دادن یک زن امر فرمود. این واقعه در مشکوٰۃ ص ۲۷۴ از شرح السنه منقول است از این برخوردار و عمل رسول خدا ﷺ و صحابه کرام، مراد آیه کاملاً واضح گردید که جمع نمودن بیش از چهار زن در یک عقد نکاح، حرام است.

تعدد زوجات رحمة للعالمین ﷺ

ذات والا صفات، حضرت اقدس ﷺ سراسر رحمت و برکتی است؛ بزرگترین هدف از بعثت آن حضرت ﷺ تبلیغ احکام، تزکیه نفوس و ابلاغ قرآن بود. آن جناب ﷺ تعالیم اسلام را قولاً و عملاً در دنیا گسترش داد؛ یعنی، هم چنانکه به دیگران نشان می داد، بر آنها عمل هم می کرد. باز چون هیچ شعبه‌ای از حیات انسانی چنین نیست که در آن نیازی به رهبری آن حضرت ﷺ نداشته باشد از نماز با جماعت گرفته تا روابط زنا شویی، پرورش اولاد، قضای حاجت و طهارت که رهبری و هدایات آن حضرت ﷺ نسبت به تمام این امور، در کتب احادیث وجود دارند. در داخل منزل چه کارهایی انجام داده است، با زن و فرزندان چگونه برخوردی داشته است؛ از این قبیل، صدها مسئله هست که توسط ازواج مطهرات به ائمت رهنمایی گردیده است. با توجه به نیاز دینی تعلیم و تبلیغ برای آن حضرت ﷺ کثرت ازدواج، یک امر لازم و ضروری بود. تنها از حضرت عایشه صدیقه «رض» نسبت به احکام و مسایل، اخلاق و آداب و سیرت نبوی، دو هزار و دو بیست و ده حدیث در کتب احادیث روایت شده است و آمار روایات حضرت ام سلمه «رض» به سیصد و هفتاد و هشت رسیده است. حافظ ابن قیم در (ص ۹ ج ۱) از اعلام الموقعین نوشته است که اگر فتاوی حضرت ام سلمه «رض» که از آن حضرت ﷺ نقل فرموده است یک جا جمع می شدند، رساله‌ای ترتیب داده می شد. پایه و مقامی که حضرت عایشه «رض» در روایت و درایت، فقه و فتاوی داشته است، نیاز به بیان ندارد. وی حدود دو بیست شاگرد داشت و پس از وفات آن حضرت ﷺ تا چهل و هشت سال در گسترش علم دین تلاش نمود.

به خاطر نمونه وضع مجمل دو نفر از ازواج مطهرات نوشته شد و روایات ازواج دیگر از نظر مجموع در حدّ زیادی وجود دارد و روشن است که نفع این تعلیم و تبلیغ، از ناحیه ازواج مطهرات رسیده است.



اهداف عالیة انبیاء علیهم السلام فکر و اصلاحات انفرادی و اجتماعی، و خانوادگی و کشوری را انسانهای شهوت پرست دنیا چه می دانند! آنان همه را بر خود قیاس می کنند. در نتیجه این، از چندین قرن است که ملحدین و مستشرقین اروپا بنا بر ضدیت و عناد، مسئله تعدد ازواج آن حضرت صلی الله علیه و آله را زاییده خواهش جنسی و نفسانی قرار داده اند؛ اما اگر بر سیرت آن حضرت صلی الله علیه و آله یک نظر سطحی انداخته شود، هیچ گاه یک نفر هوشمند و منصف، کثرت ازدواج آن حضرت صلی الله علیه و آله را بر این امور، حمل نخواهد کرد.

زندگی معصومانة آن حضرت صلی الله علیه و آله در جلوی قریش مکه چنان گذشت که در سن بیست و پنج سالگی با یک بیوه زن سالخورده و صاحب الاولاد که از دو شوهر فوت شده بیوه مانده بود، ازدواج نمود و تا بیست و پنج سال با او زندگی را ادامه داد و آن هم بدین شکل که ماهها خانه را گذاشته، در غار حراء به عبادت مشغول بود و ازدواجهای دیگر، بعد از پنجاه سالگی به وقوع پیوست. این زندگی پنجاه ساله و کل وقت عنفوان جوانی در نظر اهل مکه گذشت؛ هرگز به هیچ یک از دشمنان فرصتی نرسید که بتوانند چنین چیزی را به وی منسوب نمایند که طهارت و تقوای او را محل شک و تردید قرار دهد.

دشمنان، آن حضرت صلی الله علیه و آله را ساحر، شاعر، مجنون، کذاب و مفتری گفتند ولی نسبت به زندگی معصومانة او نتوانستند چنین حرفی به زبان بیاورند که در رابطه به جذبات بی رویه جنسی و نفسانی باشد.

آیا با توجه به این احوال و اوضاع این امر قابل توجه نیست که بعد از صرف نمودن پنجاه سال جوانی به یک سوئی از لذایذ دنیا و زهد و تقوا چه انگیزه و داعیه ای پدید آمده بود که او را وادار به ازدواج متعدد در این سن و سال کرد؟ اگر ذره ای انصاف در قلب کسی وجود داشته باشد نمی تواند علت این ازدواجهای متعدد را جز این بیان نماید که در بالا ذکر گردید. توجه داشته باشید که حقیقت

کثرت ازدواجها چگونه اتفاق افتاد!

از بیست و پنج ساله زندگی گرفته تا سنّ پنجاه سالگی تنها حضرت خدیجه «رض» به شرف همسری او نایل آمده بود. پس از فوت او با حضرت سوده «رض» و حضرت عایشه «رض» ازدواج نمود که تنها حضرت سوده «رض» در خانه او تشریف داشت و حضرت عایشه «رض» در اثر صغیرالسن بودن، در خانه پدرش قرار داشت که پس از چند سال در سال سنه ۲ هـ. در مدینه متوره زفاف به عمل آمد و آن هم زمانی که عمر مبارک به پنجاه و چهار سال رسیده بود و در این مدت تنها دو همسر به یک وقت در خانه داشتند. از این به بعد سلسله تعدد ازواج آغاز گردید. پس از یک سال با حضرت حفصه «رض» ازدواج نمود. سپس با گذشت چند ماه با حضرت زینب بنت خزیمه «رض» ازدواج کرد و او فقط تا هیجده ماه در خانه آن حضرت رضی الله عنهما زنده ماند و سپس فوت نمود و مطابق به قول دیگر تنها سه ماه در خانه باقی ماند؛ سپس در سنه ۴ هـ. با حضرت امّ سلمه «رض» ازدواج کرد و پس از آن در سنه ۵ هـ. با حضرت زینب بنت حبش ازدواج نمود در حالی که عمر مبارک به پنجاه و هشت سالگی رسیده بود و در این زمان سالخوردگی چهار زن در عقد آن حضرت رضی الله عنهما در آمده بود.

در زمانی که به افراد امت اجازه به چهار ازدواج رسیده بود، حد اقل او هم اجازه چهار ازدواج را داشت؛ ولی آن حضرت رضی الله عنهما بر آن عمل ننمود. سپس در سنه ۶ هـ. با حضرت جویریّه «رض» و در سنه ۷ هـ. با حضرت امّ حبیبه «رض» و باز در همین سنه ۷ هـ. با حضرت صفیه «رض» و حضرت میمونّه «رض» ازدواج فرمود.

خلاصه اینکه: تا پنجاه و چهار سالگی آن حضرت رضی الله عنهما فقط با یک همسر گذر عمر نمود؛ یعنی بیست و پنج سال با حضرت خدیجه «رض» و چهار یا پنج سال با حضرت سوده «رض» عمر به سر نمود. سپس در سنّ پنجاه و هشت سالگی چهار همسر در خانه او جمع شد و بقیه ازدواجها ظرف دو الی سه سال اتفاق افتاد.



و این امر به طور ویژه قابل توجه است که در جمع این همسران، فقط یکی از آنها چنین بود که به صورت دوشیزگی به ازدواج او در آمد یعنی امّ المؤمنین حضرت عایشه صدیقہ «رض» و بقیه همه ازواج مطهرات بیوه بودند که بعضی از آنها دو شوهر یکی بعد از دیگری از دست داده بود و این تعداد هم در آخر جمع شدند.

حضرات صحابه (رض) چه مرد و چه زن همه برای آن حضرت ﷺ جان نثار بودند؛ اگر او می خواست می توانست بسیاری ازواج دوشیزه را در نکاح خود در بیاورد. بلکه می توانست هر یکی را بعد از یک یا دو ماه طلاق دهد؛ اما او چنین کاری را نکرد.

و نیز این امر هم قابل توجه است که سرور دو جهان ﷺ نبی بر حق خداوند بود و نبی هیچ وقت صاحب هوا و هوس نخواهد بود؛ هر چه او انجام دهد به اذن خدا خواهد بود. بعد از پذیرش نبوت او هر اعتراضی پوچ و خنثی خواهد شد و اگر کسی پیامبری او را نپذیرد و چنین تهمتی به وی بزند که او فقط به خاطر شهوت پرستی برای خود کثرت ازواج را جایز قرار داده است به او گفته خواهد شد که اگر چنین چیزی وجود می داشت چگونه در حق خود راجع به مسئله کثرت ازواج محدودیتی اعلام می کرد که در آیه ۵۲ سوره احزاب آمده است. «لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ» این اعلام محدودیت در حق خودش دلیل روشنی است بر اینکه آنچه آن حضرت ﷺ انجام داده است، همه به اذن پروردگارش بوده است.

منافع تعلیمی و تبلیغی که در اثر تعدد ازواج به ائمت رسیده و احکامی که به آنها رسیده است، جزئیات آنها به قدری زیاد است که شمردن آنها دشوار است. کتب احادیث بر این امر گواهانند. البته نسبت به بعضی منافع دیگر در اینجا اشاره خواهیم کرد.

آن حضرت ﷺ پس از وفات ابو سلمه، شوهر امّ سلمه، با امّ سلمه ازدواج

نمود. او با فرزندان شوهر قبلی، در خانه آن حضرت ﷺ تشریف آورد. آن حضرت ﷺ فرزندان او را پرورش نموده، با این عمل خویش نشان داد که با محبت و دوستی باید فرزندان همسر را پرورش کرد. از ازواج مطهرات فقط همین یکی بود که با فرزندان خویش به خانه آن حضرت ﷺ تشریف آورده بود و اگر کسی از ازواج مطهرات بدین شکل نمی بود پس عملاً در این رابطه هیچ گونه راهنمای عملی برای امت وجود نداشت که کسی بتواند فرزندان همسر را تحت تربیت و سرپرستی قرار دهد. پسر او (حضرت عمر بن سلمه) می گوید که من در آغوش آن حضرت ﷺ پرورش یافتم؛ یک بار با آن حضرت ﷺ غذا می خوردم که دستم در هر طرف کاسه می چرخید. آن حضرت ﷺ فرمود: «سَمَّ اللّٰه و کَلَّ یَمِیْنِک و کَلَّ مِمَّا یَلِیْک» یعنی «با خواندن بسم الله با دست راست از جلوی خود غذا بخور» (مشکوٰة ص ۳۹۳ به حواله بخاری و مسلم)

حضرت جویریة به صورت اسیر در جهاد در تصرف مسلمانان در آمد و در سهم ثابت بن قیس یا پسر عموی او قرار گرفت او با آقایش قراردادی بست که من به تو اینقدر مال می دهم تو مرا آزاد کن؛ سپس در محضر آن حضرت ﷺ آمد و از او کمک خواست آن حضرت ﷺ گفت: امری بهتر از این را با تو نگویم که من کل مال را پردازم و با تو ازدواج کنم او با مسرت کامل این پیشنهاد را پذیرفت. آنگاه آن حضرت ﷺ آن مال را پرداخت نمود و با او ازدواج کرد. صدها نفر از قوم او در ملکیت اصحاب قرار گرفته بودند؛ زیرا همه به اسارت در آمده بودند. هنگامی که صحابه اطلاع یافتند که جویریة در عقد ازدواج آن حضرت ﷺ در آمده است به پاس احترام آن حضرت ﷺ همه آنها (برده و کنیزان خود) را آزاد کردند. سبحان الله! رعایت آداب صحابه تا چه حدی است! با این پندار که اکنون این برده ها و کنیزان از اقوام همسر آن حضرت ﷺ می باشند، ما چگونه آنها را برده و کنیز نگهداریم. پس همه را آزاد کردند. حضرت عایشه صدیقه «رض» نسبت به این



واقعہ می فرماید:

«فَلَقَدْ أَغْتَبَ بِتَزْوِينِهِ إِيَّاهَا مَائَةَ أَهْلِ بَيْتٍ مِنْ بَنِي الْمُصْطَلِقِ فَمَا أَعْلَمُ إِمْرَأَةً أَغْظَمَ بَرَكَتَهُ عَلَيَّ قَوْمِيهَا مِنْهَا» یعنی «با ازدواج آن حضرت علیہ السلام با جویریہ «رض» صد خانوادہ از بنی المصطلق آزاد گردید. من هیچ زنی را ندیده‌ام کہ نسبت بہ قومش از جویریہ «رض» با برکت تر باشد»

حضرت ام حبیبہ «رض» با شوهرش در مکہ در آغاز اسلام، مسلمان شدہ بود و سپس ہر دو ہجرت کردہ، در معیت افراد دیگر کاروان بہ حبشہ رفتند. شوهرش در آنجا مرتد شدہ، نصرانی شد و پس از چند روزی مرد. آن حضرت علیہ السلام توسط نجاشی بہ او پیام ازدواج داد کہ او پذیرفت و در همان حبشہ نجاشی نکاح او را با آن حضرت علیہ السلام منعقد کرد. امر تعجب آوراین است کہ ام حبیبہ «رض» دختر ابوسفیان رضی اللہ عنہ است و در آن زمان حضرت ابوسفیان رضی اللہ عنہ سرپرست قومی بود کہ دشمنی با اسلام را ہدف خویش قرار دادہ بودند.

اگر کسی توان بر قرار نمودن عدالت و مساوات بین چند زن را نداشتہ باشد او باید بر ازدواج یک زن اکتفا کند.

پس از اجازہ دادن بہ ازدواج چہار زن فرمود «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَغْدُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» یعنی اگر شما ترس دارید کہ نمی توانید عدالت بر قرار نمایید، بہ ازدواج با یک زن اکتفا کنید و یا از کنیزی کہ طبق اصول شرع در ملکیت شما باشد.

از این معلوم گردید کہ ازدواج با بیش از یک نفر در صورتی جایز و مناسب است کہ طبق موازین شرع بتوانید، بین زنها مساوات برقرار نمودہ حقوق آنها را ادا نمایید و اگر بر این توان نداشتید فقط با یک زن ازدواج کنید. در زمان جاهلیت این ظلم بین مردم عام بود کہ یک مرد چندین زن را در نکاح خود می داشت کہ

بحواله چند حدیث در ضمن این آیه از آن یادآوری گردید و اصلاً به رعایت مساوات و حقوق آنها توجه نمی‌شد. به سوی هر کدام تمایل بیشتر می‌شد؛ او از هر جهت مورد نوازش قرار می‌گرفت و از حقوق زنان دیگر چشم پوشی می‌شد. قرآن کریم به‌طور واضح و روشن فرمود که: اگر نمی‌توانید عدالت را برقرار نمایید، با یک زن ازدواج نمایید یا از کنیزی استفاده کنید. در اینجا این امر قابل توجه است که کنیز مملوک که در آیه از آن یادآوری گردیده شرایط بخصوصی دارد که امروز عموماً مفقود می‌باشد. بنابر این کسی را کنیز مملوک شرعی قرار داده، از او استفاده جنسی نمودن، حرام است و جای تفصیلش در اینجا نیست.

حاصلش اینکه اگر چه قرآن کریم تا چهار زن اجازه نکاح داده است و نکاحی که در این محدوده انجام می‌گیرد درست و صحیح می‌باشد؛ ولی در صورت تعدد ازواج، بر قرار نمودن عدل و مساوات واجب است و تخلف از آن، ظلم عظیمی به شمار می‌آید. لذا اگر تصمیم بر نکاح بیشتر از یک زن اتخاذ گردد، باید قبل از آن، اوضاع خویش را بررسی نماید که آیا می‌تواند تمام حقوق را با عدل و مساوات ادا نماید یا خیر، اگر گمان غالب بر این باشد که نمی‌تواند عدل و مساوات را برقرار نماید، پس اقدام به ازدواج بیش از یک زن، اقدام به ابتلای گناه بزرگی است؛ باید از این خود داری نمود و در این صورت باید بر یک زن اکتفا نمود. خلاصه این‌که اگر کسی بیش از چهار زن را در یک وقت با یک ایجاب و قبول ازدواج نماید نکاحش باطل است؛ زیرا کسی حق ندارد با بیش از چهار زن ازدواج نماید. اما ازدواج با چهار زن منعقد می‌گردد. ولی اگر بین آنها عدل و مساوات برقرار ننماید این گناه بسیار بزرگی است. زنی که حقش حیف و میل شده است می‌تواند به دادگاه مراجعه نموده، حق خویش را بخواهد. رسول کریم ﷺ نسبت به عدل و مساوات بین ازواج متعدد شدیداً تأکید نموده و بر تخلف از آن وعید شدیدی یاد آور شده است و با عمل خویش آن را توضیح داده است تا



جایی که آن حضرت ﷺ در اموری مساوات را بر قرار نموده است که بر قراری مساوات در آنها لازم نبوده است. در حدیثی آن حضرت ﷺ فرمود: کسی که دو زن در نکاح داشته باشد و نتواند در حقوق آنها عدالت را بر قرار نماید او در روز قیامت به گونه‌ای بر می‌خیزد که یک جانب او ساقط خواهد بود. (مشکوٰۃ ص ۲۷۸)

البته این مساوات در اموری لازم و ضروری است که در اختیار انسان باشند مانند مساوات در نفقه، شب ماندن و غیره اما امری که در اختیار انسان نباشد، مثل تمایل قلبی که به سوی یکی بیشتر باشد، پس در این امر غیر اختیاری از او هیچ‌گونه مؤاخذه‌ای نخواهد شد؛ به شرطی که این تمایل قلبی بر امور اختیاری اثر نگذارد. خود رسول خدا ﷺ با بر قراری مساوات در امور اختیاری به بارگاه خداوندی عرض نمودند.

«اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِي مَا أَمْلِكُ فَلَا تَلْمُنِي فِي مَا تَمْلِكُ وَ لَا أَمْلِكُ» «ای الله! این

تقسیم عادلانه من در اموری است که در اختیار من است؛ اما چیزی که در اختیار توست و من در آن اختیاری ندارم، بر آن از من مؤاخذه نفرما.

روشن است که کاری که یک رسول معصوم بر آن قادر نباشد، کسی دیگر چگونه می‌تواند قادر باشد! لذا در آیه ۱۲۹ سوره نساء فرمود: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ» هرگز نمی‌توانید بین زنها مساوات برقرار کنید که در اینجا نشان داد که تمایل قلبی امری است غیر اختیاری و مساوات در آن در توان انسان نیست. پس برای این امر غیر اختیاری فرمود: «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ» یعنی اگر با یک زن تمایل بیشتری پدید آمد شما در این معذور می‌باشید. اما بازن دیگر بی‌توجهی و بی‌اعتنایی گناه عظیمی است و کسی که احساس این خطر را داشته باشد به او راهنمایی گردید که با پیش از یک‌زن ازدواج نکند.

یک شبهه و پاسخ به آن

با عدم توجه به تفصیل و تشریح فوق، بعضی با در نظر گرفتن آیه سوره نساء و این آیه، در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن اینکه در آیه سوره نساء دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را برقرار نمایید، با ازدواج به یک زن اکتفا کنید و در این آیه دیگر قطعاً واضح نمود که نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً ناجایز است. اما باید اندیشید که اگر هدف خداوند در تمام این آیات جلوگیری از نکاح بیش از یک زن می‌شد، چه نیازی داشت که به این تفصیل پردازد که «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَ ثُلُثً وَ رُبْعً» یعنی «نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دو، سه، چهار چهار» زیرا در این صورت بی انصافی یقینی است؛ پس احساس خطر داشته باشید، معنی نخواهد داشت.

علاوه بر این، بیان قولی و عملی رسول خدا ﷺ و صحابه کرام (رض) و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچگاه از ازدواج بر بیش از یک زن را جلوگیری ننموده است و حقیقت همان است که در بالا ذکر گردید که در نخستین آیه سوره نساء عدالت و مساوات در امور اختیاری بیان گردید و در آیه دوم، عدم توان مساوات در امور غیر اختیاری که عبارت از محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد ازدواج آمده است.

در پایان آیه فرمود: «ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا» در این آیه دو کلمه به کار رفته است یکی «أذنی» که این واژه از «ذنوب» مشتق است که به معنی قرب می‌آید. دوم «لَا تَعُولُوا» عال یعول به معنی مال یمیل می‌آید که به معنی تمایل و میلان می‌باشد که در اینجا به معنی ظلم و جور و تمایل ناجایز به کار رفته است.

منظور این‌که آنچه در این نشان داده شد که «در صورت عدم توان برقراری



عدالت بر ازدواج یک زن اکتفا نمودن و یا از کنیز استفاده نمودن» چنین امری است که در اختیار نمودن و عمل کردن بر آن شما می‌توانید از ظلم نجات بیابید و موارد تعدی و تجاوز خاتمه یابد.

در اینجا یک شبهه این است که هر گاه زن یکی باشد موردی برای ظلم باقی نخواهد ماند. پس با اضافه نمودن لفظ «أذنی» چرا فرمود که با انجام آن نزدیک است که شما ظلم نکنید بلکه می‌بایستی می‌گفت که در این صورت کلاً از ظلم نجات خواهید یافت.

جوابش این‌که با اضافه نمودن کلمه «أذنی» به این اشاره نمود که چون بسیاری افراد بر یک زن نیز ظلم و تعدی می‌نمایند؛ لذا بر سدّ راه ظلم تنها این کافی نیست که با بیش از یک زن ازدواج نکنید. آری این لازم است که در این صورت خطر ظلم کاسته می‌شود و شما به عدالت نزدیک می‌شوید. و نجات کامل از ظلم و ستم زمانی میسر می‌گردد که حقوق یک زن کاملاً ادا گردد و در ضمن، برخورد با حسن سلوک باشد و از کوتاهی‌ها صرف نظر نموده بر کج رفتاری او صبر و شکیبایی شود.

وَ اتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْساً

و بدهید به زنان مهریه‌شان را به خوشی پس اگر آنها از آن چیزی برای شما به خوشی خویش

فَكُلُّوه هُنَّ أَمْرِيئاً ﴿٤﴾

گذاشتند بخورید گوارا.

ربط آیات

در آیه گذشته ظلمی را که در اثر ازدواج بر زنان می‌شد، آن را بر طرف نمود و در آیه فوق حقّ ویژه‌ای از آنها بیان می‌گردد و آنچه در این باره ظلم و ستمی

می شود آن را بر طرف می سازد و این است حقّ مهریه!

خلاصه تفسیر

شما مهریه زنان را با طیب خاطر بپردازد. آری اگر زنان با طیب خاطر چیزی از شما فرو گذار نمایند (و همین است حکم کلّ مهریه) پس (در این صورت) شما آن را با تلذذ و خوشگوارى بخورید.

معارف و مسایل

نسبت به مهریه در عربها به چند صورت ظلم می شد:

یکی اینکه مهریه که حق زن است، به او پرداخت نمی شد؛ بلکه اولیای دختر آن را از شوهر می گرفتند که اصولاً این ظلمی است. برای دفع آن قرآن می فرماید: «وَأْتُوا النِّسَاءَ صِدْقَتِهِنَّ» یعنی «به زنان مهریه شان بادهید» مخاطب به این دستور شوهر هم هست که او مهریه همسر خود را به خود او بدهد و به دیگران ندهد. و اولیای دختران نیز مخاطب هستند که اگر آنان مهریه دختران را دریافت کرده اند، آن را به خودشان بدهند. بدون اجازه آنها، در آن هیچ گونه تصرفی ننمایند.

ظلم دوم این بود که اگر گاهی کسی به پرداخت مهریه مجبور می شد، آن را ناگوار دانسته، با دل نا خواسته نوعی تاوان قلمداد می کرد و سپس با کراهیت پرداخت می نمود. در آیه فوق الذکر نسبت به رفع این ظلم لفظ «نِحْلَةً» به کار برده شد. زیرا «نِحْلَة» در لغت به آن نوع پرداخت گفته می شود که با طیب خاطر باشد. خلاصه این که در این آیه چنین تعلیم داده شد که مهریه زنان حق واجب آنهاست و ادای آن لازم و ضروری است، و هم چنان که ادای حقوق دیگران با طیب خاطر ضروری است، ادای مهریه نیز همین گونه است.

ظلم سوم در باره مهریه این بود که بسیاری از شوهران با تصور این که زن از



او چاره‌ای ندارد و نمی‌تواند با او مخالفت نماید، او را تحت فشار قرار می‌داد تا مهریه را بر او هبه کند و او را عفو نماید که در حقیقت این عفوی نبود؛ اما آنها فکر می‌کردند که عفو انجام گرفته است؛ لذا به فکر پرداخت آن نمی‌شدند.

به خاطر انسداد این ظلم در آیه مذکور فرمود: «فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِينًا مَرِيئًا» یعنی اگر زنان چیزی از مهریه خویش با طیب خاطر به شما دادند، می‌توانید آن را مورد استفاده قرار دهید، و این برای شما مبارک خواهد بود.

منظور این‌که به دست آوردن عفو، با جبر و اکراه و فشار اعتباری ندارد؛ و بدین شکل چیزی عفو نمی‌شود. اما اگر زن با اختیار کامل و رضایت خویش چیزی از مهریه خود را عفو نماید، یا پس از دریافت، آن را مسترد نماید، مورد استفاده قرار دادن آن برای شما جایز می‌باشد.

این‌گونه مظالم در زمان جاهلیت به کثرت وجود داشت که به خاطر رفع این ظلم قرآن کریم در این آیه چنین فرمود. اما متأسفانه این امور زمان جاهلیت تا کنون هم بین مسلمانان رواج دارد. لذا اجتناب از این ظلم، بر همه لازم و ضروری است.

در آیه، این حکم مقید به این بود که اگر زنان با طیب خاطر مقداری از مهریه خویش را به شما واگذار نمایند و یا از شما نگیرند، شما می‌توانید آن را مورد استفاده قرار بدهید؛ در این، یک سر و راز بزرگی وجود دارد. در اصل، قانون شرع از این قرار است که ذره‌ای از مال دیگران بدون رضایت و اجازه آنها حلال نیست. رسول خدا ﷺ به صورت قانون کلی فرمود که: «أَلَا لَا تَظْلِمُوا أَلَا لَا يَجِلُّ قَالُ أَهْرَاءِ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ» (مشکوٰة ص ۲۵۵)

«آگاه باشید ظلم نکنید و خوب بفهمید که مال کسی (برای دیگری) بدون طیب

خاطرش حلال نیست.»

این یک قانون بسیار کلی است که درون آن جزئیات زیادی نهفته است. در عصر حاضر، چون زنان فکر می‌کنند که مهریه‌ای به ما نمی‌رسد و اگر ما آن را مطالبه بکنیم بد دلی و ناراحتی ایجاد می‌شود؛ بنابراین این با دل ناخواسته آن را عفو می‌نمایند؛ این عفو هیچ‌گونه اعتباری ندارد. سیدی حضرت حکیم الامت می‌فرمود: سراغ یافتن به طیب نفس واقعی زمانی متحقق می‌شود که مبلغ مهریه به زن تحویل گردد؛ سپس او با طیب خاطر و رضایت کامل بدون کوچکترین فشاری آن را به شوهرش مسترد نماید و همین طیب نفس در ارث خواهران و همسران نیز اعتبار دارد.

اغلب با فوت مادر یا پدر، پسر متصرف مال می‌شود و به دختر چیزی نمی‌دهد. مگر کسی که متدین باشد از خواهران معافی می‌خواهد؛ چون خواهران فکر می‌کنند که سهم الارثی به ما نخواهند داد، بنابراین این بر خلاف رضایت خویش عفو می‌نمایند؛ باری به هنگام فوت پدر به همسرش هم سهمی داده نمی‌شود؛ به‌ویژه وقتی که او نا مادری باشد؛ اصلاً به او چیزی نخواهند داد. همه اینها حق کشی و تزییع حق است. البته اگر به طیب خاطر چیزی عفو نمایند، آن عفو می‌گردد که علامتش در بالا ذکر گردید. سیدی حکیم الامت نیز فرمود که در این رابطه «طیب نفس» ذکر گردید نه «طیب قلب» زیرا برای حلال بودن مال کسی خوش قلبی او تنها کافی نیست کسانی که رشوه و یا سود می‌دهند با تصور این که منافع کلانی به دنبال دارد، آن را با خوشی دل می‌دهند؛ اما این خوش قلبی اعتباری ندارد. اگر از نفس سؤال شود، آن هرگز بر این هزینه راضی نیست. بنابراین این طیب نفس را داور قرار داد. کمکهایی که برای مساجد و مدارس گرفته می‌شود؛ در آنها نیز باید طیب نفس را در نظر گرفت. اگر کسی با فشار و روی در بایستی سردار، ریش سفید، و غیره چیزی بدهد و در آن طیب نفس نباشد، استفاده از آن جایز نیست. و باید آن را مسترد نمود.



در آیه، واژه «صَدَقَات» به کار رفته است که این جمع «صَدَقَه» بفتح صاد و ضم دال است. صَدَقَه و صُدَاق به مهریه زنان اطلاق می شود. ملا علی قاری رحمته الله در «مرقات شرح مشکوٰۃ» می نویسد: «و سَمِيَ بِهِ لِأَنَّهُ يَظْهَرُ بِهِ صَدَقٌ مِثْلَ الرَّجُلِ إِلَى الْمَرْأَةِ» یعنی به مهریه صَدَقَه و صُدَاق از آن جهت می گویند که معنی صداقت در این ماده وجود دارد و چون از مهریه تمایل صادقانه شوهر به سوی زن ظاهر می گردد، به آن صُدَاق می گویند. «هنیئاً» و «مریئاً» هر دو بر وزن فعیل صفت می باشند.

هنیئاً (مِنْ هُنَا وَهُنَا وَهِنِيٌّ) در لغت به چیزی گفته می شود که بدون رنج و زحمت به دست بیاید. هر گاه این صفت طعام قرار بگیرد، معنی آن طعام گوارا می باشد؛ یعنی چنان طعامی که بدون مشقت در گلو فرو رود و او به آسانی هضم گردیده جزو بدن قرار گیرد.

مریئاً، (مِنْ مَرَأِ الطَّعَامِ فَهُوَ مَرِيئٌ أَيْ هِنِيٌّ) نیز در معنی ذکر شده بالا به کار می رود. (قاموس) خلاصه هر دو لفظ قریب المعنی هستند. بنابر این حضرت تهانوی رحمته الله هر دو را به خوشگوار ترجمه کرده است و حضرت شاه عبدالقادر رحمته الله آنها را به «رچتا پچتا» یعنی خوشمزه و لذیذ ترجمه فرموده است.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا

و ندهید به بی خردان آن اموال خویش را که قرار داده است خداوند سبب گذران شما و بخورانید

وَ اكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾ وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا

و بپوشانید آنها را از آن و بگویند به آنها سخن معقول. و بیازمایید یتیمان را تا اینکه برسند

النِّكَاحِ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ۖ وَ

به سن نکاح پس اگر مشاهده کردید در آنها هوشیاری، تحویل دهید به آنها اموال آنها را و

لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا ۗ وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا



نخورید اموال یتیمان را بیش از نیاز و قبل از آن که بزرگ شوند و کسی که نیازی نداشته باشد

فَلَيْسَتَغْفِرَ ۚ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۗ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ

از مال یتیم، پرهیز کنید و کسی که محتاج باشد، پس بخورد موافق به دستور پس هرگاه دادید به آنها

أَمْوَالِهِمْ فَأَنْتُمْ سَاهِدُونَ ۗ عَلَيْهِمْ ۗ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ۝۶

اموال شان را پس گواه بگیرید بر آنها و الله کافی است برای محاسبه

ربط آیات

در آیات گذشته دستور به پرداخت مال یتیمان و مهریه زنان رسیده بود که بظاهر می تواند این معنی مستفاد گردد که به هر حال باید مال یتیمان و مهریه زنان به آنها تحویل گردد؛ اگر چه آنان سلیقه معاملات را نداشته باشند و توانی برای نگهداری اموال نداشته باشند. برای رفع این سوء تفاهم، در این آیات فرمود که: به بی خردان مال تحویل ندهید و آنها را مورد آزمایش قرار دهید. وقتی که لیاقت و شایستگی حفظ و نگهداری اموال و مصرف صحیح را داشتند، اموال را به آنها تحویل دهید.

خلاصه تفسیر

و اگر یتیمان به حد بلوغ رسیدند که به مقتضای آن، باید مال تحویل آنها داده شود هم چنانکه بعداً ذکر می گردد ولی ناقص العقل باشند) پس به (آن کم عقلان اموال خویش (یعنی آنها) را که خداوند آن را (چنان آفریده است که آن را) برای (همه) شما مایه زندگی قرار داده است، ندهید (منظور این که مال چیز با ارزشی است آن را اکنون به آنها ندهید که با بی قدری آن را به باد می دهند) و در آن اموال (یعنی از آن) به آنها بخورائید و بپوشانید و به آنها سخن عاقلانه بگویید. (یعنی به آنها تسلی بدهید که مال از آن شما است. اکنون بنابر خیر خواهی به شما داده نمی شود. همین که شما به عقل و کمال



برسید به شما داده خواهد شد) و (وقتی که برای تحویل مال مشاهده هوشیاری لازم است پس) شما یتیمان را (قبل از بلوغ در امور هوشیاری و تمییز) بیازمایید. (زیرا که به هنگام بلوغ باید مال تحویل گردد؛ لذا باید آزمون قبلاً انجام گیرد. مثلاً از آنها بخواهید چیزهای بخرند و بیاورند و بنگرید که چگونه خریده است و یا به فروش چیزی دستور دهید و ملاحظه نمایید که چگونه آن را فروخته است) تا اینکه (آنان را بیازمایید که) وقتی آنها به (سن) بلوغ برسند (یعنی بالغ گردند زیرا شایستگی کامل برای نکاح به بلوغ میسر می شود) پس (بعد از بلوغ و آزمایش) اگر در آنها یک نوع تمییز مشاهده نمودید (یعنی در آنها سلیقه و انتظام حفاظت و رعایت مصالح اموال یافتید) اموال آنها را به آنها بدهید (و اگر هنوز سلیقه و انتظام در آنها مشخص نکرد پس تا مدتی اموال به آنها نباید تحویل گردد) این اموال (یتیمان) را بیش از نیاز و به این پندار که اگر اینها بالغ گردند، (لازمأ باید مال به آنها داده شود) شتاب زده به باد داده نخورید و (اگر چنین به باد ندهید بلکه بخواهید که کم کم بخورید پس دستورش این است که) کسی که مستغنی (از این مال) باشد، (یعنی به قدر کفایت مال دارد اگرچه صاحب نصاب نباشد) پس او خود را کاملاً (از خوردن مقدار کم هم) دور نگهدارد و کسی که نیازمند باشد پس به حد مناسب (که از آن نیازهای ضروریه دفع گردند) بخورد. باز وقتی که (بعد از وجود شرایط یعنی بلوغ و رشد) بخواهید اموال آنها را به آنها تحویل دهید، پس (بهتر این است که) بر (دادن اموال به آنها) بر آن گواه یگیرید (تا اگر وقتی اختلافی پیش آمد؛ گواه به درد بخورد) و الله تعالی برای محاسبات کافی است. (اگر خیانتی اتفاق نیفتد، پس عدم گواه مضر نخواهد شد؛ زیرا اصل حساب متعلق به کسی است که پا کد امنی او را می داند و اگر خیانت کرده باشد پس بودن گواه نفع در بر ندارد زیرا که کسی که باید به او حساب داد مبتلا بودن او را می داند فقط به خاطر انتظامات ظاهری بودن گواه مصلحت می باشد).

معارف و مسایل

مال سرمایه زندگی است و نگهداری آن الزامی است.

در این آیات از یک طرف اهمیت مال و بسیار دخالت داشتن آن در اقتصاد انسانی بیان گردید که انگیزه و داعیه حفظ و نگهداری آن را در قلوب پدید آورد. و از طرف دیگر نسبت به حفظ اموال یک کوتاهی عمومی را اصلاح فرمود. و آن اینکه، بسیاری مردم، از محبت فطری متأثر شده اموال خود را به کودکان بی تجربه و نابالغ و زنان ناآگاه می سپارند که نتیجه این می شود که اموال و دارایی های شان برباد رود و به تنگدستی و فقر کشانده می شوند.

اموال نباید به زنان، کودکان و بی خردان سپرده شود.

مفسر قرآن حضرت عبدالله بن عباس (رض)، بیان می فرماید که این آیه قرآن مجید چنان راهنمایی و هدایت فرمود که کل مال خود را به دست کودکان ناقص العقل و زنان تحویل ندهید و خود را بدانها نیازمند نکنید. بلکه خداوند شما را قیّم و منتظم قرار داده است؛ لذا شما امواتان را تحت نظارت و مراقبت خویش قرار دهید و به قدر نیاز به آنها بخورائید و بپوشانید و اگر آنها بخواهند که مال را در تصرف خود در بیاورند، به آنها سخنانی معقول بگویید و تفهیم شان بکنید تا دل شکسته نشوند و اموال نیز ضایع نگردد. مانند این که بگویید این همه به خاطر شما نگهداری می شود؛ همین که نسبت به نگهداری امواتان تجربه حاصل کردید، امواتان به شما برگردانیده می شود.

مفهوم آیه موافق این تفسیر حضرت عبدالله بن عباس (رض) شامل تمام زنان، کودکان و مردم بی تجربه و نادان می باشد که از دادن مال به آنها خطر نقصان مال پیش بیاید چه آنها کودکان خود شان باشند و یا کودکان یتیم و چه مال از آن خود کودکان باشد یا مال خود شما و همین تفسیر از حضرت ابوموسی اشعری نیز

منقول است و امام التفسیر حافظ طبری نیز همین تفسیر را اختیار نموده است. اگر چه از سیاق آیات گذشته و آینده می توان گفت که راجح این است که این حکم مختص به کودکان یتیم است؛ اما عمومیت الفاظ. بجای خود شامل تمام کودکان یتیم و غیر یتیم می باشد و شاید در گفتن «أَمْوَالِكُمْ» بصیغه خطاب در اینجا این حکمت وجود داشته باشد که آن شامل اموال خویش و اموال یتیمان هر دو باشد و تا وقتی که در آنها هوشیاری پدید نیاید، در اثر این که آن اموال در کنترل و مسئولیت اولیا می باشد. گویا مال اولیا می باشد و در آیه قبل از این «وَأَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ أَمْوَالُهُمْ» فرموده اصل حقیقت را روشن کرد که اموال یتیمان باید به آنها داده شود که بعد از این هیچ گونه مغالطه ای باقی نخواهد ماند. نگهداری و حفظ مال امری الزامی است و ضایع نمودن آن گناه است و اگر کسی به خاطر حفظ مال خودش کشته شود شهید است هم چنانکه اگر کسی در نگهداری جان خویش کشته بشود، شهید است. آن حضرت علیه السلام فرموده است:

«مَنْ قَتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» (بخاری جلد ۱ ص ۳۳۷ و مسلم جلد ۱ ص ۸۱)

کسی که در نگهداری از مال خودش کشته شود، شهید است (یعنی به اعتبار ثواب جزو شهیدان محسوب می گردد).

و نیز فرموده است:

«نِعِمَّا بِالْمَالِ الضَّالِحِ لِلزَّجْلِ الضَّالِحِ» (مشکوٰة ص ۳۲۶)

یعنی «مال پاکیزه و خوب برای مردم نیک بهترین سرمایه زندگی است.»

و نیز فرموده است:

«لَا بَأْسَ بِالْغِنَىٰ لِمَنِ اتَّقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ» (مشکوٰة ص ۴۹۱) «در ثروتمندی

کسی که از خدا بترسد، هیچ خرابی و بدی وجود ندارد.»

در آخر این دو حدیث، این نکته نشان داده شد که نگهداری شخص صالح و متقی از مال در حق او هیچ ضرری در بر ندارد؛ زیرا چنین افراد از ترس خدا این

اموال خویش را از صرف نمودن در گناه به دور نگه می‌دارند. و مراد از مالی که مورد نکوهش اولیا و صوفیان زاهد قرار گرفته است، آن است که در گناهان صرف شده، وسیله عذاب آخرت قرار گرفته باشد و چون انسان پس از ثروتمند شدن در فکر خود داری از اسراف و گناه نمی‌باشد. بنابراین دوری از مال، چیز خوبی فهمیده شده است؛ اما کسب مال در حد نیاز بدون غفلت از ذکر الله و نجات خویش از محاسبات آن روش بزرگان گذشته بود. امروزه در بین مردم دین و ایمان اهمّیت زیادی ندارد و مردم بیشتر به ساز و برگ دنیا متوجّه می‌شوند، نه تنها به مشقّت جزئی بلکه بر تخلف از وضع و هیأت ظاهری آماده به رها کردن دین می‌شوند؛ بنابراین برای این‌گونه افراد کسب مال و حفظ آن از اهمّیت فوق العاده‌ای برخوردار است. نسبت به این‌گونه افراد، رسول خدا ﷺ فرموده است:

«كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» «که تنگدستی بسا اوقات مردم را به کفر

می‌رساند»

حضرت سفیان ثوری ضمن تشریح این موضوع فرمود: «كَانَ الْمَالُ فِيمَا مَضَى يُكْرَهُ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَهَوَ تَرَشُّ الْمُؤْمِنِ» یعنی «در گذشته نگهداری مال خوب فهمیده نمی‌شد؛ ولی امروزه مال همچون سپری برای مؤمن می‌باشد»

نیز او فرموده است: «مَنْ كَانَ فِي يَدِهِ مِنْ هَذِهِ شَيْئًا فَلْيُضِلِّحْهُ فَإِنَّهُ زَمَانٌ إِنْ اِخْتِاجَ كَانَ أَوْلَ مَنْ يَبْدُلُ دِينَهُ» یعنی «کسی که چیزی از درهم و دینار پیشش باشد باید آن را به طریقه مناسب کار بگیرد؛ زیرا این زمانی است اگر نیازی پیش بیاید، انسان پیش از همه، اول برای بر آوردن احتیاج خویش دین را صرف می‌کند» منظور این‌که بر آوردن نیاز، از اهمّیت دین بالاتر قرار می‌گیرد.

(مشکوٰة ص ۴۹۱)



دستور به آزمایش فهم و صلاحیت نابالغان

وقتی که در آیه قبلی معلوم گردید که تا زمانی که هوشیاری نابالغان در معاملات ثابت نگردد، نباید اموال را به دست آنها سپرد. بنابراین این در آیه دوم، نسبت به تعلیم و تربیت کودکان، برنامه ریزی نمود و دستور داد تا از آنها آزمون به عمل آید و صلاحیت و شایستگی آنها معلوم گردد. می فرماید:

«وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» یعنی «قبل از بلوغ داد و ستدهای جزئی را در اختیار یتیمان قرار داده، از صلاحیت آنها، آزمون به عمل بیاورید تا این که وقتی آنها شایستگی ازدواج را داشتند، یعنی بالغ گردیدند» پس اکنون به طور ویژه آن را اندازه گیری کنید که آنها نسبت به کار و بار خویش هوشیار شده اند یا خیر؛ هرگاه هوشیاری آنها احساس گردید، اموال آنها را به آنها تحویل نمایید.

خلاصه این که، با توجه به طبیعت ویژه بچه ها و نشو و نماي عقل آنها، آنها به سه درجه تقسیم بندی گردیده اند: ۱- قبل از بلوغ ۲- بعد از بلوغ ۳- بعد از درک و فهم. قبل از بلوغ به اولیای اطفال دستور رسیده است که در تعلیم و تربیت آنها بکوشند و برای هوشیار گردانیدن آنها معاملات جزئی خرید و فروش را به آنها بسپارند. همین است مضمون آیه «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ» از اینجا امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله این مسئله را استنباط فرموده است که: اگر کودک نابالغ به اجازه ولی خویش معامله خرید و فروشی انجام داد، درست و صحیح می باشد.

حکم دوم این که وقتی آنها بالغ شدند و اهلیت نکاح را به دست آوردند، اکنون از نظر معاملات و تجربه وضعیت آنها را مورد آزمایش قرار دهید. اگر ملاحظه گردید که آنها می توانند نفع و ضرر خود را درک نمایند و به خوبی می توانند معامله و داد و ستد کنند. پس اموال شان را به آنها تحویل دهید.

سنّ بلوغ

در این آیه جایی که حکم بلوغ را بیان فرمود، راجع به این که کودک در چه سنی بالغ می‌شود، فرمود: «فَإِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» و به این اشاره کرد که اصل بلوغ وابسته به سنّ و سالی نیست؛ بلکه مدار آن بر آثاری است که برای بالغان پیش می‌آید. با توجه به آن آثار هر گاه کودک شایسته این شد که ازدواج بکند او بالغ فهمیده می‌شود. اگر چه او از نظر عمر سیزده و چهارده سال باشد. البته اگر در کودکی آثار بلوغ نمودار نشده باشد، او به اعتبار عمر بالغ قلمداد می‌شود و در این باره فقها اختلاف نظر دارند. بعضی برای پسران هجده سال و برای دختران هفده سال مقرر کرده‌اند و بعضی دیگر برای هر دو پسر و دختر پانزده سال مقرر نموده‌اند چه آثار بلوغ در آنها ظاهر گردد یا خیر.

هوشیاری چگونه معلوم می‌شود؟

در این رابطه تشریح «أَنْتُمْ مِنْهُمْ وَتُنَادُوا» بیان می‌گردد. دستور قرآن این است که هر گاه شما در آنها احساس هوشیاری نمودید اموال آنها را به آنها تحویل دهید. این هوشیاری چه می‌عادی دارد؟ قرآن کریم آخرین میعاد را به صراحت بیان نفرمود. بنابراین بعضی فقها به این قایل شده‌اند که تا زمانی که هوشیاری کامل محسوس نگردد، نباید مال به آنها تحویل داده شود؛ بلکه بر حسب دستور سابق، در امانت و نگهداری ولی باقی می‌ماند؛ اگر چه کل عمرش به همین صورت به پایان برسد.

تحقیق امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه از این قرار است که مراد از عدم هوشیاری آن است که در او اثر کودکی باشد و آن بعد از گذشت ده سال پس از بلوغ باقی نخواهد ماند؛ لذا با پانزده سال سن بلوغ و ده سال سن هوشیاری در مجموع بیست و پنج سالگی هوشیاری و رشد بدست می‌آید و قرآن کریم با آوردن



لفظ «زُشِدًا» بصورت نکره نیز به این اشاره فرموده است که هوشیاری و دانشمندی کامل شرط نیست؛ مقداری هوشیاری برای این کافی است که اموال به آنها تحویل گردد. بنابر این تا بیست و پنج سالگی آنها انتظار کشیده، اموال آنها را به آنها باید تحویل داد؛ اگر چه هوشیاری کاملی هم متحقق نگردد. زیرا هوشیاری و دانشمندی کامل در بعضی در طول عمر هم میسر نمی‌شود. آنها همیشه ساده می‌مانند؛ بنابر این نباید آنها را از اموال شان محروم نگهداشت. البته اگر کسی کاملاً دیوانه و مجنون باشد، حکم آن مستثنی است که او برای همیشه در حکم کودکان نا بالغ قرار می‌گیرد و هیچ‌گاه نباید به او مالی تحویل داد. مگر این‌که دیوانگی از او بر طرف شود.

جلوگیری از خرج نمودن بی جای مال یتیم

هم چنان‌که معلوم گردید در این آیه به این امر راهنمایی شده است که اموال یتیمان را تا زمانی به آنها تحویل ندهید که قدری تجربه و هوشیاری به دست آورند و ظاهر است که برای آن تا مدتی باید انتظار کشید.

چون در این صورت امکان داشت، از طرف اولیای یتیمان چنین تجاوز و تعدی پیش بیاید که در آن زانی بر یتیمان وارد بشود. بنابر این فرمود:

«وَلَا تَأْكُلُوهُمَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا» یعنی آن اموال را بیش از نیاز و به

این پندار که اگر اینها بالغ گردند، الزاماً مال باید به آنها تحویل گردد؛ شتاب زده به باد داده نخورید.

در اینجا اولیای یتیم از دو چیز ممنوع شده‌اند: یکی از اسراف در اموال یتیمان؛ یعنی خرج کردن بیش از نیاز. دوم از این‌که اموال یتیمان را قبل از تحقق نیاز به این خاطر به صورت شتاب زدگی به مصرف می‌رسانند که اگر آنها بالغ گردند، باید مال به آنها تحویل داده شود و اختیار از دست ما گرفته می‌شود.

قیم یتیم می‌تواند از اموال او به قدر نیاز چیزی بردارد. در پایان، ضابطه آن را بیان فرمود کسی که در پرورش یتیم و نگهداری از مال او وقت خود را صرف می‌کند؛ آیا می‌تواند از مال او حقّ الزّحمه خود را بردارد در این رابطه فرمود: «وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتغْفِرْ» یعنی کسی که نیازمند نباشد و می‌تواند از راه دیگری متکفل زندگی خود بشود نباید از مال یتیم حقّ الزّحمه بگیرد؛ زیرا انجام این زحمت و خدمت بر او فرض است و گرفتن اجرت بر آن جایز نیست. سپس فرمود: «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی اگر قیم یتیم فقیر و محتاج باشد و راه دیگری برای امرار معاش ندارد، او می‌تواند از مال یتیم به قدر مناسب که ضروریات زندگیش از آن بر آورده بشوند، برداشته، بخورد.

گواه گرفتن به هنگام تحویل مال

در آخر فرمود: «فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» یعنی «وقتی که بعد از آزمایش خواستید که اموال یتیمان را تحویل دهید چند نفر مورد اعتماد و نیک را گواه بگیرید تا که در آینده صورت اختلاف و نزاع پیش نیاید و یاد داشته باشید که هر چیز در محاسبات خداوند است.»

اجرت در قبال خدمت اموال اوقاف و امور کشور

از سیاق آیه، یک ضابطه و قانون فقهی معلوم گردید که کسانی که مراقب اموال اوقاف باشند و یا متصدی مدارس و مساجد قرار گیرند و یا در حکومت اسلامی مسئول اداره‌ای قرار بگیرند و یا هم چنین بر انجام اموری مأموریت داشته باشند که انجام آنها فرض کفایه باشد؛ برای این حضرات بهتر و مناسب این است که اگر ثروت و مالی دارند که می‌توانند از آن امرار معاش نمایند، در قبال خدمات



خویش چیزی نگیرند. اما اگر دارای چنین چیزی نیستند و به هنگام اوقات کسب در این امور مشغول به کارند می توانند در حد نیاز از این اموال بردارند. اما واژه «در حد نیاز» را در نظر داشته باشند.

بسیاری از مردم موافق به قانون دیوان سالاری، نام خود را در ردیف کارمندان درج نموده، ماهیانه برای خود چیزی مقرر می کنند. سپس با روش مختلف بیش از حد نیاز با بی احتیاطی بر خود و زن و بچه های خود خرج می نمایند و معالجه این بی احتیاطی بجز خوف خدا چیز دیگری نیست که در جمله آخر آیه «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» فرموده، خواص و عوام را به آن متوجه کرد؛ که کسی که به فکر محاسبات الهی قرار بگیرد، او می تواند خود را از استعمال اموال نا جایز بدور نگهدارد. و بالله التوفیق

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ۚ وَ لِلنِّسَاءِ

برای مردان هست سهمی از آنچه ترک نموده وفوت کرده اند مادر و پدر و خویشاوندان و برای زنان

نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ

هست سهمی از آنچه ترک نموده وفوت کرده اند مادر و پدر و خویشاوندان چه کم باشد و چه زیاد

نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿۷﴾ وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقَرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

سهمی مقرر شده. و وقتی که حاضر شدند به وقت تقسیم، خویشاوندان و یتیمان

وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿۸﴾ وَ لِيَخْشَ

و محتاجان پس چیزی به آنها بخورانید از آن و بگویید به آنها سخنی معقول. و باید بترسند

الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ ۚ

کسانی که اگر می گذاشتند پشت سر خود فرزندان ضعیف که بترسند بر آنها که وضع شان چنین

فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ

خواهد شد) پس باید بترسند از خدا و بگویند سخنی درست کسانی که می خورند مال

الْيَتِيمَىٰ ظَلَمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾

یتیمان را به ناحق آنها پر می کنند شکمهای خود را با آتش و بزودی داخل می شوند در آتش.

ربط آیات

نخست در سوره نساء حقوق عمومی انسانها بویژه حقوق خانوادگی ذکر گردید. در آیه ما قبل نیز حقوق یتیمان ذکر شد. در این آیات چهارگانه فوق، حقوق ویژه یتیمان و زنان مربوط به ارث بیان می گردد. در نخستین آیه از آیات فوق، آن رسم جاهلیت ابطال گردید که زنان را مستحق میراث قرار نمی دادند. این آیه آنها را حقدار ارث شرعی قرار داده، از کاستن و کم کردن حق آنها جلوگیری نمود. باز چون تذکره مستحقان ارث به میان آمد و در چنین اوقات غیر مستحقین از فقرا و یتیمان نیز در صحنه حاضر می شوند. پس در آیه دوم، دستور به حسن سلوک و مراعات با آنها داده شد. اما این دستور وجوبی نیست؛ بلکه استحبایی است. سپس در آیه سوم و چهارم در رابطه با احکام یتیمان تأکید شده است.

خلاصه تفسیر

برای مردان (چه بزرگ باشند و چه کوچک) سهم (مقرر شده) است از آنچه مادر و پدر (این مردان) و خویشاوندان نزدیک (دیگر به هنگام مرگ) ترکه بگذارند چه آن (ترکه) چیز کمی باشد یا زیاد (از مجموع) سهمی که قطعاً مقرر است و وقتی که به هنگام تقسیم (ترکه بین وارثان این افراد) حاضر شوند. خویشاوندان (دور که از ترکه ارث نمی برند) و یتیمان و غریبان (به این امید که شاید به ما هم چیزی برسد، خویشاوندان به گمان استحقاق و دیگران به امید صدقه و خیرات) به آنها نیز از آن (ترکه که سهم وارثان بالغ باشد) چیزی بدهید و با آنها به خوبی (و نرمی) سخن بگویید (و به خویشاوندان بگویید که از روی شرع، شما در این سهمی ندارید؛ لذا ما از دادن سهم به شما معذوریم و به



دیگران اینکه روی آنها پس از دادن صدقه منت نگذارید) و باید (در ارتباط به حق یتیمان) بترسند. کسانی که اگر پس از (مری) خود بچه‌های کوچک بگذارند که نسبت به آنها این واهمه را داشته باشند (که کسی به آنها اذیت و آزاری نرساند پس هم چنان آنان نسبت به فرزندان کسانی دیگر همین اندیشه را داشته باشند که به آنها اذیت و آزاری نرسانند) پس (با توجه به این امر) آنها باید (در ارتباط به یتیمان) بترسند از (تخلف به دستور) خدا (که فعلاً اذیت و آزار نرسانند) و (شفاهاً نیز به آنها) سخن بجا بگویند. (در این سخن تسلی بخش و دلجویی و نیز سخن تعلیم و تأدیب آمد. الغرض اصلاح جان و مال، هر دو در نظر باشند) بدون شک کسانی که اموال یتیمان را بدون استحقاق می‌خورند، چیزی نیست جز از این‌که (اخگرهای) آتش (دوزخ) را در شکمهای خود پر می‌کنند. (یعنی سرانجام خوردن مال یتیم چنین خواهد شد) و (در ترتیب این سرانجام دیری نخواهد گذشت زیرا) بزودی در آتش سوزان (دوزخ) داخل خواهند شد (و در آنجا این سرانجام را خواهند دید)

معارف و مسایل

حق ارث در اموال والدین و خویشاوندان دیگر

قبل از اسلام، در ملت‌های عرب و عجم، طبقه ضعیف انسان‌ها کودکان یتیم و زنان همیشه شکار انواع ظلم و ستم بوده‌اند. اولاً برای آنها حتی در نظر گرفته نمی‌شد و اگر برای آنها حتی منظور می‌شد، گرفتن آن از مردان و نگهداری آن در توان کسی نبود.

اسلام از همه پیشتر، برای آنان حتی قایل شد و سپس برای نگهداری آن شیوه‌ای انتظام نمود.

عموم ملت‌ها در قانون وراثت نیز این دو طبقه ضعیف را از حقوق طبیعی و واجب آنها محروم قرار داده بودند.

عرب قانون خود را چنین وضع نموده بود که مستحق ارث، کسی است که بر اسب سوار شده، با دشمنان مبارزه نموده؛ بتواند مال غنیمت به دست بیاورد. (روح المعانی جلد ۴ ص ۲۱۰)

ظاهر است که این هر دو صنف ضعیف کودکان و زنان تحت این قانون ارث قرار نمی گرفتند؛ بنابر این طبق قانون ارث آنها، فقط پسر جوان بالغ می توانست مستحق ارث قرار بگیرد. دختر به کلی وارث پنداشته نمی شد. چه بالغ باشد یا نباشد و اگر پسر هم بالغ نمی بود، او نیز مستحق ارث قرار نمی گرفت.

در عهد مبارک رسول کریم ﷺ واقعه ای چنین اتفاق افتاد که اوس بن ثابت رضی الله عنه وفات نمود و بعد از او دو دختر و یک پسر نابالغ و همسرش باقی ماندند. اما طبق قانون قدیمی عرب دو پسر عموی او بر کل اموال او تصرف نمودند و از زن و فرزندان او به کسی چیزی ندادند. زیرا در نزد آنان زن اصلاً حقدار ارث پنداشته نمی شد؛ چه بالغ باشد و چه نابالغ. بنابر این همسر و دو دخترش محروم شدند و پسر هم در اثر عدم بلوغ نیز از ارث محروم گشت. بنابر این وارث کل مال دو پسر عمو قرار گرفتند.

همسر بیوه اوس بن ثابت رضی الله عنه خواست تا این دو پسر عمو با دختران محروم ازدواج نمایند تا که او از فکر آنها آسوده خاطر شود که آنان این را نیز نپذیرفتند. آنگاه بیوه حضرت اوس بن ثابت رضی الله عنه گزارش امر را به محضر رسول خدا ﷺ رساند و از بی کسی و محرومیت خود و فرزندانش شکایت نمود. چون تا آن زمان، آیه میراث در قرآن نازل نشده بود، آن حضرت رضی الله عنه در جواب دادن به او توقف فرمود؛ ولی اطمینان داشت که به وسیله وحی الهی این قانون ظالمانه تغییر خواهد کرد. چنانکه فوراً این آیه نازل گردید:

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ۚ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۗ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»



سپس آیه دوم ارث نازل شد که مشتمل بر تفصیل سهام است. و رکوع دوم این سوره حاوی آن تفصیل می باشد. رسول خدا ﷺ طبق دستور قرآن یک هشتم کل ترکه را به همسر اوس بن ثابت رضی الله عنه داد و بقیه را بسین یک پسر و دودختر چنین توزیع نمود که یک نصف به پسر داد و در نصف دیگر دودختر را شریک قرار داد و عموزادگان در برابر فرزندان که نزدیکتر بودند، محروم شدند. (روح المعانی)

ضابطه استحقاق ارث

این آیه، در ضمن بیان چند حکم وراثت، ضابطه قانون وراثت را نیز بیان فرمود:

«مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدِ وَالْأَقْرَبُونَ» این دو لفظ در اصل اساس وراثت را نشان داد: یکی رشته توالد که بین فرزندان و مادر و پدر می باشد که با لفظ «وَالْوَالِدِينَ» بیان گردید، دوم رشته خویشاوندی که مفهوم واژه «أَقْرَبُونَ» است. و صحیح این است که لفظ «أَقْرَبُونَ» حاوی هر نوع قرابت و خویشاوندی است؛ چه آن در اثر توالد باشد، مانند: اولاد و مادر و پدر. و یا به شکل دیگر، مانند رشته خانوادگی و یا آن رشته ای که در اثر ازدواج باشد.

واژه «أَقْرَبُونَ» شامل همه می باشد؛ ولی با توجه به اهمیتی که والدین داشتند، آن را به صورت ویژه جداگانه ذکر نمود. سپس این لفظ این را نشان داد که مطلّسست خویشاوندی برای ارث کافی نیست؛ بلکه اقرب بودن در خویشاوندی شرط است. زیرا اگر قرابت را شرط معیاری قرار ندهند، پس ارث هر فوت شونده باید بین کل بنی نوع انسان توزیع گردد؛ زیرا همه آنها از یک پدر و مادر آدم و حوا رضی الله عنهم به دنیا آمده اند و یک نوع رشته خویشاوندی چه دور و چه نزدیک در همه موجود است. و این امر اولاً امکان پذیر نیست؛ ثانیاً اگر به شکلی برای آن

برنامه ریزی شود، مال متروکه جزء لایتنجزی قرار گرفته به درد کسی نمی خورد. بنابراین این لازم بود که وقتی بنای ارث بر خویشاوندی است، پس قانون چنین وضع گردد که اگر خویشاوندان دور و نزدیک با هم جمع گردند، پس نزدیکان بر دورها ترجیح داده شده با بودن اقرب به ابعده سهمی داده نشود. البته اگر بعضی خویشاوند به گونه‌ای باشند که به یک وقت همه اقرب قرار گیرند اگر چه وجوه خویشاوندی بین آنها مختلف باشد؛ همه مستحق ارث قرار می‌گیرند. مانند این که با فرزندان مادر و پدر و همسر میت باشد که همه اینها اقرب هستند، اگر چه وجوه قرابت بین آنها مختلف است.

و نیز امر دیگری که لفظ «أَقْرَبُونَ» به آن اشاره کرد این است که هم چنان که مردان مستحق ارث قرار می‌گیرند؛ زنان و کودکان هم از آن محروم نخواهند شد. زیرا خویشاوندی چه به صورت توالد باشد و یا بصورت دیگر در هر یکی به جهت خویشاوندی پسر و دختر برابراند. هم چنانکه پسر از مادر و پدر متولد شده است، دختر نیز از آنها متولد شده است؛ وقتی بنای حق وراثت بر خویشاوندی است، محروم قرار دادن پسر کوچک و یا زن معنی ندارد.

سپس به اسلوب قرآن ملاحظه فرمایید که می‌توانست لفظ «لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ» را جمع نموده در الفاظی مختصر، حق آنها را بیان می‌فرمود. ولی این روش را اختیار نمود؛ بلکه با چه تفصیلی که حق مردان را بیان کرد، با همان تفصیل حق زنان را جداگانه توضیح و تشریح نمود. تا که استقلال و اهمیت حقوق هر یکی واضح گردد.

و نیز از واژه «أَقْرَبُونَ» امر دیگری معلوم گردید که تقسیم مال ارث بر معیار نیاز و ضرورت نیست؛ بلکه بر معیار قرابت و خویشاوندی می‌باشد. لذا لازم نیست که هر کدام از خویشاوندان محتاج تر و نیازمند تر باشد، او مستحق ارث بیشتری باشد؛ بلکه هر کسی که از نظر خویشاوندی بایست نزدیکتر باشد، او به



نسبت دورتر بیشتر مستحق قرار می‌گیرد. اگر چه نیاز و احتیاج دورتر بیشتر باشد. و اگر ضابطه نزدیک بودن کنار گذاشته شود و نیاز و احتیاج را معیار قرار دهند نه برای آن می‌توان ضابطه‌ای مقرر نمود و نه می‌توان آن را به شکل یک قانون مستحکم و مدون در آورد؛ زیرا علاوه بر نزدیک بودن، معیار دیگر موقت و اجتهادی خواهد شد؛ زیرا فقر و نیاز امر دائمی و همیشگی نیست؛ زیرا که اوضاع و احوال و درجات متغیر می‌شوند و در این صورت مدعیان استحقاق، زیاد خواهند شد و داوری بین آنها برای داوران مشکل قرار می‌گیرد.

مسئله ارث نوه یتیم

با درک این ضابطه قرآنی مسئله ارث نوه یتیم که امروزه بدون جهت مسئله مورد نزاع قرار گرفته است، خود بخود با داوری قطعی حل خواهد شد. اگر چه نوه یتیم به نسبت پسر نیازمندتر است؛ ولی با توجه به قانون «أَقْرَبُونَ» او نمی‌تواند، مستحق ارث قرار بگیرد؛ زیرا او با موجود بودن پسر، نمی‌تواند اقرب قرار بگیرد. البته برای بر طرف نمودن نیازمندی او انتظامات دیگری پیش بینی شده است که یکی از آنها در آیه بعدی خواهد آمد. در این مسئله بجز روشنفکران غربزده امروز، کسی دیگر اختلافی نکرده است. کل امت اسلامی در پرتو قرآن و حدیث چنین فهمیده‌اند که با موجودیت پسر به نوه ارثی نخواهد رسید چه پدر او موجود باشد و چه فوت کرده باشد.

در همه آنچه در ملکیت متوفی باشد، حق ارث جاری

می‌گردد.

در این آیه «مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ» فرموده؛ رسم جاهلی دیگری را اصلاح نمود. و آن این‌که در بعضی ملتها بعضی اموال نسبت به بعضی وارث اختصاص

داده می‌شد. مانند این‌که اسب و شمشیر و اسلحه دیگر حق مردان جوان به شمار می‌رفت و ارثان دیگر از آنها محروم قرار داده می‌شدند. این راهنمایی قرآن نشان داد که هر آنچه در ملکیت میت بود، چه بزرگ و چه کوچک هر وارثی چه دختر و چه پسر در هر چیز حق دارد برای هیچ وارثی جایز نیست که چیز خاصی را بدون تقسیم برای خودش بردارد.

سهام مقرّره ارث از جانب خدا طی شده هستند. از آنچه در آخر آیه فرمود «نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا» نیز چنین نشان داد که سهام مختلفی که قرآن برای وارثان مختلف مقرر فرموده است، سهام مقرّره از جانب خدا هستند در آنها کسی نمی‌تواند با رأی و قیاس خویش تغییر و تبدیلی پیش بیاورد.

ارث یک ملک جبری است رضایت مالک در آن شرط نیست. و از واژه «مَّفْرُوضًا» مسئله‌ای دیگر این معلوم گردید که آنچه بوسیله ارث در ملکیت وارث می‌آید، ملکیت جبری است پذیرفتن وارث در آن شرط نیست و نه رضایت او لازم است حتی اگر او صراحتاً با زیان بگوید من سهم خود را نمی‌گیرم باز هم او شرعاً مالک سهم خودش قرار می‌گیرد. این امری است دیگر که اگر او پس از مالک شرعی قرار گرفتن طبق مقررات، آن را به کسی هبه (و بخشش) کند و یا بفروشد و یا تقسیم نماید.

تسلی وارثان محروم الارث الزامی است. بعضی از خویشاوندان میت کسانی می‌باشند که طبق ضابطه شرعی، سهمی از میراث به آنها تعلق نمی‌گیرد؛ ولی ظاهر است که از تفصیل فرایض آگاهی



ندارند. عموماً خویشاوندان نیز تمایل دارند که به آنها از ارث سهمی برسد. بنابراین این خویشاوندانی که طبق ضابطه شرعی از ارث محروم می‌گردند، به هنگام تقسیم ارث دل افسرده و رنجیده خاطر می‌گردند؛ بویژه وقتی که به هنگام توزیع حضور داشته باشند و بالاخص وقتی بعضی از آنها یتیم و مسکین و نیازمند باشند. وقتی که در چنین وضعی خویشاوندان دیگر سهام خود را بر داشته بروند و اینها ایستاده تماشا بکنند، کسانی می‌توانند تحسّر و یأس و دلشکنی آنها را اندازه‌گیری نمایند که گاهی چنین وضع و حالتی بر آنها گذشته باشد.

اکنون حسن نظام قرآن و چگونگی حُسن برخورد آن را ملاحظه فرمایید که از یک طرف ضابطه‌ای عادلانه نشان داده خود قرآن این است که دورتر در برابر نزدیکتر محروم قرار گیرد و از طرف دیگر تحسّر و دل شکنی دورتران را نمی‌پسندد. در آیه‌ای مستقل برای او چنین راهنمایی فرمود:

«وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتْمَىٰ وَ الْمَسْكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» یعنی خویشاوندان دور و یتیمان و مسکینان که از سهم بودن در میراث شرعاً محروم‌اند؛ هرگاه به هنگام تقسیم اموال حاضر شوند، پس فریضه اخلاقی وارثان این است که از همان مال به اختیار خود چیزی به آنها بدهند تا برای میت صدقه و موجب ثواب قرار بگیرد، و در چنین زمانی که مالی بدون زحمت و کار فقط از روی دین الهی به مردم می‌رسد، داعیه صدقه و خیرات فی سبیل الله باید در قلب پدید آید. چنانکه نظیر آن در آیه دیگر چنین آمده است: «كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»^(۴۹) یعنی از میوه‌های باغ خود وقتی میوه بدهد بخورید و روزی که میوه‌ها را می‌چینید حق آن را بیرون آورده به فقرا و مساکین بدهید. (این آیه در سوره انعام خواهد آمد)

خلاصه این که به هنگام توزیع میراث اگر خویشاوندان دور و یتیم و مساکین و غیره آمدند که از نظر ضابطه شرعی سهمی در میراث ندارند، از حضور آنها در صحنه ناراحت نباشید؛ بلکه از مالی که خداوند بدون زحمت به شما عنایت فرموده، به صورت شکرانه چیزی بدهید و این را غنیمت بدانید که برای خرج کردن فرصت مناسبی بدست آمده است. در این فرصت با دادن چیزی به آنها تحسّر و دل شکنی خویشاوندان او بر طرف می‌گردد. در این بخشش نوه محروم الارث میت هم داخل است. که عموها و عمه‌های او باید چیزی از سهم خود به او بدهند.

در آخر آیه فرمود: «وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» اگر آنها به دادن چیز کمی راضی نگردند؛ بلکه تقاضای برابری در سهم را بنمایند، چون این تقاضای آنها بر خلاف قانون شرع و غیر عادلانه است؛ لذا مجالی برای بر آوردن تقاضای آنها نیست. اما با وجود این نباید به آنها چنین سخنی گفته شود که دل شکسته شوند. بلکه به طور معقول تفهیم گردند که از نظر قانون شرعی، شما در میراث سهمی ندارید؛ آنچه ما به شما چیزی دادیم یک نوع تبرّع و احسان است و نیز دریافت این امر ضروری است که آنچه به آنها از روی تبرّع داده می‌شود، از مجموع مال نیست؛ بلکه وارثان بالغ که در آنجا حضور دارند از سهم خود به آنها چیزی بدهند. دادن از سهام کودکان و غایبان جایز نیست.

از خدا ترسیده باید میراث تقسیم گردد.

در آیه سوم خطاب به عموم مسلمانان است که نسبت به این، اهتمام کامل داشته باشند که ترکه میت باید کاملاً به فرزندان او برسد و از هر آن روش که بر سهم اولاد اثر ناگوار بگذارد پرهیزند و در عموم آن نیز داخل است که شما مسلمانی را ببینید که چنان وصیت و یا تصرفی می‌کند که از آن به فرزندان و یا



وارثان دیگرش ضرری وارد می‌شود. لازم است که او را از آن وصیت و تصرف جلوگیری نمایید. هم چنانکه رسول خدا ﷺ حضرت سعد بن ابی وقاص (رض) را از تصدق کل مال و نصف آن منع فرمود و فقط به تصدق یک سوم اجازه داد. (مشکوٰۃ باب الوصایا ص ۲۶۵) زیرا در صورت تصدق کل مال و یا نصف آن سهم وارثان کلاً از بین می‌رود و یا کم می‌گردد.

و نیز در عموم آن این نیز داخل است که قیم کودکان یتیم در نگهداری اموال آنها و سپس بعد از بلوغ تحویل دادن کل آن اهتمام نمایند و کوچکترین کوتاهی را در آن راه ندهند و وضعیت کودکان یتیم دیگران را بر کودکان خویش و محبت خویش مقایسه نمایند و اگر آنها می‌خواهند که پس از آنها با فرزندان شان برخورد خوب باشد و آنها پریشان نشوند و کسی بر آنها ظلم روا ندارد، باید با فرزندان یتیم دیگران، چنین برخورد نمایند.

خوردن مال یتیم بصورت ظلم پر کردن شکم از اخگر است. در آیه چهارم برای کسانی که در اموال یتیمان تصرف ناجایز به کار می‌برند، وعید شدیدی بیان گردیده است. که کسی که به صورت ناجایز مال یتیم را می‌خورد دارد، شکم خود را از آتش جهنم پر می‌کند.

در این آیه مال یتیم آتش جهنم قرار داده شد؛ بسیاری از مفسرین این را بر تشبیه و کنایه حمل نموده‌اند. یعنی، خوردن مال یتیم به ناحق چنان است که کسی شکم خود را از آتش پر بکند زیرا سرانجام آن در قیامت چنین خواهد شد.

اما قول اهل تحقیق این است که در آیه مجاز و کنایه به کار گرفته نشده است. بلکه کسی که مال یتیم را به ناحق می‌خورد آن در حقیقت آتشی است. اگر چه در این وقت صورتش آتش نیست؛ مانند اینکه کسی چوب کبریت را بگوید که این آتش است و یا سم را بگوید این قاتل است. پس روشن است که از به دست گرفتن

چوب کبریت دست نمی‌سوزد و از دست زدن به سم و یا حتی چشیدن آن بزبان کسی نمی‌میرد. ولی پس از مالیدن چوب کبریت معلوم می‌گردد که آن‌کسی که آن را آتش گفته است درست گفته است هم چنین پس از بلعیدن سم معلوم می‌شود که قاتل گوینده سم، راست گو بوده است.

از عموم اطلاقات قرآن نیز این تأیید می‌گردد که آنچه انسان عمل نیک و یا بد انجام می‌دهد، همین اعمال او درخت و میوه جنت یا اخگر جهنم او می‌باشند اگر چه صورت ظاهری آنها در اینجا دیگری است اما در قیامت به شکل اصلی خود متشکل شده ظاهر می‌گردند.

قرآن فرموده است «وَّوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»^(۵۰) یعنی در روز قیامت کردار خویش را موجود خواهند یافت؛ یعنی عذاب و یا ثوابی که در نظرش می‌آید در حقیقت اعمال خود او هستند.

در بعضی روایات آمده است که خورنده مال یتیم به ناحق در روز قیامت به وضعی بر انگیخته می‌شود که شعله‌های آتش از داخل شکمش از راههای دهان و بینی و چشم و گوش خارج می‌شوند.

و رسول خدا ﷺ فرموده که: قومی در روز قیامت چنان بر انگیخته می‌شود که آتش در دهان شان مشتعل است:

صحابه کرام عرض کردند: یا رسول الله! ایشان چه کسانی هستند؟
آن حضرت ﷺ فرمودند: آیا شما قرآن را نخوانده‌اید که فرمود:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَفْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظَلَمًا...» (ابن کثیر جلد ۱ ص ۴۵۶)

خلاصه مقصود آیه این است: کسی که مال یتیم را بناحق بخورد در حقیقت آتش جهنم را خورده است. اگر چه در این وقت او آنرا آتش احساس



نکند. بنابر این رسول کریم ﷺ در این باره برای احتیاط، ارشادات واضحی بیان فرمود. حضرت ابو هریره رضی الله عنه می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَخْرَجُ قَالَ الضَّعِيفَيْنِ الْمَرْأَةَ وَالْيَتِيمَ» (ابن کثیر جلد ۱ ص ۴۵۶) ترجمه: «من تو را به طور ویژه از اموال دو ضعیف یعنی زن و یتیم بر حذر می دارم».

در اولین رکوع سوره نساء از اول تا آخر عموماً بیان احکام اموال یتیمان است. حفظ اموال یتیمان و اموال آنها را جزو مال خویش قرار ندادن و حکم سپردن اموالی که به طور ارث به آنها رسیده و بزرگ شدن زودرس آنان، و حیف و میل نکردن اموالشان، ازدواج دوشیزگان یتیم و کاستن مهریه آنان، تصرف بر اموالشان و غیره، که از همه اینها ممانعت فرمود. در پایان فرمود که خوردن مال یتیم بناحق پر کردن شکم است از اخگر آتش؛ زیرا که در کیفر آن بعد از موت شکم اینگونه اشخاص پر از آتش می شود و بر خوردن مال یتیم وعید فرمود. اما هر نوع استعمال اموال یتیم چه به غرض خورد و نوش باشد یا استفاده به هر صورت همه حرام و موجب عتاب و عذاب است. زیرا که در محاورات عمومی کلمه خوردن مال ناحق شامل هر نوع استعمال است.

وقتی شخصی فوت می کند حق وارثان، چه کوچک و چه بزرگ همه در ارث محفوظ و معین است و به همه تعلق می گیرد. و در هر خانواده بعد از فوت پدر نسبت به فرزندان یتیم ظلم و تعدی می شود به طوری که به راحتی مستصرف اموالشان می گردند. اعم از عمو یا برادر بزرگ و یا مادر و ولی و وصی آن فرزندان مرتکب چنین ظلمهایی می شوند به طوری که اولاً تا چند سال متواتر به تقسیم اموال اقدام نمی شود و بر نفقه و پوشاک یتیمان کمتر خرج می کنند. و همچنین در رسمها و بدعتها و فضولیات از آن مال مشترک انفاق می کنند و خرج و هزینه خود را نیز از آن مال تأمین می نمایند؛ حتی مشاهده شده است که در دفاتر دولتی

اسامی را تغییر داده نام فرزندان خود را می‌نویسند. اینها مواردی است که کمتر خانواده‌ای یافت می‌شود از این‌گونه تعدّیات به‌دور باشد. اموالی که در مدارس و یتیم‌خانه‌ها به نام یتامی جمع می‌شود. عدم انفاق آنها نیز یک نوع خوردن مال یتیم است.

مسئله

لباس تن میّت هم از اموال ترکه محسوب است. آنها را بدون اینکه در شمار ارث به حساب آورند، صدقه می‌دهند و در بعضی مناطق ظروف فلزی را هم قبل از تقسیم به فقرا می‌بخشند در صورتی‌که در همه آنها حق نابالغان و غایبان وجود دارد. پس باید قبل از هر چیز مال را تقسیم کنند و از آن به فرزندان و زن، والدین، خواهران، کسانی که شرعاً به آنان حقی تعلق می‌گیرد، پردازند؛ بعد از آن هر کسی می‌خواهد به رضایت خویش از سهم خود برای میّت ایصال ثواب کند یا همه بالغان به اتفاق همدیگر تصدّق نمایند. اجازه غیر بالغ هم در اینجا اعتبار ندارد. و از سهم وارث که حاضر نباشد تصرف بدون اجازه او هم درست نیست.

مسئله

به وقت بردن میّت به قبرستان چادری که بر تابوت انداخته می‌شود جزو کفن به‌شمار نمی‌رود. خریدن آن از مال میّت جایز نیست زیرا آن مال مشترک است؛ البته اگر کسی از سوی خود انفاق نماید. جایز است. در بعضی مناطق برای پیش امام از کفن به مقدار مصلیّ پارچه‌ای داده می‌شود. این هم از ضرورت کفن زاید است. خرید آن از اموال مشترک ورثه جایز نیست.

مسئله



در بعضی مناطق برای غسل دادن میت ظروف جدید خریداری می شود که پس از اتمام کار آنها را می شکندند. اولاً نیاز به خریدن ظروف جدید نیست، زیرا برای غسل میت از ظروف خانه می توان استفاده کرد و اگر نیاز به خرید باشد، شکستن آنها جایز نیست؛ زیرا اولاً: در آن تضييع اموال است. ثانیاً: در آن حق یتیمان و وارثان غایب داخل است.

مسئله

پذیرایی مهمانان و تصدق قبل از تقسیم ترکه جایز نیست، از این قبیل تصدق به میت ثوابی نمی رسد، بلکه تصدق کردن آنها به نیت ثواب برعکس مستوجب گناه است. زیرا پس از درگذشت مورث این اموال متعلق به همه وارثان است. که در میان آنان گاهی یتیمی هم دیده می شود؛ لذا تصدق اموال مشترک به مثابه سرقت اموال است. پس اول باید مال تقسیم گردد سپس اگر وارث از مال خود حسب رضایت خویش برای ایصال ثواب میت چیزی تصدق بکند، مختار است. قبل از تقسیم با اجازه وارثان هم هرگز از اموال مشترک تصدق نمایند؛ زیرا اجازه از یتیمان که در ورثه موجوداند اعتبار ندارد. و کسانی که بالغ هستند، لازم است که با رضایت قلب اجازه بدهند زیرا امکان دارد که از شرم مردم مجبور شده اجازه دهند یا از ترس طعنه و تشنیع مردم که نگویند فلان کس برای ایصال ثواب میت خویش صدقه نداد. لذا در شرایط خاص قرار می گیرد که ناخواسته «آری» می گوید، در حالی که در شریعت آن مال حلال است که بخشنده با طیب خاطر اکرام و بخشش نماید. و تفصیل آن قبلاً گذشت.

در اینجا ما به نقل یک واقعه بزرگ می پردازیم که مسئله فوق از آن بیشتر واضح می شود. عالمی به عیادت مسلمانی تشریف برده نشست؛ دیری نگذشت که روح آن مریض به سرای باقی شتافت و جان سپرد. در این وقت چراغی که

روشن بود آن را فوراً آن عالم خاموش کرد و از طرف خود پول داده روغن خواند و اتاق را روشن کرد؛ مردم علت آن را جویا شدند. فرمود: تا وقتی که آن شخص زنده بود چراغ در ملکیت او بود و استفاده از روشنایی آن جایز بود. اما پس از فوت او اکنون اموالش به ورثه‌اش تعلق گرفت، البته می‌توان با اجازه همه وارثان استفاده کرد و چون همه وارثان اینجا موجود نبودند من از پول خود روغن خواسته، چراغ را روشن کردم.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ

حکم می‌کند شما را خدا در حق اولادتان که برای یک مرد است سهم برابر دوزن، پس اگر

كُنْ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ

تنها زنان باشند بیش از دو، پس برای آنان است دوثلث از آن مال که گذاشته است بعد از مرگ. و اگر

وَاحِدَةً فَلَهَا النُّصْفُ وَلِأَبْوَانِهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُّسُ مِمَّا

یکی باشد برای اوست نصف، و برای هر یک از پدر و مادر میت یک ششم است از آن مال که

تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ

گذاشته است بعد از مرگ اگر برای میت فرزند باشد و اگر نباشد برای او فرزند و وارث او باشند

أَبَوَاهُ فَإِلَهُمَا الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَإِلَهُمُ

مادر و پدر پس برای مادر و پدر است یک سوم پس اگر میت چندتا برادر دارد پس برای مادر اوست

الشُّدُّسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۗ وَأَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ

یک ششم بعد از وصیت که کرده است به آن و ادای دین پدران شما و پسران شما

لَا تَذَرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا ۗ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ ۗ

نمی‌دانید کدام یک نزدیک‌تر است به شما در نفع رسانی. سهمی مقرر شده خداست.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۱﴾

هر آینه خدا دانا و حکیم است.



ربط آیات

در آیه «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ» از آیات گذشته ذکر مستحقان میراث به طور اجمال آمده بود و در این آیات تفصیل بعضی مستحقان میراث مذکور است. و به اعتبار احوال مختلف آنان سهام شان بیان شده است و بعضی تفصیل این سلسله در آخر سوره خواهد آمد و بقیه سهام نیز در احادیث بیان شده است. فقهای کرام از نصوص شرعی تمام تفصیل آنها را استنباط فرموده به شکل فرایض، در فنّ مستقل مدون کرده‌اند.

در آیات مندرجه سهام اولاد و والدین بیان شده است و در ضمن بعضی مسایل میراث نیز مذکور است.

خلاصه تفسیر

اللّٰه تعالیٰ به شما حکم می‌دهد در باره (ارث) فرزندان شما (و آن اینکه) سهم پسر برابر یا سهم دو دختر است. (یعنی یک دختر و پسر یا چند دختر و پسر که باهم آمیخته باشند پس در سهام‌شان در رابطه با یکدیگر چنین ثابت می‌شود که به هر پسر دو برابر و به هر دختر یک برابر داده می‌شود) و اگر (فرزندان) تنها دختر باشند اگر چه از دو نفر هم بیشتر باشند به آنها دو سوم مال می‌رسد از آنچه مورث بعد از مرگ گذاشته است (و اگر دو دختر باشند رسیدن دو سوم بجه آنان که معلوم است زیرا که اگر از آنان به جای یک دختر یک پسر می‌بود سهم آن دختر با وجودیکه از سهم پسر کمتر است از یک سوم کمتر نمی‌شد. پس وقتی که آن دومی هم دختر است نباید سهم آن از یک سوم کمتر باشد و هر دو دختر در یک حالت قرار می‌گیرند. پس سهم این دیگر هم یک سوم می‌شود که سهم هر دو باهم دو سوم می‌باشد. البته در سه دختر تردید وجود داشت که شاید به آنان $\frac{2}{3}$ یعنی کل مال برسد. بنا بر این فرمود که اگرچه دختران از دو هم بیشتر باشند سهام‌شان از دو سوم اضافه نخواهد شد.) و اگر یک دختر باشد پس به او نصف (کل ترکه) می‌رسد

در صورت اول یک سوم باقی مانده و در صورت دوم نصف باقیمانده، حق بعضی از اقارب بخصوص است. یا اگر کسی نباشد باز به آنان بر می‌گردد چنانکه در کتب فرایض مذکور است.) برای مادر و پدر (در ارث گرفتن سه صورت است: یکی اینکه) برای یکی از آن دو تا، یک ششم از ترکه میّت (مقرّر) است در صورتی که میّت دارای اولاد باشد. (چه دختر، چه پسر، خواه یکی یا بیشتر و بقیه ارث به فرزندان و وارثان بخصوص بر می‌گردد و اگر باز هم چیزی باقی بماند به آنان بر می‌گردد) و اگر آن میّت اولاد نداشته باشد و (تنها) مادر و پدر وارث او باشند (این صورت دوم است و لفظ تنها به این سبب گفته شد که برادر و خواهر هم نباشند. چنانکه در آینده می‌آید) پس (در این صورت) به مادرش یک سوم می‌رسد (و دو سوم باقیمانده مال پدر است و چون در صورت مفروضه این روشن بود، بنا بر این نیازی به تصریح نداشت). و اگر میّت بیش از یک برادر و خواهر داشت (چه از طرف مادر و پدر که به آنان «عینی» گفته می‌شود و چه از طرف پدر که به آنان «علاتی» گفته می‌شود، خلاصه هر نوع برادر و خواهر که از یک بیشتر باشند و میّت اولاد نداشته باشد و مادر و پدرش زنده باشند، و این صورت سوم است) پس (در این صورت) به مادرش یک ششم (ترکه) می‌رسد. (و بقیه مال پدر است و همه این سهام) بعد از بیرون کردن (مال بقدر) وصیّت، که میّت به آن وصیّت کرده باشد یا بعد از بیرون کردن) وام (اگر باشد توزیع می‌شوند) اصول شما و فروع شما (درباره آنان) کاملاً نمی‌دانید که چه کسی در نفع رسانی (دنیوی و یا اخروی) به شما (به اعتبار توقع) نزدیکتر است. (یعنی اگر این قصه بر صوابدید شما گذاشته شود در اغلب احوال شما مدار ترجیح و تفضیل را بر نفع رسانی کسی می‌گذارید و خود برای تیغ این مدار دلیلی نزد هیچ کس نیست. لذا تصویب نمودن مدار برای آن درست نبود پس وقتی که در نفع رسانی قابلیت و شایستگی مدار و دلیلی نبود از این جهت مصالح و اسرار دیگری را که خواه در ذهن شما نباشند مبنا و مدار این حکم قرار داده) این حکم از جانب خداوند متعال مقرر گردید. (و این امر) بالیقین (مسلم است که) الله تعالی علیم و حکیم است. (پس اسراری را که او از



علم خود در این مراعات فرموده است. همان قابل اعتبارند؛ بنا بر این آن را به رأی شما واگذار نکرد.

معارف و مسایل

حقوق متقدّمه علی المیراث

اصول شرع این است که اولاً مخارج تکفین و تدفین طبق شرع از مال میت تأمین گردد. به طوری که در آن، نه اسراف باشد و نه کوتاهی، سپس وامهای او ادا گردند، اگر وام به قدری باشد که تمام اموال او را فراگیرد یا از آنها هم بیشتر باشد پس نه، به یکی ارث می رسد و نه وصیت تنفیذ می گردد. و اگر بعد از ادای قرض مالی باقی بماند یا این که اصلاً وامی بر ذمه نداشته باشد پس اگر وصیت کرده است به شرطی که وصیت در گناه نباشد از یک سوم مال موجود آن وصیت نافذ می گردد. اگر کسی وصیت کلّ مال را کرده باشد باز هم در یک سوم مال معتبر است. بر بیش از یک سوم وصیت کردن مناسب هم نیست؛ و به نیت محروم گردانیدن وارثان وصیت گناه هم هست.

بعد از ادای دین وصیت را در یک سوم نافذ گردانیده بقیه اموال بین وارثان شرعی تقسیم می شود که تفصیل آن در کتب فرایض موجود است. و اگر وصیت نکرده باشد، تمام مال بعد از ادای دین میان وارثان تقسیم می گردد.

سهم اولاد

در آیات قبل گذشت که تقسیم میراث بر مبنای «الاقرب فالاقرب» می باشد؛ چون اولاد میت و والدین از همه به او نزدیکتراند از این جهت در هر صورت به آنان ارث می رسد، و این هر دو رشته انسان نزدیکتر و بلا واسطه می باشند و رشته های دیگر بالواسطه هستند قرآن شریف اول سهم آنان را بیان

فرموده از سهم اولاد شروع کرد چنان‌که بیان می‌فرماید: «يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» این یک قاعده کلی است که هر یک از پسر و دختر را مستحق ارث قرار داده، سهم هر یک را هم مقرر کرد. و از این اصل معلوم شد که هرگاه در فرزندان میت پسر و دختر هر دو باشند آنچه در سهم آنان بیاید به این صورت تقسیم می‌شود که به هر پسر در مقابل دختر دو برابر می‌رسد. مثلاً: کسی یک پسر و دو دختر گذاشت مال او به چهار سهم تقسیم شده $\frac{2}{4}$ به پسر و $\frac{1}{4}$ به هر یک از دو دختر داده می‌شود.

اهمیت سهم گردانیدن دختران

قرآن مجید برای سهم گردانیدن دختران اینقدر اهتمام ورزید که سهم آنها را اصل قرار داده به اعتبار آن برای پسران سهم مقرر کرد و بجای «للانثیین مثل حظ الذکور» (برای دو دختر به قدر سهم یک پسر) فرمود: «للذکر مثل حظ الانثیین» (برای پسر به قدر سهم دو دختر) پس کسانی که به خواهران سهم نمی‌دهند و آنان هم با دل ناخواسته از خجالت، به این تصور معاف می‌کنند که وقتی سهمی به ما نمی‌رسد پس چرا برادر را برنجانیم؛ چنین عفوی در شرع عفو نبوده، حق آنان بر گردن برادران واجب می‌ماند و این حیف و میل کنندگان هم خیلی گناهکار می‌شوند. و از آنان بعضی دختر نایالغ هم می‌باشد که سهم ندادن به آنها گناهی مزید است. یکی گناه حیف و میل کردن سهم وارث و دیگری خوردن مال یتیم. بعد از این مزید تشریح فرموده سهم دختران را چنین بیان فرمود: «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ» یعنی اگر متوفی را فرزند ذکور نبوده و بیش از یک دختر داشته باشد به آنان از مال مورث دوسوم تعلق می‌گیرد که در آن همه دختران مساوی‌السهم‌اند و یک سوم دیگر مال وارثان دیگر مانند والدین میت، زن، شوهر و دیگر مستحقان میراث می‌رسد. دو دختر یا از دو نفر بیشتر تنها در



دوسوم $\frac{۲}{۳}$ شریک می باشند.

حکم بیش از دو دختر به صراحت در آیه قرآن موجود است. چنانکه الفاظ «فَوْقَ اثْنَتَيْنِ» بر آن دلالت دارند و اگر دختران دو نفر باشند، حکم آنان هم همان است که برای بیش از دو تاست و ثبوت آن در حدیث شریف موجود است.

«عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ حتی جئنا امرأة من الانصار فی الاسواف فجاءت المرأة بابنتین لها فقالت: یا رسول الله! هاتان بنتا^(۵۱) ثابت بن قیس قتل معک یوم احد و قد استفاء عَمَهُما مالهما و میراثهما کلّه و لم یدع مالا الا اخذه فما تری یا رسول الله ﷺ؟ فوالله لا تنکحان ابدأ الاُولهما مال. فقال رسول الله ﷺ: یقضى الله فی ذلک، و قال: نزلت سورة النساء «یوصیکم الله» الایه، فقال رسول الله ﷺ: ادعوا لی المرأة و صاحبها، فقال لعَمَهُما: اعطهما الثلثین، واعط لاقمهما الثمن وما بقی فلک.» (ابوداود، کتاب الفرائض، وبعنه فی الترمذی، ابواب الفرائض)

ترجمه: از حضرت جابر رضی الله عنه مروی است که یک دفعه ما در رکاب آن حضرت ﷺ بیرون رفتیم؛ تا این که گذر ما در اسواف، بر یک زن انصاری افتاد. او همراه دو دخترش در خدمت رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! این دو دختر ثابت بن قیس (شوهرمن) که همراه شما در غزوه احد شهید شده است می باشند؛ عموی ایشان بر تمام مال و میراث شان قابض شده و چیزی برای ایشان نگذاشته است؛ در این باره شما چه مصلحت می بینید؟ به خدا قسم که کسی به نکاح این دو دختر اقدام نمی کند مگر در صورتی که مال داشته باشند. رسول خدا ﷺ این را شنیده فرمودند: خدا در حق تو قضاوت خواهند فرمود. حضرت جابر رضی الله عنه می فرماید که این آیه سوره نساء «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» نازل شد.

۵۱- قال ابوداود: و اخطأ بشر فيه انما هما بنتا سعد بن الربیع و ثابت بن قیس قتل یوم الیمامه.

رسول خدا ﷺ فرمود: آن زن را با آن شخص (عموی دو دختر) پیش من بیاورید. سپس آن جناب ﷺ رو به عموی دو دختر کرده فرمود: که: دوسوم $\frac{2}{3}$ کل مال را به این دو دختر بده و یک هشتم به مادر شان و بقیه را تو بردار.

در این حدیث در مسئله مذکور آن حضرت ﷺ به دو دختر $\frac{2}{3}$ دوسوم داد. همان طور که برای بیش از دو هم، همین سهم در آیه مذکور قرآن منصوص است. بعد از آن فرمود: «وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النُّصْفُ» یعنی اگر میت در فرزندان خویش فقط یک دختر گذاشت و پسر هیچ نداشت پس برای آن دختر از ترکه پدر یا مادر نصف مال به ارث می رسد. و بقیه، مال وارثان دیگر است.

سهم والدین

بعد از این خداوند قدوس سهم مادر و پدر میت را بیان فرمود و برای ایشان سه حال ذکر کرد.

اول: این که اگر میت دارای مادر و پدر نیز باشد و فرزند هم، خواه یک پسر یا یک دختر داشته باشد. در این صورت به مادر و پدر یک ششم اموال تعلق می گیرد، بقیه در اختیار وارثان دیگر از قبیل فرزندان و زن یا شوهر قرار می گیرد. در هر صورت اگر چیزی باقی بماند علاوه بر یک ششم، آن هم به پدر می رسد؛ که در اصطلاح علم الفرائض به آن «تعصیب» گفته می شود.

دو: این که اگر میت اولاد و برادر و خواهر نداشته باشد. تنها دارای مادر و پدر باشد در این صورت یک سوم $\frac{1}{3}$ ترکه به مادر و دوسوم $\frac{2}{3}$ به پدر تعلق می گیرد. اما این در صورتی است که در وارثان میت شوهر یا زن موجود نباشد، و اگر دارای شوهر یا زن باشد قبل از هر چیز سهم او جدا می گردد و مابقی را به سه قسمت منقسم کرده، یک سوم $\frac{1}{3}$ به مادر و دوسوم $\frac{2}{3}$ به پدر می رسد.

سوم: این که اگر میت اولاد نداشته باشد، اما برادر و خواهر داشته باشد که



تعداد شان بیش از یک باشد در این صورت به مادر یک ششم $\frac{1}{6}$ تعلق می‌گیرد، و در صورت عدم وارث دیگر باقی مانده $\frac{5}{6}$ آن به پدر می‌رسد. در صورت وجود برادر و خواهران سهم مادر کاسته می‌شود ولی به خود برادران و خواهران چیزی نمی‌رسد. زیرا پدر به نسبت برادر و خواهر نزدیکتر است، لذا آنچه باقی می‌ماند به پدر تعلق می‌گیرد در این صورت سهم مادر به جای $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{6}$ می‌شود و در علم الفرائض به آن «حجب نقصان» می‌گویند و این برادر و خواهر که بخاطر آنان سهم مادر کاسته می‌شود برابر است که حقیقی باشند یا پدری یا مادری. در هر صورت با وجود آنان سهم مادر کاسته می‌شود، اما مشروط بر اینکه تعدادشان بیش از یک نفر باشد.

بعد از بیان سهم مقرر فرمود: «أَبَاؤُكُمْ وَ أُمَّهَاتُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ، إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» یعنی این سهام فرزندان و والدین را خود خداوند مطابق علم و حکمت خویش مقرر فرموده و خداوند همه چیز را می‌داند و حکیم است. و در سهامی که مقرر فرموده حکمتهای فراوانی نهفته است. و اگر مدار قسمت ارث به رأی شما قرار داده می‌شد شما نفع رسانی را مدار قسمت قرار می‌دادید؛ اما دانستن اینکه نفع رسان چه کسی بوده و از همه بیشتر نفع به وسیله چه کسی می‌رسید، برای شما بطور قطع و یقین مشکل می‌شد. بنا بر این بجای نافع بودن، اقریبیت مدار حکم قرار گرفت. این آیه قرآنی چنین نشان داد که سهام ارثی را که خداوند تعیین فرموده، حکم قطعی او بوده و هیچ کسی حق ندارد که در آن رایزنی و اجتهاد کند و در آن کم و بیش کند؛ و باید شما آن را با اطمینان قلب بپذیرید، زیرا این حکم مالک و خالق شما مبنی بر بهترین حکمت و مصلحت بوده و هیچ جنبه نفع شما از احاطه علم او خارج نیست و آنچه او دستور می‌دهد از حکمت خالی نبوده و شما نمی‌توانید حقیقت نفع و ضرر خود را تشخیص بدهید. و اگر تقسیم ارث به رأی شما گذاشته می‌شد، حتماً

به علت قلت درک نمی توانستید درست قضاوت بکنید. لذا در تقسیم ارث عدالت مراعات نمی شد. خداوند متعال این مسئولیت را خود به عهده گرفت تا که در تقسیم مال کاملاً عدل و انصاف مراعات گردد و ثروت میت به طریق انصاف به دست مستحقان مختلف به گردش درآید.

و لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ

و برای شماست نصف مال ترکه زنان شما اگر نباشد برای ایشان فرزند پس اگر باشد برای ایشان

وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ

فرزند پس برای شماست یک چهارم از ترکه آنان بعد از وصیتی که کرده باشند یا ادای دین

و لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ

و برای آنان است یک چهارم از آنچه بگذازید شما اگر نباشد برای شما فرزند. پس اگر باشد

لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا

برای شما فرزند پس برای آنان است یک هشتم از آنچه بگذازید بعد از وصیتی که بکنید به آن

أَوْ دَيْنٍ^ط

یا ادای دین.

ربط آیات

تا اینجا سهام آن مستحقان بیان شد که رشته آنان با میت از نسب ولادت تعلق داشت. در آیه مذکور بیان مستحقان دیگر است که رشته آنها به میت از نسب نیست، بلکه از ازدواج است و بیان آن چنین است:

خلاصه تفسیر

و برای شماست نصف آنچه زنهایتان بگذارند اگر اولاد نداشته باشند. (نه



مذکر و نه مؤنث، نه واحد نه کثیر) و اگر آن زنان اولاد دارند (برابر است که از شما باشند یا از شوهر قبلی) پس (در این صورت) به شما از ترکۀ آنان یک ربع می‌رسد (اما در هر صورت این ارث) بعد از بیرون کردن (مال بقدر) وصیتی، که آنان کرده باشند یا بعد از (بیرون کردن) دین (اگر باشد). به زنان ربع (۱/۴) می‌رسد از آنچه شما ترکه بگذارید (برابر است که یکی باشند یا چند تا، آن یک چهارم - ربع - میان همه آنها مساوی تقسیم می‌شود) اگر شما اولاد نداشته باشید (نه مذکر و نه مؤنث، نه واحد و نه کثیر) و اگر شما دارای اولاد باشید، پس (در این صورت) به آنان (چه یکی باشند و چه زیاد) از ترکۀ شما یک هشتم (۱/۸) می‌رسد. (که این هم دو صورت داشت و در هر دو صورت ما بقی، مال وارثان دیگر است اما این ارث) بعد از بیرون کردن (مال بقدر) وصیت است که شما به آن وصیت کرده باشید یا بعد از (بیرون کردن) دین (اگر باشد می‌رسد).

معارف و مسایل

سهم شوهر و زن

در سطور مندرج بالا سهام شوهر و زن تعیین گردید. نخست سهم شوهر را بیان کرد. شاید وجه تقدیم آن این بوده است که اهمیت آن را ظاهر کند؛ زیرا که بعد از وفات زن، شوهر اهل خانواده دیگری قرار می‌گیرد، اگر زن در میان قبیله خویش فوت کند و اموال او در آنجا باشد از دادن سهم به شوهر خودداری می‌شود؛ گویا برای سدّ باب این تعدی سهم شوهر را جلوتر بیان فرمود و تفصیل آن این‌که اگر زن میت فرزند ندارد برای شوهر بعد از ادای دین و تنفیذ وصیت نصف کل مال مرحومه می‌رسد. و از نصف باقیمانده بقیۀ وارثان مانند مادر و پدر و برادر و خواهر حسب قانون، سهم بر می‌دارند. و اگر میت فرزند دارد، یک یا دو یا بیشتر، چه پسر و چه دختر از همین شوهر که زن در نکاح او فوت کرده است یا از شوهر قبلی، پس در این صورت برای شوهر بعد از ادای دین و انفاذ وصیت

ربع (۱) کل مال می‌رسد؛ و بقیه سه چهارم (۲) به وارثان دیگر می‌رسد. این تفصیل سهم شوهر بود. و اگر به جای زن، مرد میت باشد و او فرزندی نداشته باشد، پس بعد از ادای دین و انفاذ وصیت به زن ۱/۴ کل اموال شوهر می‌رسد و اگر فرزند دارد چه از همین زن و یا زنی دیگر، پس در این صورت بعد از ادای دین و اجرای وصیت به زن یک هشتم ۱/۸ مال تعلق می‌گیرد و اگر زن از یکی بیشتر باشد پس طبق تفصیل مذکور در سهم یک زن چقدر مال می‌آید همه در آن به طور برابر شریک می‌باشند. یعنی به هر یک زن جداگانه (۱/۴) یا (۱/۸) نمی‌رسد بلکه همه زنان در یک چهارم یا یک هشتم شریک می‌باشند و در هر دو صورت بعد از رسیدن سهم زن و مرد باقیمانده در میان وارثان دیگر تقسیم می‌شود.

مسئله

باید دید که آیا مهر زن ادا شده است یا خیر؟ اگر مهریه زن را ادا نکرده است مانند وامهای دیگر اولاً دین مهریه از کل مال ادا می‌گردد و بعد از آن ترکه تقسیم می‌شود و زن بعد از دریافت مهریه خویش سهم خود را از میراث هم به وجه وارث بودنش در می‌یابد. و اگر مال میت به قدری است که بعد از ادای مهریه چیزی باقی نمی‌ماند، در این صورت هم کل مال مانند دیون دیگر در دین مهریه به زن پرداخت می‌شود و به هیچ یک از وارثان چیزی تعلق نمی‌گیرد.

وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُؤَوِّزُكَ أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَكَ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ

و اگر باشد آن مرد که از او میراث برده می‌شود بی پدر و فرزندی، و او راست برادر یا خواهر

فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ

پس برای هر یکی از آنان یک ششم هست پس اگر بودند بیش از این پس آنان شریکند

فِي الثَّلَاثِ مِنَ بَعْدِ وَصِيَّتِ يُؤْصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ لِغَيْرِ مُضَارٍ



در یک سوم بعد از وصیتی که کرده شده به آن یا ادای دین بدون اینکه ضرر رساننده باشند:

وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ^ط وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۱۲﴾

این حکم خداست و خدا بهمه چیز دانا و بردبار است.

خلاصه تفسیر

(بعد از بیان مختصر حقوق خویشاوندانی که به وجه نسب یا ازدواج پدید آمده بود، حکم ترکه چنین میتی بیان می شود که فرزند و پدر نداشته باشد) و اگر میت که ارث او به دیگران می رسد چه مرد و چه زن چنین باشد که نه اصول (پدر و پدر بزرگ) داشته باشد و نه فروع (یعنی اولاد و اولاد الابن) داشته باشد و دارای یک برادر یا یک خواهر (اخیافی) باشد برای هر یکی به تنهایی به آنان یک ششم (۱/۶) می رسد. و اگر ایشان از آن (یعنی از یک) بیشتر باشند (مثلاً دو تا باشند یا از آن هم بیشتر) پس همه آنان در ثلث (مساوی) شریکند. (و در آن سهم مذکر و مؤنث یکسان است و بقیه ارث مال وارثان دیگر است و اگر کسی نباشد به آنان مسترد می گردد و در هر دو صورت این ارث) بعد از بیرون کردن (مال بقدر) وصیت است که به آن وصیت کرده می شود بعد (از ادای) دین (اگر باشد می رسد به شرطی که وصیت کننده) به کسی (وارثی) ضرر ندهد (نه به ظاهر و نه به اراده. به ظاهر اینکه به بیش از ثلث وصیت کند پس آن وصیت بر ارث مقدم نخواهد شد. و اراده، این که وصیت در دایره ثلث باشد. اما نیت بر این باشد که به وارث سهم کم برسد. این در ظاهر اجرا می گردد اما گناه خواهد شد) این (که تا اینجا ذکر گردید) حکم شده است از جانب خدای تعالی و خدا خیلی خوب می داند (که چه کسی می پذیرد و چه کسی نمی پذیرد و این که منکران را فوراً به سزای مبتلانی می کند به علت اینست که) حلیم (هم) هست.

معارف و مسایل

میراث کلاله

در این سطور میراث کلاله بیان شده است. برای «کلاله» تعریفهای متعدّد ذکر شده است. که آنها را علّامه قرطبی در تفسیر خویش نقل فرموده، تعریف مشهور همان است که در خلاصه تفسیر بیان شده است و آن، میّتی است که اصول و فروع نداشته باشد.

صاحب روح المعانی نوشته است: کلاله در اصل مصدری است به معنی کلال. و معنی آن در مانده شدن است که بر ضعف دلالت می‌کند. و قرابتی که علاوه بر قرابت پدر و فرزند باشد کلاله گفته می‌شود زیرا که آن قرابت به نسبت قرابت پدر و فرزند ضعیف است.

باز کلاله بر آن میّت هم اطلاق شده که نه فرزند داشته باشد و نه پدر، و به آن وارث هم گفته می‌شود که پدر و فرزند میت نباشد. مقتضای اشتقاقی که از روی لغت بیان شده است این است که لفظ «ذو» مقدّر باشد و کلاله بمعنی ذو کلاله باشد یعنی دارای خویشاوندی ضعیف سپس بر آن مال مورث هم اطلاق شده که آن را چنین میّتی به ترکه گذاشته باشد که نه پدر داشته باشد و نه فرزند.

حاصل کلام این‌که اگر مرد یا زنی فوت کند که نه پدر دارد و نه فرزند و یک برادر یا یک خواهر دارد که از طرف مادر باشد، پس به برادر یک ششم (۱/۶) مال می‌رسد و اگر او برادر نیست و خواهر است به آن هم یک ششم (۱/۶) می‌رسد و اگر از یک بیشتر باشند؛ مثلاً یک برادر و یک خواهر باشند یا دو برادر یا دو خواهر باشند پس همه ایشان در یک سوم کلّ مال به طور مساوی شریک خواهند شد و در اینجا برای مرد دو برابر سهم زن منظور نمی‌گردد. علّامه قرطبی می‌فرماید: «و لیس فی الفرائض موضع یکون فیہ الذکر و الانثی سواء الا فی میراث الاخوة للام».



سهم برادر و خواهر

هدف در این آیه بیان سهم برادران و خواهران اخیافی (مادری) است. اگرچه این قید در قرآن مذکور نیست، اما بالاجماع معتبر است. قرائت حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در این آیه هم این چنین است: «و له اخ او اخت من امه» چنانکه علامه قرطبی، صاحب روح المعانی و ابوبکر جصاص رازی رحمهما الله و دیگر مفسرین نقل کرده‌اند. اگر چه این قرائت متواتر نیست، اما به وجه مجمع علیه بودنش معمول به است. و یک دلیل واضح آن این است که خداوند متعال در اختتام سوره نساء هم میراث کلاله را ذکر کرده و در آن نشان داده است که اگر خواهر یکی باشد به او نصف مال می‌رسد و اگر دو تا باشند دو ثلث به آنان تعلق می‌گیرد و اگر خواهر و برادر باهم باشند به مذکر دو برابر مؤنث می‌رسد و حکمی که در پایان سوره مذکور است به برادران و خواهران حقیقی تعلق دارد یعنی عینی و علّاتی (پدری). پس اگر در اینجا برادر و خواهر عینی و علّاتی شریک کرده شوند در احکام تعارض پیش می‌آید.

مسائل وصیت

در این آیات سه بار سهام میراث ذکر شده است که این تقسیم بعد از ادای دین و وصیت است. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد بعد از تکفین و تجهیز میت، دین یا قرض از کل مال پرداخت می‌گردد و از آنچه باقی می‌ماند وصیت تنها در یک سوم ($\frac{1}{3}$) آن نافذ می‌گردد. و اگر از یک سوم ($\frac{1}{3}$) بیشتر وصیت شود شرعاً اعتبار ندارد. در ضابطه، ادای دین بر اجرا وصیت مقدم است و اگر تمام مال در ادای دین برود وصیت اجرا نمی‌گردد و نه ارث جاری می‌شود در این آیات در هر سه جا که ذکر وصیت آمده است بر دین مقدم گشته است. از ظاهر آیه چنین معلوم می‌شود که حق وصیت بر دین مقدم است. حضرت علی رضی الله عنه برای از بین بردن این اشتباه می‌فرمایند:

«انکم تقرءون هذه الآية (مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُؤْضُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ) و ان

رسول الله ﷺ قضى بالدين قبل الوصية». (مشکوٰۃ بحواله ترمذی، ص ۲۶۴)

یعنی: «شما این آیه را می خوانید (مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُؤْضُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ) در

اینجا اگر چه لفظ وصیت مقدم است اما عملاً حضور اقدس ﷺ آنرا بعد از دین

قرار داده است .

باز هم دانستن این نکته ضروری است که وقتی عملاً وصیت مؤخر است

چرا لفظ «وصیت» قبل از «دین» آمده است. صاحب روح المعانی در این باره می

نویسد:

«وتقديم الوصية على الدين ذكراً مع ان الدين مقدم عليها حكماً

لإظهار كمال العناية بتنفيذها لكونها مظنة للتفريط في ادايتها الخ »

یعنی: علت تقديم وصیت بر دین در آیه اینست که چون آن بمثل میراث

بدون عوض میسر می شود و در آن خویشاوندی هم لازم نیست لذا از جانب

وارثین در اجرای آن خطر کوتاهی یا تأخیر وجود داشت. که بدان سبب مال

مورث ایشان بدیگران برسد. بنابراین برای اظهار اهمیت وصیت آنرا بر دین مقدم

ذکر کرد. باز این امر هم هست که لازم نیست که تادم موت باقی بماند و اگر بوقت

موت موجود هم باشد؛ چون برای آن مطالب هست ورثه نمی توانند از آن انکار

نمایند؛ بنابراین در آن احتمال کوتاهی بسیار کم است . به خلاف وصیت که وقتی

میت ترکه می گذارد دلش می خواهد که بصورت صدقه جاریه مقداری از مال

خود را در امور خیریه مصرف کند چون در اینجا از طرف هیچ یکی مطالبه

صورت نمی گیرد؛ لذا امکان دارد که از طرف وارثان کوتاهی واقع شود. بنابراین

به خاطر جلوگیری از آن به طور ویژه در هر جا وصیت را مقدم ذکر کرد.



مسئله

اگر دَین و وصیت نباشد بعد از تجهیز و تکفین، کلّ مال باقیمانده را میان وارثان تقسیم می‌کنند.

مسئله

وصیت کردن در حق وارث باطل است زیرا اگر کسی به پسر یا دختر خویش یا شوهر و زن یا وارث دیگر وصیت کند، وصیت او اعتبار ندارد به وارثان فقط سهم ارث می‌رسد و بدانها بیش از آن تعلق نخواهد گرفت. حضور اقدس علیه السلام در خطبه حجة الوداع بیان فرمود:

«ان الله قد اعطى كل ذی حق حقه، فلا وصیة لوارث» (مشکوٰة بحواله ابو

داؤد ص ۲۶۵)

یعنی: «الله تعالی حقّ هر حقدار را به وی عطا کرده است پس در حق هیچ وارثی، هیچ وصیتی اعتبار ندارد.»

البته اگر وارثان دیگر اجازه بدهند پس در حق وارثی که وصیت شده است نافذ می‌گردد و بقیه مال به طریقه شرعی تقسیم می‌شود که آن وارث هم از آن حق خود را بر می‌دارد. در بعضی روایات حدیث استثناء «الا ان یشاء الوارثة» هم مذکور است. (کما ذکر صاحب الهدایة)

تفسیر غیر مزار

در اختتام میراث کلاله بعد از بیان این که این ارث بعد از تنفیذ وصیت و ادای دَین نافذ می‌گردد لفظ «غَیْرَ مَزارٍ» فرمود این قید اگر چه تنها در اینجا ذکر شده است اما قبل از این در دو جای دیگر که وصیت و دَین مذکورند در آنجا هم معتبر و معمول است. مقصود این که برای میت جایز نیست که بوسیله وصیت یا

دین ضرر به وارثان برساند در وصیت کردن یا اقرار نمودن به قرض فرضی اراده کرده یا اراده را جامه عمل پوشانیدن شدیداً ممنوع و گناهی است کبیره! ضرر دادن به وسیله وصیت یا دین به چند صورت انجام می شود. مانند این که به دروغ به قرض اقرار کند تا بتواند به دوست خود چیزی برساند یا نسبت به مال خصوصی خویش اظهار کند که این مال نزد من امانت فلان کس است تا در آن ارث جاری نگردد؛ یا به بیش از ثلث مال وصیت کند یا بر کسی وام دارد و آن دریافت نشده است. اما به دروغ بگوید که دریافت شده است تا که به وارثان چیزی نرسد یا بوقت مرض وفات بیش از یک سوم (۱/۳) به کسی هبه کند. اینها صورتهای ضرر رسانی می باشند هر مورث که از دنیا می رود در لحظات آخر زندگی باید اهتمام کند تا که اینگونه ضرر به کسی نرساند.

تأکید بر تقسیم طبق سهام مقرره

بعد از بیان سهام میراث، الله تعالی فرمود: «وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ» یعنی سهامی که مقرّر شده است یا نسبت به دین و وصیت آنچه تأکید شده است عمل بر همه آنها بی نهایت لازم و ضروری است. این از جانب خداوند پاک توصیه ای است بزرگ و حکمی است مهمم بالشأن؛ مخالفت آنرا نکنید. باز بر این مزید تنبیه فرموده می گوید «وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ» یعنی خداوند قدوس همه را می داند و بوسیله علم خویش حال هر یکی را دانسته، سهمی برای او مقرّر فرموده است و هرکسی بر احکام مذکور عمل کند این عمل نیک او از علم خدا خارج نیست و کسی که از حکم خداوند تخلف کند، این عمل زشت او هم در علم خدا معلوم است که در کیفر آن مؤاخذه خواهد شد نیز هر میت که به وسیله دین یا وصیت ضرری به وارثان برساند خدا آنرا می داند، از مؤاخذه آن آسوده خاطر نباشید. آری این نیز می تواند باشد که اگر خداوند تعالی برای این تخلفات در این جهان سزایی



نمی دهد به این دلیل که حکیم است پس متخلف نباید در این فریب، باقی بماند.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ

اینها حدود مقررۀ خداست و هر کسی که اطاعت کند از خدا و رسول او، داخل می کند او را در باغات

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۗ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۳﴾

که جاری است در زیر آنها جویها برای همیشه می باشند در آنها و همین است سعادت بزرگ.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا

و هر کس که نافرمانی خدا و رسول او را بکند و تجاوز کند از حدود او، داخل می کند او را در آتش که

خَالِدًا فِيهَا ۗ وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۱۴﴾

برای همیشه می ماند در آن، و برای اوست عذابی ذلت بار.

خلاصه تفسیر

ربط آیات

بعد از بیان احکام میراث، چگونگی فضیلت قبول کنندگان این احکام و عاملین آن بیان شده است و همچنین فرجام بد متخلفین و نافرمانان این احکام، آمده است که مقصود از تفصیل بیان، همان اهمّیت ویژه احکام می باشد.

همۀ این احکام مذکور (متعلق به میراث یا به همراه احکام یتامی) ضوابط خداوندی هستند و هر کس که از خدا و رسول او کاملاً اطاعت کند (یعنی بر این ضوابط پای بند باشد) الله تعالی او را در چنین بهشت ها (قوراً) داخل می فرماید که بزیر (ساختمانهای) آنها جویها جاری هستند برای همیشه در آنها می باشند و این پیروزی بزرگ است و آن کس که گفته خدا و رسول او را نپذیرد و کاملاً از زیر ضوابط آنان بیرون رود (یعنی پایبندی را لازم قرار ندهد و این حالت کفر است) او را در آتش (دوزخ) داخل می کنیم. به طوریکه همیشه در آن بماند و یابه او چنان سزایی

می‌رسد که در آن ذلت هم هست.

معارف و مسایل

اسلوب بیان قرآن چنین است که بعد از احکام و عقاید به‌طور تئمه برای فرمانبرداری ترغیب و فضیلت، و برای نافرمانان، ترهیب و سزا و مذمت بیان می‌دارد. در اینجا هم چونکه ذکر احکام به‌میان آمده بود لذا در این دو آیه اخیر نتایج مطیعان و نافرمانان را بیان فرمود.

تکملة احکام میراث

مسلمان نمی‌تواند وارث کافر باشد

اگر چه بنای تقسیم میراث بر قرابت نسبی گذاشته شده است اما بعضی چیزها مستثنی است. اول این‌که وارث و مورث نباید دارای دو دین مختلف باشند. لذا مسلمان وارث کافر و کافر وارث مسلمان نخواهد شد و لو این‌که دارای قرابت نسبی هم باشند. حضور اقدس علیه السلام فرموده:

«لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم» (مشکوٰة، ص ۲۶۳)

یعنی: «مسلمان نمی‌تواند وارث کافر باشد و همچنین کافر هم نمی‌تواند وارث مسلمان گردد.»

این حکم در صورتی است که بعد از ولادت کسی مسلمان یا کافر باشد؛ اما اگر کسی قبلاً مسلمان بود و بعداً (العیاذ بالله) از اسلام مرتد شد پس اگر بمیرد یا کشته شود پس مالی که در حال اسلام کسب کرده به وارثان مسلمان او می‌رسد و آنچه بعد از ارتداد کسب کرده است به بیت المال تعلق می‌گیرد. اما اگر زن مرتد شد تمام اموال او چه در حال اسلام کسب کرده باشد و چه در حال ارتداد، به وارثان مسلمان او می‌رسند. اما خود مرتد چه مرد باشد و چه زن از هیچ مسلمان یا



مرتدی ارث نمی‌برد.

میراث قاتل

اگر کسی چنین شخصی را به قتل برساند که از مال او به این ارث می‌رسید پس این قاتل از میراث آن شخص محروم می‌گردد. حضور اقدس علیه السلام بیان فرموده است: «القاتل لایرث» (مشکوٰۃ، ص ۲۶۳) یعنی: «قاتل نمی‌تواند وارث باشد، البته صور قتل خطا از این مستثنی می‌باشد.» (تفصیل آن در کتب فقه است.)

میراث جنین

اگر میت دارای اولاد بوده و در شکم زن هم جنین باشد آن جنین هم در فهرست وارثان به‌شمار می‌آید. اما چون پی بردن به این‌که پسر است یا دختر، یکی است یا دوقلو مشکل است. بهتر آن است که تا زمان تولد او تقسیم میراث تأخیر بیفتد و اگر تقسیم لازم باشد فی‌الحال او را یک پسر یا یک دختر فرض کرده به اعتبار هر دو تا دو صورت فرض کرده می‌شود از این دو صورت در هر کدام که به وارثان کمتر می‌رسد همان تقسیم اختیار کرده می‌شود و باقی مانده برای جنین گذاشته می‌شود.

میراث معتده

اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد؛ باز قبل از اینکه رجوع بکند یا عده زن به پایان برسد، فوت کرد این زن از او ارث می‌برد زیرا که نکاح هنوز باقی است. اگر کسی در مرض وفات زنش را طلاق داد اگر چه آن طلاق بائن یا مغلظه باشد و پیش از اختتام عده بمیرد باز هم آن زن وارث او قرار می‌گیرد. و برای وارث قرار

دادن زن از دو عده کدامیک طولانی تر باشد همان اختیار کرده می شود که تشریح مختصر آن این است:

عده طلاق، سه حیض است. و عده وفات، چهار ماه و ده روز. از این دو تا هر کدام طولانی تر است همان عده قرار داده می شود تا حتی الامکان به زن سهم برسد.

و اگر کسی قبل از مرض وفات طلاق بائن یا مغلظه داده است و بعد از آن ظرف چند روز فوت کرد در این صورت به آن زن ارث نمی رسد، البته اگر طلاق رجعی داده است و ارث می گردد.

مسئله

اگر زنی در مرض وفات شوهر، خود را خلع کرد او وارث نمی شود اگر چه شوهرش در حالت عده او بمیرد.

میراث عصبیات

سهام مقرره فرائض برای دوازده وارث طی شده است. و به آن وارثان «اصحاب الفروض» گفته می شود که تفصیل آن تا حدی در بالا گذشت و اگر کسی از اصحاب الفروض موجود نباشد یا بعد از دادن سهام اصحاب الفروض به آنان، مقداری باقی بماند آن به «عصبه» داده می شود. و بسا اوقات به یک شخص از دو جهت مال می رسد. و در بعضی صورت فرزندان میت و والد او هم عصبه قرار می گیرند؛ اولاد پدر بزرگ یعنی عمو و اولاد پدر یعنی برادر هم عصبه قرار می گیرند.

عصبیات چندین قسم اند که تفصیل آن در کتب فرائض موجود است. در اینجا یک مثال زده می شود: مثلاً زید مرد و پشت سر، چهار وارث گذاشت، زن،



دختر، مادر و عمو. پس تمام مال به ۲۴ قسمت منقسم می‌شود که نصف آن یعنی ۱۲ قسمت به دختر داده می‌شود و به حساب یک هشتم (۳) قسمت به زن می‌رسد و به حساب یک ششم (۴) قسمت به مادر می‌رسد و بقیه پنج سهم باقی مانده از حیث عصبه بودن به عمو می‌رسد.

مسئله

اگر عصبیات نباشند مالی که از اصحاب فروض باقی می‌ماند؛ طبق سهام آنان به آنها مسترد می‌شود و این در اصطلاح علم الفرائض «رد» گفته می‌شود. البته بر شوهر و زن رد نمی‌باشد. در هیچ صورت به آنان از سهم مقرر بیشتر نمی‌رسد.

مسئله

اگر از اصحاب فروض کسی نباشد و از عصبیات هم کسی نباشد پس ارث میت به «ذوی الارحام» می‌رسد. و فهرست ذوی الارحام طویل است: نوه‌ها، خواهر زادگان، عمه‌ها، دایی، خاله، اینها در فهرست ذوی الارحام داخل اند که بحث این مسئله مفصل است در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌شود.

وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ

و هر کسی که زنا کند از زنان شما پس گواه بگیرید بر آنان چهار مرد از خودتان.

فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّهِنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ

پس اگر آنان گواهی دادند حبس کنید آن زنان را در خانه‌ها تا که بر دارد آنها را مرگ یا

اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾ وَالَّذِينَ يَأْتِيْنَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُنَّ فَإِنْ تَابَا

مقرر کند خدا برایشان راهی. و هر آن دو مردی که بکنند زنا، ایذاء دهید بایشان پس اگر توبه کردند

وَأَضْلَحَ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١٦﴾

و خود را اصلاح نمودند، پس اعراض کنید از آنان، هر آینه خدا توبه پذیر و مهربان است.

خلاصه تفسیر

ربط آیات

در آیات ما قبل آن بی عدالتی‌هایی که در زمان جاهلیت درباره حق یتیمان در سلسلهٔ موارد انجام می‌گرفت اصلاح گردید ایشان بر زنان ظلم و ستم می‌کردند: و در رابطه با آنان که به رسوم قبیحه‌ای مبتلا بودند و با زنانی که نکاحشان جایز نبود، نکاح می‌کردند در آیات آینده اصلاح آنها را بیان می‌فرماید و اگر از زنی چنین کوتاهی واقع بشود که از نظر شرع تقصیر وی باشد تأدیب او اجرا میشود که موضوع اصلاح و تأدیب تا دو سه رکوع آینده ادامه دارد.

و زنانی که به کار بی عفتی (یعنی زنا) مبتلا می‌شوند از زنان (منکوحه) شما پس شما براین (فعل آنان) چهار نفر از خودتان (یعنی مسلمان، آزاد، عاقل، بالغ، مذکر) گواه بگیرید (تا که حکام بر گواهی آنان سزای آینده جاری کنند) پس اگر آنان گواهی دادند (سزای شان اینست که) آنانرا (بحکم حاکم، سیاستاً) درخانه‌ها حبس کنید تا این‌که (یا) موت آنان رابر دارد (و) یاالله تعالی برای آنان راهی (یعنی حکم دیگر) مقرر کند (حکم دیگری که در این رابطه مقرر شد ذکرش در معارف و مسایل خواهد آمد) و (سزای زنا مختص به زن منکوحه نیست، بلکه) هر آن دو شخص که از شما (یعنی عاقل و بالغ از شما) کار بی عفتی انجام دهند (یعنی زنا کنند) به هر دو نفر اذیت برسائید (بعد از اذیت رسانی) اگر آن دو (از گذشته) توبه کردند و (در آینده) به فکر اصلاح (خود) شدند (یعنی بعداً چنین عملی از آنان سر نرزد) پس به آن دو تعریض نکنید (زیرا) یقیناً خداوند متعال توبه‌پذیر و مهربان است (بنابر این به رحمت خویش از سر خطای آن درگذشت پس شما هم در صدد ایذای آنان قرار نگیرید).



معارف و مسایل

در این آیات برای چنان مردان و زنان سزایی مقرر شده که به فاحشه یعنی زنایی مبتلا باشند در آیه قبلی فرمود آن زنانی که چنین حرکتی از آنان صادر گردد برای ثبوت زنا چهار گواه طلب کنند که اهل شهادت باشند و گواهان هم باید مرد باشند در این رابطه گواهی زنان اعتبار ندارد. در گواهان زنا، شریعت از دو جهت شدت به کار برده است. زیرا این قضیه بسیار مهم است که از آن عزت و عفت لکه دار می شود و مسئله عار و ننگ خانوادگی به میان کشیده می شود. اولاً: این شرط مقرر گردید که گواه باید مرد باشد به گواهی زنان اعتبار داده نشد. ثانیاً: وجود بودن چهار مرد ضروری شد. بدیهی است که شرط دوم نیز بسیار مهم است زیرا تحقق وقوع آن عمل بسیار نادر و کمیاب است. بنابر این اهمیت دادن این شرط بدین سبب است که شوهر زن یا مادر او یا زن و خواهر بوجه کینه ذاتی اتهام بی جا نزنند. یا کسانی دیگر بوجه عداوت نتوانند جرأت داشته باشند تا تهمت بزنند زیرا که اگر کمتر از چهار نفر گواهی بدهند گواهی آنان غیر معتبر است در اینصورت مدعی و گواهان همه کاذب به شمار می روند و بخاطر اتهام بی جای یک مسلمان بر آنان حدّ قذف جاری می گردد.

در آیه ۱۳ سوره نور با وضاحت بیان فرمود: «لَوْلَا جَآؤُا عَلَیْهِ بِأَرْبَعَةٍ شَهِدَآءٍ قَادِلَمْ یَأْتُوا بِالشَّهَدَآءِ فَأَوْلَئِکَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْکٰذِبُونَ» آنان که نمی توانند چهار گواه بیاورند، دروغ گو هستند.

بعضی از بزرگان تفسیر، حکمت چهار گواه را چنین بیان کرده اند که چون در این قضیه دو نفر ملوث می گردند. گویا که این معامله در حکم دو معامله قرار می گیرد و هر معامله مقتضی دو گواه است لذا برای ثبوت آن چهار گواه لازم گشت.

در آخر آیه فرمود: که اگر آن دو توبه کنند و خود را اصلاح نمایند به آنان

تعرض نکنید. منظور اینست که بعد از سزا یافتن اگر توبه کردند پس آنان را ملامت نکنید؛ بیشتر سزا ندهید. منظور این نیست که با توبه کردن، سزا بخشیده می‌شود زیرا که این توبه بعد از سزا آمده است چنانکه از «ف» تفریمی ظاهر است. آری اگر توبه نکرد بعد از سزا نیز می‌توانید ملامت کنید. در این دو آیه قرآن کریم برای زنا، حدی مقرر نگردید، بلکه فقط این قدر گفته شد که به آنان ایذا برسانید و زنان زنا کار را در خانه‌ها حبس نمایید. برای ایذا هم روش بخصوصی را ارائه نداد بلکه آنرا به صواب دید حکام گذاشت. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌فرماید که در اینجا معنی ایذا رسانی اینست که آنان را با دست و زبان، شرم‌منده کنند. که البته قول حضرت عبدالله بن عباس به‌طور مثال است و اصل معامله همان است که به صوابدید حکام واگذار شده است.

ترتیب این دو آیه به اعتبار نزول اینست که در ابتدا به ایذا دادن آنان حکم نازل گردید و بعد از آن به‌طور ویژه دستور رسید که زنان در خانه محبوس گردند تا این‌که بمیرند؛ یا برای حیات شان حکم آینده، بیاید که به‌طور حد زنا بر آنان اجرا گردد.

چنانکه بعداً آن را بالفظ «سبیل» بیان فرمود که خداوند آنرا در این آیه وعده فرموده بود. حضرت ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر «سبیل» می‌فرماید: که یعنی «الرجم للثیب والجلد للبکر» حد زنا در حق متأهل سنگسار و در حق غیرمتأهل شلاق زدن است. (بخاری کتاب التفسیر ص ۶۵۷)

در احادیث مرفوعه توضیح این سبیل از خود رسول کریم صلی الله علیه و آله ثابت است. برای هر یکی از متأهل و غیرمتأهل حکمی جداگانه بیان شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حضرت ماعز بن مالک و یک زن از قبیله ازد حد زنا جاری فرمود. چون این دو متأهل بودند، سنگسار کرده شدند و نیز یک یهودی هم بخاطر زنا رجم گردید و این قضاوت در حق او طبق حکم تورات اجرا گردید. و



حکم غیر متأهل در آیه ۲ سوره نور از قرآن موجود است:
 «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»

«به هر یکی از زن و مرد زنا کار صد شلاق بزنید.»

در ابتدا برای حکم رجم هم آیه قرآن نازل شده بود. اما بعد تلاوت آن منسوخ شد و حکمش بر قرار ماند. حضرت عمر رضی الله عنه می فرماید: «أن الله بعث محمداً بالحق و انزل عليه الكتاب فكان مما انزل الله تعالى عليه آية الرجم رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و رجمنا بعده و الرجم في كتاب الله حق على من زنى اذا احصن من الرجال و النساء.» (بخاری و مسلم بحواله مشکوٰۃ ص ۳۰۹)

خداوند متعال محمد صلى الله عليه وسلم را نبی بر حق گردانیده مبعوث کرد و بر او کتاب نازل فرمود. پس بود از آنچه خدا نازل کرده است آیه رجم؛ رجم کرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم، و رجم کردیم ما بعد از او. حکم رجم برای کسی است که متأهل شده زنا بکند چه مرد باشد چه زن.»

خلاصه این که آن حکمی که در رابطه با زندانی کردن در خانه‌ها و ایذا رسانی، آمده بود با نزول آیه‌ای که حدّ شرعی در آن تصریح شده است، منسوخ گردید. بدین ترتیب که اکنون حدّ زنا، همان عمل رجم یا زدن صد تا تازیانه است که تفصیل بیشتر آن، ان شاء الله در سوره نور خواهد آمد.

حکم عمل جنسی بر خلاف فطرت

قاضی ثناء الله پانی پتی رحمته الله در «تفسیر مظهری» می نویسد که مصداق «الَّذَانِ يَأْتِيْنِيهَا» نزد من کسانی هستند که به طریقه خلاف فطرت عمل جنسی انجام می دهند؛ یعنی مردان به عمل استلذاذ بالمثل مرتکب می شوند. علاوه بر قاضی صاحب کسانی دیگر هم همین قول را اختیار کرده اند. در الفاظ قرآن چون لفظ «الَّذَانِ يَأْتِيْنِيهَا» صله و موصول هر دو مذکراند بنا بر این، قول ایشان چندان بعید

نیست اگر چه آنانکه زانی و زانیه مراد گرفته‌اند به‌طور تغلیب این لفظ را بر زانیه هم حمل کرده‌اند باز هم به موقع ذکر حرمت و شدت استلذاذ بالمثل و جزا و تعزیر آن در اینجا، بی‌جا نخواهد شد. آنچه از احادیث و آثار در این رابطه ثابت است، به‌طور نمونه نقل می‌شود:

عن ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله ﷺ قال: «لعن الله سبعة من خلقه من فوق سبع سماواته و رذذ اللعنة على واحد منهم ثلاثاً و لعن كل واحد منهم لعنة تكفيه قال... ملعون من عمل قوم لوط، ملعون من عمل قوم لوط، ملعون من عمل قوم لوط». الحديث. (الترغيب و الترهيب)

«از حضرت ابوهریره رضی الله عنه مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: خدای تعالی هفت نوع مردم را از مخلوق خویش لعنت کرده‌است از بالای هفت آسمان که از آن جمله یکی را سه بار لعنت کرده‌است و بقیه را یک بار. فرمود:... ملعون است آنکه عمل قوم لوط را انجام دهد. ملعون است آنکه عمل قوم لوط را انجام دهد. ملعون است آنکه عمل قوم لوط را انجام دهد.»

وعن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی ﷺ قال: اربعة یصبحون فی غضب الله ویمسون فی سخط الله. قلت: من هم یا رسول الله؟ قال: المتشبهون من الرجال بالنساء، و المتشبهات من النساء بالرجال، و الذی یأتی البهیمة، و الذی یأتی الرجال. (الترغيب و الترهيب)

«از حضرت ابوهریره رضی الله عنه مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: چهار نفرند که به صبح در غضب خدا قرار می‌گیرند و به شام هم خدا از آنان ناراضی می‌شود. من عرض کردم که چه کسانی هستند؟ فرمود: مردانی که خود را مشابه زنان می‌کنند و زنانی که خود را مشابه مردان می‌کنند و آنکه بر خلاف فطرت، حیوان را وطی کند و آنکه با مردان قضای شهوت کند.»

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ من وجدتموه یعمل عمل



قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به . (الترغيب والترهيب)

«از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسی را دیدید که عمل قوم لوط انجام میدهد فاعل و مفعول، هر دو را بکشید.»

حافظ زکی الدین در ترغیب و ترهیب نوشته است که چهار خلیفه، حضرت ابوبکر صدیق و حضرت علی و حضرت عبدالله بن زبیر و هشام بن عبدالملک در عهد خلافت خویش، کسانی را که بر خلاف فطرت، عمل می کردند، در آتش می سوزاندند. در این رابطه، او از محمد بن المنکدر واقعه ای را چنین نقل کرده است که خالد بن ولید به حضرت ابوبکر صدیق نامه ای نوشت که: «در اینجا در یک قبیله از عرب کسی پیدا شده که با او عملی انجام میدهند که با زنان انجام می شود.» حضرت ابوبکر صحابه را جمع کرد که حضرت علی هم در آن جمع تشریف آورد. حضرت علی فرمود که: این چنین گناهی است که بغیر از قوم لوط، آنرا کسی انجام نداده است و آنچه خداوند به آنان سزا می داد همه شما می دانید؛ به نظر من باید این شخص در آتش سوزانیده شود. بقیه اصحاب هم بر این رأی او اتفاق کردند و حضرت ابوبکر صدیق دستور داد تا او را در آتش بسوزانند.

در روایات مذکور حواله عمل قوم لوط بارها آمده است. قومی که حضرت لوط به طرف آنان مبعوث شده بود، علاوه بر کفر و شرک به بدترین گناه و عمل غیر فطری مبتلا بودند. وقتی که دعوت و تبلیغ حضرت لوط بر آنان اثر نکرد، فرشتگان طبق دستور خدا آن زمین را واژگون کردند. که شرح این واقعه در سوره اعراف خواهد آمد. آیات مندرجه بالا متعلق به استلذاذ بالجنس بود، در روایات بر عمل خلاف فطرت با زنان هم وعید شدید آمده است.

«عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله ﷺ قال : لا ينظر الله عز وجل

الى رجل أتى رجلاً أو امرأة في دبرها.» (الترغيب والترهيب)

«از حضرت عبدالله بن عباس مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: خدا نظر رحمت نمی کند به طرف آن مردی که با مردی یا زنی عمل خلاف فطرت انجام دهد.»

عن خزیمة بن ثابت قال، قال رسول الله ﷺ إن الله لا يستحي من الحق ثلاث مرآت لا تأتوا النساء فی أدبارهن . (الترغيب والترهيب)
«خزیمة بن ثابت می گوید که رسول خدا ﷺ فرموده، خدا از بیان کردن حق شرم ندارد و این الفاظ را تا سه بار تکرار کرد. باز فرمود با زنان عمل خلاف فطرت انجام ندهید.»

و عن ابی هريرة رضی الله عنه ان رسول الله ﷺ قال: ملعون من أتى امرأة فی دبرها. (الترغيب والترهيب)

«از حضرت ابوهریره مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: ملعون است کسی که بر خلاف فطرت با زن جماع کند.»

وعنه ان رسول الله ﷺ قال: من اتى حائضاً او امرأة فی دبرها أو كاهناً فصدقه فقد كفر بما انزل على محمد ﷺ «از حضرت ابوهریره مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسی که با زن در حالت حیض یا بر خلاف فطرت جماع کند یا به نزد کاهن برود و نسبت به غیب از او سؤال کند و تصدیق نماید پس او از آن دین منکر شده که بر محمد ﷺ نازل شده است.»

در مقرر نمودن حدّ براین فعل قبیح فقها با هم اختلاف دارند و تفصیل آن در کتب فقه موجود است. باز هم بر آن عمل سزای خیلی سخت و شدیدی منظور و منقول است. مثلاً در آتش انداختن، افکندن دیوار بر سرش، و از بسین بردن از جای بلندبزیز انداختن و سنگسار کردن، باشمشیر گردن از تن جدا نمودن و غیره.



إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ
پذیرفتن توبه بر خدا برای کسانی لازم است که بکنند کار بد از نادانی باز توبه کنند

مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾
بزودی پس خدا عفو می کند ایشان را، و هست خدا دانا و حکیم.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
و نیست توبه برای کسانی که بکنند کار بد تا اینکه رسید به یکی از آنان مرگ

قَالَ إِنِّي تَبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ ۗ أُولَئِكَ
گفت من توبه می کنم الان و نه توبه کسانی که بمیرند در حال کفر برای آنان

أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

ما آماده کرده ایم عذاب دردناک.

ربط آیات

در آیه ماقبل ذکری از توبه آمده بود؛ اکنون در این دو آیه شرایط قبول توبه و صورت‌های قبول و عدم قبول را نشان می دهند.

خلاصه تفسیر

توبه (که پذیرفتنش حسب وعده) بر ذمه خدا، برای کسی است که گناهی (صغیره یا کبیره) به حماقت انجام دهد پس در وقت نزدیک (یعنی قبل از حضور موت که معنی آن در آینده می آید) توبه کند پس بر چنین کسان، خداوند متعال (با قبول توبه) توجه می فرماید. (یعنی توبه شان را قبول می فرمایند) و خدا کاملاً می داند (که چه کسی از ته دل توبه کرده) حکیم است (که کسانی را که از ته دل توبه نمی کنند، رسوا نمی سازد) و توبه برای چنین کسانی (قبول) نیست که (مرتباً) گناه می کنند تا اینکه موت قائم می شود بر یکی از آنان (مراد از حضور موت اینکه در نظر او اشیاء عالم دیگر، در آیند) پس

می‌گوید من الان توبه می‌کنم (پس نه توبه چنین کسان قبول است) و نه (توبه یعنی ایمان آوردن) کسانی (در چنین وقت مقبول است) که در حال کفر بمیرند برای آنان (کافران) سزای درد ناک (یعنی عقوبت دوزخ) آماده کرده‌ایم.

معارف و مسایل

آیا گناهی که به قصد و اختیار انجام گیرد بخشیده نمی

شود؟

در اینجا این امر قابل ذکر است که در قرآن مجید لفظ «بِجَهَالَةٍ» وارد شده است و به ظاهر از آن چنین مستفاد می‌شود که اگر کسی به نادانی مرتکب گناهی شد توبه او پذیرفته می‌شود و اگر عمداً گناهی را مرتکب گشت توبه‌اش مقبول نیست؟ اما تفسیر آن: که صحابه کرام در باره این آیه بیان فرموده‌اند، اینست که مراد از جهالت این نیست که او از گناه بودن آن اطلاع نداشته باشد یا که در انجام به گناه قصد و اراده نداشته باشد بلکه مقصود این است که غفلت از کیفر آن و نا آگاهی از عذاب اخروی سبب اقدام بر گناه قرار بگیرد اگر چه گناه را گناه بداند و به قصد و اراده مرتکب آن باشد. و به عبارت دیگر معنی جهالت، حماقت و نادانی است. چنانکه در خلاصه تفسیر ذکر شد؛ نظیر آن در آیه ۸۹ سوره یوسف آمده است. حضرت یوسف علیه السلام به برادران خود فرمود. «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ. إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» که به برادران، جاهل گفته شد در حالیکه آنچه آنان کردند باشتباه یا بفراموشی نکردند بلکه با قصد و اراده دیده و دانسته کرده بودند؛ اما به سبب غفلت از عواقب آن کار، به آنان جاهل گفته شد. ابوالعالیه و قتاده نقل کرده‌اند که صحابه کرام بر این امر متفق بودند که «کل ذنب أصابه عبد فهو جهالة عمداً كان او غيره» یعنی: هر گناه که بنده مرتکب شود چه قصداً و چه بلا قصد، در هر حال از جهالت است.



امام التفسیر مجاهد فرموده «کل عامل بمعصیة الله فهو جاهل حین عملها» یعنی: هر کسی که در کاری نافرمانی خدا را بجا بیاورد او در انجام آن کار جاهل است. اگر چه در صورت عالم بزرگ و خیره‌ای باشد.

ابوحیان در تفسیر بحر محیط فرموده که این مانند آنست که در حدیث آمده است: «لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن» یعنی: زانی در حال ایماننداری مرتکب زنا نمیشود. مراد این است که وقتی که او در این فعل بد مبتلا شده است از ایمان فاصله گرفته است. از اینجاست که حضرت عکرمه فرمود: «امور الدنیا کلهما جهالة» یعنی: همه کارهای دنیا که خارج از فرمانبرداری و اطاعت خدا باشند جهالت به‌شمار می‌روند و دلیل آن واضح است که نافرمان خدا لذت کوتاه را بر لذت دائمی ترجیح داده، و در قبال لذت کوتاه دنیوی عذاب شدید دائمی را بخرد. پس دانشمند نافرمان را نمی‌توان دانشمند گفت، و هر کسی او را جاهل می‌گوید اگر چه او فعل خود را بد نداند و آنرا بقصد و اراده انجام دهد.

خلاصه اینکه اگر انسان گناهی را قصداً یا سهواً انجام دهد در هر دو حال گناه در جهالت از او صادر می‌گردد. بنابر این صحابه و تابعین و تمام امت اجماعاً بر این اند که هر کس قصداً هم مرتکب گناه شود و بعد به خود آید و توبه کند، توبه وی قبول خواهد شد. (بحر محیط)

در آیه مذکور یک نکته مهم قابل توجه است و آن این‌که شرط پذیرفتن توبه از سوی خالق متعال مستلزم زود توبه کردن است به این معنی که بی‌درنگ توبه کند. در اینجا مراد از قریب چیست و چقدر وقت در «قریب» داخل است رسول کریم ﷺ تفسیر آنرا در حدیثی چنین فرموده‌اند:

«ان الله یقبل توبة العبد مالماً یغرغر» خداوند توبه بنده را تا زمانی قبول می‌فرماید که بر او مرگ و غرغره جان‌کندن نشود؛ یعنی تا قبل از فرا رسیدن مرگ توبه شخص مورد پذیرش خداوند رحیم قرار می‌گیرد. محدث ابن مردویه از

حضرت عبدالله بن عمر روایت کرده که او از رسول خدا ﷺ شنیده است که فرمود: هر بنده مؤمن یک ماه یا یک روز یا یک ساعت قبل از مرگ توبه کند خداوند توبه او را می‌پذیرد به شرطی که توبه‌ای با اخلاص باشد. (ابن کثیر)

خلاصه این‌که از تفسیر «من قریب» که خود رسول خدا ﷺ بیان فرموده است معلوم شد که دوران تمام عمر در قریب داخل است؛ هر توبه‌ای که پیش از مرگ باشد پذیرفته می‌شود. البته در وقت غرغره موت توبه پذیرفته نمی‌شود. توضیح آنرا حضرت حکیم الأمة در «تفسیر بیان القرآن» بیان فرموده که به هنگام موت دو حالت پدید می‌آید: یکی حالت یأس و ناامیدی که انسان از هر دوا و تدبیر عاجز شده، بفهمد که الان موت آمدنی است. این «حالت به یأس» بلفظ «بأ» تعبیر شده است. حالت دوم: بعد از اوست وقتی زمان جان‌کندن آغاز می‌گردد و حالت غرغره پیش می‌آید این حالت یأس بالیاء گفته میشود، تا حالت اول، یعنی حالت یأس در مفهوم «من قریب» داخل است و توبه آن وقت قبول می‌شود؛ اما توبه حالت دیگر یعنی حالت یأس قبول نمی‌شود این وقتی است که فرشتگان و اشیای عالم آخرت به نظر برسند زیرا که این در مفهوم «من قریب» داخل نیست.

خلاصه مطلب آیه، این شد که هرکسی مرتکب گناهی شود؛ چه دیده و دانسته، بقصد یا بخطا و بدون آگاهی، در هر حال از جهالت است. و پذیرفتن توبه را از چنین گناه، خداوند بذمه و عهده خویش قرار داده است؛ به شرطی که قبل از موت توبه خالص کند. مراد از به ذمه گرفتن خویش این‌که، خداوند به او وعده فرموده که وفای به آن یقینی ژاست؛ و اگر نه بر ذمه خدا هیچ چیزی فرض و واجب نیست. هم چنین حق هیچ کس بر او لازم نخواهد شد. در آیه قبل، از آن توبه ذکری به میان آمد که نزد خدا قابل قبول بود و در آیه دوم ذکر آن توبه است که قابل قبول نیست.

در این بیان فرموده که توبه کسانی قابل قبول نیست که تمام عمر با جرأت



گناه می کنند، و همین که مرگ فرا رسید و جان کنندن آغاز گشت و ملک الموت حاضر شد، می گویند توبه خواهیم کرد. در حالی که آنان لحظات عمر خود را بیهوده تلف کردند و وقت توبه را از دست داده اند. پس توبه آنها پذیرفته نمی شود؛ چنانکه فرعون و کسان او هنگام غرق شدن گفتند که ما به ربّ موسی و هارون ایمان می آوریم به آنان پاسخ رسید که آیا اکنون ایمان می آورید؟ در حالی که وقت ایمان آوردن گذشته است. همین مطلب را در آخرین جمله آیه بیان فرمود: آنان که در حال کفر بوده و در عین وقت جان کنندن به ایمان اقرار کرده اند توبه شان قابل قبول نیست. پس این اقرار و ایمان بی موقع بیهوده است و برای آنان عذاب الهی را به دنبال خواهد آورد.

تعریف و حقیقت توبه

بعد از تفسیر لفظی هر دو آیه، موضوع مهمی که باقی می ماند، اینست که تعریف توبه چیست؟ و حقیقت و مقام آن کدام است؟
 امام غزالی در احیاء فرموده است که اقدام برگناه دارای سه درجه می باشد:
 اول: این که هیچ وقت مرتکب گناهی نشود؛ این خصوصیت ملائکه یا انبیاء است.

دوم: این که بر گناهها اقدام نموده بر آن اصرار ورزیده و گاهی از آن پشیمان نشده به فکر ترک آنها نباشد این درجه شیاطین است.

سوم: این که مرتکب گناه شده اما فوراً بر آن نادم شده در آینده اراده قطعی کند که دوباره تکرار ننماید. این مقام بنی آدم است.

از این جا معلوم شد که بعد از صدور گناه، توبه نکردن کار ویژه شیاطین است. بنابراین به اجماع امت توبه فرض است. قرآن مجید در آیه هشت سورۀ تحریم می فرماید:

«يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نُّصُوحًا وَعَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ.»

یعنی: «ای ایمان داران! توبه کنید به طرف خدا توبه خالص، جای تعجب نیست که خدا گناهان شما را کفاره کند و شما را در باغهایی داخل کند که در زیر آنها نهرها جاری باشند».

شأن رحمت بارگاه خداوند کریم و ارحم الراحمین را ملاحظه فرمایید که انسان در تمام عمر در نافرمانی او مبتلا باشد، اما همینکه قبل از موت از ته دل توبه کند نه تنها به این امید که گناهانش مورد آمرزش رب العالمین قرار می گیرند، بلکه در ردیف بندگان محبوب در آمده، وارث جنت می شود.

در حدیثی رسول کریم ﷺ فرمود: «التائب حبيب الله والتائب من الذنب كمن لا ذنب له» (ابن ماجه)

یعنی: «توبه کننده دوست خداست و توبه کننده مانند کسی است که گناهی نداشته باشد»

در بعضی روایات نیز آمده که وقتی بنده ای از گناهی توبه کند و آن توبه نزد خدا پذیرفته شود، پس تنها این نیست که بر او مؤاخذه نباشد، بلکه آن اعمال نوشته نزد فرشتگان محو می گردد، تا که از رسوایی نجات یابد.

البته این لازم است که توبه باید توبه خالص و توبه نصوح باشد. و آن دارای سه رکن است؛ اول: این که از کردار خویش پشیمان و شرمسار باشد. در حدیث آمده: «انما التوبة الندم» یعنی: توبه عبارت از ندامت است. ^{۴۹۵} این که گناهی که مرتکب آن شده است. فوراً آنرا ترک کند و در آینده عزمی جزم بر اجتناب آن داشته باشد. ^{۴۹۶} این که به فکر تلافی ما فات باشد؛ یعنی گناهی که مرتکب آن شده است، حتی المقدور آنرا جبران کند؛ مثلاً اگر نماز و روزه فوت شده است، قضای آنها را بجای آورد. و اگر آمار دقیق نماز و روزه ها را یاد نداشته باشد فکر و تأمل



کرده تخمین بزند؛ سپس به قضای آنها کاملاً اهتمام ورزد. اگر به یک وقت نمی تواند پس با هر نماز یک یک نماز قضای عمری بخواند. هم چنین در اوقات متفرقه به قضای روزه ها اهتمام نماید. اگر زکات را ادا نکرده است؛ پس زکاتهای گذشته را به یک وقت یا به تدریج ادا کند. و اگر حق کسی را تلف کرده است آنرا به او مسترد نماید. و اگر به کسی ایذا رسانده است از او طلب عفو کند؛ اما اگر بر کردار خویش نادم نباشد یا نادم شده است ولی در آینده بر ترک آن اقدام نکند، آن توبه به شمار نمی آید اگر چه با زبان هزار بار توبه، توبه بگوید. توبه بر لب، سبحة بر کف، دل پراز ذوق گناه

معصیت را خنده می آید، زاستغفار ما

هرگاه کسی مطابق شرایط فوق توبه کرد او با وجود ارتکاب هر گونه گناه بنده محبوب خدا قرار می گیرد. و اگر بعداً طبق مقتضای بشریت گاهی به گناهی مرتکب شود، فوراً توبه را تجدید کند و به بارگاه غفور و کریم امیدوار باشد که هر دفعه توبه قبول می شود. شاعر چه خوب گفته است:

این درگه مادرگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی باز آ باز آ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا

ای ایمان داران حلال نیست برای شما که به ارث بگیریید زنان را به اجبار (و عدم رغبت ایشان بشما)

وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ

و باز ندارید ایشان را تا که بگیریید مقداری از آنچه داده اید به آنان مگر اینکه بکنند کار فحشای

مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا

آشکار و معاشرت کنید با آنان به وجه پسندیده، پس اگر پسند شما نیابند ایشان، شاید پسند

سَيِّئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾ وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ

نکنید شما چیزی را و قرار دهد خدا در آن خوبی بسیار. و اگر بخواهید تبدیل کردن زنی را

مَكَانَ زَوْجٍ لَّوْ اتَّيْتُمْ اِخْدَهِنَّ قِنطَارًا فَلَآتَاخُذُوا مِنْهُ شَيْنًا اَتَاخُذُوْنَهُ

بجای زنی، و داده باشید یکی را از ایشان مال بسیار، پس نگیرید از آن مال چیزی آیامی گیرید آنرا

بُهْتَانًا وَّ اِنَّمَا مُبِينًا ﴿۲۰﴾ وَ كَيْفَ تَاخُذُوْنَهُ وَ قَدْ اَفْضَى بَعْضُكُمْ اِلَى

بناحق و گناهی آشکار. و چگونه می‌گیرید آنرا در حالی که رسیده است بعضی شما به

بَعْضٍ وَّ اَخَذْنَ مِنْكُمْ مِّيثَاقًا عَلِيْنًا ﴿۲۱﴾

بعضی و گرفته اند از شما عهد استوار

ربط آیات

در آیات فوق، ذکر توبه به مناسبتی آمده بود و قبل از آن در باره زنان،

احکامی ذکر شده بود. در این آیات نیز راجع به زنان احکامی ذکر می‌گردد.

در زمان جاهلیت زنان از دو ناحیه مورد ستم قرار گرفته بودند؛ یکی از

طرف شوهران. و دیگر از طرف وارثان شوهر. وقتی که شوهر زنی وفات می‌کرد،

وارثان شوهر بنابه دلخواه خود با آن زن رفتار می‌کردند. بدین ترتیب که یا خود با

او ازدواج می‌کردند، یا او را به نکاح دیگری در می‌آوردند. یا این‌که اگر با او

رغبت نداشتند نه خود با او ازدواج می‌کردند و نه اجازه ازدواج را به شخص

دیگری می‌دادند؛ بلکه او را مقید می‌گذاشتند تا که وسیله درآمد شان قرار گیرد.

بناچار آن زن یا مال و متاع خویش را به او می‌داد و موجبات رهایی خود را فراهم

می‌کرد یا همچنان مجبور و مقید در خانه می‌ماند و بر همین حال می‌مرد.

شوهران هم بر زنان خویش ظلم و ستم می‌کردند. اگر به آنان تمایل نداشتند

پس نه حقوق همسر داری را ادا می‌کردند و نه طلاق می‌دادند تا اینکه زنان مجبور

شده، اموال خود را به آنان بدهند تا طلاق بگیرند.

در این آیات سدّ باب این مفسد آمده است و در «عاشِرُوهُنَّ» خطاب



مختص شوهران است و از «إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ» تا «مِيثَاقاً غَلِيظاً» این دو آیه تتمه همان مطلب اند.

خلاصه تفسیر

ای ایمان‌داران برای شما حلال نیست که جبراً مالک (جان و مال) زنان باشید (مالک شدن بر جان این بود که زن میت را مانند اموال، از ارث او به شمار می‌آوردند. مالک شدن به سه طریق است. اول: این که آنچه حق شرعی او در میراث باشد غصب شود و به زن مسترد نگردد. دوم: این که به او حق ازدواج داده نشود تا این که بمیرد و اموال او را تصاحب کنند یا اینکه زن به دست خویش چیزی بدهد. سوم: این که شوهر بدون جهت زن را وادار نماید تا از اموالش باو بدهد و از دست او خلاص شود. در موارد اول و سوم، چشم پوشیدن از میراث و اموال را به شوهر بخشیدن) اگر بدون تحمیل و با رضایت کامل زن انجام گیرد، جایز و حلال است. و در صورت دوم نیز اگر زن بنا به رضایت خود اقدام به ازدواج نکرد. گناهی به شمار نمی‌آید. بهر حال مقصود این است که باید حقوق شرعی زنان محترم شمرده شود. و هیچ‌گونه ظلم و اجحاف بر آنان اعمال نگردد)

این زنان را باین نیت مقید نکنید که آنچه شما مردم (یعنی خود شما یا خویشاوندان شما) به آنان داده‌اید از آن مقداری (هم از آنان) باز پس بگیرید (در این مضمون هم سه صورت پیش می‌آید. اول: این که وارث میت به زن میت اجازه ازدواج ندهد؛ تا که با او از اموال چیزی واگذار کند. دوم: این که شوهر او را اجبار نماید تا در ازای واگذاری اموال، او را طلاق دهد. سوم: این که شوهر بعد از طلاق دادن هم بدون گرفتن چیزی نگذارد که ازدواج کند صورت اول اینجا جزوی از صورت دوم بالا است و صورت دوم اینجا عین صورت سوم بالا است و صورت اول بالا با صورت سوم اینجا کاملاً متفاوت است) مگر (در بعضی صورت گرفتن مال از او یا مقید کردن جایز است و آن) این که زنان صریحاً مرتکب کار ناروایی باشند (در اینجا نیز سه صورت پیش می‌آید:

اول: این که نسبت به شوهرش نافرمان و بد اخلاق باشد در این صورت شوهر می تواند تا مادامی که اموال خود را از زن دریافت نکرده، رها نکند. البته به شرطی که آن چه می گیرد بیش از مهریه نباشد.

دوم: این که آن حرکت ناشایسته، زنایی باشد که البته در ابتدای اسلام پیش از نزول حدود، شوهر مجاز بود که برای جریمه این کار، اموالی را که به او داده بود، از او پس بگیرد و او را رها کند. اکنون این حکم منسوخ است. با زنا و جوب مهریه ساقط نمی گردد. به هر حال در این دو صورت مال گرفته می شد.

صورت سوم: این که آن حرکت ناشایسته و ناروا زنا باشد. همانطور که در ابتدای رکوع ذکر شد، در چنین موقعی به شوهر و یا وارثان دیگر زن با حکم حا کم اجازه داده می شد که آن زن را در خانه حبس کنند. که بعداً این حکم با نزول آیات دیگر که متضمن حدود دقیق شرعی است. منسوخ گردید. در آینده تنها احکام شوهران ذکر می شود. و به آن زنان با حسن سلوک رفتار کنید (یعنی با خوش اخلاقی و تأمین نان و نفقه) و اگر (بمقتضای طبیعت) آنان برای شما ناپسند باشند (اما از طرف آنان هیچ امری سر نزد که موجب بی علاقی از شما واقع شود) پس (شما بمقتضای عقل چنین فهمیده برداشت کنید که) ممکن است شما چیزی را نپسندید و خداوند متعال در آن منفعت بزرگ (دینی یا دنیوی) گذاشته باشد (مثلاً او برای شما خدمتگذار و آرام رسان و همرد باشد اینست منفعت دنیوی یا از او فرزندی بدنیا بیاید که صالح باشد و ذخیره آخرت به شمار رود.) و اگر شما (بنابر خواهش خود) بجای یک زن (یعنی اولی) زن دیگر بخواهید (و زن اولی هیچ تقصیری نداشته باشد) و شما به آن زن (در مقابل مهریه یا همینطور بصورت هبه و عطیه) مال هنگفت داده باشید (خواه به او بسپارید یا خاص برای مهریه فقط به طور معاهده باشد) پس از آن (مال داده شده یا معاهده شده، زن را تنگ کرده) هیچ مقداری هم نگیرید (بخشیدن هم در حکم استرداد است) آیا شما آنرا (پس) گرفته (بر او) اتهام (نافرمانی یا بد کاری) زده و (در مال آن) به گناه صریح (ظلم) مرتکب می شوید (برابر است که اتهام صراحتاً باشد یا



به طور کنایه، همانطور که قبلاً اشاره شد تنها در صورت نافرمانی و بد کاری، گرفتن مال از او مجاز بود؛ پس وقتی که از اول مال گرفت گویا او را در نظر دیگران نافرمان یا بدکار معرفی کرد. و ظلم او با گرفتن مال آشکار گشت که زن بدون رضامندی قلبی داده است. ظلم از اینجا است که اگر یکی از زوجین به دیگری چیزی هدیه بدهد، حق استرداد آنرا شرعاً ندارد. و اگر امری در صورتی که استرداد باین معنی است که می گوید: این زوجه من نبوده و بهتان بودن آن روشن است که آنرا در ادعای زوجیت کاذب و در معاشرت فاسق معرفی می کند) و شما آن (داده شده) را (حقیقتاً یا حکماً) چطور باز می گیرید در حالی که (علاوه بر بهتان و ظلم، دو چیز دیگر از گرفتن آن هم مانع می باشد؛ یکی اینکه) شما با همدیگر بدون حجاب رسیده اید. (یعنی نزدیکی کرده اید. یا که خلوت صحیح که آن هم در حکم جماع است. به هر حال آنان ذات خود را برای تمتع و تلذذ شما در اختیار شما گذاشته اند و مهریه در قبال آن تسلیم است. پس بعد از تحصیل مبدل منته استرداد بدل یا انکار از تسلیم آن کاملاً برخلاف عقل سلیم است و اگر آن مال، مهریه نبود، بلکه عطیه بود پس این ملاقات بدون حجاب در اثر زوجیت مانع است و مانع اصلی زوجیت است) و (مانع دیگر اینست که) آن زنان از شما یک اقرار قوی (یعنی عهد مستحکم) گرفته اند (و آن عهد همان است که شما بوقت نکاح مهریه بر ذمه خویش مقرر کردید و خلاف عهد بعد از معاهده هم نزد عقل مذموم است. و اگر آن هبه یا عطیه ای باشد پس قبل از ملاقات بدون حجاب این هم در اثر عهد زوجیت مانع از استرداد هبه است. الغرض: با بودن چهار مانع، استرداد بی نهایت شنیع و مذموم است).

معارف و مسایل

در این سه آیه جلوگیری از آن مظالم است که قبل از اسلام بر گروه ضعیف زن مجری بود. از جمله آنها بزرگترین ظلم این بود که مرد خود را مالک جان و مال زنهای می پنداشت باین ترتیب که زن به ازدواج هر کسی در می آمد او، آن را

مملوکه خود قرار می‌داد و بعد از فوت آن مرد وارثان بمانند بقیه اموال او، خود را وارث زن او می‌پنداشتند؛ اگر می‌خواستند خود با او ازدواج می‌کردند یا از کسی دیگر مال گرفته آنرا به ازدواج او در می‌آوردند. پسر شوهر که از زن دیگر می‌بود او نیز می‌توانست بعد از فوت پدر با او ازدواج نماید. پس وقتی جان زن به منزله ملک به شمار می‌رفت، معلوم بود که با اموال آن زن چگونه بر خورد می‌شد. در نتیجه این اشتباه اساسی، صدها گونه ظلم بر زنها رایج بود. مثلاً: یکی این بود که آنچه اموال به زن از جایی به ارث می‌رسید یا از طرف خانه مادر و پدر به طور هدیه چیزی دریافت می‌کرد زن بیچاره از همه اینها محروم و بی‌ربط می‌ماند. اقوام شوهر همه آن اموال را تصاحب می‌کردند. دومین ظلم که بر زن اعمال می‌شد این بود که اگر زن بر سهم مال خویش جایی قابض می‌شد، پس مرد به این خاطر از ازدواج او با دیگری مانع می‌شد که او نتواند مال خود را در جای دیگر به مصرف برساند.

ظلم سوم این بود که بسا اوقات با وجود این‌که زن تفصیری نداشت ولی طبعاً مورد پسند شوهر نبود شوهر حقوق همسر داری آنرا ادا نمی‌کرد. و از طلاق نیز سر باز می‌زد تا بدین وسیله حتی به زیور آلات و دیگر دارایی شخصی‌اش دست یابد و یا او را اجبار می‌کرد تا از مهریه و دیگر حقوق لازمه خود چشم‌پوشد. بسا اوقات اتفاق می‌افتاد که بعد از طلاق نیز مانع ازدواج می‌شد تا به اغراض مادی دست یابد. ظلم چهارم این بود که بسا اوقات شوهر می‌مرد و عار جاهلی سبب می‌شد که وارثان مانع ازدواج آن زن شوند و با باز داشتن او از ازدواج اموال او را مورد استفاده خویش قرار می‌دادند.

به هر حال همه این مظالم از اینجا سر چشمه می‌گرفت که خود را مالک جان و مال زن می‌پنداشتند. قرآن کریم ریشه این فساد را بر کند و برای انسداد مظالم که تحت این عنوان انجام می‌گرفت ندای آزادی و حرمت و شخصیت والای زن را



سر داد که «يَأْيُهَا الَّذِينَ أَمْتُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا» «ای ایمان‌داران برای شما حلال نیست که اجباراً مالک زنها باشید»
 ضمناً با رضایت زن، نیز نمی‌توان مالک آنها قرار گرفت و جان و مال او را تحت تسلط خود در آورد. زیرا قید اجبار به صورت شرط نیست و نیز از نظر شریعت صحیح نیست. زیرا زن هوشیار هرگز باین امر راضی نخواهد شد.
 (بحر محیط)

بنابر این شریعت، رضایت زن را ملاک قرار نداد؛ چرا که اگر زن نادانی بر مملوک بودن خود راضی باشد قانون اسلام اجازه نمی‌دهد که انسان آزاده‌ای مملوک و مقهور کسی باشد.

طریقه عمومی جلوگیری از ظلم و فساد این است که به صیغه نهی از آن منع شود؛ اما قرآن در اینجا این طریقه را گذاشته بلفظ «لَا يَجِلُّ» بیان فرمود. در اینجا علاوه بر گناه شدید بودن، این نکته هم قابل ذکر است که اگر کسی بدون اجازه زن بالغی با او ازدواج نماید آن نکاح شرعاً حلال نیست. و احکام وراثت و نسب به او تعلق نمی‌گیرد.

هم چنین اگر کسی زنی را اجبار کرده، مهریه خود را از او پس بگیرد، یا مهریه واجب الاداء را اجباراً عفو گرداند این استرداد و عفو اجباری از نظر شرع معتبر نیست و آن اموال گرفته شده هرگز برای مرد حلال نمی‌باشد. و نه حق واجب بخشیده می‌شود. برای توضیح بیشتر این مطلب چنین فرمود:

«وَلَا تَغْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» یعنی: زنانرا از ازدواج مطابق میل خود جلوگیری نکنید. لذا همانگونه که اشاره شد پس گرفتن هدیه‌ای که به زن داده شده است و هم چنین گرفتن مهریه و به زور بر خود عفو گردانیدن، از سوی او و وارثان او، حرام و ناجایز به شمار می‌آید. ضمناً اگر شوهر اموال و زیور آلاتی را که به زن به طور عاریه واگذار کند، آن اموال در ملکیت زن داخل

نمی‌شود و استرداد آن ممنوع نمی‌باشد. بعد از این «إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ» فرموده، در بعضی موارد استثنا کرد، که برای شوهر استرداد مال داده شده جایز است.

یعنی: اگر از طرف زن علناً حرکات زشت و ناجایز صادر گردد که مرد در طلاق دادن او طبعاً مجبور و ناچار باشد، مرد می‌تواند تا زمانی که مهریه را از او پس نگرفته و یا مهریه واجب الاداء بر او بخشیده نشده، از طلاق دادن او خود داری نماید.

مراد از لفظ فاحشه حرکت ناشایست است. در اینجا نزد حضرت ابن عباس و حضرت عایشه و حضرت ضحاک نافرمانی شوهر و بدزبانی است. و منظور حضرت ابوقلابه و حسن بصری از «فاحشه مبینة» همان عمل بی‌حیایی و زنا می‌باشد. دو آیه آینده هم بیان تفصیلی همین مطلب است؛ می‌فرماید که وقتی از طرف زن سرکشی یا عمل منافی عقّت سر نزد، اما شوهر با رضایت و خواهش طبیعی خویش می‌خواهد زن فعلی را طلاق داده، ازدواج مجدد بکند. پس در این صورت اگر او مال هنگفت هم داده باشد برای او جایز نیست که مقداری از آن مال را در معاوضه طلاق باز بگیرد یا زن را برای بخشیدن مهریه واجب الاداء اجبار کرده، آنرا عفو بگرداند. زیرا زن هیچ تقصیری ندارد. و آن سببی که بوجه آن مهریه مقرر شده بود آن هم تکمیل شده است؛ یعنی عقد نکاح منعقد شده و هر دو با هم بدون حجاب به هم رسیده‌اند. لذا اکنون او حق ندارد که مال داده شده را پس بگیرد یا که مهر واجب الاداء را عفو گرداند. بعد از این ظلم و گناه استرداد این مورد را در سه مرحله بیان فرموده است. اول فرمود: «أَتَأْخُذُونََّهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» یعنی: آیا شما می‌خواهید که بر زن تهمت زنا زده به گناهی روشن مرتکب شوید و راهی برای باز گرفتن مال خود پیدا کنید؟ به هر حال بدون جهت تهمت زدن اثم مبین، یعنی گناه بس آشکاری به شمار می‌رود. جمله دوم: این بیان فرمود



«وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ» یعنی شما اکنون چطور می‌توانید که مال داده شده خود را باز بگیرید، در صورتی که تنها عقد نکاح منعقد نشده، بلکه بعد از انعقاد عقد نکاح، خلوت صحیح انجام یافته و با یکدیگر بدون حجاب هم رسیده‌اید. زیرا که در این صورت اگر آن مال داده شده، مهریه باشد که زن مستحق کامل آنست، پس در این حال برای باز پس گرفتن آن دلیلی باقی نمی‌ماند و اگر آن مال بصورت هدیه و هبه به وی داده شده است که استرداد آن امری غیر اصولی و نا جایز به شمار می‌رود. چرا که وقتی زوجین به یکدیگر اموالی را بصورت هبه تقدیم نمایند، باز پس گرفتن آن شرعاً و قانوناً، ناجایز است. همین مطلب را در جمله سوم چنین بیان فرمود: «وَ أَخْذَنْ مِنْكُمْ مَسْئَقًا غَلِيظًا» یعنی آن زنان که از شما عهد استوار و مستحکم گرفته‌اند. مراد از آن عهد، عقد نکاح است که به نام خدا با خطبه در جلوی اجتماع انجام می‌پذیرد.

خلاصه این‌که بعد از پیمان ازدواج و با میل زن، بدون حجاب به یکدیگر رسیدن، باز پس گرفتن اموال بدون دلیل جور و ظلمی آشکار به شمار می‌آید که اجتناب آن برای مسلمانان لازم است.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً

و نکاح نکنید زنانی را که نكاح کرده‌اند پدران شما مگر آنچه قبلاً بوده است این بی‌حیایی است

وَمَقْتًا وَسَاءَ نَسِيبًا ﴿۲۲﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَ

و کار موجب غضب است و بد رویه‌ای است. حرام شده‌اند بر شما مادران شما و دختران شما و

أَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ

خواهران شما و عمه‌های شما و خاله‌های شما و دختران برادر و دختران خواهر و آن مادرانی که

الَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمْ

به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادر زن شما و دختران دران شما که

الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا
 در پرورش شما می‌باشند از زنانی که شما با آنان صحبت کرده‌اید و اگر شما با آنان صحبت
دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَضْلَابِكُمْ لَا
 کرده‌اید پس نیست گناهی بر شما و زنان پسران شما که از پشت شما باشند
وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا
 واینکه جمع کنید دوخواهر را مگر آنچه قبلاً بوده است، بی شک الله بخشنده
رَحِيمًا ﴿٢٣﴾ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۗ
 ومهربان است. و زنان شوهردار مگر آنچه مالک باشند دستهای شما
كُتِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ أُجِلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا
 حکم خداست بر شما و حلال اندهمه زنان بر شما بجز از آنچه ذکر شده، بشرطی که بخواهید آنان را در
بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ ۗ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ
 عوض اموال خود برای آوردن آنان در قید نکاح نه زنا کننده، پس کسی که کار گرفتید به او از زنان
فَاتَّوَهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ۗ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرْضَيْتُمْ بِهِ مِنْ
 بدهید به ایشان مزدشان را، مقرر شده است و نیست گناهی بر شما در آنچه راضی شدید به آن

بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾

بعد از مهر مقرر، هر آینه خدا هست دانای با حکمت.

ربط آیات

در بالا، ذکری از رسوم زشت جاهلیت بیان شد؛ از آن جمله یک رسم این بود که بعضی از زنان محرمات را نکاح می‌کردند. مثلاً: ازدواج با نامادری و یا ازدواج با خواهرزن، با وجود حیات زن. و هم چنین نکاح با زن پرورش یافته را حرام می‌پنداشتند و اموری از این قبیل، که به همین مناسبت در موضوع محرمات و مسائلی از این خصوص به منظور ترک عادات قبیح و جاهلی آیات فوق نازل



گردید. در این سلسله حلال بودن بعضی از زنان که مسلمانان در باره آنها در اشتباه بودند، بیان کرده شد. مثل کنیز که در قبضه مسلمانان بیاید و شوهر قبلی او در دارالحرب موجود باشد، که چگونگی شرایط نکاح و برخورد باین نوع مسایل از مهریه و غیره، بیان گردید.

خلاصه تفسیر

و شما با زنانی نکاح نکنید که آبا (و اجداد) شما با آنان نکاح کرده‌اند، مگر آنچه قبلاً گذشته، که آن گذشت. (در آینده هرگز چنین نباشد) یقیناً این (سخن عقلاً هم) بی‌عفتی بزرگ (و در عرف اهل طبایع سلیمه هم) بی‌نهایت نفرت آور است و (از روی شرع هم) بی‌نهایت رویه بدی است. بر شما این زنان حرام گردانیده شده‌اند (یعنی نکاح با آنان حرام و باطل است و آنان بر چند قسم‌اند: اول: محرّمات نسبیّه، و آنان از این قرارند) مادران شما و دختران شما (و در آن همه اصول و فروع بالواسطه و بلاواسطه داخل‌اند) و خواهران شما (چه عینی باشند، چه علّتی و چه اخیافی) و عمه‌های شما (در این هر سه نوع خواهران پدر و تمام اصول مذکور آمدند) و خاله‌های شما (و در این هر سه نوع خواهران مادر و اصول مؤنث آمدند) و برادر زادگان (در این اولاد بالواسطه و بلاواسطه هر سه نوع آمدند) و خواهر زادگان (در این اولاد بالواسطه و بلاواسطه هر سه نوع خواهر آمدند) و (قسم دوم محرّمات رضاعیه و آنان از این قرار اند) آن مادران که به شما شیر داده‌اند (یعنی دایه) و خواهران رضاعی شما (یعنی شما شیر مادر حقیقی یا رضاعی او را خورده‌اید یا او شیر مادر حقیقی یا رضاعی شما را خورده است، اگرچه در اوقات مختلف خورده باشد) و (قسم سوم محرّمات بالمصاهره و آنان از این قرار اند) مادر زنان شما (در این همه اصول مؤنثه زن آمدند) و دختران زنهای شما (در این همه فروع مؤنث زوجه آمدند) که (عادتاً) در پرورش شما قرار گیرند (اما در این یک قیدی هم هست و آن این که آن دختران از زنانی (باشند) که شما با آنان صحبت کرده باشید (یعنی تنها

به نکاح کردن زن، دختر او حرام نمی‌گردد. بلکه با آن زن هم‌بستر باشند آنگاه دختر آن زن بر شما حرام می‌شود) و اگر (هنوز) شما با آن زنان صحبت نکرده‌اید (اگرچه نکاح شده است) پس (نکاح کردن با دختر چنین زن) بر شما گناهی نیست و زنان پسران شما که از نسل شما باشند (هم حرام‌اند. در این زنان همه فروع مذکر آمدند و مطلب از قید نسل اینست که زن پسر خوانده که به او متبئی می‌گویند، حرام نیست) و این (امر هم حرام است) که شما دو خواهر را (چه رضاعی باشند و چه نسبی در نکاح خود) یکجا جمع کنید، بجز کسانی که (از این حکم) قبلاً بوده‌اند (آنها عفواند) بی شک الله تعالی بسیار بخشنده و بسیار مهربان است (که به مهربانی خویش گناهان را می‌بخشد) و (قسم چهارم) آن زنانی (هستند) که شوهر دارند بجز آن‌که (از این قسم مستثنی می‌باشند) که (شرعاً) مملوک شما باشند (و شوهران حربی آنان در دارالحرب موجود باشند که بعد از گذشت یک حیض یا وضع حمل حلال‌اند.. کذا فی الهدایة) الله تعالی این احکام را بر شما فرض گردانیده است. علاوه بر این زنان (بقیه) زنان (دیگر) برای شما حلال گردانیده شده‌اند که شما به وسیله اموال خویش (نکاح آنانرا) بخواهید (یعنی مهریه در نکاح لازم است و این طور که شما (آنانرا) زن را قرار دهید (که شرایط آن در شرع مشهورند. مثلاً گواه حاضر باشد و آن نکاح موقت نباشد و غیره) فقط تکمیل خواهش نباشد (در عموم این، زنا و متعه هم داخل‌اند. اگرچه در آنها هم مال صرف کرده می‌شود) پس (بعد از نکاح) بهر طریقی (منجمله طرق معتبر شرعی) که شما از آن زنان بهره‌مند شده‌اید پس به آنان (در عوض این) مهریه‌شان را که مقرر شده است بدهید و (نیندارید که در این مقوره بمثل نماز و روزه کمی و بیشی امکان ندارد، بلکه) بعد از تقرّر هم بر هر چه (مقداری که) شما (زن و مرد) با هم راضی باشید، در این (معامله) بر شما گناهی نیست (مثلاً شوهر در مهر بیفزاید یا زن از آن بکاهد یا ببخشد همه درست است) بدون شک الله تعالی بسیار دانا است (که مصالح شما را خوب می‌داند) بسیار حکیم است. (که با رعایت این مصالح مقرر می‌فرماید اگرچه بعضی در فهم شما نیایند.)



معارف و مسایل

در این آیات، تفصیلی از محرمات یعنی آن زنانی که ازدواج با آنان حرام است، بیان شد باز بعضی از محرمات کسانی هستند که در هر حال حلال نیستند که به آنان «محرمات ابدیه» گفته می‌شود و بعضی دیگر محرمات ابدیه نیستند که در بعضی شرایط حلال می‌گردند.

سه مورد اول: محرمات نسبیّه، محرمات رضاعیه، و محرمات بالمصاهره، که این نوع محرمات ابدیه به شمار می‌آیند. و قسم آخر یعنی زنان شوهردار تا زمانی نکاح با آنان حرام است که در نکاح دیگرانند «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ» در زمان جاهلیت باین موضوع مهم که: «بعد از فوت پدر هرگز نباید با زن او ازدواج کرد» اصلاً توجهی نمی‌شد تا این‌که الله سبحانه از این کار زشت و شرم آور منع فرمود و آنرا موجب «مقت» یعنی سبب نا رضایتی خود قرار داد. بدیهی است که زن پدر به منزله مادر است و تا مدتی به نام مادر خطاب می‌شده است. لذا ازدواج با او قطعاً حرام است.

مسئله

در آیه شریفه نکاح با منکوحه (نکاح شده) پدر حرام قرار داده شد. در این جا به این مقید نشد که پدر با او جماع کند یا خیر، لهذا با هر زنی که عقد پدر بسته شده باشد، نکاح پسر با آن زن هرگز حلال نخواهد شد. هم چنین برای پدر جایز نیست که با زن پسرش نکاح کند اگر چه تنها عقد پسر با او بسته شود. قال الشامی: و تحرم زوجة الاصل والفرع بمجرد العقد دخل بها أو لا.

مسئله

اگر پدر با زنی زنا کند باز هم برای پسر جایز نیست که با آن زن ازدواج نماید. «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ» یعنی ازدواج با والده خودتان حرام است. و در

عموم لفظ (أُمَّهَاتُ) جدّه‌های پدری و مادری همه داخل اند
 «وَبَنَاتِكُمْ» نکاح با دختر صلبی خویش حرام است. و با دختر دختر و دختر
 پسر هم .

خلاصه اینکه با دختر پسر و دختر دختر پسر و دختر دختر و دختر دختر
 دختر ازدواج نمودن حرام است. و دختر اندر (نادختری) که از شوهر دیگر باشد و
 زن همراه آورد، در ازدواج و عدم ازدواج آن تفصیلی است که در آینده خواهد
 آمد. و پسر و دختر که صلبی نباشند و کسی آنها را به نزد خود پرورش داده باشد
 نکاح با آنان و اولاد آنان جایز است؛ به شرطی که به طریقی از محرمات نباشد. هم
 چنین اگر کسی با زنی زنا کرد دختری که از آن نطفه متولد شود در حکم دختر
 صلبی است. لذا ازدواج با او هم درست نیست.

«وَأَخَوَاتِكُمْ» ازدواج با خواهر حقیقی حرام است و با آن خواهر هم که
 علاّتی (از پدر یکی و از مادر دو) و با آن خواهر که اخیافی (که از مادر یکی، پدر دو) باشد
 «وَعَمَّاتِكُمْ» (عمّه‌ها) با خواهر حقیقی و علاّتی و اخیافی پدر نکاح حرام
 است. الغرض: هر سه نوع عمّه را نمی‌توان نکاح کرد.

«وَأَخْلَانِكُمْ» (خاله‌ها) با هر یکی از خواهران حقیقی و علاّتی و اخیافی
 مادر نکاح حرام است .

«وَبَنَاتُ الْأَخِ» با دختران برادر یعنی برادر زادگان نکاح حرام است؛ چه
 برادر حقیقی باشد یا علاّتی یا اخیافی، با دختران هر سه نوع برادر نکاح حلال
 نیست .

«وَبَنَاتُ الْأَخْتِ» با دختران خواهر، یعنی خواهر زادگان، نکاح حرام است.
 و در اینجا هم همان تقسیم وجود دارد که خواهران حقیقی باشند یا علاّتی یا
 اخیافی، دختران ایشان نمی‌توانند شرعاً در نکاح در آیند.

«وَأُمَّهَاتِكُمُ اللَّائِيَّاتِ أَرْضَعْنَكُمْ» زنانی که شیر آنها را نوشیده‌اید اگر چه مادر



حقیقی نباشند آنها هم در باره حرمت نکاح، در حکم مادراند. و با آنان نکاح حرام است. چه کم شیر بنوشد و چه زیاد، حتی یک مرتبه بنوشد یا چند مرتبه! در هر صورت این حرمت ثابت می‌گردد. در اصطلاح فقها، این به حرمت رضاعت تعبیر می‌شود، پس در حکم مادراند و نکاح با آنان قطعاً حرام است. البته، اینقدر باید به یاد داشت که حرمت رضاعت با نوشیدن شیر وقتی ثابت می‌گردد که در زمان شیر خواری باشد. آن حضرت ﷺ می‌فرماید که: «انما الرضاعة من المجاعة» یعنی: حرمت که از رضاعت ثابت می‌شود زمانی است که کودک از شیر خوردن نشو و نما بیابد. (بخاری و مسلم).

و این مدت به نزد امام ابو حنیفه ﷺ از تولد کودک است تا دو سال و نیم و ۲/۵ و بزد فقهای دیگر که شاگردان ممتاز امام ابو حنیفه ﷺ امام ابویوسف ﷺ و امام محمد ﷺ شامل اند فقط تا مدت دو سال می‌تواند حرمت رضاعت ثابت گردد. و فتوا بر قول امام محمد ﷺ، است. لذا اگر پسر یا دختر بعد از این مدت معین از زن شیر خوردند حرمت رضاعت از آن ثابت نمی‌گردد.

«وَ أَخْوَاتِكُمْ مِنَ الرُّضَاعَةِ» یعنی هر خواهر که از رشته رضاعت باشد با او نکاح حرام است تفصیلش از این قرار است: که هر گاه پسری یا دختری در ایام شیر خواری از زنی شیر خورد آن زن والده رضاعی او قرار گرفت و شوهر آن زن پدر او به شمار آمده و اولاد نسبی آن زن، برادر و خواهر او خواهند بود. و خواهران آن زن خاله‌های او شدند و برادر شوهرش عموی آن شیرخوار شد و خواهران شوهر عمه او قرار گرفتند و حرمت رضاعت در میان همه اینها ثابت گشت. بنابراین نکاحی که از رشته نسب حرام است از رشته رضاعت هم حرام است. حضور اقدس ﷺ فرمودند: «یحرم من الرضاعة ما یحرم من الولادة» (بخاری) یعنی: حرام می‌شود از طریق شیر خواری آنچه که از طریق ولادت و نسب حرام می‌شود. و در یک روایتی از صحیح مسلم است که: «ان الله حرم من



الرضاعة ما حزم من النسب.» (بحواله مشکوٰة ص ۲۷۳) یعنی: به درستی که خداوند حرام کرده است از رضاعت آنچه را که حرام کرده است از نسب.

مسئله

اگر پسر و دختری از زنی شیر خوردند نکاح آن دو تا با هم منعقد نمی‌گردد. هم چنین با دختر برادر رضاعی و خواهر رضاعی هم نکاح منعقد نمی‌شود.

مسئله

با مادر نسبی برادر رضاعی و خواهر رضاعی نکاح جایز است و با مادر رضاعی خواهر نسبی هم حلال است و با خواهر نسبی خواهر رضاعی هم و با خواهر رضاعی خواهر نسبی هم نکاح درست است.

مسئله

با فرو رفتن شیر در دهن یا بینی در ایام رضاع حرمت ثابت می‌شود و اگر از راه دیگر شیر داخل کرده شود یا شیر تزریق گردد حرمت رضاع ثابت نمی‌شود.

مسئله

علاوه بر شیر زن از شیر دیگر (مانند چهارپا یا مرد) رضاعت ثابت نمی‌گردد.

مسئله

اگر شیر زن با دوا یا شیر گاو و گاو میش و بز آمیخته شود حرمت رضاعت از آن وقتی ثابت می‌شود که شیر زن غالب باشد و اگر هر دو با هم برابر شدند باز هم حرمت رضاع ثابت می‌شود. اما اگر شیر زن کمتر بود حرمت ثابت نمی‌شود.



مسئله

اگر از سینه مرد شیر برآمد از آن حرمت رضاع ثابت نمی‌شود.

مسئله

اگر شیر خواری مشکوک باشد از آن حرمت رضاع ثابت نمی‌گردد. اگر زن پستان خود را در دهن کودک گذاشت. اما فرو رفتن شیر متیقن نشد از آن حرمت رضاع ثابت نمی‌شود و در حلال بودن آن شکّی باقی نمی‌ماند.

مسئله

اگر شخصی با زنی ازدواج کرد و زن دیگری گفت که من شما هر دو را شیر داده‌ام پس اگر هر دو، او را تصدیق کردند. نسبت به فساد و بطلان نکاح قضاوت می‌گردد. و اگر هر دو او را تکذیب کردند و زن متدین و خدا ترس بود پس به فساد نکاح قضاوت نمی‌شود. اما طلاق دادن و جدایی از یکدیگر افضل است.

مسئله

برای اثبات حرمت رضاع گواهی دو مرد متدین الزامی است. از گواهی یک مرد یا یک زن رضاعت ثابت نمی‌گردد. اما چون معامله به حرام و حلال متعلق است بنا بر این احتیاط، افضل است. حتی که بعضی از فقهاء در این باره چنین شرح داده‌اند که: اگر کسی تصمیم ازدواج با زنی را گرفت. و مرد متدین گواهی بدهد که این دو تا با هم برادر و خواهر رضاعی هستند، پس نکاح کردن جایز نیست. و اگر این گواهی بعد از نکاح باشد پس احتیاط در جدایی است. حتی که اگر یک زن گواهی داد باز هم احتیاط در این است که از یکدیگر جدا شوند.

مسئله

همانطور که به گواهی دو مرد متدین، حرمت رضاعت ثابت می شود هم چنین با گواهی یک مرد متدین و دو زن متدین نیز این امر اثبات می گردد. البته، احتیاط در این است که اگر نصاب شهادت تکمیل نباشد باز هم برای اجتناب از شک، بهتر است که ناجایز بودن و حرمت آن قضیه، اختیار شود.

«وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ» مادر زنان هم بر شوهران حرام اند در اینجا هم در امهات تفصیل است. در این جدات پدری و مادری و نسبی و رضاعی همه داخل اند.

مسئله

همچنان که مادر زن منکوحه حرام است مادر آن زن هم حرام است که با او بالشبه و طی کرده است یا که با او زنا کرده است یا به شهوت از او بوسه گرفته است.

مسئله

به مجرد نکاح زن، مادر زن حرام می شود برای ثبوت حرمت، دخول و غیره شرط نیست.

«وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ»

زنی که به نکاح مردی در آید و بعد از نکاح جماع انجام گردد، دختر آن زن که از شوهر دیگر باشد هم چنین نوه آن زن هم حرام شدند و نکاح با آنان جایز نیست. اما اگر بین زن و مرد تنها نکاح انجام شده، ولی عمل جماع صورت نگرفته است پس تنها به نکاح اقسام مذکور حرام نمی گردند. اما اگر بعد از نکاح آن مرد به شهوت زن را دست زده یا به طرف عضو نهانی او به شهوت نگریسته است. این هم در حکم جماع است از این هم دختر و غیره آن زن حرام می باشند.



مسئله

در اینجا هم در «نِسَائِكُمْ» تعمیم است. لذا دختر و نوه آن زن هم حرام شدند و هم چنین زن که با او جماع بالشبه صورت گرفته یا با او زنا شده است باز هم در حکم «نِسَائِكُمْ» داخل است. و دختر و غیره او بر این مرد حرام می‌شوند. «وَ خَالَئِلْ اَبْنَائِكُمْ الَّذِيْنَ مِنْ اَضْلَابِكُمْ» زن پسر حرام است و در عموم پسر نوه هم داخل است. لهذا بعد از فوت پسران با زنان آنان هم نکاح جایز نیست. از قید «مِنْ اَضْلَابِكُمْ» مقصد اخراج متبئی (پرورش یافته) است که تنها با زن او نکاح حلال است و پسر رضاعی در حکم پسر نسبی است. بنابر این با زن او هم نکاح حرام است.

«وَ اَنْ تَجْمَعُوْا بَيْنَ الْاَخْتَيْنِ» جمع کردن دو خواهر در یک نکاح حرام است. برابر است که خواهران حقیقی باشند یا علّاتی یا اخیافی به اعتبار نسب باشند یا خواهر رضاعی باشند، این حکم شامل همه است. البته بعد از وقوع طلاق با خواهر دیگر نکاح جایز می‌شود، اما این جواز بعد از گذشتن عده است و در اثنای عده نکاح جایز نیست، هم چنین بعد از وقوع فوت زن، نکاح با خواهرش جایز است.

مسئله

هم چنان که جمع کردن دو خواهر با هم در نکاح یک شخص حرام است. هم چنین جمع کردن عمّه با برادر زاده و خاله با خواهرزاده در نکاح یک شخص حرام است.

قال النبی ﷺ: «لا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ عَمَّتِهَا وَ لَا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ خَالَتِهَا»

ترجمه: جمع کرده نشود در بین زن و عمه‌اش و نه در بین زن و خاله‌اش (در نکاح)

شخص واحد). (بخاری و مسلم)

مسئله

فقه‌های کرام به طور قاعده کلی، نوشته‌اند که هر دو زن که اگر از هر کدام آنها، یک مرد تصوّر کرده شود نکاح بین آنان درست نمی‌باشد. پس دو زن در نکاح یک مرد نمی‌توانند جمع شوند.

«إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» یعنی آنچه در زمان جاهلیت گذشته است بر آن مؤاخذه نخواهد شد. این الفاظ در آیه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ» هم ذکر شدند و در آنجا هم معنی همین است، آنچه که قبلاً در جاهلیت از شما صادر شده، بعد از مسلمان شدن بآن اعمال مؤاخذه نخواهید شد. ولی در آینده اجتناب لازم است.

هم چنین هنگام نزول آیات تحریم، منکوحه پدر یا دو خواهر چنانچه در نکاح کسی بود، پس تفریق آن لازم گشت و چنانچه کسی دو خواهر را در نکاح خود داشت، جدایی و تفریق لازم آمد. از حضرت براء بن عازب مروی است که نبی کریم ﷺ حضرت ابو بردة بن دنیار را برای قتل یک نفر فرستاد که او با منکوحه پدرش ازدواج کرده بود. (مشکوٰة ص ۲۷۴)

از ابن فیروز دیلمی که از پدرش نقل می‌کند مروی است که وقتی من مسلمان شدم دو خواهر در نکاح من بود؛ من در خدمت نبی کریم ﷺ حاضر شدم ایشان فرمودند که از آن دو یکی را طلاق داده جدا کنید و یکی را پیش خود نگاه دارید (حواله بالا). از این روایات معلوم شد که همان‌طور که در حالت اسلام ابتداءً نکاح منکوحه الاب و جمع بین الاختین، جایز نیست، هم چنین اگر در حالت کفر این صورت نکاح واقع شد؛ پس بعد از مسلمان شدن، بر قرار کردن جایز نخواهد شد.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا» آنچه آنان قبل از اسلام انجام دادند؛ الآن بعد از



مسلمان شدنشان، الله جلّ شأنه از آنان گذشت خواهد کرد و با رحمت خویش به سوی آنان متوجه شد.

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ» یعنی زنان شوهردار هم حرام شده‌اند. تا زمانی که زن در نکاح کسی دیگر است دیگری نمی‌تواند با او ازدواج کند. از این به‌طور واضح معلوم شد که یک زن به یک وقت نمی‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد. بعضی افراد و جاهل این زمان می‌گویند که وقتی مرد مجاز است که بیش از یک زن داشته باشد پس چرا زنها مجاز نیستند که به بیش از یک شوهر متمتع باشند؟! باید گفت که این خواسته کاملاً بر خلاف این آیه می‌باشد. بعضی از اشخاص نادانی که چنین سخنان جاهلانه‌ای را مطرح می‌کنند آنها در اصل از حقایق پر حکمت آیات الهی نا آگاهند آیاتی که راهگشای انسانیت در پیچ و خم های زندگی به شمار آمده و آدمی را به زندگانی پر شرافت و با عزت رهنمون داشته از غرقاب شقاوت به سوی افق پر طلیعه سعادت سوق می‌دهد. بهر حال آن منتقدان نمی‌فهمند که کثرت ازواج برای مرد یک نعمت است که در هر مذهب و ملت مجاز قرار گرفته و تاریخ انسانیت بر آن گواه است. اما بیش از یک شوهر در یک زمان، هم برای زن مصیبت است و هم برای مرد فتنه و فاجعه! و از طرفی ننگ و عار و بی‌حیایی و موجب اشاعه فحشا و فساد و تباهی جامعه است و هم چنین در آن ثبات النسب بودن بچه راهی باقی نخواهد ماند. بنابراین این کسی که خواستار تعدد شوهر است، بدیهی است که او از عواقب اسف بار آن امر، نا آگاه است. و از نتایج نا خوشایندی که بر جامعه بشری پدید می‌آورد، بی‌اطلاع بوده و می‌خواهند که بنی نوع انسان را از رحمت‌هایی که از جاده حقوق اولاد و والدین بر می‌آید محروم گردانند.

دیگر این‌که، اگر تنها باعتبار عقل و سرشت بشری و هم‌چنین طبع انحصار طلبی مرد، توجه شود جواز چندشوهر منطقی به نظر نمی‌رسد. بنابراین:

۱- مقصد اساسی ازدواج، توالد و تناسل است باین اعتبار چند زن می توانند از یک شوهر باردار شوند؛ اما یک زن نمی تواند از چند شوهر حامله گردد. چون او تنها از یکی حامله می شود بنابراین در صورت تعدد شوهر علاوه بر یک شوهر حقوق و نیروی شوهران دیگر ضایع خواهد شد و علاوه براین، آنها چیزی جز شهوت رانی و حیوان صفتی، حاصلی نخواهند داشت.

۲- از تجربه و مشاهده هم ثابت است که زن در مقابل مرد، جنسی ظریف و آسیب پذیر است. و در بیشتر اوقات سال قابل استمتاع نیست. بلکه در بعضی احوال ادای حقوق کامل یک شوهر از او ناممکن می باشد چه برسد برای بیش از یک شوهر!

۳- چون مرد باعتبار نیروی بدنی در مقابل زن بیشتر سالم و نیرومند است اگر مردی نیروی جنسی بیش از معمول داشته باشد و نتواند با یک زن ارضا شود پس اگر به طریق جایز مجاز نگردد. که نکاح دوم و سوم را بجا آورد به طرق ناجایز دیگر روی می آورد که در نتیجه اجتماع به سوی تخریب، فساد و تباهی کشانده می شود. لذا در شریعت اسلامی اهمیت این مسئله به قدری زیاد است که تنها نکاح زن را در صورت منکوحه بودن آن حرام نکرده است؛ بلکه اگر شوهر او را طلاق داده یا فوت کرده است باز هم تا زمانی که عده او نگذشته باشد، نمی تواند با شوهر دیگر ازدواج کند.

«إِلَّا مَا فَلاَكْتَ أَيْمَانَكُمْ» این جمله از جمله «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ»

مستثنی است. خلاصه این که ازدواج با زن شوهردار جایز نیست مگر این که زنی مملوکه شده بیاید. و صورت آن اینست که مسلمانان با کفار در دارالحراب جهاد کنند و از آنجا زنانی را اسیر کرده بیاورند از آنها هر زنی که در دارالاسلام آورده شود؛ و شوهر آن در دارالحراب باقی بماند پس نکاح آن بعد از وارد شدن او در دارالاسلام از شوهر او خاتمه یافته، الآن این زن اگر اهل کتاب یا مسلمه باشد پس



هر مسلمان از دارالاسلام می‌تواند با او ازدواج کند و اگر امیرالمؤمنین او را برده قرار داده در تقسیم اموال غنیمت به یکی از سپاهیان بدهد، در آن صورت از او استمتاع جایز است اما این نکاح و استمتاع بعد از آمدن یک حیض جایز می‌باشد و اگر حامله است وضع حمل ضروری است.

مسئله

اگر زن کافر در دارالحرب مسلمان شود در حالیکه شوهر او کافر است پس بعد از گذراندن سه حیض آن زن از نکاح او جدا می‌شود.

مسئله

اگر زن کافر در دارالاسلام مسلمان شود و شوهر او کافر باشد پس حاکم شرع بر شوهر او اسلام را عرضه می‌کند اگر او از مسلمان شدن انکار کند پس قاضی میان آن دو تفریق و جدایی برقرار می‌سازد. و این تفریق طلاق محسوب می‌شود. لذا آن زن می‌تواند بعد از گذراندن عده با مسلمانی ازدواج کند.

«كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» محرماتی که ذکر آنان گذشت حرمت آنان از طرف خداوند متعال قطعی است. قال القرطبی ای حرمت هذه النساء کتاباً من الله علیکم.

«وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» یعنی: به غیر از محرمات یاد شده بقیه زنها برای شما حلال‌اند. مثلاً دختر عمو، دختر دایی، زن عمو و زن دایی بعد از طلاق یا وفات شان به شرطی که این اقسام مذکور از رشته دیگر محرم قرار نگیرند. و زن پسر خوانده وقتی که او طلاق بدهد یا وفات کند. و بعد از مرگ زن با خواهر او و غیره که صورتهای بی‌شماری دارد همه اینها را در عموم «مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» داخل فرمود.

مسئله

به یک وقت بیش از چهار زن نکاح کردن جایز نیست. بیان تفصیلی آن در آغاز سوره نساء گذشته است. لازم به یاد آوری است که چنانچه همه اسامی که در تفسیر «مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» نوشته نشده‌اند و با کلمه غیره مشخص شده‌اند حمل بر اشتباه نشود که بدون قید و بند و شرایط نکاح با هر زن جایز می‌شود. و هم چنین بسیاری از محرّمات آنان‌اند که ذکر شان در احادیث شریف است. و در آیات هم به آنها اشاره شده است. که ما قبلاً بیان کردیم.

«أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ» یعنی: محرّمات را به این سبب ذکر کردیم که با مال خود در جستجوی همسرانی باشید که شریعت بر شما حلال و جایز گردانیده است. حضرت ابوبکر جصاص رضی الله عنه در «تفسیر احکام القرآن» می‌نویسد: از این آیه دو امر آشکار است اول این‌که: هیچ نکاحی بدون قید مهریه معتبر نیست هر چند که بین زوجین توافق عدم پرداخت مهریه صورت گرفته باشد که شرح آن در کتب فقه موجود است.

دوم این‌که: همان‌گونه که در آیه، کلمه «اموالکم» آمده است، مهریه باید چیزی تعیین شود که به آن مال گفته شود. در مذهب احناف، تعیین مهریه چنین است که: نباید کمتر از ۱۰ درهم باشد و هر درهم معادل ۳/۵ مثقال نقره است.

«مُخَصَّنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ» یعنی با اموال خویش در جستجوی همسرانی باشید که نکاح آنان را شریعت تعیین کرده است زیرا هدف از نکاح، حفظ عفت و عصمت است. لذا اموال خود را در جهت استمتاع و زنا صرف نکنید؛ بلکه در حلال و جایز به مصرف برسانید. زیرا اگر اموالی در جهت زنا، فحشا و امور ناجایز به مصرف برسد؛ علاوه بر حرام بودن عمل، صرف اموال نیز حرام و ناجایز می‌شود.

با آمدن لفظ «غَيْرَ مُسْفِحِينَ» علاوه بر ممانعت از عمل زنا، اشاره به این



است که هدف از زنا صرفاً ارضای مقاصد شهوانی است به طریق حیوانی، حال آنکه اسلام ارضای شهوانی را به شیوه صحیح که منطبق بر فطرت بشری که زینده اشرف مخلوقات است، ترسیم می‌کند و ضمن تأکید بر پاکدامنی و حفظ شرافت عالی انسانی، نکاح را جهت ابقای نسل آدمی فراهم آورده است.

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» یعنی بعد از نکاح از زنانی که شما استمتاع کردید، مهریه آنانرا بپردازید؛ زیرا ادای مهریه بر شما فرض است. در این آیه مراد از استمتاع، همخوابی با زن و نزدیکی با وی است. و اگر تنها نکاح بدون زفاف باشد و فرصتی برای استمتاع شوهر میسر نشود و احیاناً زن را پیش از آن طلاق دهد فقط نصف مهریه بر او واجب می‌شود و اگر فرصتی برای استمتاع پیش آمد ادای کل مهریه بر او واجب می‌گردد. این آیه خاطر نشان کرده که به محض نکاح و استمتاع با زن، ادای مهریه بر مرد واجب می‌گردد و قصور در ادای آن، علاوه بر این که مغایر با غیرت انسانی است، گناهی بس عظیم به شمار می‌آید. البته شریعت به زن هم این اختیار را داده است، که اگر مهر معجل باشد می‌تواند تا وصول کردن مهر از شوهر تمکین نکند.

حرمت متعه از دیدگاه اهل سنت و جماعت

ریشه لفظ استمتاع، «م، ت، ع»^۴ بمعنی فایده بردن است. و به عبارتی اگر کسی از مال یا از شخص استفاده کرد آنرا استمتاع می‌گویند. طبق دستور زبان عرب از اضافه کردن، اس و ت، در ماده کلمه معنی طلب و حصول پدید می‌آید. بر اساس این تحقیق لغوی مطلب ساده فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ نزد تمام امت خلف عن سلف همان است که اکنون در بالا بیان کردیم. اما گروهی معتقد بر این‌اند که مراد از آن متعه اصطلاحی است و به نظر آنان دلیل حَلَّتْ متعه همین آیه می‌باشد در حالیکه لفظ «مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْلِفِينَ» تردید آشکاری را بر دلیل آنها وارد ساخته است. که

شرح آن بعداً خواهد آمد.

متعّه اصطلاحی که گروهی به جواز آن نظر دارند، این است که مردی با زنی چنین بگوید که تا چند روز در عوض این مقدار مال یا فلان جنس من با تو متعه می‌کنم. متعه اصطلاحی با این آیه هیچ ارتباط و تعلقی ندارد. تنها با دیدن ماده اشتقاق، از نظر این گروه از این آیه حلت متعه ثابت می‌گردد؟!

امر اول این که وقتی که حد اقل معنی دیگر هم محتمل است (اگرچه مقصود

آیه بنزد ما معلوم و واضح است) پس برای ثبوت متعه چه راهی باقی مانده است؟

امر دوم این که قرآن کریم محرمات را ذکر کرده چنین فرمود که علاوه بر اینها بوسیله اموال خویش زنان حلال را تلاش کنید در حالیکه آب ریزنده نباشید. یعنی مقصود شما تنها شهوت رانی نباشد و بدین منظور لفظ «مُخَصِّنِينَ غَيْرَ مُسَلِّفِينَ» را بیان فرمود. یعنی این که بفکر عفت باشید. و چون متعه برای وقت مخصوص و محدود انجام می‌گیرد. بنابر این نه در آن قصد تحصیل اولاد است و نه آباد ساختن خانه و نه تضمین عفت و عصمت. پس از اینجاست که هر زنی که متعه شده و یا بصورت نکاح موقت در می‌آید هرگز در ردیف ازواج اصلی قرار نمی‌گیرد و از ارث و نیز دیگر امتیازات به کلی محروم است. چرا که از چنین زنی تنها منظور شهوت رانی و خوش گذرانی استفاده می‌شود. زنی که می‌تواند گرمی محفل خانواده‌ای باشد، می‌تواند شمع روشنی بخشی برای فرزندان جامعه در فراز و نشیب زندگی باشد و متأسفانه صباحی چند، همسر موقت، قلمداد می‌شود و عفت و عصمت وی بازیچه قرار می‌گیرد.

بنابر این متعه و نکاح موقت هر دو ضامن عفت و عصمت زن به‌شمار

نمی‌آیند.

صاحب هدایه به طرف امام مالک رحمته الله نسبت داده است که متعه به نزد او جایز

است اما این نسبت کاملاً اشتباه است همانطوریکه شراح هدایه و اکابر دیگر



تصریح کرده‌اند که از صاحب هدایه تسامح شده است. البته بعضی مدعی‌اند که حضرت عبدالله بن عباس (رض) تا آخرین دم قایل به حلت متعه بود در حالی که هرگز چنین نیست. امام ترمذی بابتی بعنوان «باب ما جاء فی نکاح المتعة» منعقد کرده در آن دو حدیث نقل فرموده است. حدیث اول این است:

«عن علی بن ابی طالب ان النبی ﷺ نهی عن متعة النساء و عن لحوم الحمر الاهلیة زمن خبیر»

از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موقع غزوه خبیر از متعه کردن زنان و خوردن گوشت خران اهلی نهی فرمود و این حدیث حضرت علی رضی الله عنه در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز آمده است. حدیث دوم که امام ترمذی نقل کرده است اینست: «عن ابن عباس قال انما كانت المتعة فی اول الإسلام حتی اذا نزلت الآیة «إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم» قال ابن عباس ، فکل فرج سواهما فهو حرام»

از حضرت ابن عباس مروی است که متعه در اول اسلام مشروع بود تا اینکه این آیه کریمه نازل شد «إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم» پس متعه منسوخ شد. سپس حضرت ابن عباس (رض) فرمود که غیر از زوجه شرعی و مملوکه شرعی، استمتاع از هر نوع شرمگاه دیگر، حرام است. البته می‌توان گفت که حضرت ابن عباس تا مدتی متعه را جایز می‌پنداشت، سپس به تفهیم و توضیح حضرت علی رضی الله عنه (چنانچه در صحیح مسلم جلد ۱ ص ۴۵۲) و آیه شریفه «إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم» آگاه شد و از آن پس ناچایز شمرد. چنانکه از روایت امام ترمذی معلوم شد.

صاحب روح المعانی از قاضی عیاض نیز نقل کرده است که متعه قبل از غزوه خبیر حلال بود سپس در غزوه خبیر تحریم شد. بعد از آن در فتح مکه حلال شد اما بعد از سه روز برای همیشه حرام گردانیده شد.

نیز این امر هم قابل تأمل است که الله جلّ شأنه می‌فرماید «الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرَ مَلُومِينَ» این فرمان چنان روشن است که جای هیچ توجیه و تأویلی را باقی نگذاشته است و با این حکم، از نظر اهل سنت و جماعت حرمت و نا جایز بودن متعه کاملاً واضح است و در مقابل این آیه، استناد جستن به بعضی قرائت‌ها و توجیهاات، نقض غرض خواهد بود.

بنابر دلایل و شواهد فوق، لفظ «إِنْسَتَمْتَعْتُمْ» نمی‌تواند برای حلت متعه دلیل واقع شود. فقط یک احتمال است و این احتمال هرگز با مضمون قطعی الدلالة «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» نمی‌تواند معارض باشد. بالفرض اگر هر دو دلیل در قوت برابر باشند گفته می‌شود که هر دو دلیل در حلت و حرمت متعارض اند. باز هم تقاضای عقل سلیم این است که محرم باید بر مبیح ترجیح یابد.

مسئله

نکاح موقت هم مانند نکاح متعه از نظر اهل سنت و جماعت حرام و باطل است. نکاح موقت این است که برای مدتی مقرر نکاح کند. و فرق میان این دو این است که در متعه لفظ «متعّه» گفته می‌شود و نکاح موقت بلفظ نکاح می‌باشد.

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرْضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ»

مقصود این جمله از آیه چنین است که بعد از تقرّر اتّفاقی مهر مقرر، مهر مقرر چنین نیست که در آن کم و کاست روا نباشد؛ بلکه شوهر می‌تواند از طرف خود چیزی بر آن بیفزاید و اگر زن بخواهد می‌تواند با رضایت خویش مقداری یا کل مهر را ببخشد. از عموم الفاظ معلوم شد که اگر زن مهر معجل طی کرده آنرا تأخیر کند این هم درست است. و در آن هیچ گناهی نیست. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» در اختتام آیه این جمله را افزود. و دو نکته مهم را خاطر نشان ساخت.



یکی این که الله تعالی از همه امور باخبر است که اگر کسی در اجرای احکام مذکور قصور و تخلف کند. اگر چه حاکم وقت و قاضی از تخلّفات او آگاه نشود. ولی الله جل جلاله از همه جریانات ما وقع کاملاً آگاه است پس، از او باید در هر حال ترسید.

و دیگر این که آنچه از احکام بیان فرموده است همه مبتنی بر حکمت‌اند. و حکمت به آن امر دقیق گفته می‌شود که در فهم هیچ کس نیاید. احکام حلت و حرمت که در آیه بیان شده است علت آنها چه در فهم کسی بیاید و چه نیاید در هر حال تسلیم در برابر حکم الهی بر آنها لازم است. زیرا که اگر ما علت را نمی‌دانیم، صاحب حکم باری تعالی جلّ شأنه آنرا می‌داند که علیم و حکیم است. جای تعجب است که امروزه بسیاری از با سوادان جاهل در تلاش یافتن علل احکام خداوندی بر می‌آیند و چنانچه به علتی دست نیابند و به عبارتی اگر بنا به سلیقه فکری خود به علت نزول آیه و حکمی از احکام پر حکمت الهی پی نبرند، حکم ربّانی را معاذالله نا مناسب و یا مخالف یا مقتضیات زمان حاضر قلمداد کرده به راحتی آن را رد می‌کنند. لذا در این الفاظ بر دهان آن مدعیان و غرض ورزان مهر زده شد و نشان داده شد که شما نادانید. الله جلّ شأنه دانا است شما نمی‌فهمید الله حکیم است؛ فهم خود را معیار حقانیت قرار ندهید. والله اعلم و علمه اتم و احکم.

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا

و هر کسی که نمی‌تواند از شما که نکاح کند زنان آزاد مسلمان را پس نکاح کند از آنچه

مَلَكَتْ أَيْمَانَكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ط وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَانِكُمْ ط

مال دستهای شماست (یعنی) از کنیزکان شما که مسلمان‌اند و الله خوب‌دانا است به ایمان شما،

بَغْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِنْ كَحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ اتَّوَهُنَّ أَجُورَهُنَّ

شما با هم یکی هستید پس نکاح کنید آنها را به اجازه مالکان شان و بدهید مهرشان را

بِالْمَعْرُوفِ مُخَصَّنَاتٍ غَيْرِ مُسْفِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ج

بدستور در حالیکه عقیقه باشند نه مستی‌کننده (زناکار) و نه گیرندگان دوستان پنهانی

قَادَا أُخْصِنُ فَإِنْ آتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُخَصَّنَاتِ

پس وقتی که در قید ازدواج آمدند اگر زنا بکنند پس بر آنان است نصف سزا

مِنَ الْعَذَابِ ط ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ط وَ أَنْ تَضْبِرُوا

ازسزای زنان آزاد (شوهردار) این برای کسی است که می‌ترسد زحمت را از شما و این که صبر کنید

خَيْرَ لَكُمْ ط وَ اللَّهُ عَفْوٌ رَحِيمٌ ﴿۲۵﴾

بهتر است برای شما و خدا آمرزگار و مهربان است.

ربط آیات

قبل از این، احکام نکاح بیان شد اکنون احکام نکاح کنیزان شرعی بیان می‌گردد. و هم چنین حکم حد کنیزان و غلامان که نسبت به مرد و زن آزاد، تفاوت دارد، آمده است.

خلاصه تفسیر

و هر کسی که از شما کاملاً قدرت و توانایی نداشته باشد که از زنان آزاد و مسلمان نکاح کند او از کنیزان مسلمان (خودمانی) که شرعاً مملوکه شما می‌باشند، نکاح کند. (زیرا مهریه و دیگر تعهدات مربوط به کنیزان کمتر می‌باشد و به ازدواج در آوردن با غریب‌ترها هم پروایی ندارند.) و (در نکاح کنیز عار نکند زیرا امکان دارد که از حیث دین از شما افضل باشد به علت این که معیار افضل بودن، دین و ایمان است و) حال کمال ایمان شما را خدا می‌داند. (که در آن چه کسی اعلی و چه کسی ادنی است. چون آن وابسته به قلب است و تنها خداوند است که از دلها اطلاع کامل دارد و امروزه در دنیا تفاوت نسب‌ها سبب عار و ننگ و تعیین امتیازات گذشته است. در حالی که آنچه که اصل مبدأ انساب



است. یعنی حضرت آدم علیه السلام به اعتبار مشارکت در آن همه شما با هم برابرید. (پس عار از کجا) پس (وقتی علت عدم عار معلوم گشت، بر شما لازم است که به هنگام ضرورت) با آنان ازدواج کنید. (اما شرط این هم هست که) با اجازه مالکان شان (باشد) و به آنان (مالکان شان) مهریه شان را طبق قاعده (شرعی) ادا کنید. (و این پرداخت مهریه) طوری (باشد) که آنان منکوحه قرار داده شوند، نه آشکارا بدکار و نه در پنهانی آشنا گیرنده (یعنی آن مهریه در مقابله نکاح باشد و پرداخت آن به طور اجرت زنا حلال نمی‌گردد) پس وقتی آن کنیزان منکوحه گردانیده شدند، پس اگر آنان به بی‌حیایی بزرگ (یعنی زنا) مرتکب شدند پس (بعد از ثبوت به شرطی که مسلمان باشند) بر آنان نصف سزایی (نافذ) می‌باشد که بر زنان آزاد (غیرمنکوحه) می‌باشد. (همچنان که قبل از نکاح سزای کنیزان همین بود و هم چنین سزای بردگان هم) این (ازدواج کنیزان) برای کسی (مناسب) است که از شما (به وجه غلبه شهوت و میسر نشدن منکوحه آزاد) خطر (ابتلا) به زنا داشته باشد. (و کسی که به خطر زنا آلوده نمی‌شود ازدواج با کنیز برای او مناسب نیست) و (اگر در صورت خطر هم بر نفس خود قادر باشد پس) کنترل شما زیاد بهتر است (به نسبت نکاح کنیز) و (هم چنین) الله تعالی بسیار بخشنده است (اگر در صورت کراهت هم نکاح کرد، ما مؤاخذه نخواهیم کرد و) بسیار رحم کننده است (که به حرمت حکم ندادند).

معارف و مسایل

«طول» به قدرت و غنا گفته می‌شود. مقصود آیه این است که کسی که از نظر مالی استطاعت آن را ندارد که با زنان آزاده ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمن ازدواج نماید. و از اینجا معلوم شد قبل از این که به فکر ازدواج با کنیز مسلمان بیفتد در جهت ازدواج با زن آزاده تلاش کند و اگر امکان ازدواج با زن آزاده میسر نشد، و نیاز به ازدواج کنیز پیدا کرد در آن صورت در جستجوی کنیز مؤمن و

مسلمان باشد.

مذهب حضرت امام ابو حنیفه رضی اللہ عنہ این است که با وجود استطاعت بر ازدواج زن آزاده، ازدواج با کنیز مسلمان یا کنیز کتابیه مکروه است. و به نزد حضرت امام شافعی رضی اللہ عنہ و ائمه دیگر رضی اللہ عنہم دیگر با وجود استطاعت بر نکاح زن آزاد ازدواج با کنیز حرام است و نکاح کنیز کتابیه اصلاً جایز نیست.

بهر حال اجتناب مرد آزاد از ازدواج با کنیز در هر صورت بهتر است. و اگر اجباراً اتفاق افتاد، پس کنیز مؤمنی را نکاح کند. علتش این که اولادی که از آن کنیز متولد می شوند، برده مالک آن کنیز به شمار می آید و اولادی که از کنیز غیر مؤمنه متولد شود، خطر آنرا دارد که به روش مادر دین دیگری اختیار کند پس برای نجات فرزندان از بی دینی لازم است که مادر فرزندان باید آزاده مسلمان یا کنیز مسلمان باشد تا که ایمان بچه ها حفظ گردد. در عصر حاضر اهمیت این حکم بی نهایت روشن است. به طوری که امروزه زنان یهود و نصاری و غیر مسلمان می کوشند تا با مسلمانان ازدواج کنند تا بتوانند شوهر و اولاد او را بر دین باطل خود بکشانند. بنابر این علمای کرام فرموده اند: هر چند نکاح با زن آزاده کتابیه، درست است ولی به خاطر آینده دینی بچه ها، بهتر است که از ازدواج با چنین زنی، اکیداً خودداری شود. باز فرمود:

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَغْضُكُمْ مِّنْ بَغْضِ» یعنی خداوند متعال ایمان شما را خوب می داند ایمان وجه فضیلت است. بسا اوقات برده و کنیز در مقام ایمان از مرد و زن آزاد بالاتر قرار می گیرند. بنابر این از ازدواج با کنیز مسلمان تنفر نکنید؛ بلکه از ایمان او قدر دانی کنید. در آخر فرمود «بَغْضُكُمْ مِّنْ بَغْضِ» یعنی آزاد و برده همه از یک جنس بنی آدم اند. و همه از یک نفس متولد شده اند و اساس فضیلت بر ایمان و تقوا است. «قال فی المظهری : فهاتان الجملتان لتأنیس الناس بنکاح الاماء و منعهم عن الاستنکاف منهن» یعنی مقصود این جمله این



است که مردم به ازدواج کنیزان مأنوس گردند و از ازدواج با آنان نفرت نورزند. «فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ أَتَوْهُنَّ أَجُوزَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی با کنیزان به اجازه مالکان شان ازدواج کنید. اگر آنان اجازه ندهند نکاح کنیزان درست نمی‌باشد. زیرا که کنیز بر نفس خود اختیار ندارد. و همین است حکم غلام نیز، که او نمی‌تواند بدون اجازه آقا ازدواج کند.

باز فرمود که با کنیزان ازدواج کنید مهریه آنها را بپردازید یعنی درنگ نکنید و کاملاً ادا کنید آنها را برده قرار داده زحمت ندهید. مذهب امام‌المک علیه السلام در این باره اینست که مهریه حق خود کنیز است و ائمه دیگر می‌فرمایند که امالی که در رابطه با مهریه کنیز به دست می‌آید از آن مالک کنیز است. «فَخَصَّنَتْ غَيْرَ مُسْفِحَتٍ وَ لَا مُتَّخِذَتِ أَخْدَانٍ» یعنی با کنیزان مؤمن ازدواج کنید در حالی که آنان پاکدامن باشند، مسافحات (یعنی زناکار آشکار) نباشند و نه در خفا یار داشته باشند. اگر چه در اینجا در حق کنیز فرمود که برای ازدواج، کنیزان پاکدامن را تلاش کنید، اما از ازدواج با زن آزاد زانیه هم اجتناب افضل است.

هم چنان‌که از آیه معلوم شد که اگر توانایی نکاح زن آزاده میسر نباشد کنیز مؤمن را نکاح کنید، از این، ثابت شد که متعه از دیدگاه اهل سنت و جماعت هم جایز نیست، زیرا که اگر متعه جایز می‌شد پس در صورت عدم استطاعت به ازدواج آزاده آسان‌ترین صورت برای هر کس متعه بود که از آن خواهش جنسی هم تکمیل می‌شد و باز مال هم در مقابله نکاح خیلی کمتر می‌شد. نیز در آیه مذکور صفت کنیزان به «فَخَصَّنَتْ غَيْرَ مُسْفِحَتٍ» بیان شده است. و در صورت متعه چون ممکن است که یک زن به‌طور متوالی نکاح موقت شود، و برائت رحم هم حاصل نشود، در نتیجه اختلاط در نسب به وجود آید که منافی مقاصد اصلی نکاح است، و فقط سفاح است که یک زن در مدت قلیله مورد استفاده چند شخص قرار می‌گیرد و چون نمی‌توان بیچه را بطرف کسی منسوب کرد بنا بر این

مقصد تناسل هم حاصل نمی‌شود. و نیرو همه تنها در شهوت رانی صرف می‌شود. باز فرمود: «فَادَا أَحْصَيْنُ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْنَهُنَّ نِصْفَ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ» یعنی هرگاه کنیزان در نکاح کسی در آمدند و برای پاکدامن ماندن آنان انتظام بر قرار شد باز هم اگر مرتکب زنا شدند. پس بر آنان سزا به نصف آن سزایی است که برای زنان آزاده مقرر است. مراد از آنان زنان آزاد غیر منکوحه می‌باشند و اگر از مرد و زن غیر متزوج زنا صادر گردد بر آنان صد شلاق زده می‌شود که ذکر آن در سوره نور آیه دوم آمده است. و اگر مرد و زن متزوج، زنا کنند، سزای شان رجم است؛ یعنی سنگسار شده، کشته می‌شوند. چون در این تنصیف امکان ندارد بنابراین مذهب هر چهار امام این است که غلام و کنیز چه متأهل باشند و چه غیر متأهل، اگر آنان مرتکب زنا شدند، سزایشان پنجاه شلاق است. حکم کنیزان که در آیه شریفه مذکور است، و به‌طور دلالة النص، مسئله غلام هم از آن مفهوم می‌شود.

«ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ» یعنی به کسی اجازه ازدواج با کنیزان داده می‌شود که خطر ابتلا به زنا را داشته باشد.

«وَ أَنْ تَضْبِرُوا حَيْثُ لَكُمْ» یعنی با وجود خطر زنا هم اگر صبر کنید و نفسهای خود را بتوانید پاکدامن نگاه دارید این برای شما بهتر است از اینکه با کنیزان نکاح کنید. در اختتام آیه فرمود:

«وَاللَّهُ عَفُوٌّ رَحِيمٌ» یعنی ازدواج با کنیزان مکروه است، اگر بر این کراهیت عمل کنید، باز هم الله تعالی عفو خواهند فرمود، و او مهربان هم هست، زیرا که او اجازه به ازدواج کنیزان را داد و آنرا ممنوع قرار نداد.

فایده

ذکر غلام و کنیزی که در آیه بالا آمده است، مراد از آن غلام و کنیز شرعی



است که مرد و زن کافر هنگام جهاد، اسیر شده برده می شدند، و امیرالمؤمنین آنان را این مجاهدین توزیع می نمود. این اسیران غلام و کنیز قرار می گرفتند. باز نسل آنان هم برده می ماندند. (به استثنای بعضی ضوّر) که ذکر تفصیلی آنها در کتب فقه مذکور است. از وقتی که مسلمانان جهاد را طبق قانون شرعی ترک کردند و مدار جهاد و جنگ و صلح خود را بر اشارات و راهنمایی های دشمنان قرار دادند و بر اصول غیر شرعی پای بند شدند از آن زمان هم از غلام و کنیز محروم گشتند. نوکران و خدمت گزاران فعلی و کسانی که در خانه ها خدمت می کنند غلام و کنیز نیستند؛ زیرا که ایشان آزادند.

در بعضی مناطق که بچه ها را می فروشند و غلام قرار می دهند این کار کاملاً حرام است. و از این عمل، آنان غلام و کنیز قرار نمی گیرند.

يُرِيذُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ

اللَّهُ می خواهد که بیان کند برای شما و ببرد شما را بر راههای گذشتگان و عفو کند

عَلَيْكُمْ ط وَ اللَّهُ عَلَيْنُمْ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾ وَ اللَّهُ يُرِيذُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ تَوَّ

شمارا و خدا دانا و حکیم است. و خدا می خواهد که بر شما متوجه شود (برحمت بازگردد)،

يُرِيذُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهْوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾

می خواهند کسانی که پیروی می کنند شهوت ها را که شما برگردید از راه، بسیار دور،

يُرِيذُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾

خدا می خواهد که از بار شما را سبک کند و انسان خلق شده است ضعیف .

ربط آیات

در آیات ماقبل تفصیل احکام ذکر شد. و در این آیات، الله جلّ شأنه انعام و احسان خویش را بیان می فرمایند و این که در مشروعیت این احکام مصالح و منافع

شما در نظر گرفته شده است؛ اگر چه شما تفصیل را نفهمید و ذکر این انعام ترغیبی برای عمل بر این احکام است و بر ارادهٔ پلید گمراهان هم آگهی داد که اینان بدخواه شما هستند که می‌خواهند شما را از راه مستقیم منحرف کنند.

خلاصهٔ تفسیر

الله تعالی (با ذکر این مضامین و مضامین دیگر، نفع شخصی خویش در نظر ندارد که محال عقلی است بلکه نفع شما را) در نظر دارد که (در آیات احکام) برای شما (احکام مورد مصلحت شما را) بیان کند و (در آیات قصص) احوال کسانی را که پیش از شما بوده‌اند برای شما نشان بدهد (تا شما به پیروزی رغبت پیدا کرده از مخالفت خوف داشته باشید) و (خلاصه از مقصود مشترک اینست که) بر شما (به رحمت) توجه فرماید. (و آن توجه، همین بیان کردن و نشان دادن است که کلاً در آن نفع بندگان است هم چنان که ذکر شد) و الله تعالی بسیار دانا است (و مصالح بندگان را می‌داند) بسیار حکیم است (که واجب نبودن آن مصالح را مراعات می‌فرماید) و نظر الله تعالی (در بیان احکام و قصص هم چنان که الان گفته شد) این است که بر حال شما (به رحمت) توجه فرماید و هر کس (از کفر و فجار) که شهوت پرست‌اند، چنین می‌خواهند که شما (از راه راست) خیلی در کجی بزرگی واقع شوید (و مانند آنان قرار گیرید چنان که آنان خیالات فاسد خویش را به گوش مسلمانان می‌رسانند و الله تعالی در بیان احکام همان‌طور که بر مصالح شما نظر دارند هم چنین بر آسانی شما هم نظر دارند. چنان که می‌فرماید که) نظر الله تعالی (در احکام) تخفیف (یعنی آسانی همه) شما است و (علت آن این‌که) انسان (به نسبت مکلفین دیگر از حیث بدن و همت هر دو) ضعیف آفریده شده است. (بنابر این مناسب به او ضعف او، احکام را مقرر فرموده است، وگرنه باعتبار مراعات مصالح در تجویز اعمال شاقه هم مضایقه وجود نداشت. اما، ما هر دو امر را مجموعاً ملاحظه کردیم و این بر علم و حکمت بزرگ و هم چنین بر رحمت و شفقت موقوف است.)



معارف و مسایل

خداوند تعالیٰ بعد از بیان بسیاری از احکام نکاح، در این آیات نیز احکامی را بیان می‌دارد که نتیجتاً آدمی را به راه انبیای کرام علیهم‌السلام و صالحین عظام که قبلاً رفته‌اند و راه سعادت پیموده‌اند، رهنمون می‌دارد. مقصود این است که: شما نپندارید که لازم الاجرا بودن این احکام، تنها بر شما لازم گشت؛ در حالیکه اُمم گذشته نیز در اجرای چنین احکامی مؤظف و مکلف بودند پس از آن کوشیدند، تا از مقرّین بارگاه خداوندی به شمار آمدند.

بنابر این، ای مؤمنان! هوشیار باشید کسانی که تابع شهوت‌اند (زناکاران)، پیروان مکاتب و مذاهب باطل و ملحدان که عموماً حلال و حرام نزد آنها یکسان است، می‌خواهند شما مؤمنان را از راه حقیقت، منحرف ساخته متوجه عقاید و ارادات باطل خویش گردانند. بعضی مکاتب و مذاهب باطل، نکاح با محارم را درست می‌دانند. و بسیاری از ملحدین نیز در این زمان در فکر برچیدن نکاح‌اند و در بسیاری ممالک بحث روی این است که زن متاع مشترک قرار داده شود. العیاذ بالله! این‌گونه سخنان از کسانی بر می‌آیند که حیوان صفت، سراپا بنده نفس و غلام خواهش‌ها هستند. و نیز بسیاری از مسلمانان ضعیف‌الایمان که با ملحدین نشست و برخاست دارند و از سخنان آنان متأثر شده دین خود را کهنه و فرسوده تصوّر می‌کنند و سخنان دشمنان را سبب ترقی انسانیت می‌پندارند و نا آگاهانه در این خیالات مبتلا هستند. لذا الله تعالیٰ هشدار داد که شما از نظریات چنین اشخاص بد طینت به‌دور باشید. سپس فرمود «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ» یعنی الله تعالیٰ بر شما تخفیف داده، و احکام را آسان قرار دادند. به‌طوری که برای رفع مشکلات در امر نکاح، احکام آنرا آسان نمود تا همه مردم، به سهولت انجام دهند. چنانچه اگر کسی قدرت ازدواج با زن آزاده‌ای را نداشت، با کنیزان ازدواج نماید و هم چنین درباره مهریه، به طرفین اختیار داد تا با توافق و رضایت یکدیگر طی

شود. و به وقت نیاز بر بیش از یک زن، اجازه نکاح داد به شرطی که انصاف از دست نرود.

باز فرمود: «وَوَخَّلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» یعنی انسان مخلوق ضعیفی است و در او غریزه شهوانی قرار داده شده است. زیرا اگر دستور داده می شد که کلاً از زنان کناره گیری کند پس، از اطاعت و فرمانبرداری باز می زند. با در نظر گرفتن عجز و ضعف او نه تنها او را بر نکاح زنان اجازه داد، بلکه به این امر ترغیب و تشویق هم کرد.

بنابر این، نکاح، علاوه بر تطهیر و تهذیب نفس، فوایدی از قبیل: تأمین کانون گرم خانوادگی، ارتقای شخصیت والای انسانی، امید به آینده، تربیت و شکوفایی نبوغ بشری، ایجاد تفاهم و محبت و... را به دنبال داشته همچنین صفت ضعف بشری را که در آیه آمده به گونه ای غیر قابل تصور کاهش می دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ الْآنَ تَكُونُ تِجَارَةً

ای ایمان داران! نخورید مال یکدیگر را با هم بناحق مگر این که تجارت باشد

عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ ۖ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾

با رضایت همدیگر، و نکشید یکدیگر را، بدون شک الله تعالی بر شما مهربان است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُضَلِّيهِ نَارًا ۗ

وهرکسی که بکند این را از روی تعدی و ظلم، پس ما او را می اندازیم در آتش

وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

واین بر خدا آسان است.

ربط آیات

در ابتدای سوره نساء بیان فرمود که همه انسانها از یک پدر و مادر آفریده شده اند و همه باید در یک رشته اخوت و برادری قرار گیرند. بر حفظ و ادای



حقوق یکدیگر تأکید فرمود. بعد از آن ضمن ملزم گردانیدن به ادای حقوق زنان و یتیمان، احکام میراث و چگونگی اجرای آن، و ادای حقوق خویشاوندان به تفصیل بیان شد. به دنبال آن احکام نکاح بیان گردید که نکاح با چه زنی حلال و جایز و با چه زنی، حرام و نارواست. لازم به یادآوری است که نکاح، معاهده و معامله‌ای است که بین دو نفر منعقد می‌گردد. و بدین ترتیب به مرد حق داده می‌شود که بر مال زن تصرف داشته باشد. در آیات فوق خاطر نشان شده که همه مردم، اعم از زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان در حفظ جان و مال و ارزش انسانی یکدیگر بکوشند و هر گونه تصرف و تجاوز در حقوق دیگری منع شده است. بخصوص با کسانی که بین آنها معاهده ترک مخاصمه منعقد شده باشد. (کماصرح به المظهري)

خلاصه تفسیر

ای ایمان‌داران اموال یکدیگر را با هم به صورت ناحق (غیر مباح) نخورید، مگر این‌که (به‌طور مباح باشد. مثلاً) تجارت باشد که با رضایت یکدیگر واقع بشود (به شرطی که در آن همه شرایط شرعی رعایت شده باشد) پس مضایقه نیست (این تصرف مالی بود در آینده تصرف نفس را بیان می‌کند) و شما یکدیگر را قتل نکنید. بدون شک الله تعالی بر شما بسیار مهربان است. (بنابر این از هر گونه ضرر رسانی منع فرمود. به‌ویژه وقتی که در آن اثر باشد که طرف به‌شما ضرر برساند. پس این مهربانی خداست که شما را از ضرر هم نجات داد.) و (چون قتل از این دو امر اشد است. بنابر این بر آن وعید بیان می‌فرماید که) هر کس چنین کاری (یعنی قتل) بکند طوری که از حد (شرع) بگذرد و (آن تجاوز هم به فعل خطا یا رأی خطا نباشد. بلکه) به این شکل (باشد) که (قصداً) ظلم کند ما عنقریب (یعنی بعد الموت) او را در آتش (دوزخ) داخل می‌کنیم و این امر (یعنی چنین سزا دهی) برای خدای تعالی (کاملاً) آسان است. (نیاز به اهتمام نیست که در آن چنین احتمال بیاید که شاید در وقتی اهتمام و وسایل جمع نباشند. و سزای

تغییر بیابد.)

معارف و مسایل

همان طور که خوردن مال دیگران به طریقه باطل، ناجایز است،

مصرف اموال خویش به طریق باطل نیز جایز نیست.

در آیات فوق لفظ «أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ» آمده است، معنی آن است که: مال یکدیگر با هم، در این باره عموم مفسرین متفقاً بر آن اند: که هیچ کس مجاز نیست که مال دیگری را به طریق ناجایز به مصرف برساند. ابو حیان در تفسیر بحر محیط فرموده که از مفهوم آیه اشاره به این هم است که، کسی که اموال خود را در امور گناه، اسراف و نامشروع مصرف کند مجاز نمی باشد.

در آیه لفظ «لَا تَأْكُلُوا» آمده است که نخورید. اما به اعتبار عموم محاوره معنی آن این است که در مال دیگری هرگز تصرف ناحق نکنید که چه خوردن و نوش باشد یا استفاده دیگر. در عرف عام نیز تصرف در مال دیگری به خوردن تعبیر می شود. اگر چه آن چیز خوردنی نباشد. لفظ باطل که به ناحق ترجمه شده است. به نظر عبدالله بن مسعود و عموم صحابه (رض) حاوی تمام آن صورتهایی است که شرعاً ممنوع و ناجایزاند. که در آن، دزدی، راهزنی، خیانت، رشوه، ربا، قمار، و تمام معاملات فاسد داخل اند. (بحر محیط).

تشریح و تفصیل خوردن مال به طرق باطل

قرآن کریم لفظ «بِالْبَاطِلِ» فرموده و هر آن مالی را که از هر نوع طریقه ناجایز به دست آید، حرام قرار داده است. سپس تفصیل آن طرق ناجایز را به نبی کریم ﷺ محول فرمود. آن حضرت ﷺ تفصیل هر طریق ناجایز را مفصلاً بیان



فرمود.

از آیه فوق این نکته هم معلوم گردید که شرح و تفصیلی که در احادیث رسول گرامی ﷺ در خصوص خرید و فروش و اجاره‌های ناجایز آمده است، در حقیقت شرح همین حکم قرآنی به شمار می‌آیند.

بنابراین همه آن احکام از یک حیث احکام قرآن‌اند. آنچه احکام شرعی که در احادیث رسول خدا ﷺ بیان شده، عموماً همه آنها تشریح برای اشاره قرآن می‌باشند، چه ما، دریابیم یا خیر.

در جمله اول آیه تصرف در مال دیگر به طرق ناحق و ناجایز حرام قرار داده شد. و در جمله دیگر برای استثنای طرق جایز فرمود:

«إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ» یعنی آن مالی که به وسیله تجارت و با رضایت طرفین حاصل گردد، حرام نمی‌باشد. طرق دیگری، غیر از تجارت، چون، عاریت هبه، صدقه و میراث جایزاند. معمولاً مالی که به صورت معروف به دست بیاید، تنها تجارت است. و تجارت بر خرید و فروش اطلاق می‌گردد اما در تفسیر مظهري، اجاره، به معنی استخدام و مزدوری آمده و معاملات کرایه نیز در مفهوم تجارت آورده شده است. زیرا که در بیع در عوض مال، مال دریافت می‌شود و در اجاره عوض محنت و زحمت، مال گرفته می‌شود. پس لفظ تجارت حاوی هر دو معنی است. اگر بنا به رضایت طرفین در معامله بیع و شراء و مزدوری انجام پذیرد چون هدف به دست آوردن مال و کلاً تصرف مالکانه است؛ پس جایز می‌باشد.

در انواع کسب معاش، تجارت و محنت

از همه افضل است.

بهترین و پاک ترین نوع کسب معاش، تجارت و محنت به شمار می‌آید.

چنانکه حضرت رافع بن خدیج رضی الله عنه می گوید که از آن حضرت صلی الله علیه و آله سؤال شد که کدام نوع کسب حلال و طیب است؟

آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «عمل الرجل بیده و کل بیع مبرور» (رواه احمد و الحاکم مظهری و ترغیب) یعنی کارگری با دست انسان و هر خرید و فروش راست (که در آن دروغ و فریب نباشد).

حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه می فرمایند: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الصدیقین و الشهداء» (ترمذی). یعنی تاجر راستگو و امانت دار همراه با انبیاء و صدیقین و شهداست. و حضرت انس رضی الله عنه می گوید که رسول کریم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«التاجر الصدوق تحت ظل العرش يوم القيامة» (رواه الاصبهانی) (ترغیب) یعنی: تاجر راستگو روز قیامت زیر سایه عرش می باشد.

شرایط ویژه کسب پاکیزه

از حضرت معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده که رسول کریم صلی الله علیه و آله فرمود: از همه پاکیزه ترین کسب، تجارت است به شرطی که هرگاه صحبت کند دروغ نگوید و وقتی وعده کند وعده خلافی ننماید و هرگاه کسی امانت پیش او ودیعت بگذارد در آن خیانت نکند و هرگاه اسبابی (از کسی بخرد) پس (مطابق با عادت تجار) آنرا بد و خراب و بی راه نگوید. وقتی اسباب خود را می فروشد پس (بر خلاف واقع) آنرا تعریف نکند و وقتی که کسی بر ذمه او قرض داشته باشد (در پرداخت آن) درنگ نکند و هرگاه او بر کسی قرض داشته باشد او را در تنگنا قرار ندهد. (اخرجه الاصبهانی از حاشیه مظهری)

بنابر این در حدیثی دیگر فرمود:

«ان التاجر یبعثون يوم القيامة فجاراً الا من اتقى الله و برّ و صدق»



(اخرجه الحاكم عن رفاعة بن رافع)

در روز قیامت تاجران در صف فجّار و گنهکاران قرار می‌گیرند، مگر کسی که از خدا بترسد و نیکویی اختیار کند و راست بگوید.

دو شرط تجارت و تراضی برای حلال شدن مال دیگران در این آیه جمله «عَنْ تَوَاضٍ مِّنْكُمْ» فرموده: نشان داد که جایی که تجارت نباشد، بلکه به نام تجارت، معامله قمار و شرط یا ربا باشد، یا بدون وجود مال، تنها بر قرارداد ذهنی اکتفا و معامله شود، این بیع باطل و حرام است. هم چنین اگر تجارت یعنی مبادله اموال باشد، اما در آن رضایت طرفین نباشد، آن بیع نیز فاسد و ناجایز است و این هر دو صورت در «اکل مال بالباطل» داخل‌اند. صورت اول را فقهاء بنام بیع باطل و صورت دوم را بیع فاسد نامیده‌اند.

تشریح آن از این قرار است که تجارت یعنی: مبادله مال با مال دیگر است که اگر در آن از یک جانب مال باشد و از طرف دیگر در مقابل آن مال نباشد، آن تجارت نیست بلکه فریب است و همین است حال ربا که مبلغی در عوض میعاد نسبه گرفته می‌شود. و این میعاد مال نیست. هم چنین شرط و قمار که در آن از یک طرف مال متعین موجود است و از طرف دیگر وجود و عدم وجود، مال مشکوک است هم چنین معاملات وعده‌ای که در آن وعده موهوم است. بنابراین باعتبار حقیقت، این تجارت نیست. بلکه نوعی فریب به شمار می‌آید و به همین سبب است که فقهای کرام، آنرا بیع باطل دانسته‌اند.

صورت دوم این است که از هر دو طرف مبادله مال باشد. اما از یک طرف رضایت فراهم نگردد این تجارت فاسد و اشتباه است. بنابر این بیع فاسد و بیع ناجایز، هر دو، در مقوله «اکل مال بالباطل» داخل است. و از این تشریح تمامی صورت های ناجایز بیع، شراء، تجارت استخراج شدند.

حقیقت شرط تراضی

البته نوع سومی نیز هست و آن این که از طرفین تبادل مال انجام می شود و به ظاهر رضایت دو طرف نیز حاصل می گردد؛ اما رضایت در حقیقت به صورت تحمیل و اجبار فراهم شده، که این نوع سوم تجارت و معامله در حکم نوع دوم داخل، و فاسد است. مثلاً، کسی یا شرکتی که کالاهای ضروری را جمع و احتکار نماید، به علت کمبود آن در بازار به هر نرخ بفروشد، مردم مجبور شوند جهت کسب این مایحتاج نزد او مراجعه کنند اگر چه مشتری خود پیش او می رود و به ظاهر با رضایت می خرد، اما در حقیقت تحت یک اجبار صورت گرفته، پس آن تجارت، فاسد و نادرست است.

هم چنین اگر شوهری با زنش روشی را در زندگی در پیش بگیرد که او مجبور شود تا مهریه اش را به او ببخشد اگر چه این بخشش با رضایت توأم باشد، رضایت به شمار نمی آید و جایز نیست. یا کسی که وقتی می بیند که کار جایز من بدون رشوه انجام نمی گیرد او با رضایت خویش برای رشوه دادن آماده می گردد؛ چون این رضایت هم فی الحقیقه، رضایت نیست بنابراین آن هم کالعدم است. از این جا معلوم شد که از «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ» جواز همان صورتهای بیع و شراء و تجارت ثابت می شود که جواز آنها از احادیث رسول خدا ﷺ ثابت است. و فقها آنها را ضبط کرده اند و تمام آن صورتهای بیع و شرا و تجارت که ناجایزاند. همه آنها از این جا استخراج گردیده اند. این یک لفظ قرآن کریم تمام کتاب البیوع و الاجارة فقه را کاملاً بیان فرمود.

جمله سوم آیه این است «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» که معنی لفظی آن از این قرار است که شما خود را نکشید. به اتفاق مفسرین در این، خود کشی هم داخل است. و این هم هست که: یکدیگر را به ناحق قتل نکنید.

در اولین جمله آیه، حفظ حقوق مالی عموم مردم بیان شده بود. و در این



جمله بیان حفظ حقوق جانی آنها آمد و در اینجا شاید به این سبب مال را بر جان مقدم کرد که در حقوق مالی، ظلم، جور، کوتاهی و غفلت عمومیت دارد. قتل ناحق و خون ریزی اگر چه اشد است اما عادتاً ابتلای در آن کمتر است بنابراین آنرا مؤخرأ ذکر فرمود.

در آخر آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» یعنی احکامی که در این آیه بیان شده است که مال مردم را به ناحق نخورید یا کسی را به ناحق نکشید، این همه احکام در باره شما رحمت خداوندی می باشد تا که شما از سزاهای دنیوی مصون مانده و هم چنین از عذاب اخروی محفوظ بمانید.

بعد از این، در آیه دوم فرمود: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُضَلِّيهِ نَارًا» یعنی با وجود رهنمودهای قرآنی، اگر کسی خلاف آنرا مرتکب شود و دیده و دانسته به طریق ظلم و تعدی، مال کسی را به ناحق بگیرد، یا کسی را به ناحق قتل کند پس ما به زودی او را در جهنم داخل می کنیم. از قید تعدی و ظلم معلوم شد که اگر از روی سهو یا نسیان و خطا چنین اتفاق افتاد، در این وعید، داخل نیست.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
اگر شما اجتناب کنید از گناهان بزرگ، ما می بخشیم از شما گناهان کوچک شما را

وَنُدْخِلْكُمْ فُذُولًا كَرِيمًا ﴿۳۱﴾

و داخل می کنیم شما را در مقامی گرامی.

ربط آیات

در آیات قبل ذکر چند گناه بزرگ و بر مبتلایان آنها بیان عذاب شدید آمد. ناگفته نماند که معمولاً در قرآن کریم، هرگاه به وسیله سزا بر ارتکاب جرمی

ترسانده شود، به آن «ترهیب» گفته می‌شود و به دنبال آن «ترغیب» هم ذکر می‌گردد. که اگر کسی از جرم باز آمد برای او انعام و درجات خواهد بود. در این آیه هم یک انعام ویژه خداوندی ذکر گردیده، ترغیب داده شد و آن این‌که اگر شما از گناهان بزرگ اجتناب کردید؛ پس ما گناهان کوچک شما را می‌بخشیم و به این صورت شما از هر گناه کبیره و صغیره پاک و سبّرا شده به درجه‌ای بلند از مقام و عزّت الهی راه خواهید یافت که آن مقام، «جنت» نام دارد.

خلاصه تفسیر

از کارهایی که شما (در شرع) از آن منع می‌شوید (یعنی کارهای گناه) از آن جمله آنچه کارهای سنگین‌اند (یعنی گناه بزرگ‌اند) اگر شما از آنها اجتناب کردید، پس (بر این اجتناب، ما وعده می‌کنیم که بر اعمال حسنة شما وقتی مقبول باشند) ما بدیهای کوچک (یعنی گناههای کوچک که بتوانند به دوزخ ببرند) از شما دور (یعنی عفو) بفرماییم (پس از دوزخ محفوظ خواهید ماند) و شما را در یک مقام معزز (یعنی بهشت) داخل می‌کنیم.

معارف و مسایل

از آیه مذکور، معلوم شد که گناهان بر دو قسم‌اند: برخی کبیره، یعنی گناه بزرگ، و برخی صغیره یعنی گناه کوچک، و این هم معلوم شد که اگر کسی همت کرده از گناهان بزرگ اجتناب ورزد. وعده خداوندی است که گناهان کوچک وی را ببخشد. در اجتناب از گناهان کبیره این هم داخل است که تمام فرایض و واجبات را ادا کند زیرا که ترک فرض و واجب خود یک گناه کبیره است. حاصل مطلب این‌که هر شخص که مسئولیت این را به عهده بگیرد که تمام فرایض و واجبات را ادا کند و از تمام گناهان کبیره پرهیزد، الله تعالی گناهان صغیره او را



کفاره می نماید.

اعمال صالح کفاره صغایر می باشند

منظور از کفاره شدن این است که اعمال صالح او را کفاره گناهان صغیره گردانیده، حساب او را صاف می کند. و به جای عذاب، ثواب، و به جای جهنم، جنت نصیب او می گردد. هم چنان که در احادیث صحیح وارد است که: هر گاه شخصی برای نماز وضو می گیرد با شستن هر عضو کفاره گناهان شده است. با شستن صورت، گناهان چشم، گوش و بینی و غیره کفاره می شوند با مضمضه گناهان زبان، با شستن پاها گناهان پاها، پس وقتی که او به طرف مسجد حرکت می کند بر هر قدم که می زند گناهان او کفاره می شوند.

گناهان کبیره فقط با توبه بخشیده می شوند.

از آیه معلوم شد که به وسیله اعمال صالح وضو و نماز و غیره کفاره شدن گناهان که در حدیث مذکور است مراد از آنها گناهان صغیره می باشد و گناهان کبیره بدون توبه بخشیده نمی شوند و صغیره هم مشروط بر این که آدمی همت و کوشش کند؛ و از گناهان بزرگ اجتناب نماید. معلوم شد که اگر کسی در گناهان کبیره مبتلا شده، وضو و نماز ادا کند، پس فقط از وضو، نماز و اعمال صالح دیگر گناهان صغیره او هم کفاره نمی شوند؛ چه برسد به گناهان کبیره. بنابر این بزرگترین ضرر گناهان کبیره یکی وجود خود آن گناههاست که در قرآن و حدیث بر آنها وعید شدید آمده است. و آنها بدون توبه خالص عفو نمی گردند. علاوه بر این، محرومیت دیگر این که به سبب آنها گناهان صغیره هم بخشیده نمی شوند و این شخص در روز حشر که بار سنگینی از گناهان کبیره و صغیره بر دوش دارد به بارگاه رب العالمین حاضر می شود. در حالیکه کسی نمی تواند سنگینی بار او را

سبکتر کند.

گناه و دو نوع صغایر و کبایر آن

در آیه لفظ «کبایر» آمده است بنابراین باید فهمید که گناه کبیره به چه چیز گفته می‌شود و آنها چند تا هستند و تعریف گناه صغیره چیست و آمار آن چند است؟ علمای امت، در این موضوع با اندازه‌های مختلف، کتابهای مستقل نگاشته‌اند، پیش از تقسیم گناه کبیره و صغیره و تعریف آنها باید دانست که اصولاً گناه عبارت است از هر کاری که بر خلاف حکم خدا و رضایت او انجام شود. از این جا می‌توانید قیاس کنید که هر آنچه در اصطلاح، گناه صغیره یعنی کوچک گفته می‌شود، در حقیقت آن هم کوچک نیست. نافرمانی خدای تعالی و مخالفت رضای او در هر حال جرم بسیار سخت و سنگینی به شمار می‌رود. از این جهت است که امام الحرمین و بسیاری از علمای دیگر فرموده‌اند که هر نوع نافرمانی از دستورات الله تعالی و خلاف رضای او در حکم کبیره است. فرق کبیره و صغیره فقط به مقابله و موازنه خود گناههاست. در این رابطه از حضرت عبدالله بن عباس (رض) منقول است که «کل ما نهی عنه فهو کبیره» یعنی هر کاری که در شرع اسلام از آن منع شده است همه گناه کبیره‌اند.

خلاصه این‌که هر نوع گناهی که اصطلاحاً به آن صغیره گفته شود نمی‌توان آنها را کوچک و ناچیز شمرد و از ارتکاب آنها عمداً غفلت ورزید زیرا که اگر گناه کوچکی هم از روی بی‌پروایی و بی‌باکی انجام پذیرد به گناه کبیره منجر می‌گردد. یکی از بزرگان دین فرموده است که مثال گناه کبیره و صغیره در محسوسات چون کژدم بزرگ و کوچک یا آتش پاره بزرگ و کوچک است که هرگز آدمی نمی‌تواند یکی از آنها را اتحمل کند. لذا محمد بن کعب قرظی فرمود: بزرگترین عبادت خداوند متعال این است که همه گناهان اعم از کبیره و صغیره به کلی ترک



شوند. بنابر این کسانی که با وجود نماز و تسبیح از ارتکاب به گناهان، دست برنمی‌دارند و همواره بر انجام آن اصرار می‌ورزند، عبادتشان مقبول نیست. از حضرت فضیل بن عیاض منقول است که: شما هر اندازه گناه را حقیر و ناچیز پندارید، همین تصوّر نزد خداوند جرمی بزرگ به شمار می‌آید. و سلف صالح فرموده‌اند که: هر گناه، قاصد کفر است که انسان را به طرف اعمال و اخلاق کفرآمیز دعوت می‌دهد. در مسند امام احمد رضی الله عنه است که حضرت عایشه رضی الله عنها برای حضرت معاویه رضی الله عنه در نامه‌ای نوشت که هر وقت بنده‌ای نافرمانی خدا را به جا می‌آورد، مَدَّاحان او در ردیف مذمت کنندگان قرار می‌گیرند؛ و دوستان او دشمن وی خواهند شد. لذا بی‌اعتنایی به گناهان سبب تباهی تدریجی انسان است. در حدیث صحیح است که رسول کریم صلی الله علیه و آله فرمود که «مؤمن هر گاه گناهی را مرتکب گشت بردل او نقطه سیاهی پدید می‌آید پس اگر توبه و استغفار نمود آن نقطه محو می‌شود. و اگر از توبه غفلت ورزید آن نقطه توسعه می‌یابد به طوری که تمام قلب او را فرا می‌گیرد» چنان‌که در همین رابطه، در آیه ۱۴ سوره مطففین «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» آمده است. یعنی: به خاطر اعمالشان بر دل‌هایشان زنگ زد. البته به اعتبار مفاسد گناهان و نتایج منفی آنان، شناخت هر کدام از معاصی (صغیره و کبیره) و تفاوت میان آنها ضروری است و به همین اعتبار است که به بعضی، کبیره و به بعضی صغیره گفته می‌شود.

گناه کبیره

تعریف گناه کبیره به اعتبار بیات قرآن و حدیث و اقوال سلف این است که هر گناهی که بر آن در قرآن، حدّ شرعی، یعنی سزا مقرر شده است یا بر آن الفاظ لعنت وارد آمده، یا که بر آن وعید جهنّم و غیره ذکر شده، همه اینها کبیره‌اند. هم چنین آن گناه هم کبیره است که مفاسد و نتایج بد آن با گناه کبیره یکسان و یا بیش

از آن باشد. هم چنین گناه صغیره‌ای که با جرأت و بی باکی انجام می‌گیرد یا بر آن مداومت شود آن هم در کبیره داخل است. شخصی نزد حضرت ابن عباس رضی الله عنهما آمار گناهان کبیره را هفت نوع گفت. او فرمود: «هفت اگر هفتصد (۷۰۰) گفته شود مناسب تر است.» امام ابن حجر مکی در «کتاب الزواجر» خویش فهرست تمام آن گناهانی را که موافق به تعریف در «کبیره» داخل‌اند؛ برشمرده و شرح کامل هر کدام را بیان کرده است. آمار آنها در این کتاب به چهارصد و شصت و هفت (۴۶۷) رسیده است. و او تنها به برشمردن ابواب بزرگ معصیت اکتفا کرده و آمار آنها را کم نگاشته است. ولی هر کدام را به تفصیل شرح داده است.

رسول کریم صلی الله علیه و آله در مواضع مختلف بسیاری از گناهان را کبیره گفته است. مناسب به احوال، در بعضی جا، سه و در بعضی جا، شش و در بعضی هفت و در جایی از این هم بیشتر بیان فرموده است. از اینجا علمای امت چنین دریافته‌اند که مقصود، انحصار در عدد نیست؛ بلکه مناسب به احوال و مواقع آنچه فهمیده شده بیان شده است.

در حدیث از صحیح بخاری و مسلم آمده که رسول کریم صلی الله علیه و آله فرمود: من شما را به آنچه از همه گناهان بزرگتراند، اطلاع می‌دهم و آنها سه تا هستند: شریک گردانیدن یکی از مخلوق با خدا، نافرمانی والدین، و گواهی دادن به دروغ یا دروغ گفتن. هم چنین در یک روایت از بخاری و مسلم است که کسی از آن حضرت صلی الله علیه و آله دریافت که بزرگترین گناه کدام است؟ فرمود: این که تو با خدا کسی را شریک بگردانی در حالیکه او تو را آفریده است. باز پرسید که بعد از آن کدام گناه بزرگ است؟ فرمود که تو فرزند خود را به این خاطر به قتل برسانی که در خوراک تو شریک است و تو مسئول خوراک او هستی. سپس پرسید که بعد از این کدام گناه بزرگ است فرمود: زنا با زن همسایه، زنا خود جرم بزرگی است. و چون حفظ احترام و آبروی اهل و عیال همسایه به عهده هر مسلمان لازم شده است. باین



وجود گناه این جرم بسیار سنگین است.

در حدیثی از صحیحین است که آن حضرت ﷺ فرمود: این از گناهان کبیره هست که کسی به والدین خویش دشنام بگوید. صحابه کرام عرض کردند که ای رسول خدا این چطور می‌تواند باشد که کسی به والدین خویش فحش بگوید؟ فرمود: بلی! کسی که والدین دیگری را دشنام می‌دهد در نتیجه او به والدین این شخص دشنام می‌دهد و این به منزله این است که خود او والدین خویش را دشنام داده باشد. زیرا که این شخص سبب دشنام دادن شده است.

و در حدیثی دیگر از صحیح بخاری آمده است که آن حضرت ﷺ، شرک، قتل ناحق، و خوردن مال یتیم را بناحق و در آمد ربا، و فرار از میدان جهاد و تهمت زدن زنان پاکدامن و نافرمانی والدین و هتک حرمت بیت الله را از گناهان کبیره به‌شمار آورده است.

در بعضی روایات حدیث این هم از گناهان کبیره قرار داده شده، که کسی بعد از هجرت از دارالکفر و وارد شدن به دارالاسلام، دارالهجره را گذاشته به دارالکفر برگردد.

در روایات دیگر حدیث، این صورتهای هم در فهرست گناهان کبیره داخل شده‌اند: قسم خوردن به دروغ، جلوگیری آب بیش از نیاز خود، یادگیری سحر، عمل بر آن و فرمود که نوشیدن شراب از اکبر الکبائر است و فرمود که نوشیدن شراب امّ الفواحش است. زیرا به وسیله شراب انسان مست می‌شود و می‌تواند هر کار بدی را انجام دهد.

هم چنین در حدیث آمده است که بزرگترین گناه کبیره این است که مردم بر برادر مسلمان خویش چنان عیب و تهمت وارد آورد که سبب آبرو ریزی او گردد. در یک حدیث نیز آمده که هر کسی که بدون عذر شرعی دو نماز را در یک وقت جمع کند او به گناه کبیره مرتکب شده است. مقصود این است که کسی نمازی را

در وقتش نخواند بلکه آنرا قضا کرده، یا نماز دیگر یکجا بخواند.

در بعضی روایات حدیث فرموده که، ناامیدی از رحمت خدا هم گناه کبیره است. و از عذاب و سزای او بی فکر و بی خوف بودن هم گناه کبیره به شمار می آید. در یک روایت آمده است که ضرر رسانی به وارث که به وسیله وصیت ارث او کم کرده شود، هم گناه کبیره است.

و در روایت صحیح مسلم است که آن حضرت علیه السلام یک مرتبه فرمود که: خائب و خاسر شدند و تباه گشتند و این کلمه را تا سه بار تکرار کرد. حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه عرض کرد، که این مردمان محروم القسمة و تباه شدگان چه کسانی هستند؟ آن حضرت علیه السلام جواب داد که: یکی آن است که به وجه تکبر شلوار یا ازار یا قمیص یا عبا را از شتالنگ پایین می گذارد. ^{۴۰۹} آنکه در راه خدا مقداری صدقه داده، منت می گذارد. ^{۴۱۰} آنکه با وجود پیری در بد کاری مبتلا است. چهارم: آنکه با وجود داشتن مقام فرمانروایی یا پادشاهی باز هم دروغ می گوید. پنجم: آنکه با وجود عیال دار شدن تکبر کند. ^{۴۱۱} ششم: آنکه بر دست امام فقط به خاطر دنیا بیعت کند. و در حدیثی از صحیحین است که سخن چین وارد جنت نمی شود.

و در حدیث نسائی و مستند امام احمد و غیره علیه السلام هست که چند نفر در جنت نمی روند: شراب خور، نافرمان والدین، قطع کننده خویشاوندی بدون جهت، منت گذارنده، آنکه بوسیله جنات و شیاطین یا وسایل دیگر از غیب خبر بگوید. دیوث (یعنی آنکه زن و بچه ها را از بی حیایی جلوگیری نمی کند).

در حدیث از صحیح مسلم است که «لعنت خدا بر کسی باد، که حیوان را به غیر از خدا بر دیگری قربان کند».

و لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ ط لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ

و آرزو نکنید آنچه را که برتری داده خدا به آن بعضی از شما بر بعضی، برای مردان است حصه ای



مِمَّا اكْتَسَبُوا ۖ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَسَبْنَ ۗ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۳۲﴾ وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبُونَ ۗ وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُم

از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنان است بهره از آنچه کسب کرده‌اند، و بخواهید از خدا فضل او را بی شک خدایه هر چیز داناست. و برای هرکسی مقرر کرده‌ایم وارث برای آن مال

که ترک می‌گذارند والدین و خویشاوندان، و کسانی که معاهده بسته‌اید با آنان بدهید به آنان

نَصِيبَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿۳۳﴾

نصیب شان را، هر آینه خدای هر چیز گواه است.

ربط آیات

در آیات ما قبل، احکام میراث بیان شد؛ در آنها این نکته خاطر نشان شد که اگر در ورثه میت مرد و زن باشد و نسبت رشته به طرف میت یکی باشد پس سهم مرد نسبت به زن دو برابر خواهد بود. از این‌گونه فضایل برای مردان ثابت است. حضرت ام سلمه «رض»، راجع باین موضوع یک مرتبه در خدمت پیغمبر ﷺ عرض کرد که به ما نصف میراث می‌رسد و نیز فلان و فلان فرق میان ما و مردان هست. او مقصدش اعتراض نبود بلکه آرزو داشت که: «اگر ما هم مرد، می‌بودیم پس فضایل مردان در حق ما میسر می‌شد...» بعضی از زنان نیز چنین تمنا کردند که «کاش ما مرد می‌شدیم تا مانند مردان در جهاد بهره می‌گرفتیم و فضیلت جهاد را به دست می‌آوردیم». یک زن در خدمت آن حضرت ﷺ عرض کرد که به مرد در میراث دو سهم می‌رسد و گواهی زن نسبت به مرد هم نصف است. پس آیا در عبادات و اعمال هم به ما نصف ثواب می‌رسد؟ در این باره، این آیه نازل گشت که در آن آیه به هر دو سؤال پاسخ داده شد. جواب حضرت ام سلمه «رض» به «وَلَا تَتَمَنَّوْا» داده شد و جواب آن زن به «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ» داده شد.

خلاصه تفسیر

و (به تمام) شما (مرد و زن حکم می‌شود که در فضایل و هبیه) چنین امر را تمناً نکتید که در آن الله تعالی بعضی را (مثلاً مردان را) بر بعضی (مثلاً بر زنان بدون این که عمل آنان در آن دخالتی داشته باشد) برتری عطا فرموده است (مانند مرد بودن یا برای مردان دو سهم یا کامل شدن شهادت آنان و غیر ذلک) برای مردان حصه (ثواب) اعمال شان (در آخرت) ثابت است و برای زنان حصه (ثواب) اعمالشان (در آخرت) ثابت است (و مدار نجات از نظر قانون همین اعمال است و در آن هیچ کس مستثنی نیست. پس اگر برای برتری بر دیگران اشتیاق دارید، در اعمالی که اکتسابی می‌باشند بکوشید و از دیگران بیشتر ثواب حاصل نمایید. با وجود قدرت بر این آرزوی فضایل خاصه، هوی و هوس بی سود است) و (اگر در فضایل و هبیه به چنین فضایل اشتیاق دارید که اعمال در آن دخالتی دارند مانند احوال و کمالات باطنی و امثال آنها، در این مضایقه نیست اما طریقه آن هم این نیست که تنها تمناً کنید بلکه باید که) از الله تعالی فضل (خاص) او را طلب (یعنی دعا) کنید. یقیناً الله تعالی هر چیز را خوب می‌داند (در آن همه چیزها آمدند. از قبیل وجه تخصیص فضایل و هبیه قسم اول و ترتب ثواب بر فضایل کسبیه و خواستن فضایل و هبیه، قسم دوم پس این جمله متعلق به همه است) و ما برای چنین مالی که آنرا والدین و خویشاوندان (دیگر بعد از مرگ خویش) بگذارند وارث مقرر کرده‌ایم و به کسانی که عهد و پیمان شما (از قبل) با آنان بسته است (که آنرا مولی الموالات می‌گویند) حصه ایشانرا (یعنی یک سدس) بدهید یقیناً الله تعالی بر هر چیز اطلاع دارد (پس او از حکمت عدم اعطای کل میراث و مصلحت تقریر سدس، و این که این سدس را، که می‌دهد و چه کسی نمی‌دهد کاملاً با خبر است).



معارف و مسایل

آرزوی امور اختیاری و غیر اختیاری

در آیه فوق از تمنای آن امور غیر اختیاری که دیگران به آن نایل آمده‌اند منع فرمود. علتش این است که هر گاه انسان خود را در مال و ثروت، آرام و عیش، حسن و خوبی، علم و فضل و غیره از دیگران کمتر احساس کند، عادتاً در دل او حسد تولید می‌شود که مقتضای حدّ اقلّ آن این خواهد شد که احساس کند که: من با او برابر یا از او بالاتر باشم و بسا اوقات بر تکمیل این آرزو قادر نمی‌شود؛ زیرا بسیاری از کمالات چنین اند که مساعی و عمل انسان در آن دخالتی ندارد؛ بلکه آنها فقط انعامات قدرت خداوندی می‌باشند. مانند اینکه کسی مرد باشد یا که در خانواده نبوت یا حکومت متولد شود و یا جمیل و خوب صورت آفریده شود و غیره. کسی که به این انعامات نایل نگردد، اگر او تمام عمر کوشا باشد که مرد باشد یا از خانواده سادات باشد یا نقشه و بینی و قد و قامت او نیکو باشد اینها که در اختیار او نیست و نمی‌تواند آنها را با مداوا و معالجه یا مساعی و تدابیری بدست بیاورد. وقتی که شخص نیرومندی توان برابری با دیگران را ندارد این خواهش در نفس او پدید می‌آید که کاش این انعامات از دیگران سلب می‌شدند تا من با آنها برابر باشم. همین صفت «حسد» نام دارد. این صفت در اخلاق انسانی بی نهایت شرم آور و مضرّ است و بیشتر سبب منازعات و قتل و غارت و تعدّی و فساد می‌شود. قرآن کریم برای سدّ باب این فساد در این آیه فرمود: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» یعنی: الله تعالی به مقتضای حکمت و مصلحت، کمالات و فضایلی را که بین مردم تقسیم فرموده است؛ به کسی یک صفت داده و به دیگری کمتر و به کسی دیگر نیز بیشتر عنایت کرده است، پس هر شخصی باید بر قسمت و دریافت خویش خشنود و راضی باشد و نباید در آرزوی کمالات و فضایل دیگری باشد که نتیجه‌ی آن چیزی جز رنج و غم و گناه حسد نخواهد بود.

بنابر این کسی که خداوند او را مرد آفریده است بر این، خدا را شکر گوید و کسی که او را زن آفریده است بر این راضی باشد و بفهمد که اگر او مرد می بود شاید نمی توانست از عهده مسئولیت مردان برآید و گناهکار می شد. کسی که خداوند او را زیبا آفریده بر این شکر گذار باشد که به او چنین نعمتی عنایت شده است و آنکه بد صورت است او هم آزرده خاطر نشود شاید در فتنه و فساد مبتلا می شدم. آنکه از روی نسب؛ سید و هاشمی است. بر آن تشکر کند که این نسبت نعمت ایزدی است و آنکه به این نسبت نایل نشده است او هم در این فکر نباشد و آرزوی آنرا هم نکند زیرا که این توفیق به کوشش به دست نمی آید، بلکه به جای تأسف خوردن بر نسب، باید بیشتر در فکر اعمال صالح باشد و به این ترتیب او از این آرزو منصرف می شود.

در بعضی آیه های قرآن و فرامین نبوی، حکم به مسابقه فی الخیرات، یعنی: کوشش به این که در انجام کار نیک باید از دیگران سبقت برد. و با دیدن فضایل و کمالات دیگران به تحصیل کمالات رغبت پیدا کند و در به دست آوردن آن سعی و تلاش نماید. پس آنچه که در حیطة اختیار آدمی قرار دارد، همین است که با دیدن فضایل علمی و اخلاقی دیگران، به خود آید و با تلاش و عمل پسندیده خود، خویشان را در ردیف آنان برساند و حتی در صدد کسب مدارج عالی تر برآید. چنان که این آیه مبین همین موضوع است. و فرموده است: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا^۱ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» یعنی: هر چیزی که مردان به وسیله کسب و عمل دریافتند به آنان سهم آن می رسد و آنچه زنان به وسیله سعی و عمل دریافتند به آنها سهم آن می رسد.

و به عبارتی دیگر: تحصیل فضایل و کمالات، به هر کس از مرد و زن به اندازه سعی و عمل شان خواهد رسید. البته بسیاریانند نا آگاهانی که در تمنای فضایل غیر اختیاری هستند و در آرزوی به دست آوردن آن، راحتی و آرامش را از



خود گرفته‌اند، اینان نه تنها به آرزوهای ناممکن دست نمی‌یابند، بلکه خود را در غرقاب حسد، گرفتار ساخته‌اند که نتیجه آن این است که چنین اشخاص همواره روزگار شان را در این سپری می‌کنند که همیشه در فکر داشتن نعمت‌هایی باشند که دیگران دارند. و در مقابل زوال نعمت دیگران را نیز آرزو می‌کنند که این خود عامل خسران آنها در دنیا و آخرت خواهد شد.

و هم چنین کسانی نیز هستند که به علت سستی و کم‌همتی، در فکر کسب و فضایل اختیاری نیستند. و برای به دست آوردن آن غفلت می‌ورزند و کسب آنها را تنها به تقدیر حواله می‌دهند.

این آیه روش و ضابطه حکیمانه ای ارائه داد که هر کس می‌تواند تحصیل کمالات و فضایل اختیاری که عمل و کوشش در آن دخالت دارد را تمنا کند و برای به دست آوردن آنها بکوشد و هر کس بخواهد می‌تواند خود را بر قله رفیع فضایل و کمالات برساند. خلاصه این‌که، همان‌طور که اشاره شد، آدمی باید به صفات و فضایل غیراختیاری، مانند زیبایی و نسب و... آرزو ننموده آنها را به تقدیر حواله کند و بر آنها خشنود و شاکر باشد و نباید غصه بخورد که چرا دارای این فضایل نیستیم؛ زیرا نتیجه‌ای جز اندوه و حرمان، سستی و حسادت، نخواهد داشت. دیگر این‌که آدمی در به دست آوردن کمالات و فضایل اختیاری مانند، علم، زهد، عبادت، و دیگر فضایل اکتسابی مختار است، و با کوشش و محنت می‌تواند به آرزوهای خود دست یابد؛ و در این باره این آیه چنین وعده‌ای هم کرد که محنت و سعی عمل‌کنندگان ضایع نخواهد شد، بلکه به هر کسی به قدر محنت او سهمی خواهد رسید چه مرد باشد و چه زن.

در تفسیر بحر محیط است که پیش از این آیه احکام «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ» و «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» آمده بودند که در آن از ناحق استعمال مال دیگران و به ناحق کسی را کشتن منع شده بود؛ اما در این آیه: برای انسداد و

جلوگیری از دو جرم یاد شده چنین راهنمایی فرمود: کسانی که در مال و ثروت، عیش و راحتی، جاه و مقام، بر شما تفوق و برتری خدادادی دارند، شما آرزوی آنرا هم نکنید. اگر در این رابطه خوب بیندیشیم معلوم می‌شود که گرفتن مال مردم با دزدی و راهزنی و طرق ناجایز دیگر یا قتل و غارت، منشأ کلّ جرایم همین است که وقتی شخصی، دیگری را بهتر از خود می‌یابد که در مال و ثروت و غیره از او فایق و برتر است، اولاً در قلب او آرزوی برابر یا برتری آن شخص پدید می‌آید. ثانیاً، آرزو می‌کند که او از آن موفقیت‌ها محروم گردد. ثالثاً، تنها خود را لایق آن موقعیت‌ها و امتیازات می‌داند. پس همین آرزو است که سبب همه این جرایم می‌باشد. با این وجود، هنمودهای پر حکمت قرآنی، سرچشمه همه این جرایم را مسدود کرد و مردم را از آرزوهای غیر ممکن و حسادت در فضایل و کمالات خدادادی دیگران منع فرمود.

در آیه بعد از آن فرمود: «وَسئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» در اینجا خداوند متعال آدمی را به سوی دریای فضل و کرم خویش متوجه می‌سازد. و چنین ارشاد می‌فرماید: به جای این که خود را لایق کمالات و فضایل دیگران بدانید و در بند حسادت دست و پا بزنید، به سوی فضل و کرم بیکران ربّ ذوالجلال بشتابید و از درگاه بی دریغش طلب کنید، زیرا فضل و عنایتش به هر کس به صورت جداگانه ظاهر می‌گردد، فضل الهی بر یکی به صورت مال و ثروت می‌رسد بهتر است که اگر او فقیر می‌شد چه بسا در گناه و کفر مبتلا می‌شد. و برای یکی ضیق و تنگدستی فضل است که اگر غنی و ثروتمند می‌شد؛ شکار هزار گناه قرار می‌گرفت هم چنین برای کسی عزّت و جاه فضل خداوندی می‌باشد و برای کسی گمنامی و انزوا فضل الهی به شمار می‌آید و اگر بر حقیقت حال نگاه شود، معلوم می‌شود که اگر به این عزّت و جاه می‌رسید، در بسیاری گناه مبتلا می‌شد. بنابراین، این آیه چنین راهنمایی فرمود که وقتی از خدا می‌خواهید به جای اینکه در خواست نیاز



ویژه کنید، فضل خدا را بخواهید تا که او مطابق حکمت خویش دری از فضل خود بر شما بگشاید

در آخر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» یعنی الله تعالی نسبت به هر چیز دانا است. در این اشاره فرمود که تقسیم خداوند عین حکمت و عین عدل و انصاف است هر کسی را که بر هر حالی آفرید و بر آن باقی گذاشت، همان مقتضای حکمت و عدل بود، اما چون که انسان از عواقب اعمال خویش کاملاً ناآگاه است و تنها خداوند آنرا خوب می داند که گذاشتن چه کسی در چه حالی برای او مفید خواهد شد.

در شأن نزول آیه مذکور بیان شده است که وقتی که در ارث برای مردان دو سهم مقرر گردید، بعضی از زنان آرزو کردند که اگر ما مرد می بودیم به ما دو سهم می رسید به مناسبت این تقاضا در آیه دیگر اعاده قانون میراث به این اندازه شد که در آن آنچه سهام مقرر گردیده آن عین حکمت و مطابق عدل است و چون عقل انسانی نمی تواند همه مصالح و مفاسد عالم را احاطه کند و دریابد. بنابراین او نمی تواند به آن درجه از حکمت و مصلحت اندیشی نایل آید که قوانین و ضوابط پر حکمت الهی را دریابد. بنابراین این هر سهمی که برای هر کسی مقرر گردید او باید بر آن راضی و شکر گزار باشد.

رسیدن ارث به حکم عقد موالات

در آخر این آیه اعطای ارث مبنی بر معاهده ای که مذکور است. این در آغاز اسلام بود بعداً به وسیله آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» منسوخ شد. الآن اگر ورثه دیگر موجود باشند از معاهده و عقد موالات دو نفر بر میراث، هیچ اثری واقع نخواهد شد.

الرِّجَالُ قَوُّمُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا

مردان حاکم‌اند بر زنان بواسطه آنکه برتری داده خدا بعضی‌شان را بر بعضی و بواسطه آنکه

أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۖ فَالضَّالِحَاتُ قَتِيَّتٌ حَفِظَتْ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ

خرج کردند آنان از اموال‌شان پس زنان نیکوکار فرمانبردار حفظ‌کننده در غیاب به سبب حفظ

اللَّهُ ۗ وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ

خدا و زنانی که می‌ترسید از بدخویی‌شان پس پند دهید ایشان را و جدا کنید ایشان را در خوابگاه،

وَاضْرِبُوهُنَّ ۚ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً ۗ إِنَّ اللَّهَ

و بزنی‌ها را پس اگر اطاعت‌کنند از شما پس تلاش نکنید علیه‌ایشان راه الزام را، هر آینه خدا

كَانَ عَلَيَا كَيْبَرًا ﴿٣٤﴾ وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَانْعَمُوا حَكْمًا

هست بلند و برتر. و اگر ترسیدید خلاف بین زوجین را پس مقرر کنید حکمی

مَنْ أَهْلِهِ وَ حَكْمًا مِّنْ أَهْلَيْهَا ۚ إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ۗ

از کسان مرد و یک حکم از کسان زن، اگر بخواهند اصلاح را موافق می‌کند خداوند آنان را،

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٥﴾

هر آینه خدا هست دانای و با خبر.

ربط آیات

در آیات قبل احکامی که راجع به زنان گذشت از جمله آنها یکی جلوگیری

تضییع حقوق‌شان بود. اکنون در رابطه با حقوق مردان و چگونگی برتری مرد

نسبت به زن و کیفیت ادای حقوق مردان و نحوه عمل به هنگام بروز اختلاف و

مطالبی در این خصوص بیان می‌شود.

خلاصه تفسیر

مردان حاکم‌اند بر زنان (به دو وجه، یکی) به سبب این‌که الله تعالی بعضی را



(یعنی مردان را) **یر بعضی** (یعنی بر زنان طبعاً) فضیلت داده است (این امری است وهبی) و (دوم) به سبب این که مردان (بر زنان) از مال خود (در مهر و نان و نفقه) خرج کرده‌اند (و دست خرج کننده بالا و بهتر خواهد بود به نسبت آنکه بر او خرج کرده می‌شود و این امر کسبی است) پس زنانی که نیکوکاراند (آنان به سبب این فضایل و حقوق از مردان اطاعت می‌کنند (و) در صورت عدم وجود مرد (هم) به حفاظت (و توفیق) الهی (آبرو و مال او را) حفظ می‌کنند و زنانی که (به این صفات متصف نباشند. بلکه) طوری باشند که شما به قرائنی) از بد خویشی‌شان خطر (قوی) داشته باشید به آنان (اولاً) شفاهاً نصیحت کنید و (اگر قبول نکردند) آنان را در خوابگاه تنها بگذارید (یعنی بنزد آنان نخواستید) و (اگر از این هم تسلیم نشدند) به آنان (به حد اعتدال) بزنید پس اگر آنان به اطاعت شما در آمدند پس علیه آنان (به خاطر تعدی) بهانه (و فرصتی) تلاش نکنید (زیرا که) هر آینه خداوند متعال صاحب عظمت و رفعت است. (حقوق و قدرت و علم او بزرگ است اگر شما چنین کردید او هم می‌تواند متعلق به حقوق خویش هزاران الزام قائم کند) و اگر شما بزرگتران (از قرائن) خطر (چنین کشمکش) میان این دو زن و مرد را داشتید (که آنان با هم نمی‌توانند آنرا بر طرف کنند) پس شما یکی را که شایستگی داوری را داشته باشد از خانواده مرد و یکی را که (این چنین) شایستگی داوری را داشته باشد از خانواده زن (مقرر کرده برای رفع آن کشیدگی به نزد آنان) بفرستید (که آنان رفته تحقیق و بررسی کنند و هر که ملامت باشد یا اینکه هر دو قدری مقصر باشند. تفهیم کنند) و اگر این دو تا (از ته دل) اصلاح (معامله) را در نظر داشته باشند، الله تعالی این زن و مرد را (به شرطی که بر رأی آن دو نفر حکم عمل هم بکنند) متفق خواهند فرمود، هر آینه الله تعالی بسیار دانا و با خبر است (راهی را که میان آنان اصلاح امکان دارد می‌توانند وقتی که نیت حکمین را نیک ببینند آن راه را در قلبشان القا خواهند فرمود).

معارف و مسایل

از شروع سوره نساء تا اینجا بیشتر احکام و هدایات مربوط به زنان آمده بود، که در آن، مظالمی محو گردانیده شد که پیش از اسلام بر این گروه ضعیف زور و ظلم اعمال می‌شد. اسلام تمام آن حقوق انسانی را که به مردان داده بود به زنان نیز عنایت فرمود. اگر قدری خدمات مردان را به عهده زنان واگذار کرد در مقابل بسیاری از حقوق زنان را بر مردان فرض گردانید.

در آیه ۲۲۸ سوره بقره فرمود: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی: همان‌طوری که حقوق زنان بر مردان واجب است حقوق مردان نیز بر زنان واجب می‌باشد. در این آیه، خداوند متعال حقوق مشابه به مردان را بر زنان عاید کرد و بدین ترتیب ریشه هر گونه تبعیض، ظلم و رسوم جاهلیت را از بیخ بر کند و با حکم مماثلت، ارزش و شخصیت والای زن را عینیت بخشید و زنان را در حقوق، هم ردیف مردان قرار داد. اما لازم نیست که حقوق هر دو از نظر ظاهر، مثل هم و متماثل باشند، بلکه مسئولیت زن را به مقتضای جسمی و روحی و فطری که همان امور خانه داری، تربیت و نگهداری اولاد است تعیین کرد و امور سنگین چون کسب معاش، تأمین لوازم زندگی، و غیره که منطبق با وضعیت مرد است به عهده وی گذاشت؛ لذا با توجه به مراقبت فوق جهت تثبیت و ایجاد تفاهم و تشکیل کانون گرم خانوادگی، وظیفه هر کدام را در قبال یکدیگر تعیین فرمود. بدین ترتیب که از یک سو خدمت و اطاعت زن را در برابر مرد و از سوی دیگر پرداخت مهریه، کسب معیشت و انتظام لوازم و مایحتاج زندگی و غیره را به مردان تفویض نمود. اما در یک چیز چنین هم هست که در آن به مردان نسبت به زنان تفوق و فضیلت خاصی حاصل است بنابر این در آخر این آیه فرمود: «وَاللِّرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» یعنی: مردان بر زنان به یک‌درجه فضیلت نایل شده‌اند.

قرآن در این آیات همان درجه را به طرز حکیمانه‌ای چنین بیان فرموده



است که این فضیلت و تفوق مردان برای مصلحت و استفاده خود زنان و عین مقتضای حکمت است نه در این کسر شأن زنان است. و نه ضروری برای آنان در بر دارد.

می فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّموُنَ عَلَى النِّسَاءِ» قوام، قیام، قیم، در زبان عربی به آن شخصی گفته می شود که مسئول کار یا مدیر نظام می باشد. بنابراین در آیه «قوام» عموماً به حاکم گفته می شود. یعنی مردان بر زنان حاکم اند.

مقصود این است که همانگونه که برای نظام هر اجتماع عقلاً و عرفاً لازم است که یک رهبر و امیر و حاکم برای امور مملکت و مهتری برای امور قبیله ای، مقرر گردد که هنگام اختلاف به قضاوت و حکم او، کارها نظم گیرند. لذا خداوند حفظ نظم خانواده و رهبری اجتماع کوچک خانواده را به عهده مردان گذاشت؛ زیرا نیروی علمی و عملی او نسبت به زنان و کودکان بیشتر است و این امری است که هیچ مرد و زن فهمیده، نمی تواند آن را انکار کند. خلاصه این که در آیه سوره بقره «وَالرِّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ» فرموده و در آیه مذکور سوره نساء «الرِّجَالُ قَوَّموُنَ عَلَى النِّسَاءِ» فرموده چنین نشان داده شد که با وجود مماثل بودن حقوق آن دو، حقوق زنان بر مردان واجب و حقوق مردان بر زنان نیز واجب و ضروری است. اما امتیاز حاکم بودن را به عهده مردان گذاشت. و در آیات دیگر توضیح داده شد همه این حاکمیت که مردان بر زنان دارند، تنها حکومت دیکتاتوری و استبدادی نیست، بلکه حاکم یعنی مرد هم پای بند قانون شرع و مشورت می باشد تنها به مقتضای طبیعت خویش نمی تواند کاری بکند. لذا به او دستور داده شده که «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» یعنی با زنان به طریق معروف، رویه خوب اختیار کنید.

هم چنین تعلیم آیه دیگر «عَنْ تَرَاضٍ وَ تَشَاوُرٍ» است که در آن چنین راهنمایی فرموده که: در امور خانه داری با مشورت زن کار کنید. موضوع حاکمیت مرد، نمی تواند دلیل شود که زن مورد اذیت و آزار قرار گیرد. چون باز هم این

احتمال وجود داشت که از فضیلت مردان اثر ناگواری بر زنان بگذارد بنابراین حق تعالی در اینجا تنها بر نشان دادن حکم و اجرای آن اکتفا نفرمود؛ بلکه خود او حکمت و وجه آنرا نیز نشان داد. یکی وهی که عمل هیچ یکی در آن دخالت ندارد. دوم: اکتسابی که اثر عمل است.

نخستین را چنین بیان فرموده «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَغْضَهُمْ عَلَى بَغْضِ» یعنی الله تعالی در جهان ما تحت الاسباب یک حکمت و مصلحت خاص یکی را بر دیگری برتری داد. کسی را افضل و کسی را مفضول آفرید. همچنانکه یک اطاق بخصوص را الله، خانه خویش و قبله قرار داد و بیت المقدس را فضیلت بخصوصی عنایت فرمود. هم چنین حاکمیت مردان هم یک فضیلت خدادادی است که در آن نه کوشش مردان و نه کوتاهی زنان، هیچ کدام دخالت ندارند. وجه دوم: اکتسابی و اختیاری است که مردان اموال خویش را بر زنان انفاق می کنند مهریه می پردازند و متکفل تمام ضروریات می شوند، به سبب این دو مورد مردان بر زنان حاکم قرار داده شدند.

فایده

در اینجا یک امر دیگر قابل توجه است. ابو حیان رحمه الله در بحر محیط می نویسد که علاوه بر بیان دو وجه حاکمیت مردان در آیه فوق این نکته نیز ثابت شد که ولایت و حکومت هیچ کسی تنها بزور و تغلب برقرار نمی گردد بلکه شایستگی و اهلیت کار او می تواند استحقاق حکومت قرار گیرد.

اسلوب عجیب قرآن برای بیان برتری مردان

در بیان وجه اول مختصرترین طریقه این بود که به طرف رجال و نساء، ضمیر ارجاع کرده می گفت «فضلهم علیهن» اما قرآن کریم عنوان را تبدیل کرده



فرمود: «بَغَضَهُمْ عَلَىٰ بَغْضِ» حکمت در نیاوردن ضمیر این بود که مردان و زنان را بعض و جزء یکدیگر قرار داده به این هم اشاره فرمود که اگر در بعضی موارد تفوق و برتری مردان ثابت هم باشد، مانند این است که سر انسان از دست او افضل باشد یا دل او از معده او، پس هم چنانکه برتری سر نسبت به دست از اهمّیت و مقام دست نمی‌کاهد، هم چنین حاکم شدن مرد پایه فضیلت زن را کم نمی‌کند. زیرا که این دو برای یکدیگر مانند اعضاء و اجزاء اند. مرد سر است و زن بدن. بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که بدین عنوان اشاره به این هم هست که این برتری مردان بر زنان تنها به اعتبار جنس و مجموعه هست و تاحدی که به افراد تعلق داشته باشد امکان دارد که بعضی زنان در کمالات علمی و عملی از بعضی مردان برتر باشند و در صفت حاکمیت هم از مرد فایق تر قرار گیرند.

اعمال مختلف مرد و زن مبتنی بر اصول تقسیم کارند.

وجه دیگر اکتسابی و اختیاری که بیان شد، آن است؛ که مردان اموال خویش را بر زنان انفاق می‌کنند. در اینجا هم به چند نکته مهم اشاره شد. اول این که، این شک را که چرا در آیات میراث، به مردان دو برابر زنان تعلق می‌گیرد، بر طرف کرد به این نحو که مسئولیت مالی کلاً به عهده مردان می‌باشد، یعنی زنان از مسئولیت کمتری برخوردارند چرا که زنان قبل از ازدواج، کلیه هزینه و مصارف عروسی به عهده پدر زن بوده و بعد از عروسی به عهده شوهران واگذار شده است. پس اگر خوب تأمل شود همان سهمیه دو برابر مردان، سهم اضافه‌ای نیست، بلکه دوباره به خود زنان بر می‌گردد و در جهت رفاه و هزینه زندگی زنان به مصرف می‌رسد.

اشاره دوم متعلق به یک اصول مهم زندگی است و آن این است که زن از لحاظ آفرینش و طبیعت آسیب پذیری‌اش برای تأمین مصارف زندگی مناسب نیست و هرگز نمی‌تواند متحمل امور طاقت فرسا و سنگینی زندگی شود، پس با

وجود مردان، ضرورتی ندارد که زنان به جای رونق بخشیدن کانون خانواده زیر بار محنت‌های کارهای مردانه متلاشی شوند و مانند مردان در کار و کوشش و دیگر وسایل کسب در دفاتر و بازار، عمر ضایع نمایند. لذا حق تعالی بنا بر علم و حکمت خویش این مسئولیت را به دوش مردان نهاد. به طوری که قبل از ازدواج پدر متکفل اوست. و بعد از ازدواج، شوهر!

پس، زن علاوه بر این که وسیله افزایش نسل می‌باشد مسئولیت مهم تربیت اولاد است و امور خانه‌داری نیز به عهده او گذاشته شده است، در حالی که مردان نمی‌توانند مسئول این امور واقع شوند. بنا بر این چنین مفهوم نمی‌گردد که زن در نفقات خویش محتاج مرد شده از مقام و پایه او کاسته شده است، بلکه بر اصول تقسیم کار، وظایف تقسیم شده‌اند آری! تفاضلی که در میان وظایف هست در اینجا هم هست؛ خلاصه این که به وسیله این دو وجه چنین نشان داده شد که از حاکمیت مردان نه مقام زن پایین می‌آید و نه نفعی عاید مرد می‌شود، بلکه نفع آن به زن بر می‌گردد.

زن صالح

در ابتدای این آیه، به طور ضابطه چنین خاطر نشان شد که مرد بر زن حاکم است بعد از آن زنان نیک و بد را چنین بیان فرمود: «قَالِصُّلِحَتْ قُنِيتُ حَفِظْتُ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» یعنی زنان نیک کسانی هستند که نسبت به حاکمیت مردان تسلیم شوند از آنها اطاعت می‌کنند و در غیاب مردان هم از نفس خویش و مال او حفاظت به جا می‌آورند؛ یعنی در حفظ عصمت خویش و مال و خانه که از اهم امور خانه‌داری است اهتمام ورزیده، در غیاب آنها بی‌اعتنایی نمی‌کنند؛ زیرا بودن و نبودن مردان، در خانه برای آنها یکسان است.

رسول کریم ﷺ در تفسیر این آیه فرمود:



«خیر النساء امرأة اذا نظرت اليها سرتک و اذا امرتها اطاعتک و اذا غبت عنها حفظتک فی مالها و نفسها» یعنی بهترین زنان کسی است که وقتی تو او را ببینی خوست بیاید. و اگر به او امر کنی از تو اطاعت کند، و اگر از او غایب باشی در مال و نفس خویش نگاهداری کند. البته این مسئولیتهای زن یعنی حفظ عصمت خویش و مال شوهر هر دو کار آسانی نیستند، بنابراین فرمود «بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» یعنی در این نگاهداری، خداوند به زن کمک می‌کند، به کمک و توفیق او زن از عهده این مسئولیتهای بر می‌آید و گر نه مکاید نفس و شیطان همیشه هر انسان را چه مرد باشد و چه زن احاطه کرده است و زنان بالخصوص باعتبار نیروی علمی و عملی خویش، در مقابل مردان ضعیف‌اند. اما با وجود این در این مسئولیتهای مردان قوی تر به نظر می‌رسند. اینها همه کمک و توفیق الهی است. از اینجاست که در گناهها، بی‌عفتی زنان نسبت به مردان کمتر مبتلا می‌شوند. لذا فضیلت زنان از این آیه مفهوم می‌شود. در این سلسله احادیث هم وارد شده است.

در حدیثی رسول کریم ﷺ فرمود: هر زنی که مطیع و فرمانبردار شوهر خود باشد برای او پرندگان در هوا و ماهیان در دریا و فرشتگان در آسمان و درندگان در جنگلها استغفار می‌کنند. (بحر محیط)

چگونگی اصلاح زن نافرمان

بعد از این ذکر آن زنان است که فرمانبردار شوهران نیستند یا آنان که در این رابطه از ایشان کوتاهی می‌شود. قرآن کریم برای اصلاح آنان به ترتیب به مردان سه طریقه نشان داده است.

«وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ» یعنی اگر نافرمانی از طرف زن متحقق باشد، اولین شیوه برای اصلاح او آن است که با ملایمت و نرمی به وی تفهیم شود. شیوه دوم این است که: اگر

به تفهیم باز نیامد. رختخواب خود را از او جدا سازد تا که او از این جدایی، نارضایی شوهر را احساس کرده از کار و رویه خویش نادم شود. در الفاظ قرآن لفظ «فِي الْمَضَاجِعِ» آمده است فقهای کرام از این کلمه چنین استنباط فرموده‌اند که جدایی تنها در رختخواب باشد نه در مکان. زیرا که اگر زن را مکاناً از خود جدا سازد ضمن افزایش مشکلات، اندیشه فساد نیز مزید بر علت خواهد شد. از یک صحابی مروی است: «قلت يا رسول الله! ما حق زوجة احدنا عليه؟ قال ان تطعمها اذا طعمت و تكسوها اذا اكتسيت و لا تضرب الوجه و لا تقبح و لا تهجر الا في البيت.» (مشکوٰة ص ۲۸۱)

یعنی: من عرض کردم که یا رسول الله زنان بر ما چه حقی دارند؟ فرمود از آنچه می‌خورید به آنان خوراک بدهید وقتی که لباس می‌پوشید به آنان لباس بپوشانید و بر صورت آنان نزنید اگر می‌خواهید او را جدا نگاهداری کنید در رختخواب او را جدا کنید نه از خانه! و آن زنی که به این تنبیه شرافتمند هم متأثر نباشد، پس برای او قدری زدن هم مجاز است که از آن بر بدن او اثری واقع نشود و استخوان نشکند و به جرح نوبت نرسد، و زدن بر صورت مطلق ممنوع است. دو روش اول که تنبیهات شرافتمندانه هستند. بنابراین از انبیاء علیهم‌السلام و صلحاء رضی الله عنهم نسبت به زنان شفاهاً و عملاً اجازه ثابت است. اما سزای سوم یعنی زدن اگر چه در صورت لزوم تا حدودی مجاز است. اما با وجود این در حدیث است که: «و لن يضرب خياركم» یعنی: مردان خوب زنان را نمی‌زنند. چنانکه از انبیاء علیهم‌السلام هیچ جا منقول نیست که زنان را زده باشند.

ابن سعد و بیهقی از عایشه «رض» دختر حضرت صدیق رضی الله عنه نقل کرده‌اند که در ابتدا مردان مطلقاً از زدن زنان منع شدند اما بعضی از زنان نافرمان شدند؛ پس این اجازه به آنان داده شد.

ارتباط آیه مذکور هم به این واقعه است و شأن نزول آن از این قرار است که



زید بن زهیر (رض) دختر خود حبیبه «رض» را به نکاح حضرت سعد بن ربیع (رض) در آورد. آنان باهم نا سازگار شدند شوهر به زن یک سیلی زد حبیبه پیش پدر آمده، شکایت کرد پدرش او را برداشته در خدمت آن حضرت ﷺ حاضر شدند آن جناب ﷺ دستور داد که حبیبه به سعد به همان نیرویی که او حبیبه را زده است به او یک سیلی بزند آنان بعد استماع این حکم برخاستند که بروند و از سعد انتقام بگیرند در عین وقت آیه نازل شد که در آن در درجه سوم به مرد اجازه رسید که زن را (در حدود مقرر) بزند و نسبت به این اجازه نرسید تا که از مرد قصاص یا انتقام گرفته شود بعد از نزول آیه آن حضرت ﷺ آن دو تا را باز فرا خواند و حکم قبلی انتقام گیری را لغو کرد. ب

در آخر آیه فرمود که اگر به وسیله این تدابیر سه گانه آنان تابع شدند، شما نیز با آنان به مهربانی و تفاهم رفتار کنید با سخنان زشت و با نا ملایمی رفتار ننمایید، و بدانید که قدرت الهی بر همه کس تسلط دارد.

خلاصه مضمون

اموری که به حیث اصول اساسی از آیه مستفاد می گردند از این قرارند: که اگر چه طبق آیات ما قبل، حقوق مردان و زنان با هم متماثل اند، بلکه نسبت به ادای حقوق زنان توجهات بیشتری مبذول شود، زیرا که آنان در مقابل مردان ضعیفند. و نمی توانند با نیروی بازوی خویش حقوق خود را از مردان بگیرند اما معنی مساوات این نیست که در میان مرد و زن تفوق یا فرق مراتب نباشد بلکه به اقتضای حکمت و انصاف به دو وجه مردان بر زنان حاکم مقرر گردیدند.

اولاً: جنس مرد به اعتبار کمالات علمی و عملی بر جنس زن به یک فضیلت و برتری خدا دادی نایل آمده، که برای جنس زن دریافت آنها امکان پذیر نیست. البته بجز موارد استثنایی که ممکن است افراد و آحادی از زنان از بعضی مردان

بہتر و برتر باشند.

^{۴۹۵} این کہ: مردان به وسیلہ مال و کسب خویش متکفل تمام لوازم زنان می باشند. سبب اول وہبی و غیر اختیاری است و سبب ^{۴۹۵} کسی و اختیاری است. این را ہم می توان گفت کہ از فرزندان یک مادر و پدر برای حاکمیت بعضی و محکوم شدن بعضی دیگر از روی عقل و انصاف دو چیز ضروری است. اول این کہ: کسی حاکم می شود کہ در او لیاقت حاکمیت به اعتبار علم و عمل باشد. ^{۴۹۵}: این کہ محکوم بر حاکمیت او راضی شود. سبب اول صلاحیت، حاکمیت مرد را روشن می کند و سبب دوم رضایت محکوم را. زیرا کہ به وقت نکاح زن به شرط تکفل مهر و نان و نفقہ خویش به نکاح اجازه می دهد و حاکمیت مرد را تسلیم و قبول می کند.

الغرض در جملہ اول این آیه اصول اساسی نظام خانوادگی نشان داده شد کہ با وجود مساوات حقوق در اکثر اشیاء مرد در مقابل زن به یک فضیلت حاکمیت نایل است و زن محکوم و تابع است.

در چار چوب این اصل اساسی در جهان عمل، زنان بر دو طبقہ اند. یکی آنکہ پای بند این اصل اساسی و معاهدہ خویش شدہ، حاکمیت مرد را می پذیرد. و اطاعت او را بہ جای می آورد. دوم آنکہ: درست بر این اصل قائم نمی ماند.

طبقہ اول خود متکفل امن و اطمینان خانہ می باشد نیازی بہ اصلاح ندارد. برای اصلاح طبقہ دوم در جملہ دوم آیه چنین نظام مرتبی را نشان داد کہ برای اصلاح و رونق بخشیدن امور خانہ، وجود زن در خانہ سخت ضروری است و با توجه بہ تبعیت زن و شوهر و تفاهم یکدیگر، دلیلی برای نزاع بین آن دو پیش نیامدہ، و بہ مداخلہ شخص ثالثی نخواهد انجامید. در اینجا بہ مردان خطاب شدہ فرمودہ شد کہ اگر از زنان نافرمانی یا حد اقل در اطاعت قصور و سرکشی احساس کردید قبل از ہر چیز او را تفہیم کردہ، با مسالمت و مناصحت او را بر



عوامل و انگیزه‌های اختلاف واقف گردانید. شیوه^{دوم} این است که اگر باز هم اصلاح نپذیرفت و بر نافرمانی اصرار ورزید، در همان اطاق خوابتان رختخواب را از وی جدا سازید، تا با این عمل متنبه شده، نسبت به رفتارش تجدید نظر کند. اگر باز هم متنبه نشد و با این روشهای محترمانه تغییر رفتار نداد و بر نافرمانی خویش اصرار ورزید، راه سوم، زدن را (البته به صورت کم) اجازه فرمود، آن هم به گونه‌ای که جرح و زخم به دنبال نداشته باشد. اما پیغمبر گرامی به کار بردن این سزای درجه سوم را نیز نپسندیدند و برای جلوگیری از هر نوع سوء استفاده، فرمودند که: «مردم شریف و با شخصیت چنین نخواهند کرد» به هر حال در این جا (در آیات فوق الذکر) به مردان جهت اصلاح زنان این سه اختیار داده شده است. در آخر آیه این را نیز فرمود که «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ نَسِيْلًا» که اگر آنها با این تدابیر سه گانه سخن شما را پذیرفتند شما هم بیشتر در پی بهانه جویی نباشید و در اتهام زدن قرار نگیرید. بلکه تا حدی چشم پوشی و گذشت داشته باشید و خوب بدانید که اگر الله تعالی شما را بر زنان قدری برتری داده است، پس برتری خدا بر شما هم مسلط است. اگر شما تعدی کنید متحمل سزای او خواهید شد.

اگر نزاع بین زن و شوهری به درازا کشید، لازم است که

توسط

داوری از خانواده رفع شود و صلح برقرار گردد.

در خانواده‌ای که میان زن و شوهر نزاع و اختلاف هست، ممکن است که توسط شوهر یا زن شدت گیرد، پس لازم است که فوراً متوقف شده بین آن دو صلح و صفا برقرار گردد، اگر به درازا بکشد طبیعی است که شعله آن فامیل ۳ دو طرف را در بر می‌گیرد و نزاع گسترده می‌شود.

لذا قرآن کریم در آیه دوم برای انسداد این فساد عظیم، حکام وقت، اولیای

طرفین و حامیان آنان و گروه مسلمانان را مخاطب قرار داده چنین روشی مقدّس را ارائه داد؛ که به وجه آن اشتعال نزاع طرفین خاموش شده و راه اتهام مسدود گردد و راه حل برای صلح و آشتی آنان هموار گردد. و تنازع خانه اگر در خود خانه خاتمه نیابد حدّ اقل در خانواده و قبیله خاتمه یابد و به اصطلاح امروز این پرونده به دادگاه و کوچه و بازار، نکشد.

و آن این که ارباب حکومت یا اولیای طرفین یا گروه مسلمانان چنین کنند که برای اصلاح طرفین دو حکم مقرر کنند. یکی از خانواده مرد و دیگری از خانواده زن. قرآن کریم در این دو جا به لفظ حَکَم تعبیر کرده است اوصاف ضروری آن دو نفر را هم تعیین کرد که این دو نفر شایستگی حلّ و فصل تنازع را داشته باشند. بدیهی است که این شایستگی در کسی می تواند باشد که ذی علم و متدین باشد.

خلاصه این که یک حَکَم از خانواده مرد و یک حَکَم از خانواده زن مقرر کرده به نزد زن و شوهر فرستاده شوند. وقتی که این دو نفر به نزد آنان رفتند چه کار باید بکنند و اختیارات شان تا چه حدّی است؟ قرآن کریم این را تعیین نکرد، البتّه در آخر یک جمله، چنین فرمود: «إِنْ يُرِيدَ إِضْلَاحًا يُؤَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» یعنی اگر این دو حکم در فکر اصلاح حال و مصالحت فی ما بین باشند، خداوند متعال در این کار به ایشان امداد خواهد فرمود، و بین زن و شوهر اتفاق مثبتی پدید خواهد آورد. از این جمله دو امر مفهوم شد. اول: این که اگر دو حَکَم مُصلِح و نیک نیت باشند و از ته دل بخواهند که بین آن دو صلح و آرامش برقرار شود، پس از طرف خدا برای آنان کمک غیبی خواهد آمد تا که ایشان در مقصد خویش پیروز گردند و به وسیله آنان در دل آن دو زن و مرد اتفاق و محبّت پدید می آید. از نتیجه آن این نکته هم مفهوم می گردد که هر جا صلح فیما بین صورت نمی گیرد، در اخلاص یکی از دو حَکَم کوتاهی شده است.

امر دیگر از این جمله این نکته مفهوم می شود که هدف از فرستادن این دو



حکَم، صلح زن و شوهر است کاری بیشتر از این در مقصد آن دو حکم داخل نیست. این امر دیگری است که طرفین با رضایت خویش آن دو حکم را وکیل مختار خویش یا ثالث مقرر کنند و بپذیرند و اظهار کنند که شما دو نفر با هم هر گونه قضاوت کردید، خواهیم پذیرفت. در این صورت این دو حکم در باره اجرای حکمیت مختار کامل می‌شوند، اگر هر دو بر طلاق متفق باشند، طلاق انجام می‌شود که البته هر دو با یکدیگر صورتی مانند خلع و غیره، طی کنند و به اختیاری که از طرفین و جانب مرد به آنان داده شده زن را طلاق دهد هر دو طرف باید تسلیم شوند. از سلف، تحقیق حسن بصری و امام ابوحنیفه رضی الله عنهما همین است. (روح المعانی و غیره)

در محضر حضرت علی کرم الله وجهه نیز چنین واقعه‌ای اتفاق افتاد در واقعه مذکور هم گواهی این موجود است که آن دو حکم از خود هیچ‌گونه اختیاری بجز صلح ندارند. تا وقتی که طرفین به آنان اختیار کامل نداده باشند، این واقعه در سنن بیهقی به روایت عبیده سلمانی چنین مذکور است.

زن و مردی در خدمت حضرت علی رضی الله عنه حاضر شدند و با هر یک از زن و شوهر افراد زیادی همراه بود، حضرت علی کرم الله وجهه دستور داد که یک حکم از فامیل مرد و یک حکم از فامیل زن مقرر کنند. وقتی که این دو حکم مقرر گردیدند به آن دو خطاب کرده، فرمود: آیا می‌دانید مسئولیت شما چیست؟ و شما چه باید کرده باشید! بشنوید اگر شما دو نفر برای پیوستن آن دو همسر و آشتی نمودن بین آنان با هم متفق باشید پس چنین بکنید و اگر فهمیدید که میان آنان مصالحت امکان پذیر نیست و صلح پایدار نمی‌ماند. و شما با هم متفق شدید که میان شان جدایی واقع بشود چنین کنید. زن گفت من این را قبول دارم این دو حکم هر گونه قضاوت موافق به قانون الهی انجام دهند چه موافق رضای من باشد و چه مخالف، نتیجه قضاوت شان را خواهم پذیرفت.

اما مرد گفت که من جدایی و طلاق را در هیچ صورت گوارا نمی دانم، البته حکم اختیار دارد و اگر صلاح بدانند خسارات مالی از من دریافت کنند تا او به مصالحه راضی شود. حضرت علی رضی الله عنه فرمود، شما نیز باید چنان اختیاراتی که زن به حکمین داد بدهید.

از این واقعه بعضی ائمه مجتهدین این مسئله را استنباط کردند که حکمین باید دارای اختیارات کامل باشند هم چنان که حضرت علی کرم الله وجهه طرفین را گفته بود که آنان را مختار قرار دهند. امام ابوحنیفه رضی الله عنه و حسن بصری رضی الله عنه چنین گفته اند که اگر مختار بودن حکمین امر شرعی و ضروری می بود نیاز به این فرمان حضرت علی رضی الله عنه و تحصیل رضایت از طرفین نمی بود و کوشش بر رضایت طرفین خود دلیل این است که در اصل حکمین مختار نمی باشند. آری اگر هر دو همسر آنان را مختار بگردانند آنگاه صاحب اختیار خواهند شد.

از این تعلیم قرآن کریم راجع به قضاوت پرونده ها و تنازعات فیما بین مردم، یک باب بی نهایت مفیدی اضافه شد که از رسیدن به دادگاه و حکومت قضاوت بسیار پرونده و تنازعات می تواند بوسیله هیئت پنج نفره فامیل انجام گیرد.

در تنازعات دیگر هم به وسیله حکم مصالحت برقرار

می شود.

حضرات فقهای کرام فرموده اند که برای اصلاح یکدیگر تجویز فرستادن دو حکم تنها در تنازعات دو همسر محدود نمی گردد؛ بلکه می توان در تنازعات دیگر هم از آن کار گرفت و باید گرفت. بویژه وقتی که متنازعی با هم خویشاوند باشند زیرا که بوسیله قضاوت دادگاهها، تنازعات موقتاً خاتمه می یابند ولی آن قضاوت در دلها تخم عداوت و کدورت می کارد؛ که بعداً به صورت های بس بی نهایت ناگوار ظاهر می گردند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه برای قضات خود چنین فرماتی،



بخش نامه کرد که: «ردّوا القضاء بین ذوی الأرحام حتی یصطلحوا فان فصل القضاء یورث الضغائن.» (معین الحکام ص ۲۱۴) یعنی: پرونده‌های خویشاوندان را در بین خود آنها برگردانید تا که به کمک فامیل خود صورت صلح و آشتی پدید آید زیرا که قضاوت قاضی، سبب ایجاد کینه و عداوت در دلها می‌شود.

از فقهای احناف قاضی قدس علاءالدین طرابلسی در کتاب «معین الحکام» خویش و ابن شحنه در «لسان الحکام» این فرمایش فاروقی را برای قضاوت هیئت پنج نفره اصل قرار داده‌اند که به وسیله آن با رضایت طرفین صورتی برای صلح آنان پدید آید و نیز چنین هم نوشته‌اند که اگر چه این فرمان فاروقی متعلق به تنازعات خویشاوندان است. اما علتی که برای آن در این فرمان مذکور است که قضاوت دادگاهها در قلوب، کدورت می‌آورد این حکمت بین خویشاوندان و اجانب عام است؛ زیرا که از کدورت و عداوت باید همه مسلمانان را نجات داد. بنابر این برای قضات و حکام مناسب است که قبل از استماع پرونده سعی کنند که به نحوی با رضایت فیما بین صلح بر گزار شود.

الغرض در این دو آیه برای زندگی خانوادگی و فامیلی یک چنین نظام جامع و مکتبی ذکر گردید که اگر بر آن کاملاً عمل شود بیشتر تنازعات و جنگهای جهان خاتمه می‌یابند مردان و زنان همه مطمئن شده، زندگی خانوادگی را، زندگی جنت احساس می‌کنند و از تنازعات خانوادگی که منجر به تنازعات گروهی و کشوری می‌شود، صلح و آرامش بر قرار می‌شود.

در آخر بر آن نظام محکم و عجیب و غریب قرآنی، یک نظر اجمالی بیندازید که آن را برای خاتمه دادن تنازعات خانگی به جهان عنایت فرموده است.

۱- تنازعات در خود خانه به تدابیر تدریجی حاصل و حل شوند.

۲- اگر این صورت ممکن نشد حکام یا افراد خانواده به وسیله دو حکم

آشتی بر گزار کنند، تا که اگر در خانه نزاع بر طرف نشود در فامیل محدود شده

خاتمه یابد.

۳- اگر این هم ممکن نشد و بالاخره پرونده به دادگاه رفت، دادگاه باید نسبت به احوال و ارتباطاتشان تحقیق کرده، قضاوت عادلانه را انجام دهد. در آخر آیه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَنِينًا» فرموده هر دو حکم را هشدار داد که اگر شما بی انصافی و کج روی بکنید سر و کار شما با یک علیم و خیر خواهد افتاد پس او را در نظر داشته باشید.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ

و بپرستید خدا را و شریک مگردانید با او چیزی را و باوالدین نیکوکاری کنید و باخویشاوندان

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ

و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و به هم نشین

بِالْجُنُبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ۗ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ

نزدیک و مسافر و به آنچه مالک آن باشد دستهای شما یعنی کنیز و غلام، هر آینه خدا

لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾ ۗ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ

دوست نمی دارد کسی را که باشد متکبر و خودستا. کسانی که بخل می ورزند و امر می دهند

النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَسْتَمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ

مردم را به بخل و پنهان می دارند آنچه داده ایشان را خدا از فضل خود و آماده کرده ایم برای کافران

عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾ ۗ وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ

عذاب ذلت آور. و کسانی که خرج می کنند اموال خود را برای نشان دادن مردم و ایمان نمی آورند

بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

به خدا و نه به روز آخرت و کسی که باشد شیطان یار او بس بد یاری است او.



ربط آیات

همان‌گونه که اشاره شد در تفسیر سوره نساء، حقوق العباد چون، حقوق یتیمان، زنان، عموم مردم و وراثت و هم چنین ذکر وعید و سزای کسانی که در این رابطه قصور ورزند به تفصیل بیان شد؛ بویژه ضمن تشریح حقوق یتیمان و زنان این دو گروه ضعیف و مظلوم و رسوم ظالمانه‌ای که بر آنان اعمال می‌شد، و هم چنین نحوه ادای حقوق لازم آنان، ذکر گردید. و به دنبال آن، حقوق وراثت به تفصیل بیان شد.

که بعد از آن، حقوق والدین، خویشاوندان، همسایگان، دوستان، مسافران و دیگر مردم ذی‌حق به تفصیل آمده است. و چون این حقوق را علی سبیل الکمال آن کس می‌تواند ادا کند که بر خدا و رسول و قیامت به درستی معتقد باشد و نیز از بخل و کبر و ریا اجتناب نماید و بنابر این در این آیات قدری مضامین توحید و ترغیب و ترهیب بیان فرمود و مذمت شرک، انکارخیانت، عصیان رسول و بخل و غیره اخلاق ذمیمه را هم ذکر فرمود.

خلاصه تفسیر

و شما بندگی خدا را اختیار کنید (در این توحید هم آمد) و با او هیچ چیزی را (خواه انسان باشد یا غیر انسان در عبادت یا در صفات خاص یا در اعتقاد) شریک نگردانید و با والدین (خویش) نیکی کنید و با خویشاوندان (دیگر) هم و با یتیمان هم و با فقیر و غریبان هم و با همسایگان نزدیک هم و با همسایگان دور هم و با هم نشینان هم (برابر است که آن مجلس دائمی باشد مانند رفاقت سفر طویل و شرکت در کار مباح یا عارضی باشد مانند سفر قصیر یا شرکت در جلسه اتفافی) و با رهگذر هم (خواه آن مهمان خصوصی شما باشد یا خیر) و با آنان (غلام و کنیزان) هم که (شرعاً) در قبضه مالکانه شما باشند. (الغرض با همه اینان حسن سلوک کنید که شرع تفصیل آنرا در جای

دیگر نشان داده است و کسانی که این حقوق را ادا نمی‌کنند بیشتر آنها چند سبب دارند. یا اینکه در مزاج شان تکبر هست که کسی را در نظر نمی‌آورند و بطرف هیچ یکی التفات نمی‌کنند. و یا اینکه در طبع شان بخل آنچنان غالب است که با داد و ستد به کلی بیگانه‌اند یا این‌که به رسول خدا ﷺ اعتقاد ندارند. که احکام ایشان و وعده‌های ثواب ادای حقوق و وعیدهای عذاب اتلاف حقوق را صحیح نمی‌پندارند و این کفر است و یا که عادت او نمایش نام و آوازه است. بنابر این، این گروه مال شان را در راه حق به مصرف نمی‌رسانند و تنها در فکر کسب شهرت‌اند اینان کسانی‌اند که به خدا و قیامت عقیده ندارند. و در ظلم و کفر و جهل به سر می‌برند. به هر حال کسانی که انفراداً یا اجتماعاً مرتکب انجام این امور می‌شوند از حال آنها هم آگاه باشید و بشنوید) هر آینه الله تعالی چنین اشخاصی را دوست ندارد آنان که (در دل) خود را بزرگ می‌پندارند (به زبان) خودستایی می‌کنند و آنان که بخیلی می‌کنند و دیگران را به بخیلی امر می‌کنند (چه به زبان و یا این‌که دیگران آنان را دیده از آنان درس می‌گیرند) و آنان چیزی را که از فضل خویش به آنان عنایت فرموده پنهان نگاه می‌دارند (مراد از این، مال و ثروت است که بدون مصلحت حفظ، فقط به سبب بخیلی آنرا پنهان می‌کنند. تا که اهل حقوق از آنان توقع نداشته باشند. یا مراد علم دین است که یهودیان اخبار رسالت را پنهان می‌کردند پس بخل هم عام خواهد شد پس در این جا به بخیلان و منکران رسالت هر دو اشاره‌ای است) و ما برای چنین نا سپاس گزاران (که از نعمت مال و یا نعمت بعثت نا شکری کنند) سزای اهانت آمیز آماده کرده‌ایم و کسانی که اموال خویش را برای نشان دادن مردم خرج می‌کنند و بر خدا و روز آخر (یعنی روز قیامت) اعتقاد ندارند (حال آنان هم همین است که خداوند آنان را هم دوست نمی‌دارد) و (حق این است که) هر کس که شیطان رفیق او باشد (هم‌چنانکه رفیق افراد مذکور شد) و رفیق خیلی بدی است (که چنین مشورت می‌دهد که سرانجام مضر باشد).



معارف و مسایل

پیش از تفصیل حقوق، مضمون توحید و اطاعت و عبادت خدای تعالی چنین ذکر گردید: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» یعنی بندگی خدا را به جا بیاورید و با او چیزی را در عبادت شریک نکنید. در ذکر کردن مبحث توحید و عبادت، پیش از بیان حقوق، حکمت‌های زیادی وجود دارد که از آن جمله، یکی این است که کسی که خوف خدا نداشته باشد و اهتمام به حقوق خدا نمی‌کند از او برای اهتمام حقوق دیگران، چه توقع می‌رود؟ او برای فرار از زیر بار این مسئولیت، به ضوابط حاکم بر خانواده، محیط زندگی و قانون دولتی، هیچ اعتنایی نمی‌کند؛ زیرا که خوف الهی در دل او ریشه ندوانیده است؛ و آثار تقوا بر قلب و جان او پدیدار نگشته است. پس خوف خدا و تقوا تنها به وسیله توحید میسر می‌شود. لذا مناسب است که قبل از حقوق خویشاوندان، از اهمیت توحید و ارزش عبادت یاد آوری شود.

ذکر حقوق والدین بعد از توحید

الله تعالی بعد از توحید، حقوق والدین را ذکر فرمود. پس آنگاه حقوق خویشاوندان و غیره را بیان داشت؛ طوری که متصل به عبادات و حقوق خویش، حقوق والدین را قرار داد. چرا که در اصل و حقیقت، همه احسانات و انعامات از جانب حق تعالی می‌باشد. اما اگر به اعتبار اسباب ظاهر نگاه شود، پس بعد از الله تعالی بیشتر احسانات بر انسان از جانب والدین می‌باشد؛ زیرا که در اسباب عمومی، آنها سبب وجود او قرار گرفتند و از تولد گرفته تا زمان جوانی در همه این مراحل مشکل، در اسباب ظاهری، والدین، ضامن وجود و بقا و ارتقا هستند. از اینجاست که قرآن کریم در مواقع دیگر هم حقوق مادر و پدر را متصل به اطاعت و عبادت الله تعالی بیان فرموده است. در آیه ۱۴ سوره لقمان نیز

می فرماید:

«أَنْ اِشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ» یعنی: سپاس مرا به جا بیاور و سپاس مادر و پدر را به جا بیاور. در آیه ۸۳ سوره بقره فرموده: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» در این دو آیه، در باره والدین چنین فرمود که حق ایشان را ادا کنید یا خدمت ایشان را به جا بیاورید؛ بلکه لفظ «احسان» آورده شد که در مفهوم عمومی آن این هم هست که حسب ضرورت در نفقه و هزینه ایشان مال خود را هم خرج کنید. و این هم مورد نظر است که هر قدر احتیاج پیش بیاید طبق آن خدمات بدنی هم به جا بیاورید و هنگام صحبت با آواز بلند و خشونت آمیز که در آن اسائه ادب باشد، صحبت نکنید و چنان سخن نگویند که سبب کدورت خاطر شان گردد. و حتی با احباب و متعلقین آنان چنان رفتار نکنید که موجب رنجیدگی خاطر آنان قرار گیرد، بلکه برای آرامش و راحتی آنان هر روشی که مناسب است در پیش بگیرید. حتی اگر والدین در ادای حقوق اولاد کوتاهی کنند باز هم اولاد حق ندارند با آنان بد رفتاری نمایند.

حضرت معاذ بن جبل رضی الله عنه می فرماید که رسول کریم صلی الله علیه و آله به من ده وصیت

فرمود:

۱- با خدا کسی را شریک نگردان اگر چه کشته، یا در آتش سوخته شوی. ۲- نافرمانی والدین و دل آزاری آنان را نکن اگر چه به تو دستور بدهند که اهل و مال را رها کنی. (مسند احمد) در فرمایشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله همان طوری که نسبت به اطاعت والدین و حسن سلوک ایشان تأکیدات وارد شده است، هم چنین برای آن فضایل لا یتناهی و ثواب و درجات بی شمار هم مذکور است.

در حدیث بخاری و مسلم آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی که بخواهد در رزق و عمر او برکت آید، باید صله رحم به جای آورد؛ یعنی: حقوق خویشاوندان را ادا نماید.



در روایت ترمذی است که رضایت خدا در رضایت پدر و نارضایتی او در نارضایتی پدر است .

بیهقی در شعب الایمان نقل کرده است که رسول کریم ﷺ فرمود که: هر فرزندی که مطیع و فرمانبردار والدین باشد هر گاه او با نظر عزت و محبت به والدین نگاه کند در هر نگاه ثواب یک حج مقبول به او می‌رسد.

و نیز در روایت بیهقی است که رسول خدا ﷺ فرمود که: همه گناهان را الله تعالی عفو می‌فرماید، اما کسی که نافرمانی والدین و دل آزاری آنان را بکند او قبل از آخرت در همین جهان به انواع و اقسام آفات مبتلا گردانیده می‌شود.

تأکید حسن سلوک با خویشاوندان

در آیه، بعد از والدین نسبت به تمام ذوی القربی یعنی: خویشاوندان تأکید حسن سلوک آمده است در آیه جامع و مشهور ۹۰ سوره نحل که بیشتر آن حضرت ﷺ آنرا در خطبات خود می‌خواند این مطلب را چنین بیان فرموده است:

«ان الله یأمر بالعدل و الإحسان و ایتاء ذی القربی» یعنی الله تعالی حکم می‌دهد به انصاف و حسن سلوک باهم و به‌ادای حقوق خویشاوندان که در آن خدمت مالی و جانی به خویشاوندان، حسب استطاعت هم داخل است. و هم چنین ملاقات و خیرگیری احوال ایشان مورد نظر است.

حضرت سلمان بن عامر رضی الله عنه می‌فرماید که، رسول کریم ﷺ فرمود: به تصدق بر عموم فقرا و مساکین تنها ثواب صدقه می‌رسد و اگر به ذی رحم و خویشاوندان خویش داده شود در آن دو ثواب است: یکی صدقه، دوم صله رحمی؛ یعنی، ادای حقوق خویشاوندان. (مسند احمد و ترمذی، نسائی).

در آیه مذکور اول حقوق والدین را تأکید فرمود، سپس حقوق خویشاوندان

را بیان فرمود.

حق یتیم و مسکین

در درجه سوم فرمود: «وَ الْيَتِيمِ وَالْمَسْكِينِ» اگر چه بیان مفصل حقوق یتیمان و مساکین در ابتدای سوره آمده است؛ اما آنرا در ضمن حقوق خویشاوندان یاد آوری فرموده، به این نکته اشاره کرد که امداد فرزندان بی وارث و مردمان بی سرپرست را هم چنان لازم و مهم بدانید که با خویشاوندان می‌کنید.

حق همسایه

در درجه چهارم فرمود: «وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ» و در درجه پنجم «وَالْجَارِ الْجُنُبِ» جار به معنی همسایه است. در این آیه دو قسم همسایه ذکر فرمود. یکی جار ذی القربى دیگری جار جنب در تفسیر و تشریح این دو قسم از صحابه کرام اقوال مختلف منقول است.

عموم مفسرین فرموده‌اند که مراد از جار «ذی القربى» آن همسایه‌ای است که به‌خانه شما متصل است. و «وَالْجَارِ الْجُنُبِ» آن همسایه است که در فاصله‌ای از خانه شما سکونت دارد.

حضرت عبدالله بن عباس (رض) فرموده که مراد از «جار ذی القربى» آن است که همسایه هم باشد و خویشاوند هم به این صورت در آن دو حق جمع شده است. و مراد از «جارِ الْجُنُبِ» آن است که همسایه باشد اما خویشاوند نباشد. و بعضی از مفسرین فرموده‌اند که «جار ذی القربى» آن همسایه است که در اخوت اسلامی داخل شده مسلمان باشد و مراد از «جار جنب» غیر مسلمان است. الفاظ قرآن محتمل همه این معانی است و به اعتبار حقیقت فرق مراتب امری است معقول و مشروع و همسایه به اعتبار خویشاوند بودن و غیر آن و



به اعتبار مسلمان و غیر مسلمان بودن هم، و همه بر این متفق اند که همسایه چه قریب باشد و چه بعید، خویشاوند باشد یا خیر، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، به هر حال حقی دارد که به قدر استطاعت امداد و اعانت و خیرگیری او لازم است.

البته کسی که علاوه بر همسایگی حق دیگری هم دارد او در اصل بر همسایگان دیگر حق تقدّم دارد. در حدیث آمده است که خود رسول خدا ﷺ آنرا توضیح داده فرمود که بعضی همسایه آن است که فقط دارای یک حق می باشد. و بعضی دو حق دارند و بعضی دارای سه حق اند؛ آنکه یک حق دارد همسایه غیر مسلمان است که رشته خویشاوندی هم ندارد. همسایه صاحب دو حق، آن است که علاوه بر همسایه بودن مسلمان هم باشد. و همسایه صاحب سه حق کسی است علاوه بر همسایه و مسلمان، بودن خویشاوند هم باشد. (ابن کثیر).

رسول کریم ﷺ می فرماید که جبرئیل امین عَلَيْهِ السَّلَام همیشه مرا برای رعایت و امداد همسایه تأکید می کرد تا این که من گمان بردم که شاید همسایه مانند خویشاوندان در ارث شریک گردانیده شده است. (بخاری و مسلم).

در روایتی از ترمذی و مسند احمد است که رسول کریم ﷺ فرمود از میان مردم افضل و بهترین شخص کسی است که نسبت به حقوق همسایه بهتر باشد. در حدیث مسند امام احمد است که برای همسایه جایز نیست که شکم سیر کند وقتی که همسایه او گرسنه باشد.

حق همنشین

در درجه ششم فرمود: «وَالضَّاحِبِ بِالْجَنَبِ» که معنی لفظی آن «رفیق هم پهلوی» است که در آن رفیق سفر هم داخل است که در قطار، هواپیما، اتوبوس، ماشین، همراه تو بنشیند و آن شخص هم مورد نظر است که در مجلس عمومی با تو برابر نشیند. همان طور که شرع مبین اسلام حقوق همسایگان دائمی دور و

نزدیک را واجب فرموده است. همچنین حق صحبت آن شخص را هم لازم کرده است که مقداری کم در مجلس یا سفر با تو همراه باشد که در آن مسلم و غیر مسلم و خویشاوند و غیر خویشاوند همه برابراند. نسبت به آنان هم به حسن سلوک هدایت فرمود: که کمترین خدمت تو آنست که از گفتار و کردار تو هیچ آزاری به آنان نرسد. یعنی سخنان ناخوشایند به آنان نگویی و مورد اذیت و آزار قرار ندهی، و آداب همنشینی را کاملاً رعایت کنی.

اگر مردم مطابق با این هدایت قرآن، عامل باشند، تمام تنازعات و بر خوردهای ناجایز در میان مردم، از بین خواهد رفت؛ به طوری که مثلاً هر مسافری همراهش را احترام می‌گذارد و در اثنای سفر چه در اتوبوس و چه در قطار را حتی همسفر را بر خود ترجیح می‌دهد.

بعضی از حضرات مفسرین فرموده‌اند در «صاحبِ بِالْجَنِّبِ» آن شخص هم داخل است که در کار یا هنر، شریک صنعت شما باشد در کارگری در استخدام اداره، در سفر و در حضر. (روح المعانی)

حق مسافر

در درجه هفتم فرمود: «وَ اِئْتِ السَّبِيلَ» یعنی مسافر! مراد آن شخص است که در اثنای سفر پیش تو بیاید یا مهمان تو باشد؛ بویژه کسی که غریب و نا آشنا باشد. مطابق دستورات قرآنی، باید که حقوق لازم او را به جا آورده و مطابق توانایی و استطاعت خویش با حسن سلوک رفتار نماید.

حق غلام و کنیز و خدمت‌گزاران

در درجه هشتم فرمود: «وَ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ» که مراد از آن غلام و کنیزان مملوک می‌باشند که مطابق دستور قرآن، حقوق آنان نیز لازم‌الاجرا است؛ یعنی به



مقتضای استطاعت، در خوراک، پوشاک آنان کوتاهی نکرده و بیش از طاقت شان به کار نگمارید و همواره با حسن سلوک رفتار کنید.

اگر چه مدلول صریح آیه غلام و کنیزان مملوک اند اما بنابر اشتراک علت و فرمان نبوی این احکام حاوی خادمان و مستخدمان هم هستند که آنان هم حق دارند که در پرداخت ماهیانه، مقرری و خوراک و غیره قصور و درنگ نکنند و بالاتر از قدرت شان از آنان کار نگیرند.

کسانی در حقوق کوتاهی می کنند که در دل تکبر دارند.

در آخر آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» یعنی، الله تعالی چنان شخصی را که متکبر و خودستا باشد، دوست نمی دارد. این جمله آخر آیه، تکمیلی تمام فرمایش های گذشته است که کسانی نسبت به حقوق شان که در شماره های هشتگانه قبل، تأکید شده اند، کوتاهی می کنند که در دل تکبر و فخر و غرور دارند. الله تعالی همه مسلمین را از این آفت نجات دهد.

در وعید نسبت به تکبر و تفاخر جاهلی احادیث بسیاری آمده است. «عن ابن مسعود رضی الله عنه قال، قال رسول الله ﷺ: لا يدخل النار احدٌ في قلبه مثقال حبة من خردلٍ من ايمان و لا يدخل الجنة احدٌ في قلبه مثقال حبة من خردلٍ من كبر» (مشکوٰة ص ۴۳۳ بحواله مسلم)

یعنی: از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه مروی است که آن حضرت ﷺ فرمود آن کس در جهنم (برای همیشه) نمی رود که در دل او به قدر دانه اسپند ایمان باشد و در جنت چنین کسی نمی تواند برود که در دل به قدر دانه اسپند کبر داشته باشد. حدیث دیگر که در آن بیان کبر موجود است.

«عن ابن مسعود رضی الله عنه قال، قال رسول الله ﷺ: لا يدخل الجنة من كان

فی قلبه مثقال ذرة من کبر فقال رجل ان الرجل یحب ان یتکبر فیه حسناً و نعله حسناً قال: ان الله جمیل یحب الجمال، الکبر بطن الحق و غمط الناس.»
(مشکوٰة بحواله مسلم)

یعنی: از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه مروی است که آن حضرت رضی الله عنه فرمود: آن کس در جنت داخل نمی‌گردد که در دل او به قدر ذره‌ای تکبر وجود داشته باشد. کسی از حاضرین سؤال کرد که مردم می‌خواهند که لباسشان خوب باشد، کفششان خوب باشد (آیا این هم در تکبر داخل است) آن جناب رضی الله عنه فرمود: که تکبر عبارت است از انکار حق و تحقیر مردم.

بعد از آن در «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ» بیان شده کسانی که متکبر می‌باشند در ادای حقوق واجب هم بخل می‌ورزند؛ به مسئولیتهای خویش توجه نمی‌کنند و با رفتار و کردار ناخوشایند خویش، سبب ترغیب دیگران نیز می‌شوند، تا آنان این صفت بد را اختیار نمایند.

در آیه، لفظ «بخل» آمده است که در عرف عام بر کوتاهی در حقوق مالیه اطلاق می‌شود؛ اما از شأن نزول آیه معلوم می‌گردد که در اینجا لفظ بخل برای معنی عمومی استعمال شده است که حاوی، بخل بالمال و بخل بالعلم است.

از روایت حضرت ابن عباس رضی الله عنهما معلوم می‌گردد که این آیه در حق یهود مدینه نازل شده بود. آنها بسیار مغرور و بی نهایت بخیل بودند؛ یعنی در انفاق مال بخیلی می‌کردند و علمی را که از کتب الهامی در اختیار داشتند از دیگران پنهان می‌نمودند. در این کتابها نسبت به بعثت آن حضرت رضی الله عنه بشارت بود و علامات آن جناب رضی الله عنه هم مذکور بودند. اما یهود با وجود یقین بر همه این اطلاعات نه خود بدان عمل می‌کردند و نه دیگران را از اخبار اوصاف پیغمبر اسلام آگاه می‌نمودند تا آنان عمل کنند. لذا در آیات بعدی فرمود که این چنین اشخاص که در مال و ثروت خدادادی بخیلی می‌کنند در رابطه با علم و ایمان هم بخل می‌ورزند. در



حقیقت این افراد به نعمت خداوندی نا سپاس‌اند. و برای ایشان عذاب ذلت بار آماده شده است. درباره فضیلت انفاق و مذمت بخل نبی کریم ﷺ فرموده است:

«عن ابی هریره رضی الله عنه قال، قال رسول الله ﷺ ما من یوم یصبح العباد فیہ الا ملک ان ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط منفقاً خلفاً و یقول الآخر اللهم اعط ممسکاً تلفاً.» (بخاری و مسلم)

یعنی، از حضرت ابو هریره رضی الله عنه مروی است که آن حضرت ﷺ فرمود: هر صبح دو فرشته نازل می‌شود که از آنان یکی می‌گوید: ای خدا انفاق کننده را در راه خود پاداش خوب عطا بفرما، و دیگری می‌گوید: ای الله بخیل را با تباهی (مال و ثروت) قرین بفرما.

«عن اسماء رض» قالت، قال رسول الله ﷺ انفق لا تحصى، فیحصى الله علیک و لا توعی فیوعی الله علیک وارضحی ما استطعت.» (بخاری و مسلم)

یعنی: ای اسماء در راه خیر انفاق کن و در راه خدا، شمارش نکن تا خدا در حق تو بشمارد و برای رهایی از انفاق بر اموال گره مزن که خدا بر تو گره خواهد زد. و از انفاق کم کم دریغ نکن.

«عن ابی هریره رضی الله عنه قال، قال رسول الله ﷺ السخی قریب من الله قریب من الجنة، قریب من الناس، بعید من النار، و البخیل بعید من الله، بعید من الجنة، بعید من الناس، قریب من النار، و الجاهل السخی احب الی الله من عابد بخیل.» (ترمذی)

یعنی، از حضرت ابو هریره رضی الله عنه مروی است که نبی کریم ﷺ فرمود که: سخی به خدا نزدیک است و به جنت هم نزدیک است. و در نظر مردم پسندیده است و از آتش جهنم دور است و بخیل از خدا دور است و از جنت هم دور و از مردم هم دور و به آتش جهنم نزدیک است و مردم جاهل که سخی باشد (و به فرایض اهتمام قایل شده و از محرمات اجتناب ورزد) از آن بخیل بهتر است که

عبادت گزار باشد.

«و عن ابی سعید قال، قال رسول الله ﷺ خصلتان لا تجتمعان فی مؤمن، البخل و سوء الخلق.» (ترمذی)

یعنی: از حضرت ابو سعید رضی الله عنه مروی است که نبی کریم صلی الله علیه و آله فرمود: دو عادت با هم در یک مؤمن جمع نمی شوند: بخل، و بد اخلاقی.

و از «وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ» به صفت دیگری از متکبرین اشاره کرد که ایشان نه تنها در راه خدا، خود انفاق نمی کنند، بلکه دیگران را به بخل ترغیب می کنند. اگر انفاق کنند به تظاهر انفاق می کنند و چون ایشان به خدا و روز قیامت ایمان ندارند بنابر این بحث از انفاق به نیت تحصیل رضای خدا و ثواب آخرت پیش نمی آید. این چنین اشخاص، دوستان شیطان به شمار می آیند. بنابر این سر انجام شان آن خواهد بود که سر انجام دوست شان، شیطان می شود. از این آیه معلوم شد که هم چنانکه کوتاهی و بخیلی در حقوق واجب نقص بزرگی است، هم چنین انفاق برای نشان دادن مردم و مصارف بی مقصدهم، عیب و نقص بزرگتری به شمار می آید. کسانی که نه برای رضای خدا، بلکه برای نشان دادن مردم نیکی می کنند، آن عمل شان به نزد خدا پذیرفته نخواهد شد. و در حدیث بدان عمل، «شُرک» گفته شده است.

«عن ابی هریره رضی الله عنه قال، قال رسول الله ﷺ قال الله تعالی انا اغنی الشركاء عن الشرك، من عمل عملاً أشرك فيه معی غیری تركته و شرکه.»
از حضرت ابو هریره رضی الله عنه مروی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که، خدای تعالی می فرماید: من کاملاً از شرک بی نیازم و هر کس که کار نیک انجام دهد و در آن دیگری را با من شریک گرداند، پس من آن عمل را برای شریک می گذارم و آن عمل کننده را رها می کنم. (توجه و عنایتی به وی نخواهم داشت).

«عن شداد بن اوس قال سمعت رسول الله ﷺ من صلی یرانی فقد



اشرك، و من صام يرانى فقد اشرك، و من تصدق يرانى فقد اشرك.» (احمد بحواله مشکوٰة)

یعنی «از شداد بن اوس رضی الله عنه مروی است که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کسی به تظاهر نماز خواند شرک کرد؛ هر کسی روزه به تظاهر گرفت، شرک کرد؛ و هر کسی به تظاهر صدقه داد شرک کرد.»

«عن محمود بن لبید ان النبی صلی الله علیه و آله قال، اخوف ما اخاف علیکم، الشرك الاصغر؛ قالوا یا رسول الله و ما الشرك الأصغر؟ قال الرياء.»

(احمد بحواله مشکوٰة)

یعنی «از محمود بن لبید رضی الله عنه مروی است که نبی کریم صلی الله علیه و آله فرمود که: من برای شما بیشتر، از شرک اصغر، احساس خطر می‌کنم. صحابه عرض کردند که شرک اصغر چیست؟ آن جناب صلی الله علیه و آله فرمود: ریا!

در روایت بیهقی این مطلب هم اضافه شده است که روز قیامت وقتی که ثواب اعمال صالح تقسیم می‌شود، خداوند متعال به ریا کاران می‌فرماید: به نزد کسانی بروید که بخاطر نشان دادن آنان اعمال نیک انجام می‌دادید. و ببینید که آیا ثواب و پاداش اعمال شما به نزد آنان است.

وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَانْفَقُوا مِمَّا

وجه ضروری داشتند آنان اگر ایمان می‌آوردند به خدا و روز قیامت و خرج می‌کردند از آنچه

رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

داده‌ها، ایشان خدا و خدا از آنان کاملاً خبردار است. هر آینه خدا ظلم نمی‌کند به قدر ذره‌ای

وَإِنْ تَكْ حَسَنَةٌ يُّضَعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾ فَكَيْفَ

و اگر نیکی باشد آنرا دو برابر می‌کند و می‌دهد از طرف خود ثوابی بزرگ. پس چه حال می‌شود

إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً ﴿٤١﴾
 وقتی که بیاوریم از هر امت گواهی و بیاوریم ترا بر اینان گواه.

يَوْمَئِذٍ يُؤَذُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تَسْوَى بِهِمُ الْأَرْضُ ط
 آنروز آروز کنند کسانی که کافر بودند و نافرمانی رسول را کرده بودند که برابر باشند به زمین

وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً ﴿٤٢﴾

و نمی توانند که پنهان کنند از خدا سخنی.

ربط آیات

در آیات ما قبل، ذکر مذمت انکار خدا، انکار آخرت، و بخل، به میان رفت. در این آیات نیز ترغیب ایمان به خدا و آخرت و انفاق فی سبیل الله ذکر شده است. و در آخر آیه نیز مواقف حشر بیان شده، تهدید و سرانجام بد کسانی است که ایمان نمی آورند و عمل نیک انجام نمی دهند.

خلاصه تفسیر

و بر آنان چه مصیبت نازل می شود اگر به خدا و روز آخر (یعنی قیامت) ایمان بیاورند و از آنچه خدای تعالی به آنان داده قدری (با اخلاص) خرج کنند (یعنی هیچ ضرر نیست، بلکه کاملاً نفع است) و الله تعالی (نیک و بد) آنان را خوب می داند (پس بر ایمان و انفاق ثواب، و بر کفر و غیره عذاب می دهد) هر آینه الله تعالی بقدر ذره ای ظلم نمی کند (که ثواب کسی را کم کند یا بدون جهت به کسی عذاب بدهد که ظاهراً ظلم است) و (بلکه او آنچنان رحیم است که) اگر یک نیکی باشد آنرا چند برابر کرده (ثواب) می دهد (چنانکه در آیه دیگر وعده مذکور است) و (علاوه از این ثواب موعود) از طرف خود (بلا معاوضه عمل به طور جایزه) اجر عظیم (دیگر جداگانه) می دهد. پس در آن وقت، حال چه می شود، که وقتی از هر امت یک گواه حاضر می کنیم و شما را بر ایشان (که با



شما رابطه داشته‌اند) برای گواهی حاضر می‌کنیم (یعنی کسانی که احکام الهی را در این جهان تسلیم نکرده‌اند بوقت بررسی پرونده‌شان بشکل دادستانی از انبیاء علیهم‌السلام کيفر خواست طلبیده می‌شود، آنچه در زمان انبیاء علیهم‌السلام اتفاق افتاد همه را تقدیم می‌دارند، بعد از این صدور کيفر خواست بر مخالفین جرم ثابت گردیده به سزای خود می‌رسند. در بالا گفته بود که در آن وقت چه حال می‌شود. الآن آن حال را خود بیان می‌کند که) آن روز (حالت چنین می‌شود که) کسانی که (در جهان) کفر کرده‌اند و فرمایش‌های رسول را نپذیرفته‌اند، تمنّا می‌کنند، که کاش (در این وقت) ما یا زمین یکسان می‌شدیم (تا که از این رسوایی و آفت محفوظ می‌ماندیم) و (علاوه بر گواهی خود آنان به جرم خود اعتراف می‌کنند زیرا) نمی‌توانند هیچ سخن را (که از آنان در جهان صادر شده) پنهان کنند (پس در هر دو صورت جرم بر آنان ثابت می‌گردد).

معارف و مسایل

در آیه قبل فرمود: «وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ» یعنی: آنان به چه ضرری مواجه می‌شوند و چه مصیبتی بر آنان واقع می‌شود، اگر به خدا و آخرت ایمان بیاورند و از مال خدادادی انفاق کنند با وجودی که انجام همه این امور آسان است، پس چرا راه عصیان و نافرمانی را پیش می‌گیرند و زیان آخرت را به جان می‌خرند؟

پس از آن فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» یعنی: الله تعالی در پاداش خیر و ثواب اعمال حسنه هیچ کسی، به قدر ذره‌ای هم کمی نمی‌آورد؛ بلکه از دریای رحمت خود بر آن می‌افزاید و در آخرت چند برابر ثواب اضافه کرده، از طرف خود ثواب عظیم اعطا می‌فرماید. و حد اقل معیار ثواب به نزد خداوند متعال این است که در عوض یک نیکی ده ثواب نوشته می‌شود، و علاوه بر این، به بهانه‌های گوناگون اضافه در اضافه می‌باشد. از بعضی روایات حدیث معلوم

می شود که بعضی اعمال چنین اند که ثواب آنها تا دوست هزار اضافه می شود . و ذات خداوند ذاتی کریم است، او از رحمت بی پایان خویش آن قدر اضافه می دهد که در حساب و شمار هم نمی آیند «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» که می تواند آن اجر عظیم را که از بارگاه رب العزت می رسد تصور کند؟ «وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» در آیه که لفظ «ذَرَّةً» آمده است یکی ترجمه معروف آن است که قبلاً گذشت و بعضی گفته اند که «ذَرَّةً» به مورچه سرخ رنگ که از همه کوچکتر است گفته می شود. اهل عرب در کم وزن و حقیر بودن آنرا بطور مثال ذکر می کنند

از «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ» به طرف استحضار آخرت متوجه کرد و منظور توبیخ کفار قریش است.

حال آنان چگونه خواهد بود وقتی در میدان حشر، نبی هر امت برای گواهی اعمال نیک و بد آنان به صورت گواه تقدیم می شود و شما بر امت خویش گواه شده، حاضر می شوید و به طور ویژه راجع به کفار و مشرکین در عدالت الهی گواهی می دهید که آنان با وجود مشاهده معجزات واضح هم، تکذیب کردند و بر رسالت شما و وحدانیت من ایمان نیاوردند.

در «بخاری شریف» مروی است که حضور اقدس ﷺ با عبدالله بن مسعود فرمود: بر من قرآن بخوان! حضرت عبدالله عرض کرد، شما می خواهید از من قرآن را بشنوید، در حالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ آن جناب ﷺ فرمود: بخوان؛ من شروع کردم به تلاوت سوره نساء، تا اینکه رسیدم به آیه «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ» آن جناب ﷺ فرمود که الآن بس کن. وقتی که من او را نگریستم، دیدم که از چشمان مبارک اشک سرازیر است. علامه قسطلانی می نویسد: از این آیه منظره آخرت به استحضار آن حضرت ﷺ در آمد و نسبت به افراد بی عمل یا کوتاه عملان تصور و فکر کرد، از این جهت اشک مبارک سرازیر شد.



فایده

بعضی از حضرات فرموده‌اند که اشاره «هُؤُلَاءِ» به طرف کفار و منافقین است که در زمانه رسالت مآب موجود بودند. و بعضی می‌گویند که تا قیامت به تمام امت اشاره شده است؛ زیرا که از بعضی روایات معلوم می‌شود که اعمال امت بر آن جناب ﷺ عرضه می‌گردد.

به هر حال از این آیه معلوم شد که انبیای علیهم‌السلام امم گذشته بر امت‌های خویش به‌طور گواه حاضر می‌شوند؛ و آن جناب ﷺ هم نسبت به اعمال امت خویش گواهی خواهند داد. از این اسلوب قرآن کریم، معلوم می‌گردد که بعد از آن جناب ﷺ نبی دیگری نخواهد آمد که برای امت خویش گواهی بدهد و اگر نه در قرآن ذکری از او، و از شهادت او می‌آمد پس به این اعتبار این آیه هم دلیل بر ختم نبوت است.

در «يُؤْمِنُ يَوْمَ يُؤْتَى الَّذِينَ كَفَرُوا» پریشانی کفار در میدان آخرت مذکور است که ایشان روز قیامت تمنا می‌کنند که کاش ما با زمین یکسان می‌شدیم؛ کاش زمین می‌شکافت و ما در آن فرو رفته خاک می‌شدیم و از سؤال و جواب و حساب و عذاب این وقت رهایی می‌یافتیم.

در میدان حشر وقتی که کفار می‌بینند که تمام حیوانات بعد از گرفت و گیر انتقام از مظالم یکدیگر، خاک می‌شوند آنان حسرت می‌خورند و تمنا می‌کنند که کاش ما هم خاک می‌شدیم چنان‌که آیه ۴۰ در سوره «نبا» فرمود: «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً»

در آخر فرمود: «وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً» یعنی: این کفار نسبت به عقاید و اعمال خویش نمی‌توانند چیزی را پوشیده نگاه دارند؛ دست و پای خود ایشان اقرار می‌کند؛ انبیا گواهی می‌دهند و همه چیز در نامه اعمال موجود خواهد بود. از حضرت عبدالله بن عباس (رض) سؤال شد که در یک جایی از قرآن است که کفار

هیچ چیزی پوشیده نگاه نمی‌دارند و در آیه ۲۳ سوره انعام آمده که آنان قسم خورده می‌گویند «وَاللّٰهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ» که ما شرک نکرده ایم بظاهر در این دو آیه تعارض است آن جناب علیه السلام جواب داد که به این صورت می‌شود که وقتی که در ابتدا کفار می‌بینند که بجز از مسلمانان کسی وارد جنت نمی‌شود آنان تصمیم می‌گیرند که ما باید شرک و اعمال بد خود را انکار کنیم شاید به این شکل نجات بیابیم؛ اما بعد از این انکار، اعضای خود ایشان علیه ایشان گواهی می‌دهند و در هدف خود از پنهان کردن کاملاً ناموفق می‌شوند آنگاه هم بر گناهان خویش اقرار می‌کنند. بنابر این فرمود: «وَلَا يَكْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِيثًا» که نمی‌توانند هیچ چیزی پنهان کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا

ای ایمانداران نزدیک نباشید به نماز وقتی که شما مست باشید تا این‌که بدانید آنچه

تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا لِأَعَابِرِ سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا ۗ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ

می‌گویید و نه در حال جنابت مگر راهگذر تا اینکه غسل کنید و اگر شما مریض شدید یا

عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا

در سفر یا آمد یکی از شما از توالت یا رفته‌اید به نزد زنان پس نیافتید

مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ۗ إِنَّ اللّٰهَ

آب پس اراده کنید زمین پاک را پس بمالید به صورت تان و دستهایتان هر آینه خدا

كَانَ عَفْوًا غَفُورًا ﴿۴۳﴾

هست عفوکننده و بخشنده.

شأن نزول

واقعه‌ای از حضرت علی کرم‌الله‌وجهه در ترمذی چنین منقول است که: قبل از

حرمت شراب یک مرتبه حضرت عبدالرحمن بن عوف عدّه‌ای از اصحاب را



دعوت کرده بود که در آن جلسه می نوشی هم بود وقتی همه ایشان خوردند و نوشیدند وقت نماز مغرب فرا رسید و (یکی از اصحاب) را امام جماعت قرار دادند در نماز تلاوت «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» به سبب مستی اشتباه شدید رخ داد که متعاقب آن، این آیه نازل شد و هشدار داده شدند که در حال مستی نماز نخوانید.

خلاصه تفسیر

ای ایمان داران شما برای نماز هم در چنین حالتی نروید (یعنی: در چنین حالتی نماز نخوانید) که شما مست باشید تا این که بفهمید که چه می گوئید (تا آن وقت نماز نخوانید. مطلب اینکه ادای نماز در اوقات خویش فرض است و این حالت به ادای نماز منافات دارد؛ پس در اوقات نماز از مسکرات خودداری کنید تا در حال نماز دچار اشتباه نشوید) و در حال جنابت هم (یعنی: وقتی که غسل فرض باشد) به استثناء حالت مسافری شما (که حکم آن به زودی می آید، برای نماز نروید) تا این که غسل کنید (و غسل جنابت از شرایط صحت نماز است) و اگر شما (عذری داشته باشید مثلاً) مریض باشید (و استعمال آب مضر باشد چنان که در آینده می آید) یا در حال سفر باشید (که در بالا مستثنی شد که حکم آن هم در آینده می آید و یعنی آب پیدا نمی شود هم چنانکه آینده می آید پس به وجه این دو عذر به تیمم اجازه می رسد و جواز تیمم تنها مخصوص به این دو عذر مفروض نیست، بلکه برابر است که شما همین دو عذر مخصوص را داشته باشید) یا (این که عذر خاص نباشد یعنی نه مریض باشید و نه مسافر، بلکه همینطور وضو یا غسل کسی؛ بشکند به این صورت که مثلاً) یکی از شما از استنجاء (ادرار یا مدفوع فارغ شده) بیاید (که از آن وضو می شکند) یا شما با زنان جماع کرده اید (که از آن غسل شکسته است و) باز (در همه این صورتها برابر است که عذر سفر و مرض باشد یا اینکه نه مرض است و نه سفر، همینطور به وضو و غسل نیاز شود) شما (برای استعمال) آب (فرصت) به دست نیاورید (خواه به این سبب که در حال مرض سفر باشد یا این که در آنجا آب موجود نیست

چه حالت سفر باشد یا خیر) پس (در همه این صورتها) شما بر زمین پاک تیمم کنید (یعنی: بر آن زمین تا دو مرتبه دست زده) بر صورت و دستهایتان (دست) بمالید هر آینه الله تعالی بسیار عفو کننده و خیلی مهربان است (و آنکه چنین عادت داشته باشد حکم آسان می‌دهد از اینجاست که الله تعالی چنین حکمهای آسان صادر کرده است تا کسی دچار مشقت و محنت نشود.)

معارف و مسایل

احکام تدریجی حرمت شراب

یکی از امتیازات ویژه شریعت اسلام، در این است که احکام آنرا سهل و آسان قرار داده است تا مردم بتوانند به راحتی از عهده انجام آن بر آیند. شراب نوشیدن یکی از عادات معروف اعراب در زمان جاهلیت به شمار می‌رفت به طوری که همه مردم از خاص و عام در این مبتلا بودند به استثنای چند نفر که طبایع آنان با شراب بیگانه بود که هرگز به سوی شراب نرفتند: مانند آن حضرت ﷺ که قبل از نبوت هم نه تنها از این آلودگی عمومی و آلودگی‌های دیگر پاک بودند، بلکه مطابق گواه تاریخ، از دیگر رسوم جاهلی و معاصی رایج به شدت می‌گریختند و ابراز انزجار نیز می‌کردند. اراده و حکمت رب العالمین، بر این قرار گرفت که این آفت خانمانسوز از میان مردم به تدریج بر چیده شود زیرا عموم مردم به این آلودگی سخت معتاد و مبتلا بودند و طبیعی است که اگر کسی به چیزی معتاد باشد ترک ناگهانی آن دشوار است بدین منظور خداوند رثوف و رحیم، به شیوه‌ای حکمت آمیز، نخست افکار مردم را به نادرست بودن این کار، آشنا و آماده ساخت و فرمود که: در حال مستی به سوی نماز نروید. که حاصل آن این بود که به هنگام نماز، اراده نماز فرض است؛ لذا در اوقات نماز نباید شراب استعمال شود که از آن مسلمانان چنین احساس کردند که شراب چنین چیز بدی است که



مانع از نماز انسان میشود. بسیاری حضرات از آن وقت تصمیم گرفتند که شراب نوشی را ترک کنند و دیگران هم در فکر و اندیشه بدی و آلودگی آن شدند و آخر الامر حکم قطعی نسبت به حرمت و نجاست آن در آیه ۹۰ سوره مائده آمد و شراب نوشی در هر حالت حرام قرار گرفت.

مسئله

همان طوری که در حال مستی، نماز حرام است، بعضی از مفسرین فرموده اند که وقتی که خواب چنان غلبه کند که مردم نتواند زبان خود را کنترل بکند پس در چنین حال خواندن نماز هم درست نیست. چنانکه در یک حدیث آمده است: «اذا نعس احدکم فی الصلوة فلیرقد حتی یذهب عنه النوم فانه لا یدری لعله یتستغفر فیسب نفسه» (قرطبی) یعنی: اگر یکی از شما در حال نماز چرت زد او باید قدری بخوابد تا که اثر خواب از او برود و گرنه، او در حال خواب نمی فهمد و شاید به جای دعا و استغفار به بدگویی خویش پردازد.

حکم تیمم انعامی از ویژگی های این امت است.

الله تعالی چقدر احسان بزرگی دارند که چنین چیزی را جانشین وضو و طهارت قرار دادند؛ که از خود آب سهل الوصول تر است و روشن است که زمین و خاک هر جا در دسترس است. در حدیث است که این سهولت فقط به امت محمدی اعطا گردیده است. مسایل ضروری تیمم، در کتب فقه و رساله های اردو زبان (و نیز فارسی زبان) به کثرت چاپ شده اند؛ مطالعه گردند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ

آیندیدی بسوی کسانی که داده شده اند قسمتی از کتاب، می خریدند گمراهی را و می خواهند

أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ط وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ

که شما منحرف باشید از راه. و خدا خوب می‌داند دشمنان شما را و کافی است خدا حافظ و

كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ

کافی است خدا مددگار. از یهود قومی است که تغییر می‌دهند کلمه‌ها را از جاهای آن

وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ انْصَمَغَ غَيْرَ مَسْمُوعٍ وَ زَاعِنَا

ومی‌گویند ما شنیدیم و نپذیرفتیم و می‌گویند بشنو که شنونده نباشی و می‌گویند راعنا

لِيَا بِالسِّيْتِهِمْ وَ طَغْنَا فِي الدِّينِ ط وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ

در حالیکه می‌پیچند زبانهای خود را و در حال طعنه در اسلام واگرایشان می‌گفتند شنیدیم و

أَطَعْنَا وَ انْصَمَغَ وَ انْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمًا وَ لَكِن

اطاعت کردیم و بشنو و نظر کن هر آینه بهتر می‌شد برای ایشان و درست تر، و لکن

لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾

لعنت کرد به ایشان خدا به سبب کفرشان پس ایمان نمی‌آورند مگر اندکی.

خلاصه تفسیر

(ای مخاطب) آیا تو آنان را ندیدی (یعنی: قابل دیدن هستند، ببین، پس تعجب کن)

که به ایشان قسمت بزرگی از کتاب (الله، یعنی علم تورات) رسیده است (یعنی: با وجود

داشتن علم تورات) اختیار می‌کنند گمراهی (یعنی کفر) را، و (خود که گمراه شده بودند،

چنین می‌خواهند که شما (هم) از راه (راست دور شده) بیراه باشید (یعنی: به انواع و

اقسام تدابیر دست می‌زنند، چنان‌که در جزء سوم و ابتدای جزء چهارم قدری هم ذکر شد) و

(اگر شما از ایشان اطلاع نداشتید، که حرج نیست) الله تعالی (که این) دشمنان شما را

خوب می‌شناسد (بنابر این به شما نشان داد، پس شما از آنان بپرهیزید) و (حال مخالفت

آنان را شنیدید بیشتر در اندیشه فرو نروید، زیرا که) الله تعالی به عنوان دوست کافی

است (برای شما که مصالح شما را در نظر می‌گیرد) و الله تعالی (برای شما) حامی کافی



است (که از این مضرت‌ها شما را حفظ می‌کند) ایشان (که ذکر شدند) از یهودیان‌اند (و گمراهی اختیار کردن آنان که در بالا گذشت این است که) کلام (الهی یعنی تورات) را از موضع (و محل) آن (لفظاً یا معنأ) به طرف دیگر تغییر می‌دهند و (یک گمراهی آنان که امکان داشت مردمان ساده لوح به اشتباه در آن مبتلا شوند، این است که آنان هنگام گفتگو با رسول الله ﷺ) این کلمات را می‌گفتند (که ذکر آن در آینده خواهد آمد، و هر یکی از این کلمات، دو، معنی داشت، یکی خوب و یکی بد، که آنان بد را در نظر گرفته، در ظاهر به مردم می‌گفتند که ما معنی خوب را در نظر گرفته این کلمات را به کار می‌بریم، بعید نبود که بعضی مسلمان در فریب آمده، با چنین کلمات پیغمبر ﷺ را خطاب کنند. چنان که در آیه ۱۰۴ سوره بقره، مؤمنان از گفتن لفظ «راعنا» ممنوع شدند. پس با این اعتبار این کلمات از یهود یک گونه گمراه کردن برای دیگران هم بود اگرچه لفظاً باشد، پس در این لفظ «يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا» که در بالا آمده است بیان هم شد. همچنانکه در «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا» بیان بود برای «الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا» و در «يُحَرِّفُونَ» بیان بود برای «يَشْتَرُونَ» از جمله آن کلمات یکی اینست: «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» که ترجمه آن چنین است که ما شنیدیم و تسلیم نکردیم و مطلب درست آن این که ما گفتار تو را شنیدیم و سخن هیچ مخالف شما را که بخواهد ما را منحرف بکند قبول نکردیم و هدف نادرست آن که ظاهر است که سخن شما را شنیدیم اما بر آن عمل نخواهیم کرد) و (کلمه دیگر این است) «إِن سَمِعَ غَيْرَ شَمْعٍ» (که ترجمه لفظی آن این است که شما سخن ما را گوش کنید، خدا کند که سخن دیگر بگوش شما رسانده نشود. و مطلب درست آن، این که هیچ سخن مخالف و رنج آوری به گوش شما نرسد، بلکه شانس شما چنین باشد که هر سخن که شما می‌گویید هم در پاسخ به آن سخن موافق به گوش شما برسانند و مطلب نادرست آن این که هیچ سخن موافق و مسرت بخش به گوش نرسد، بلکه هر سخن که شما می‌گویید پاسخ آن بر خلاف به گوش شما برسد) و (کلمه سوم این است) «رَاعِنَا» (که هر دو مطلب درست، و، نادرست آن در سوره بقره گذشت که معنی درست آن بود که مراعات ما را بفرما و مطلب نادرست در لغت یهود دشنام بود،

خلاصه این کلمات را) به این طور (می‌گویند) که زبان خود را (از لهجه توقیر به لهجه تحقیر) تغییر داده و (از ته دل) به نیت طعنه زنی در دین (و تحقیر، وجهش اینکه طعن و استهزاء با نبی عین طعنه و استهزای با دین است) و اگر ایشان (بجای الفاظ ذی معنین) این کلمات را می‌گفتند (بجای «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا») «سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا» (که معنی آن است، ما شنیدیم و اطاعت کردیم) و (بجای «اِسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ»، تنها) «اِسْمَعْ» (که معنی آن تنها این است، که شما بشنوید) و (بجای «اَنْظُرْنَا») «اَنْظُرْنَا» (که معنی آنست که بر مصالح ما نظر بفرما و این کلمات از معنی شرارت پا کاند، پس اگر این کلمات را می‌گفتند) این امر برای آنان بهتر (و مفید هم) بود و (در حقیقت هم) سخن بجایی بود، اما (آنان چنین سخن با موقع و مفید نگفتند، بلکه همان کلمات بیهوده را گفتند. بنابر این به آنان این مشقت رسید که) خدا آنانرا به سبب کفرشان (که در آن این کلمات هم آمدند و بقیه تمام اقوال و افعال کفریه‌شان داخلاند پس به سبب همه کفریات، خداوند آنان را) از رحمت (خاصه) خویش دور انداخت، الآن آنان ایمان نخواهند آورد، مگر اندکی مردم (به سبب این که آنان از چنین حرمت دور ماندند، آنان از دوری رحمت خاصه مستثنی هستند. و آنان ایمان آوردند. مانند عبدالله بن سلام و غیره).

معارف و مسایل

ربط آیات

در آیات گذشته، ابتدا بیان مواقع تقوا بود که در آن بیشتر، ذکر معاملات یکدیگر بود، و در وسط برخی از احکام عبادت نماز و غیره بیان شد که در وجود انسان خوف خدا و فکر آخرت پدید می‌آوردند و درستی معاملات را آسان می‌کنند در آیات مذکور معامله با مخالفین را ذکر کرد، که در آن علاج بد رفتاریهای یهود و رعایت آداب در الفاظ و عناوین به مسلمانان تلقین و آموخته شد.



يَأَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ

ای اهل کتاب ایمان بیاورید به آنچه که ما نازل کردیم تصدیق می کند کتابی را که با شماست پیش

قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَآ فَنَرُدَّهَا عَلَیْ أَدْبَارِهَا أَوْ

از اینکه محو (و مسخ) گردانیم بسیاری صورت، پس برگردانیم آنها را بر طرف پشت یا

نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ ۗ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿۲۷﴾

لعنت کنیم بر آنان همانطور که لعنت کردیم بر اهل روز شنبه و هست حکم خدا انجام شدنی.

خلاصه تفسیر

ای کسانی که کتاب (تورات) به شما داده شده است به این کتاب (قرآن) که ما نازل کرده ایم، ایمان بیاورید (و شما نباید از ایمان آوردن به آن وحشت داشته باشید زیرا که ما آنرا) در چنین حال (نازل فرموده ایم) که تصدیق می کند کتابی را که به نزد شماست (یعنی آن مصدق اصل کتاب شماست، اما قسمت تحریف از آن جداست. پس شما هم بر قرآن) قبل از (وقوع) این (امر غیر یقینی ایمان بیاورید) که ما صورتهای (بر نقش و نگار شما را یعنی چشم و بینی و غیره) را کاملاً محو (مسخ) برگردانیم و آنها (صورتها) را بر عکس مانند (پشت گردن) محو برگردانیم یا بر آن (بی ایمانان) چنان لعنت (بخصوص) بکنیم که بر اهل روز شنبه کرده بودیم (که یهود گذشته اند و تذکره ایشان در سوره بقره آمده است یعنی بمانند آنان اینها را بصورت بوزینه در بیاوریم) و حکم خداوند متعال (که صادر می شود) انجام خواهد گرفت (پس اگرالله تعالی بر عدم ایمان شما حکم مسخ صادر بکند این لازماً انجام می گیرد، لذا باید شما بترسید و ایمان بیاورید.

معارف و مسایل

فایده شماره یک

قوله تعالی «فَنَرُدُّهَا عَلَیْ أَدْبَارِهَا» (برگردانیم آنها را به طرف پشت) در بر

گردانیدن، دو احتمال هست: اول^۱ این که نقش و نگار جلو را محو کرده، صورت را به طرف پشت برگردانیم. ^{۲۹۵} این که: صورت را مانند پشت گردن یکسان کنیم. (مظهري و روح المعاني)

فایده شماره ۲

در این جا این سؤال پدید می آید که آیا کسی در این طمس و مسخ واقع شد؟ بعضی گفته اند که این عذاب قبل از قیامت بر یهود خواهد شد. و بعضی نیز می گویند که این عذاب به این علت واقع نشد که برخی از آنها ایمان آوردند. حضرت حکیم الامتۀ تهانوی رحمۃ اللہ علیہ می فرماید که: به نظر من، این مسخ انجام نخواهد شد. زیرا در قرآن چنین لفظی نیامده، که اگر شما ایمان نیاورید حتماً عذاب طمس و مسخ بر شما واقع خواهد شد. بلکه در درجه احتمال است. یعنی: اگر به جرم آنان نگاه شود آنان مستحق چنین سزایی هستند و اگر رب العالمین عذاب ندهد، این رحمت اوست.



فهرست عناوین

۵	عرض ناشر.....
۷	ربط آیات.....
۸	خلاصه تفسیر.....
۱۰	معارف و مسایل.....
۱۰	دعوت به توحید از تکالیف همه انبیا: بوده است.....
۱۳	ربط آیات.....
۱۴	خلاصه تفسیر.....
۱۴	معارف و مسایل.....
۱۸	ربط آیات.....
۱۸	خلاصه تفسیر.....
۱۸	معارف و مسایل.....
۱۹	خلاصه تفسیر.....
۲۰	معارف و مسایل.....
۲۱	ربط آیات.....
۲۱	خلاصه تفسیر.....
۲۱	معارف و مسایل.....
۲۳	خلاصه تفسیر.....
۲۳	ربط آیات.....
۲۴	معارف و مسایل.....
۲۴	محبت دنیا امری طبیعی است اما زیاده روی در آن مهلك.....



۲۴ است
۳۱ خلاصه تفسیر
۳۱ ربط آیات
۳۳ معارف و مسایل
۳۳ فضایل آیه شَهِدَ اللهُ
۳۹ خلاصه تفسیر
۳۹ ربط آیات
۴۰ خلاصه تفسیر
۴۰ ربط آیات
۴۱ خلاصه تفسیر
۴۲ خلاصه تفسیر
۴۳ معارف و مسایل
۴۳ شأن نزول این آیه و واقعه غزوه خندق
۴۶ «مصائب قوم عند قوم فوائد» «مصایب یک ملت برای ملت دیگر منفعت است»
۴۸ فضیلت مخصوص آیه مذکور
۴۹ خلاصه تفسیر
۴۹ ربط آیات
۵۰ معارف و مسایل
۵۱ چگونگی رابطه مسلمانان با کفار
۵۶ خلاصه تفسیر
۵۶ ربط آیات
۵۷ معارف و مسایل
۵۸ شرح حال پیامبران پیشین به منظور تسلو، آن حضرت



۵۸ خلاصه تفسیر.
۶۰ خلاصه تفسیر.
۶۰ معارف و مسایل.
۶۱ خلاصه تفسیر.
۶۳ خلاصه تفسیر.
۶۳ معارف و مسایل.
۶۵ خلاصه تفسیر.
۶۵ معارف و مسایل.
۶۶ خلاصه تفسیر.
۶۷ معارف و مسایل.
۶۷ دعای حضرت زکریا ۷ و حکمت آن.
۶۸ خلاصه تفسیر.
۶۸ معارف و مسایل.
۶۹ خلاصه تفسیر.
۷۰ معارف و مسایل.
۷۰ مسئله.
۷۰ خلاصه تفسیر.
۷۱ معارف و مسایل.
۷۲ خلاصه تفسیر.
۷۴ خلاصه تفسیر.
۷۵ معارف و مسایل.
۷۵ خلاصه تفسیر.
۷۶ معارف و مسایل.



۷۶	فایده مهم.....
۷۷	خلاصه تفسیر.....
۷۸	تشریح الفاظ مهم آیه.....
۸۳	ذکر پنج وعده به حضرت عیسی ۷.....
۸۵	مسأله حیات و نزول حضرت عیسی ۷.....
۹۰	ربط آیات.....
۹۱	خلاصه تفسیر.....
۹۱	معارف و مسایل.....
۹۱	مصایب دنیوی برای کفار کفاره قرار نمی‌گیرند و برای.....
۹۱	مؤمن کفاره شده مفید خواهند بود.....
۹۳	خلاصه تفسیر.....
۹۳	معارف و مسایل.....
۹۳	حجیت قیاس.....
۹۴	تعریف مباحله.....
۹۴	واقعه مباحله.....
۹۶	خلاصه تفسیر.....
۹۶	معارف و مسایل.....
۹۶	اصول مهم دعوت و تبلیغ.....
۹۸	خلاصه تفسیر.....
۹۹	خلاصه تفسیر.....
۱۰۰	معارف و مسایل.....
۱۰۱	خلاصه تفسیر.....
۱۰۲	ربط آیات.....



- ۱۰۳ خلاصه تفسیر.
- ۱۰۳ معارف و مسایل.
- ۱۰۳ ستودن اوصاف خوب غیر مسلمان درست است.
- ۱۰۴ ربط آیات...../.....
- ۱۰۵ خلاصه تفسیر.
- ۱۰۵ معارف و مسایل.
- ۱۰۵ تعریف عهد و چند وعید برای متخلفین آن.
- ۱۰۷ خلاصه تفسیر.
- ۱۰۷ معارف و مسایل.
- ۱۰۷ یکی از دلایل عصمت انبیاء:.....
- ۱۱۰ خلاصه تفسیر.
- ۱۱۱ معارف و مسایل.
- ۱۱۱ سه عهد خداوند متعال.
- ۱۱۲ مراد از میثاق چیست و کجا انجام گرفته است؟
- ۱۱۲ نتیجه مطالبه ایمان از تمام انبیا:.....
- ۱۱۳ نبوت عامه آن حضرت.
- ۱۱۴ خلاصه تفسیر.
- ۱۱۴ معارف و مسایل.
- ۱۱۴ تعریف اسلام و مدار نجات قرار گرفتنش.
- ۱۱۷ خلاصه تفسیر.
- ۱۱۸ معارف و مسایل.
- ۱۱۸ ازاله شک.
- ۱۱۹ ربط آیات همراه با تشریح.



۱۲۰ خلاصه تفسیر.

۱۲۱ معارف و مسایل.

۱۲۱ آیه مذکور و شوق عمل صحابه کرام (رض).

۱۲۲ لفظ «بَرّ» در این آیه شامل همه صدقات واجب و نفل است.

۱۲۳ در صدقه دادن باید حدّ اعتدال رعایت شود.

۱۲۴ مراد از مال محبوب چیست؟

۱۲۵ تصدّق اسباب از کارافتاده و مازاد بر احتیاج.

۱۲۵ هم خالی از ثواب نیست.

۱۲۶ خلاصه تفسیر.

۱۲۷ معارف و مسایل.

۱۲۹ خلاصه تفسیر.

۱۲۹ معارف و مسایل.

۱۲۹ فضایل بیت الله و تاریخچه تعمیر آن.

۱۳۴ برکات بیت الله.

۱۳۶ خلاصه تفسیر.

۱۳۶ معارف و مسایل.

۱۳۶ خصوصیات سه گانه بیت الله.

۱۳۸ مقام ابراهیم ۷.

۱۳۹ امن قرار گرفتن داخل بیت الله.

۱۴۱ حج بیت الله یک فریضه است.

۱۴۳ ربط آیات.

۱۴۴ خلاصه تفسیر.

۱۴۵ ربط آیات.

- ۱۴۵ خلاصه تفسیر.....
- ۱۴۶ معارف و مسایل.....
- ۱۴۶ دو اصل نیروی اجتماعی مسلمانان، تقوا و اتحاد با یکدیگر.....
- ۱۴۶ است.....
- ۱۴۷ حق تقوی چیست؟.....
- ۱۴۹ اتحاد اصل دوم نیروی اجتماعی مسلمانان است.....
- ۱۵۳ اتحاد ملل مسلمان تنها براساس اسلام می تواند.....
- ۱۵۳ استوار باشد نه برنسب و وطن.....
- ۱۵۸ اتحاد مسلمانان با یکدیگر وابسته به اطاعت خداست.....
- ۱۵۹ ربط آیات.....
- ۱۵۹ خلاصه تفسیر.....
- ۱۵۹ معارف و مسایل.....
- ۱۵۹ فلاح اجتماعی و ملی مسلمانان مبتنی بر دو چیز است.....
- ۱۶۹ در اختلاف اجتهادی هیچ جانب منکر نیست و رد نمودن آن نیز جایز نمی باشد.....
- ۱۷۱ آگهی لازم.....
- ۱۷۲ خلاصه تفسیر.....
- ۱۷۳ معارف و مسایل.....
- ۱۷۳ مراد از سفیدی و سیاهی صورت چیست؟.....
- ۱۷۳ سفید صورتان و سیاه صورتان چه کسانی هستند؟.....
- ۱۷۴ چند فواید مهم.....
- ۱۷۵ انسان به سزای گناهان خود خواهد رسید.....
- ۱۷۶ ربط آیات.....
- ۱۷۶ خلاصه تفسیر.....



۱۷۷ معارف و مسایل

۱۷۷ خیرالامم بودن امت محمدی به چند وجوه

۱۷۸ ربط آیات

۱۷۸ خلاصه تفسیر

۱۷۹ معارف و مسایل

۱۷۹ خلاصه تفسیر

۱۸۰ معارف و مسایل

۱۸۰ مقصود از ذلت و غضب بر یهود و شبهه حکومت فعلی اسرائیل و جواب آن

۱۸۲ ربط آیات

۱۸۲ خلاصه تفسیر

۱۸۴ خلاصه تفسیر

۱۸۵ معارف و مسایل

۱۹۰ راز فتح و پیروزی و آسانی تمام مشکلات در دو صفت

۱۹۰ «صبر» و «تقوی» پنهان است

۱۹۲ ربط آیات

۱۹۲ خلاصه تفسیر

۱۹۳ معارف و مسایل

۱۹۵ ترتیب جنگی آن حضرت «در نظر دیگران»

۱۹۵ آغاز جنگ

۱۹۷ چند درس عبرت از واقعه احد

۲۰۲ اهمیت بدر و محل وقوع آن

۲۰۴ ربط آیات

۲۰۴ خلاصه تفسیر



- ۲۰۵ معارف و مسایل.
- ۲۰۷ حکمت در اینها چیست؟
- ۲۰۸ خلاصه تفسیر.
- ۲۰۹ خلاصه تفسیر.
- ۲۱۰ معارف و مسایل.
- ۲۱۰ خلاصه تفسیر.
- ۲۱۱ معارف و مسایل.
- ۲۱۱ حکمت در ذکر اطاعت رسول « جدا از اطاعت الله.
- ۲۲۰ خلاصه تفسیر.
- ۲۲۱ معارف و مسایل.
- ۲۲۴ در انفاق فی سبیل الله لازم نیست مالی صرف گردد.
- ۲۲۵ حکمت دیگر در ذکر تنگدستی و کشادگی.
- ۲۲۹ ربط آیات.
- ۲۲۹ خلاصه تفسیر.
- ۲۳۰ معارف و مسایل.
- ۲۳۳ خلاصه تفسیر.
- ۲۳۴ معارف و مسایل.
- ۲۳۸ ربط آیات.
- ۲۳۹ تشریح بعضی لغات.
- ۲۳۹ خلاصه تفسیر.
- ۲۴۰ معارف و مسایل.
- ۲۴۲ ربط آیات.
- ۲۴۲ خلاصه تفسیر.



۲۴۳ ربط آیات. ربط آیات.

۲۴۳ خلاصه تفسیر. خلاصه تفسیر.

۲۴۵ معارف و مسایل. معارف و مسایل.

۲۴۵ مقام والای صحابه در نزد خدا و مراعات حال آنها. مقام والای صحابه در نزد خدا و مراعات حال آنها.

۲۴۶ منظور از اراده دنیا نسبت به بعضی صحابه چیست؟ منظور از اراده دنیا نسبت به بعضی صحابه چیست؟

۲۴۷ ربط آیات. ربط آیات.

۲۴۸ خلاصه تفسیر. خلاصه تفسیر.

۲۵۰ معارف و مسایل. معارف و مسایل.

۲۵۱ مصیبت های وارده احد به طور سزا نبودند؛ بلکه نوعی. مصیبت های وارده احد به طور سزا نبودند؛ بلکه نوعی.

۲۵۱ آزمایش. آزمایش.

۲۵۱ بودند و لغزشی که از بعضی صحابه سرزد عفو گردید. بودند و لغزشی که از بعضی صحابه سرزد عفو گردید.

۲۵۱ اسباب وقوع مصایب بر مسلمانان در احد چه بودند؟ اسباب وقوع مصایب بر مسلمانان در احد چه بودند؟

۲۵۲ یک گناه سبب گناهی دیگر می باشد. یک گناه سبب گناهی دیگر می باشد.

۲۵۲ مقام صحابه نزد خدا بسیار بلند بود و در عفو و گذشت. مقام صحابه نزد خدا بسیار بلند بود و در عفو و گذشت.

۲۵۲ از اشتباهات آنان معامله بی نظیری انجام گرفت. از اشتباهات آنان معامله بی نظیری انجام گرفت.

۲۵۴ درسی برای عموم مسلمانان نسبت به صحابه کرام. درسی برای عموم مسلمانان نسبت به صحابه کرام.

۲۵۷ ربط آیات. ربط آیات.

۲۵۷ خلاصه تفسیر. خلاصه تفسیر.

۲۵۸ ربط آیات. ربط آیات.

۲۵۹ خلاصه تفسیر. خلاصه تفسیر.

۲۵۹ معارف و مسایل. معارف و مسایل.

۲۶۲ نخستین مسئله: تحقیقی در باره لفظ امر و شوری. نخستین مسئله: تحقیقی در باره لفظ امر و شوری.

۲۶۳ مسئله دوم: بُعد شرعی مشورت. مسئله دوم: بُعد شرعی مشورت.



- ۲۶۶ مسئله سوم: مشورت نمودن رسول خدا «باصحابه کرام رضی الله عنهم»
- ۲۶۸ مسئله چهارم: این که مشورت در حکومت اسلامی
- ۲۶۸ دارای چه مقامی است
- ۲۷۱ مسئله پنجم: این که اگر در مشورت گیری اختلاف
- ۲۷۱ رأی شد چگونه قضاوت انجام گیرد
- ۲۷۳ یک شبهه و پاسخ به آن
- ۲۷۳ مسئله ششم: این که در هر کار پس از به کار گرفتن
- ۲۷۳ تدبیر کامل باید بر خدا اعتماد نمود
- ۲۷۶ ربط آیات
- ۲۷۷ خلاصه تفسیر
- ۲۸۰ معارف و مسایل
- ۲۸۲ دزدی از اموال اوقاف و اموال دولتی
- ۲۸۲ نیز در حکم غلول است
- ۲۸۵ فضایل و درجات خاص شهدای راه خدا
- ۲۸۸ خلاصه تفسیر
- ۲۸۹ معارف و مسایل
- ۲۸۹ ربط آیات و شأن نزول
- ۲۹۱ تنها جدّ و جهد و جان نثاری بدون اخلاص کافی نیست
- ۲۹۱ حکم رسول در حقیقت حکم خدا است
- ۲۹۲ تعریف احسان
- ۲۹۲ تعریف تقوا
- ۲۹۶ مراد از «خوف خدا» چیست؟
- ۲۹۷ ربط آیات



- ۲۹۷ خلاصه تفسیر.
- ۲۹۸ معارف و مسایل.
- ۲۹۹ ربط آیات.
- ۳۰۰ خلاصه تفسیر.
- ۳۰۱ معارف و مسایل.
- ۳۰۱ حکمت در امتیاز عملی بین مؤمن و منافق به جای وحی.
- ۳۰۱ اطلاع دادن کسی بر امور غیب، علم غیب نیست.
- ۳۰۳ ربط آیات.
- ۳۰۴ خلاصه تفسیر.
- ۳۰۶ معارف و مسایل.
- ۳۰۶ تعریف بخل و تفصیل سزای آن.
- ۳۰۸ رضا به کفر و معصیت از ته دل گناه بسیار بزرگی است.
- ۳۱۰ اندیشه آخرت معالجه تمام غمها و پاسخ به همه شبهات.
- ۳۱۰ است.
- ۳۱۱ برخورد اهل حق با اذیت و آزار اهل باطل، امری طبیعی.
- ۳۱۱ است.
- ۳۱۱ و معالجه همه آنها صبر و تقوا است.
- ۳۱۲ ربط آیات.
- ۳۱۳ خلاصه تفسیر.
- ۳۱۳ معارف و مسایل.
- ۳۱۵ ربط آیات.
- ۳۱۶ خلاصه تفسیر.
- ۳۱۸ معارف و مسایل.



۳۱۹ مراد از خلق السموات و الارض چیست؟

۳۱۹ صورتهای مختلفی از اختلاف لیل و نهار.

۳۲۰ تحقیق پیرامون لفظ آیات.

۳۲۰ عاقل کسی است که به خدا ایمان آورده در هر حال او را.

۳۲۰ یاد می کند.

۳۳۰ ربط آیات.

۳۳۰ خلاصه تفسیر.

۳۳۲ معارف و مسایل.

۳۳۲ با هجرت و شهادت همه گناهها عفو می گردد؛ اما برای.

۳۳۲ حقوق العباد، قرض و غیره وعده عفو نیست.

۳۳۳ ربط آیات.

۳۳۳ خلاصه تفسیر.

۳۳۳ معارف و مسایل.

۳۳۵ رباط یعنی برنامه حفظ مرز اسلامی.

۳۳۷ پایبندی در نماز جماعت که بعد از ادای یک نماز در.

۳۳۷ انتظار نماز.

۳۳۷ دیگر قرار گرفتن نیز در رباط فی سبیل الله محسوب است.

۳۳۷ فایده: در این آیه، نخست به مسلمانان صبر تلقین گردید که در هر حال و.

۳۳۹ ربط آیات و سوره.

۳۴۲ خلاصه تفسیر.

۳۴۲ معارف و مسایل.

۳۴۳ معنی صله رحم و فضایل آن.

۳۴۵ حقوق یتیمان و نگهداری اموال آنها.



- ۳۴۸ ربط آیات.
- ۳۴۸ خلاصه تفسیر.
- ۳۴۹ معارف و مسایل.
- ۳۴۹ جلوگیری از تضييع حق دختران يتيم.
- ۳۵۰ مسئله نکاح نابالغ.
- ۳۵۱ حکم تعدد زوجات در قرآن و رواج آن در ملل دنیا قبل از اسلام.
- ۳۵۱ اسلام.
- ۳۵۳ اسلام بر تعدد زوجات الزاماً محدودیت قایل شد و.
- ۳۵۳ قانون عدل و مساوات را به اجرا گذاشت.
- ۳۵۵ تعدد زوجات رحمة للعالمين.
- ۳۶۰ اگر کسی توان بر قرار نمودن عدالت و مساوات بين چند زن.
- ۳۶۰ را نداشته باشد او باید بر ازدواج یک زن اکتفا کند.
- ۳۶۳ یک شبهه و پاسخ به آن.
- ۳۶۴ ربط آیات.
- ۳۶۵ خلاصه تفسیر.
- ۳۶۵ معارف و مسایل.
- ۳۶۹ ربط آیات.
- ۳۶۹ خلاصه تفسیر.
- ۳۷۱ معارف و مسایل.
- ۳۷۱ مال سرمایه زندگی است و نگهداری آن الزامی است.
- ۳۷۱ اموال نباید به زنان، کودکان و بی خردان سپرده شود.
- ۳۷۴ دستور به آزمایش فهم و صلاحیت نابالغان.
- ۳۷۵ سن بلوغ.

- ۳۷۵ هوشیاری چگونه معلوم می‌شود؟
- ۳۷۶ جلوگیری از خرج نمودن بی‌جای مال یتیم.
- ۳۷۷ قیّم یتیم می‌تواند از اموال او به‌قدر نیاز چیزی بردارد.
- ۳۷۷ گواه گرفتن به‌هنگام تحویل مال.
- ۳۷۷ اجرت در قبال خدمت اموال اوقاف و امور کشور.
- ۳۷۹ ربط آیات.
- ۳۷۹ خلاصه تفسیر.
- ۳۸۰ معارف و مسایل.
- ۳۸۰ حق ارث در اموال والدین و خویشاوندان دیگر.
- ۳۸۲ ضابطه استحقاق ارث.
- ۳۸۴ مسئله ارث نوه یتیم.
- ۳۸۴ در همه آنچه در ملکیت متوفی باشد، حق ارث جاری می‌گردد.
- ۳۸۵ سهام مقرّره ارث از جانب خدا طی شده هستند.
- ۳۸۵ ارث یک ملک جبری است رضایت مالک در آن شرط نیست.
- ۳۸۵ تسلی وارثان محروم الارث الزامی است.
- ۳۸۷ از خدا ترسیده باید میراث تقسیم گردد.
- ۳۸۸ خوردن مال یتیم بصورت ظلم پر کردن شکم از اخگر است.
- ۳۹۱ مسئله.
- ۳۹۱ مسئله.
- ۳۹۱ مسئله.
- ۳۹۲ مسئله.
- ۳۹۴ ربط آیات.



۳۹۴ خلاصه تفسیر.
۳۹۶ معارف و مسایل.
۳۹۶ حقوق متقدمه علی المیراث.
۳۹۶ سهم اولاد.
۳۹۷ اهمیت سهم گردانیدن دختران.
۳۹۹ سهم والدین.
۴۰۱ ربط آیات.
۴۰۱ خلاصه تفسیر.
۴۰۲ معارف و مسایل.
۴۰۲ سهم شوهر و زن.
۴۰۳ مسئله.
۴۰۴ خلاصه تفسیر.
۴۰۵ معارف و مسایل.
۴۰۵ میراث کلاله.
۴۰۶ سهم برادر و خواهر.
۴۰۶ مسایل وصیت.
۴۰۸ مسئله.
۴۰۸ مسئله.
۴۰۸ تفسیر غیر مضار.
۴۰۹ تأکید بر تقسیم طبق سهام مقرره.
۴۱۰ خلاصه تفسیر.
۴۱۰ ربط آیات.
۴۱۱ معارف و مسایل.

- ۴۱۱ تکملة احکام میراث.
- ۴۱۱ مسلمان نمی تواند وارث کافر باشد.
- ۴۱۲ میراث قاتل.
- ۴۱۲ میراث جنین.
- ۴۱۲ میراث معتده.
- ۴۱۳ مسئله.
- ۴۱۳ میراث عصبات.
- ۴۱۴ مسئله.
- ۴۱۴ مسئله.
- ۴۱۵ خلاصه تفسیر.
- ۴۱۵ ربط آیات.
- ۴۱۶ معارف و مسایل.
- ۴۱۸ حکم عمل جنسی بر خلاف فطرت.
- ۴۲۲ ربط آیات.
- ۴۲۲ خلاصه تفسیر.
- ۴۲۳ معارف و مسایل.
- ۴۲۳ آیا گناهی که به قصد و اختیار انجام گیرد بخشیده نمی شود؟.
- ۴۲۶ تعریف و حقیقت توبه.
- ۴۲۹ ربط آیات.
- ۴۳۰ خلاصه تفسیر.
- ۴۳۲ معارف و مسایل.
- ۴۳۷ ربط آیات.



- ۴۳۸ خلاصه تفسیر.
- ۴۴۰ معارف و مسایل.
- ۴۵۲ حرمت متعه از دیدگاه اهل سنت و جماعت.
- ۴۵۵ مسئله.
- ۴۵۷ ربط آیات.
- ۴۵۷ خلاصه تفسیر.
- ۴۵۸ معارف و مسایل.
- ۴۶۱ فایده.
- ۴۶۲ ربط آیات.
- ۴۶۳ خلاصه تفسیر.
- ۴۶۴ معارف و مسایل.
- ۴۶۵ ربط آیات.
- ۴۶۶ خلاصه تفسیر.
- ۴۶۷ معارف و مسایل.
- ۴۶۷ همان طور که خوردن مال دیگران به طریقه باطل ..
- ۴۶۷ ناجایز است ..
- ۴۶۷ مصرف اموال خویش به طریق باطل نیز جایز نیست ..
- ۴۶۷ تشریح و تفصیل خوردن مال به طرق باطل ..
- ۴۶۸ در انواع کسب معاش، تجارت و محنت ..
- ۴۶۸ از همه افضل است ..
- ۴۶۹ شرایط ویژه کسب پاکیزه ..
- ۴۷۰ دو شرط تجارت و تراضی برای حلال شدن مال دیگران ..
- ۴۷۱ حقیقت شرط تراضی ..



- ۴۷۲ ربط آیات. خلاصه تفسیر.
- ۴۷۳ معارف و مسایل.
- ۴۷۳ اعمال صالح کفاره صغایر می باشند.
- ۴۷۴ گناهان کبیره فقط با توبه بخشیده می شوند.
- ۴۷۵ گناه و دو نوع صغایر و کبایر آن.
- ۴۷۶ گناه کبیره.
- ۴۸۰ ربط آیات. خلاصه تفسیر.
- ۴۸۱ معارف و مسایل.
- ۴۸۲ آرزوی امور اختیاری و غیر اختیاری.
- ۴۸۶ رسیدن ارث به حکم عقد موالات.
- ۴۸۷ ربط آیات. خلاصه تفسیر.
- ۴۸۷ معارف و مسایل.
- ۴۹۱ فایده.
- ۴۹۱ اسلوب عجیب قرآن برای بیان برتری مردان.
- ۴۹۲ اعمال مختلف مرد و زن مبتنی بر اصول تقسیم کارند.
- ۴۹۳ زن صالح.
- ۴۹۴ چگونگی اصلاح زن نافرمان.
- ۴۹۶ خلاصه مضمون.
- ۴۹۸ اگر نزاع بین زن و شوهری به درازا کشید، لازم است که.
- ۴۹۸ توسط.



- داوری از خانواده رفع شود و صلح برقرار گردد..... ۴۹۸
- در تنازعات دیگر هم به وسیله حکم مصالحت برقرار..... ۵۰۱
- می شود..... ۵۰۱
- ربط آیات..... ۵۰۴
- خلاصه تفسیر..... ۵۰۴
- معارف و مسایل..... ۵۰۶
- ذکر حقوق والدین بعد از توحید..... ۵۰۶
- تأکید حسن سلوک با خویشاوندان..... ۵۰۸
- حق یتیم و مسکین..... ۵۰۹
- حق همسایه..... ۵۰۹
- حق همنشین..... ۵۱۰
- حق مسافر..... ۵۱۱
- حق غلام و کنیز و خدمت گزاران..... ۵۱۱
- کسانی در حقوق کوتاهی می کنند که در دل تکبر دارند..... ۵۱۲
- ربط آیات..... ۵۱۷
- خلاصه تفسیر..... ۵۱۷
- معارف و مسایل..... ۵۱۸
- فایده..... ۵۲۰
- شان نزول..... ۵۲۱
- خلاصه تفسیر..... ۵۲۲
- معارف و مسایل..... ۵۲۳
- احکام تدریجی حرمت شراب..... ۵۲۳
- مسئله..... ۵۲۴



- ۵۲۴ حکم تیمم انعامی از ویژگی‌های این امت است.....
- ۵۲۵ خلاصه تفسیر.....
- ۵۲۷ معارف و مسایل.....
- ۵۲۷ ربط آیات.....
- ۵۲۸ خلاصه تفسیر.....
- ۵۲۸ معارف و مسایل.....
- ۵۲۸ فایده شماره یک.....
- ۵۲۹ فایده شماره ۲.....